

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بَدَائِعُ اللّٰغَةِ

فرهنگ

گُردی - فارسی

علی اکبر وقایع نگار گُردستانی

به کوشش: محمد رئوف توکلی

وقایع‌نگار کردستانی، علی اکبر، قرن ۱۳ ق ..
بدايغ اللغه: فرهنگ کردی- فارسی / تالیف علی اکبر وقایع‌نگار؛
به کوشش محمد رئوف توکلی . - - : محمد رئوف توکلی ، ۱۳۶۹ .
ص ۲۲۳ .

ISBN: 978-964-5821-34-8

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا .

چاپ اول: ۱۳۸۸ .

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. کردی - - واژه‌نامه‌ها - - فارسی . الف . توکلی ، محمد رئوف ، ۱۳۰۹ -
. گراورنده . ب . عنوان ، ج . عنوان: فرهنگ کردی - فارسی .

۴ / ۳ / ۹ فا

PIR ۳۲۵۶ / ۱۲۳۷

۴۰۵۰-۰۷۰ م

کتابخانه ملی ایران



بدايغ اللغه (فرهنگ کردی- فارسی)

علی اکبر وقایع‌نگار کردستانی

به کوشش: محمد رئوف توکلی

حروفچینی: کوهی

لیتوگرافی و چاپ: نقره‌آبی

ناشر: انتشارات توکلی

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۸

تیراژ: ۱۰۰۰

تلفاکس: ۰۲۱-۶۶۴۱۱۲۷۶-۶ تهران

حق چاپ محفوظ است

ISBN: 978-964-5821-34-8

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۸۲۱-۳۴-۸

مقدمه

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

هفت سال پیش ضمن جستجو در میان فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی، عنوان کتاب «بدايِعُ اللّٰغِه» توجهم را به خود جلب نمود و چون به مطالعه‌ی آن پرداختم، آنرا اثری سودمند یافته و بر آن شدم تا از آن عکس گرفته و به چاپ آن مبادرت نمایم. به همین منظور به ریاست کتابخانه مراجعه نمودم. ایشان گفتند به علت شرایط جنگ تحمیلی (جنگ ایران و عراق) و کمیابی فیلم، تهیه عکس برای کتابخانه مقدور نیست. اگر برایت امکان دارد خودت فیلم تهیه کن تا از کتاب برایت عکس گرفته شود. چون توانایی تهیه فیلم را در خودم نمی‌دیدم، از عکس‌برداری صرف‌نظر نمودم. تا این که سه سال پیش روزی در سنجده مهمان جناب دکتر مصطفی خرم‌دل استاد دانشگاه رازی آنجا بودم. در جریان گفتگو از کتاب و کارهای تحقیقی فرمودند: شما که علاقمند به چاپ و نشر آثار خطی بازمانده از نویسندگان گُرد هستی، عکس کتابی را که در دوران تحصیل دانشگاهیم در کتابخانه مجلس تهیه نموده‌ام، در اختیار می‌گذارم. اگر خواستی و توانستی آن را چاپ کن! سپس بلند شد و از لابه‌لای کتاب‌هایش بسته‌ای را درآورد و در اختیارم گذاشت. چون آن را گشودم دیدم

تصویر همان بدایع اللغه کتاب مورد نظرم بود، که اینک چاپ شده‌اش را خواننده‌ی گرامی ملاحظه می‌فرماید.

بدیهی است اگر محبت جناب خرم‌دل نبود، شاید این کتاب به این زودی‌ها چاپ نمی‌شد و یا ممکن بود به علی هرگز چاپ نشود. به همین خاطر صمیمانه از استاد خرم‌دل سپاسگزارم و از خداوند متعال توفیق ایشان را در راه اعتلای فرهنگ و معارف کشور خواستارم.

مشخصات کتاب

جلد تیماج. کاغذ فرنگی. قطع خشتی. شماره‌ی برگ‌ها ۱۴۰. هر صفحه ۱۴ سطر. طول ۲۱/۵ سانتیمتر. عرض ۱۷ سانتیمتر. شماره‌ی ثبت در کتابخانه ۸۴۴ و شماره دفتر ۱۳۲۰۸ می‌باشد. خط نستعلیق و کاتبش نصرالله گردستانی می‌باشد که در سال ۱۲۸۷ هجری قمری آن‌را کتابت نموده است، اما هم‌چنان که در سمت چپ حاشیه صفحه ۱۲ مشاهده می‌شود، تألیف آن در سال ۱۲۸۶ به خواهش فرهاد میرزا (معمدالدوله) عموی ناصرالدین‌شاه قاجار به هنگام حکومت وی بر گردستان صورت گرفته و به‌طوری‌که مؤلف در آخر کتاب اشاره می‌نماید، مثل این‌که در تألیف کتاب از کمک مادی فرهاد میرزا برخوردار بوده، چنان‌که می‌گوید:

به چاه حیرت و غم تا به حشر می‌ماندم

نکرد طالع شهزاده گر مرا امداد

مؤلف کیست؟

نامش علی اکبر مشهور به وقایع‌نگار و ملقب به صادق‌الملک و متخلص به افسر فرزند میرزا عبدالله منشی‌باشی متخلص به رونق پسر محمد آقا از ادبا و شعرا و منشیان عصر خود به‌شمار می‌رفته. به قول تاریخ مشاهیر گرد جلد دوم صفحه ۶۲ تألیف شادروان بابامردوخ روحانی، ۱۳ شوال سال ۱۳۱۷ هجری قمری

در گذشته است. وی از طایفه‌ی قادری سنندج و عموزاده‌ی ماه‌شرف خانم (مستوره)، شاعره و ادیبه و تاریخ‌نویس بزرگ‌گرد (متوفی ۱۲۶۴ هجری قمری) می‌باشد. علاوه بر بدایع اللغه کتابهایی هم در جغرافیا و تاریخ‌گردستان نوشته است. حدیقه‌ی ناصریه در سال ۱۳۶۴، مرآت الظفر در سال ۱۳۸۴ و عشایر و ایلات و طوایف‌گرد نیز در سال ۱۳۸۱ شمسی وسیله این جانب به چاپ رسید. دیوان شعر چاپ نشده‌ای هم از وی باقی مانده است که در اختیار آقای محمد غریقی ساکن سنندج می‌باشد.

بخش تاریخی کتاب

مؤلف ۲۳ صفحه از کتاب را به اصل و تبار‌گردها و شرح تیره‌های‌گرد اختصاص داده. او هم تحت تأثیر مؤرخان غیر‌گرد قرار داشته و به بازگوئی روایات افسانه‌ای ایشان پرداخته که گاهی‌گرد را از نسل رهائی یافتگان از دست جلادان ضحاک به حساب آورده و زمانی از نسل اجنه محسوب داشته و گاهی به اعراب نسبت داده‌اند. درحالیکه دلایل کافی وجود دارد که‌گردها از نژاد مادها هستند. اما وقتی که دست دشمنان‌گرد و تاریخ‌نویسان درباری در کار باشد، طبیعی است بهتر از این‌ها درباره‌گردها داوری نمی‌شود. برای پی‌بردن به ریشه‌ی نژادی‌گردها، مرحوم وقایع‌نگار مدارک و اسنادی غیر از نوشته‌های آنهائیکه بدان اشاره نمودم، در اختیار نداشته و لاجرم به بازگوئی آنها پرداخته است. مؤلف بعضی از تیره‌ها و عشایر‌گرد را هم برشمرده و راجع به دیانت و خصوصیات اخلاقی آنها داد سخن داده و ضمن آن جملات و عباراتی ناروا درباره بعضی از ایشان به کار برده که برای جلوگیری از هرگونه سوءتفاهمی از بازگوئی آنها خودداری شد.

اصطلاحاتی برای چند حرف

چنانکه معلوم است، درمیان الفبای عربی چهار حرف پ، چ، ژ و گ، وجود ندارد و نویسنده طبق معمول زمان خودش آنها را، با، جیم، زا و کاف فارسی نامیده است.

به کار بردن ضمیر منفصل «او» برای غیر انسان

در بسیاری موارد ضمیر منفصل «او» را که معمولاً برای انسان به کار می‌رود، برای اشیاء هم به کار برده است.

حذف‌های غیرملفوظ

گاهی در آخر بعضی کلمات، های غیر ملفوظ را حذف نموده، مثل اصطلاح «مرقه مرق» که هرچند قاف اول ساکن نیست ولی آن را به این صورت نوشته مرق مرق.

اعراب به حروف

طبق قاعده‌ی زبان عربی و به تبعیت از آن زبان فارسی، برای درست خواندن کلمات، از اعراب (فتحه، کسره و ضمه) و یا به اصطلاح کردها، «سه‌ر»، «زیر» و «بُر» استفاده می‌شود. ولی از چند سال پیش به این طرف، کردها به جای اعراب به حرکت، اعراب به حروف را برگزیده‌اند. به جای فتحه، کسره و ضمه «ها»، «یا» و «واو» را به کار می‌برند. اینجانب نیز برای رعایت رسم‌الخط کُردی، اعراب به حروف را به کار برده و در جاهائیکه لازم بوده، بعد از لغت نویسنده‌ی کتاب، همان لغت را میان دو کمان به شیوه‌ی رسم‌الخط کُردی تکرار نموده‌ام تا خواندنش برای کُردی زبانان آسانتر باشد.

در پایان می‌افزاید که نویسنده‌ی کتاب حتی‌المقدور کوشیده علاوه بر فارسی، لغات کُردی را به عربی و ترکی نیز معنی کرده و برای واژه‌های فارسی از اشعار شعرای فارسی‌گوی شاهد بیاورد.

ناگفته نماند هر زبانی به مرور زمان دستخوش تحول و دگرگونی می‌شود. ممکن است لغاتی از آن به دست فراموشی سپرده شده و لغاتی از زبان دیگری جایش را بگیرد. در این کتاب هم شاید لغاتی وجود داشته باشد که از یاد رفته‌اند.

پس چه بهتر که به جای پاره‌ای لغات نامأنوس بیگانه که به خانواده‌ی زبان کُردی راه‌یافته‌اند، همان لغات اصیل قدیمی مورد استفاده قرار گیرند و بیش از این دست لغات‌سازان برای زبان کُردی که متأسفانه هر روز بر تعدادشان اضافه می‌گردد، باز نباشد، که بدون صلاحیت به لغت‌سازی پرداخته و زبان شیرین کُردی را ملعبه‌ی دست خود قرار دهند.

تهران - پاییز سال ۱۳۶۹ هجری شمسی - محمد رئوف توکلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَدَامِنْ كَلِّبَ الْكَلْبُ فِي بَيِّنَاتٍ وَلَوْ جُنَّ بِجُورِي عَلَى عَمْرٍاءِهَا لَطَقَتْ كُلُّ حَافِيَةٍ
 مِنْ عِبَادَةٍ بِلَفْتِهِ تَخْصِفُ فِي تَعْنِيمٍ مُرَادَةٍ أَلْهَمَ ذُرَارِي عَوَالِمِ الْأَسْكَانِ حَمَادَةً مِنْ حَسَبِ
 وَكُفْرَةٍ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْجُدُ مَجْدَةً وَخُصَّ مِنْ مَنبِهِمْ لِبَعَادَتِي نَوْعِ الْإِنْسَانِ بِرَبِّهِ
 الْبِلَافَةِ وَالْبَسْبَابِ وَمَسْتَقِيمٍ وَتَعْنِيمٍ فَشَرَفَهُمْ وَأَكْرَمَهُمْ تَخْصِصِ كُلِّ رُزْبٍ مِنْهُمْ
 نَوْعٍ مِنَ الْإِنْسَانِ يَلْبَسُ فِي الْأَسْكَانِ أَرْبَعَ مَقَالِكٍ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى نَبِيِّهِ
 مَنْ لَطَقَ بِالضَّادِ وَاللَّيْنَاءِ وَعَثَرَتْهُ الْفَضَاءُ مَا لَطَقَتْ بِلُغْتِهِ لَا فُهَامَ مَا فِي الضَّبْرِ
 أَعْرَابُ سَاعِدَةٍ وَتَعْنَمَتْ مَعَالِهَا لَهَا فِي الْأَلِيمِ الْمُسْتَفْرِقَةِ أَدُنُّ وَاعْتَبِرْهُ وَبَعْدَ فَاغِي
 ابْنِ ابُوَابِشٍ وَكَعَارِزِهِ ابْنِ فَضُولٍ وَكُنْتُ ابْنِ مَرْحُومِ سَيِّدِ زَعْبَدَةِ نَشِئَةِ بَاشِي
 كُوَسْتَانِ عَجِّ الْكَبْرِ مَخْلُصٍ بِالشَّرْحِ بِنِ كُوَيْدِكُكُمْ چُونِ لَزْمِ عَدْلِ طَعْفِ دِكْنَارِ وَالدِّينِ بِدِرْجِ كَلْبِ

الهم



خبر شد که اسحق بن سنان اخبار است و به او علم بحدیث و احوال یگانگانه و بی نظیر است
 و کاف تری، کشف شده و نتایج بون و اخفای ناخوب بر او کوبید که جفت خوب داد با
 که عارضی از او کاس خوانند و کز او در روز روزه کوبید یگانگانه و بی نظیر است
 مالک کشیده و فتح داد و سکون نداشتی است بر کرب بلا و از بطور زنده در بیخ هم میمانند
 یوزده بنیامی سخنان و بود مجول و نسخ تری فارسی و سکون ماجری را کوبید که بی با و بی معنی
 چوید که بر کرد کاهست می بندند تا حکم شود و کاهست و کاهست و کاهست و کاهست
 هم کردند و بیفقد و بی غیبت عوض همان چرم نیک کنند و امثال آن میازند و در بیفقد
 است از تمام بد کتاب بیفقد و از روز و طالع فراد و تمام کشت غایبی که است باز کرد

بجاه حرمت و غیر ما بحر می ماند می کرد و اربع ششم داده که مراد از حد است هر قصاص قدر
 نوبت شریف اعظم از رفع الجهد و الا مستعد الله له اعلی العالم فریاد سبز و روحی
 این بنده در کاه نظر کرد و ستان از قدم کتابت این کتاب که جامع بر جمیع کتاب
 کردی است نوزده کز که این نام بعد از آن رسید بیشتر از هر کتاب بی نظیر است
 معنی ناماد که این اول کتاب و نسخه است که در فن لغات کردی
 میرزا علی اکبر خلیف مرگام میرزا محمد رفیع بیگ کرمانشاهی
 اندر و در راه کازان نوشته شده و این بنده در کاه از او
 زنده بخورد و داده که کز این است و بخورد
 ربيع الاول ۱۲۸۱ هـ



علی اکبر وقایع نگار گردستانی

بسم الله الرحمن الرحيم

حمداً لمن كل لسان الكل في بيانه و لوجرى يجرى على عنوانه. انطق كل طائفة من عباده بلغة تخصه في تفهيم مراده، اهم ذرارى عوالم الامكان محامده من نحسه و سعده. و ان من شيئى الايسح بحمده و خص من بينهم بلغاء بنى نوع الانسان بمزيتته البلاغة و البيان و صنفهم و انعمهم فشر فهم و اكرمهم بتخصيص كل حزب منهم بنوع من اللسان. فليس فى الامكان ابداع مما كان. والصلوة والسلام على افصح من نطق بالضاد و آله البلغاء و عترته الفصحاء ما تكلمت بلغة لافهام ما فى الضمير احزاب ساغية و تفهمت معانى الفاظ الامم المتفرقة اذن و اعيه.

و بعد فاتح اين ابواب و نگارندهى اين فصول و كتاب، ابن مرحوم ميرزا عبدالله منشى باشى گردستانى، على اكبر متخلص به افسر چنين گويد: كه چون از حد طفلى در کنار والدين به درجهى تكلف رسيدم، و سرى را به دائرهى انسانيت كشيدم، به ضرب طعن و لعن پدر و چوب استاد، جبراً لا اختياراً، از علوم صرف و نحو و منطق و نجوم و اعداد، قليل بهره‌اى يافتم و اندك اندك روى از جهالت و

نادانی برتافتیم. تا خود هم به میل خاطر چند صباحی در پی جلب هنر و کسب کمال گشتم. و کوچه و اسواق^۱ فهم و کمالات را به پای اشتیاق درمی‌نوشتیم. زیارت علما و صاحبان کمال را مقدم‌تر از طاعت حی ذوالجلال داشته. از فنون خط و انشاء و شعر و املاء نیز ربطی به هم رسانده. مدتی در هر بلوک و اقطار، و در هر ناحیه و دیار، در پی خریدار هنر بودم و طالبان فضل را جستجو می‌نمودم. چون به کنه مطلب رسیده، به جز نامی از ایشان نشانی ندیده و نشنیده. پس با خود گفتم: دریغ از راه دور و رنج بسیار. و در خصوص معاش قرارم بر زیاده جوئی و تلاش نبود. به نام قناعت و نان زراعت به سر برده، و ضراعت پیش این و آن نکرده. زیرا با منع حاجب میل مواجب بیجا است، و با سیاست قراول ریاست کامل خطا.

ترک احسان خواجه اولی‌تر کاحتمال جفای بوآبان^۲

به هر صورت :

فلما رایت الجهل فی الناس شائعاً تجاهلت حتی ظن انی جاهل^۳

گوشه‌نشینی و درویشی را بر همه محسنات روزگار پیشی دادم. تا بعد از چندی هوس جوانی باز مرا به وادی سرگردانی راه داد. «عاقلان مژده که دیوانه به زنجیر افتاد^۴». به هر صورت چون در مملکت.

تسمه ز بازوی عدالت فتاد	نیشتر ظلم به شریان رسید
ناله مظلوم و فقیران شهر	رفت و ابر گوش جهانبان رسید
شاه جهان ناصر دین شاه آنک	پایه‌ی کرسیش به کیوان رسید
از ره بذل و کرم و عدل و داد	فکر ابر خاطر خاقان رسید
شاه‌نژادی بفرستد ز عدل	عدل عجب سلسله جنبان رسید

۱. اسواق: بازارها

۲. شعر از سعدی است.

۳. پس از اینکه دیدم که میان مردم نادانی رواج دارد، من هم خود را به نادانی زدم.

۴. مصرع اول بیت: «دل در اندیشه‌ی آن زلف گره گیر افتاد» از فروغی بسطامی.

چون نوبت زن قدر و قضا به دلیل «تَوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ^۱» نوبت ایالت و جهانبانی این مملکت را به نام نامی و اسم سامی سپهر عزت و کرم، جهان حشمت و همم، بهینه داور امم، مهینه عم شهریار، نهنگ دریای معدلت و پلنگ صحرای مکرمت، سبط شاهنشاه و وارث تخت و گاه، امیر عادل باذل، جهانبان کامل دریا دل، المنصور من عندالله، نواب اشرف ارفع اعظم امجد والا معتمدالدوله العلیه العالیه، فرهاد میرزا دام مجده العالی بلند آوا ساخت، صغیر و کبیر این دیار، برنا و پیر این بلوک و اقطار، به دلیل، هر گیاهی که به نوروز نروید حطب است. مجدداً کمر خدمتگذاری و جان نثاری را بر میان بسته، جملگی حمد کنان بر خالق یکتا، این بنده هم به مضمون (بر دسته گل نیز ببندند گیارا)، در گوشه و کنار به بهانه‌ی خواندن قصاید و اشعار، راهی می‌یافتیم، و در آن بارگاه گردون مدار می‌شتافتم.

حَبِّذَا بخت مساعد که پس از چندین گاه

مردمی کرد و رهم داد سوی حضرت شاه

علی ای حال به مدلول «فَلِكُلِّ جَدِيدٍ لَذَّةٌ» همه جا منظور نظر آن داور با عدل و داد، بر ابداع بناهای جدید و تازه و اختراع کارهای عدید و بی‌اندازه است. از آن جمله تخفیف و برداشتن خانه‌شماری است، که از قدیم‌الایام این بدعت سیئه در میان خلق ساری و جاری بود، به قید لعنت‌نامه‌ی ابدی آن را از گردن رعایا برداشت.

دیگر این که سال‌های مدید و ایامهای بعید است [که] تفاوت کیل و میزان به نوعی درین مملکت گردستان بود، که هرکس چیزی را می‌خرد، مغبون می‌شد، چون آن داور با عدل و داد بر این فقره مستحضر شدند و آگاهی یافتند. مقرر

۱. بدهد پادشاهی آن را که خواهد. آل عمران آیه ۲۶.

فرمودند که قریب هزار من به یک وزن از آن ساختند و تقسیم در میان شهر و بلوکات و صفحات و حوالی و حواشی نمودند، تا به دلیل «وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ^۱» من بعد در معاملات غبنی بر کس وارد نشود و دیناری مغبون نگردد. و چون به دیده‌ی بینش در زبان و لغت گُرد تأمل فرمودند، آنرا خالی از لطافت ندیدند، به خیال این افتادند که کتابی در این فن تألیف شود، که مشتمل بر زبان گُردی و لغات و کنایات و استعارات و ضرب‌المثل و بیان حسب و نسب اکراد و حدود ملک گُردستانات و تعداد طوایف اکراد باشد، که خوانندگان را به قلیل مطالعه و ممارسه‌ی^۲ آن، دارای لغات و زبان گُردی شوند. لهذا انجام این کار را به عهده‌ی این بنده‌ی بی‌مقدار محول و مرجوع فرمودند. این بنده نیز به مدلول «الْمَأْمُورُ مَعْدُورٌ» با وجود بی‌قدرتی و عدم استطاعت در عبارت و تألیف و تصنیف، پای در این مقام گذاشتم. و تیر «مَنْ تَصَنَّفَ فَقَدْ تَهَدَّفَ» را برخود انگاشت کردم، «تا چه مقبول افتد و چه در نظر آید^۳». انشاءالله امیدوارم در نظر آن داور بی‌همال مقبول آید، نه مردود، و مطلوب گردد، نه مطرود. و امید از دانایان و ارباب کمال چنین است که هرگاه عیبی و نقصی و یا سهوی و ترکی و عبارت خلافی در این کتاب مشاهده فرمایند، به ذیل کرم، عفو نقایص این بنده را نمایند. و حتی‌المقدور در تصحیحش بکوشند، و به قدر وسعت و گنجایش، چشم از معایب آن ببوشند. زیرا این اولین کتابی است که در این فن نگارش یافته. تا حال احدی لغات گُردی را بر سبیل جمع به رشته‌ی تحریر نیاورده، و کسی اقدام به چنین امری نکرده، و چون تألیف این کتاب یک نوع تازه و بدیع بود آنرا بَدَائِعُ اللَّغَةِ اسم گذاشتم و او را بر پنج مبادی و یک مقصد که مشتمل بر بیست و پنج باب است و یک خاتمه، مرتب و مزین داشته، و مِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ وَ الْإِسْتِعَانَةُ.

۱. و بسنجید به ترازو و قیان راست. شعراء آیه ۱۸۲.

۲. در متن ممارثه نوشته شده.

۳. مصرع اول بیت چنین است: «صالح و طالح متاع خویش فروشند». شعر از حافظ می‌باشد.

مبدأ اول در بیان معرفت نسب اکراد، که نسب ایشان به که منتهی می‌شود. مبدأ دوم در بیان معرفت حدود گردستانات که از کجا تا به کجا است. مبدأ سیم در معرفت طوایف اکراد که چند طایفه هستند، و هر طایفه را چه مذهبی باشد. مبدأ چهارم در بیان معرفت لام مخف و لام مَفخَم و یای معروف و یای مجهول، و واو معروف و واو مجهول، و واو معدوله. مبدأ پنجم در بیان معرفت حروفاتی که در زبان کردی و لغات اکراد هیچ واقع نمی‌شود، و هر لغتی را که بخواهند پیدا نمایند، بدون اشکال باشد و در کمال سهولت و آسانی به دست آید، والله اعلم.

باب اول: در حرف الف با حروف تَهجّی مشتمل بر نوزده فصل. باب دوم: در حرف‌های ابجد با حروف تهجّی مشتمل بر هفده فصل. باب سیم: در حرف‌های فارسی با حروف تهجّی مشتمل بر هیجده فصل. باب چهارم: در حرف‌های فوقانی با حروف تهجّی مشتمل بر بیست و یک فصل. باب پنجم: در حرف جیم تازی با حروف تهجّی مشتمل بر چهارده فصل. باب ششم: در حرف جیم فارسی با حروف تهجّی مشتمل بر هیجده فصل. باب هفتم: در حرف‌های مهمل با حروف تهجّی مشتمل بر چهار فصل. باب هشتم: در حرف‌های نقطه‌دار با حروف تهجّی مشتمل بر پانزده فصل. باب نهم: در حرف دال مهمل با حروف تهجّی مشتمل بر هیجده فصل. باب دهم: در حرف رای مهمل با حروف تهجّی مشتمل بر هیجده فصل. باب یازدهم: در حرف زای معجم با حروف تهجّی مشتمل بر چهارده فصل. باب دوازدهم: در حرف زای فارسی با حروف تهجّی مشتمل بر هشت فصل. باب سیزدهم: در حرف سین مهمل با حروف تهجّی مشتمل بر هفده فصل. باب چهاردهم: در حرف شین معجم با حروف تهجّی مشتمل بر هفده فصل. باب پانزدهم: در حرف عین بی‌نقطه با حروف تهجّی مشتمل بر دو فصل. باب شانزدهم: در حرف فا با حروف تهجّی مشتمل بر سیزده فصل. باب هفدهم: در حرف قاف با حروف تهجّی مشتمل بر نوزده فصل. باب هیجدهم: در حرف کاف تازی با حروف تهجّی مشتمل بر بیست و دو فصل. باب نوزدهم: در حرف کاف فارسی با حروف

تهجّی مشتمل بر هیجده فصل. باب بیستم: در حرف لام با حروف تهجّی مشتمل بر بیست فصل. باب بیست و یکم: در حرف میم با حروف تهجّی مشتمل بر بیست و دو فصل. باب بیست و دوم: در حرف نون با حروف تهجّی مشتمل بر پانزده فصل: باب بیست و سیم: در حرف واو با حروف تهجّی مشتمل بر شانزده فصل. باب بیست و چهارم: در حرف ها با حروف تهجّی مشتمل بر هفده فصل. باب بیست و پنجم: در حرف یای با حروف تهجّی مشتمل بر پنج فصل. تَم بِالْخَيْرِ وَ السَّعَادَةِ.

مبدأ اول

در بیان معرفت نسب اکراد که به که منتهی می‌شود

مخفی نماناد که در باب نسب اکراد مؤرخین را اختلاف زیاد است. چنانچه بعضی را عقیده اینست که اکراد از نسل گردنامی است که پدر او در عهد ضحاک تازی چنانچه مشهور است، هر روز به جهت غذای ماری که در دوش او رسته بود، شخصی را به سبیل نوبه می‌کشتند و مغز کله‌ی او را بخورد مار می‌دادند چون نوبت به پدر گردنام مشارالیه افتاد فرار کرد و در کوهستانات و جبالی که الآن به گردستان مشهور است و آن وقت آبادی نداشت متواری شد و بعد از چندی با جنیه‌ای طرح مؤالفت انداخت با آن جنیه مجامعت کرد. و لندی متولد شد، اسم او را گرد نهادند و از گردنام، به تواتر لیالی و ایام تناسل و توالد شد و طایفه‌ی اکراد به اسم مشارالیه مشهور شدند، که حدیث نبوی صلی الله تعالی شأنه علیه و سلم فرموده: «الاکراد طائفة من الجن» اشعاری بر آن است^۱. ولی در رساله‌ی دیگر مرحوم مبرور شیخ احمد احسائی^۲ رحمت‌الله علیه معنی حدیث را غیر این نوشته، و بعضی هم معنی این حدیث را چنین نگاشته‌اند که در شیوه‌ی

۱. حدیث معقول «الاکراد طائفة من الجن کشف الله عنهم الغطاء» در بعضی از کتابهای دیگر تاریخی هم دیده می‌شود و حتی به کتاب فقهی شرح لمعه هم راه یافته است. اینجانب در مقدمه کتاب حدیقه ناصریه و سیرالاکراد آن را رد نموده‌ام.

۲. شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶-۱۲۴۱) مؤسس مذهب شیخیه در ایران.

تَجَلَّدًا و تَبْقُظًا و تَحْرُسُ و تَحْفُظُ و حرب و نهب و فروسیت^۲ و شجاعت و متانت و مناعت چنانچه جن از بشر مستثنی است، اگراد هم از سایر طوایف اُمم ممتازند. و برخی از مؤرخین گزارش را به طور دیگر نگارش کرده، که ضحاک تازی دو نفر از پادشاه زادگان را آورده و آن‌ها را مطبخی خود قرار داده بود، و هر روز یک کس را برای مغز سر او می‌کشتند و یک کس را آزاد می‌کردند، و به جای آن یک کس، مغز سر گوسفند داخل می‌کردند، تا نوبت به خودشان رسید. یکی از آنها که ارمائیل نام داشت نیز سر بریدند، و دیگری که کرمائیل نام داشت، با زنش فرار کرده و در جبالی که به کُردستان مشهور است متواری، و از آن‌ها پسری که به کُرد موسوم شد، متولد گردید و اگراد از نسل او می‌باشند. و ابوالقاسم فردوسی صاحب شهنامه نوشته که همان شاهزادگان که مطبخی ضحاک بودند، و هر روز یک نفر را می‌کشتند و یکی را آزاد می‌کردند تا دو سه ماه زیاد می‌شدند. بعد آن‌ها را لباس شبانی می‌پوشانیدند و قدری گوسفند و بزینه را به آن‌ها می‌دادند و به آن‌ها می‌سپردند که بروند و در کوهستانات پنهان شوند، و هر کس در میان شهر خبر از شما می‌پرسد، بگویند شبانیم. چنانکه گفته:

دو پاکیزه از گوهر پادشا	دو مرد گرانمایه و پارسا
یکی نامش ارمایل پاک دین	دگر نام کرمایل پیش‌بین
برفتند و خوالیگری ساختند	خورشها به اندازه پرداختند
از آن دو یکی را بپرداختند	جز این چاره‌ای نیز نشناختند
یکی را به جان داد زنهار و گفت	نگر تا بیاری سر اندر نهفت
چو گردآمدندی از ایشان دویست	بر آنسان که نشناختندی که کیست
خورشگر بریشان بز و چند میش	بدادی و صحرا نهادیش پیش
کنون کُرد از آن تخمه دارد نژاد	کز آباء بر دل نیایدش یاد

۱. تجلد، تبْقُظ، تحرس، تحفظ یعنی: چابکی، هشیاری، نگاهبانی، پرهیز کردن.

۲. فروسیت: سوارکاری

ولی اصح اقوال آن است که در تاریخ ابن خلکان^۱ مسطور است. و آن این است که ابو عمرو بن عبدالبرصاحب کتاب استیعاب در کتاب «قصه و امم» که در انساب عرب و عجم تألیف نموده، حکایت می‌کند که اکراد از نسل عمرو مزقیبا می‌باشند که اجداد او از ملوک یمن بوده، از تقدیرات به ولایت عجم آمده و توالد و تناسل زیادی کرده و شاعری گفته:

لعمرك ما الاكراذ من نسل فارس ولكنك كردبن عمرو بن عامر^۲

تأیید قول عمرو بن عبدالبرصاحب کتاب استیعاب را می‌نماید. و عامر جد گُرد بنا به کثرت جود و نفع ملقب به ماء السماءست. و عمرو و پدرش از ملوک یمن بوده و بعد از آن به شام منتقل شده و اوس و خزرج که از انصار حضرت رسالت علیه‌السلام بودند، نیز از نسل اوست، و چون اوس هر روز دو حله مطرز به ذهب را می‌پوشید و فردا را که به شأن خود هموار نمی‌کرد که لباس او را دیگری بپوشد و یا دو روز یک لباس را بپوشد، می‌درید و دور می‌انداخت، بدان جهت ملقب به مزقیبا شد^۳.

۱. «ابن خلکان» احمد بن محمد بن ابراهیم، شمس‌الدین ابوالعباس اربلی (ههولیری) شافعی متولد یازده ربیع‌الاول سال ۶۰۸ و متوفی در روز شنبه ۱۶ رجب ۶۸۱ اهل ابادی خلکان در کردستان جنوبی می‌باشد. کتاب مشهور «وفیات الاعیان و ابناء الزمان» از اوست. نسخه‌ی اصلی به خط خودش به شماره ۱۵۰۵ در موزه‌ی بریتانیا نگهداری می‌شود.

۲. سوگند به جان شما گُرد از نسل فارس نیست، بلکه گُرد فرزند عمرو بن عامر است.

۳. روایت ابن خلکان از ابوعمرو بن عبدالبرصاحب کتاب استیعاب راجع به نژاد گُرد و انتساب آن‌ها به اعراب سندیت تاریخی ندارد.

مبدأ دوم

در بیان معرفت حدود گُردستانات که از کجا تا به کجاست

بر رای دانشمندان پوشیده نماناد، که گُردستان مملکتی است پهن و دراز، و اقلیمی است به حقیقت نه مجاز، چنانچه صاحب نزهت القلوب^۱ و شرف‌الدین صاحب شرفنامه^۲ تحدید کرده‌اند، طول آن از کوهستانات لُردستان بزرگ و مبادی فارس است الی اخریات جزیره و بوت که از آنجا تا قسطنطنیه (اسلامبول) بیست مرحله از مراحل قوافل بیش نیست. و عرض آن از اصقاع و اطراف آق‌سقه و ارزنه‌الروم است تا جانب شمالی بغداد و عراق عرب. پس بدین مساحت ساحت این ملک البته بیشتر از خاک فارس است که همیشه اغلب از منه هر کس منفرداً صاحب این حدودات بوده، لقب سلطنت داشته و نوبت پنج زده^۳ و وجوه در هم و دینار به نام خود زینت داده و در رؤس منابر دعای سلطنتش خطبه‌ی خطیب بوده و سلطانش خوانده‌اند. در اواخر عهد بنی‌عباس نصیرالدوله احمد ابن المروان الگُردی به سلطنت تمام گُردستان نامزد بوده و سلطانش نامیده‌اند.

۱. نزهت القلوب کتابی است در جغرافیا از حمدالله مستوفی قزوینی. کتاب دیگر وی تاریخ گزیده می‌باشد.

۲. منظور از صاحب شرفنامه همان شرف‌الدین یا امیر شرف‌خان بدلیسی است.

۳. نوبت زدن: نقاره زدن است که در دستگاه شاهان و امیران روزی پنج بار نقاره زده‌اند که نشانگر شکوه و عظمت فرمانروا بوده‌است.

مبدأ سیم

در بیان معرفت طوایف اکراد که چند طایفه هستند و هر طایفه را چه مذهبی باشد

بدان که در قدیم‌الایام اکراد به هشت طایفه منشعب شده و به اعتبار تعداد طوایف اختلاف‌های زیاد در زبان و لغت آنها به هم رسیده. پس به جهت زیادی بصیرت خوانندگان و اطلاع دانشمندان بر چگونگی احوال و اقوال اکراد، لازم است که به طریق اجمال از حالت و موطن و مذهب هر طایفه از آن‌ها جزئی بیان شود،
وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ الْأَحْوَالِ.

بر دانشمندان انجمن عرفان واضح و آشکار باد، بعد از اینکه پدر گُرد به فرار تفصیلی که در مبدأ اول بیان شد، در عهد ضحاک تازی فرار کرد و در کوهستانات و جبال گُردستان از نسل او به مرور دهور این طوایف اکراد ایجاد شده: اول گروه گوران. دوم جماعت لر. سیم طایفه‌ی اردلان. چهارم فرقه‌ی کرماج. پنجم لولو. ششم مافی و نانکلی. هفتم لک. هشتم زند. و از هر یک [از] این طایفه و گروه چند فرقه منشعب شده و هر یک از این شعبه‌ها زبان و لغتی و دین و آیینی اختیار نموده، که انشاءالله تعالی به قدر وسعت و شهرت کما هو حقّه از هر یک مجملاً ذکری خواهد شد.

شروع در بیان معرفت حال گُرد گوران

بدان که به اعتقاد این حقیر و جمعی از مورخین، اول زبانی که پدر گُرد و اکراد مخترع کرده‌اند و تکلم بدان نموده‌اند، گُردی گورانی است. زیرا بعد از اینکه پدر گُرد از وطن مألوف خود گریزان شده و به گُردستانات آمده و کسی نبوده [که] با او تکلم کند، زبان اصلی خود را فراموش کرده، به علت تنهائی، محض سیاحت در اقصای عالم گردش نموده، تا به شهر گوراب که از آنجا به مروشاه جهان چهارده منزل راهست رسیده و قلیلی از زبان آن مملکت را که فرس قدیم است، کسب کرده، و هنگام مراجعت به جبال و کوهستانات گُردستان و طرح مؤالفت او با جنیّه که ذکر شد، یا غیر جنیّه و به وجود آمدن گُرد از نسل آنها، زبانی که بدان تکلم می‌کردند، بعضی از زبان اهل گوراب بود و قدری از زبان تازی که اصل زبان خودش و کم‌وبیش به خاطرش می‌آمد بود، لغت این دو زبان [را] که تازی و گورابی باشد، به هم ربط می‌دادند، گفتگو بدان می‌نمودند و به مرور دهور و اختلاف السنه و تحریف و تصحیف و سهوالقلم کُتاب و محرّین گورابی، گورانی شده است. بای ابجد را منقلب به نون نموده‌اند. که نقطه‌ی زیر را بر زبر گذاشته‌اند گورانی شده و به همین جهات زبان این طایفه را گورانی خوانند و افصح زبان‌های گُردی این زبان است، که مرکب از لغت عربی و فرس قدیم است و از نواده و نسل

این طایفه‌ی گوران، چند طایفه سویی گشته که زبان آن‌ها گورانی است و دخل به هفت طایفه‌ی دیگر ندارد. یکی از آن‌ها مشایخ مردوخی است که حال در سنندج و در صفحات سنندج متوقفند و سکونت دارند. که بیشتر علما و فضلا و مجتهدین کردستان از آن سلسله‌ی جلیله می‌باشند، و در عراق عرب و کردستان کرماچ و بابان نیز از اولاد این سلسله توقف دارند. مختصر در هر جا که هستند پیشوای دین و مقتدای گروه مسلمین می‌باشند و مذهب این سلسله من اوله الی یومنا هذا، تسنن بوده و پیرو امام شافعی رضی الله عنه هستند و طایفه‌ی دیگر که از کرد گوران است، طایفه‌ی اورامانی و ژاورودی است، که هر یک محلی است از محلات کردستان و مشتمل بر جبال‌های صعب و سخت و تلال‌های پر درخت می‌باشند.^۱

اهل ژاورود تسنن و پیرو امام شافعی و مذهب اورامان در قدیم اثنی‌عشری و پیرو حضرت صادق علیه السلام بودند، و از این طایفه‌ی گوران شعبه‌های زیادی پیدا شده؛ ولیکن چون معروف و مشهور نبودند، محتاج به [بیان] تعداد آن‌ها نیست. از کسبه‌ی شهر سنندج دو سه طایفه هستند [آن‌ها] نیز از گورانند که آن‌ها به طایفه‌ی «چیش کرو» شهرت دارند. به هر صورت عمده‌ی گوران، مشایخ مردوخی و اهالی ژاورود و اورامانند.

۱. یک سطر بعد از این جمله حذف گردید چون در آن نسیتی ناروا به مردم اورامان وجود داشت.

شروع در بیان معرفت احوال جماعت لر و مذهب ایشان و طوایفی که از آن سوی می‌شود.

جماعت لر جماعتی هستند که^۱ اغلب به ذغال کشی و مزدوری مشغولند. بعضی از آن‌ها چادرنشین و برخی از ایشان شهر و دهات و بلوکات نشینند، که محل و مسکن آن‌ها از اصفهان گرفته تا به سرحد ششتر^۲ و دزپول^۳ و یک طرف آن به عراق عرب و یک طرف آن به کردستان سنندج و یک طرف آن به همدان متصل است و کرمانشاهان نیز داخل لرستان است و طوایفی که ذکر می‌شود همگی از طایفه‌ی لر منشعب شده‌اند.

طایفه‌ی بختیاری و طایفه‌ی صوفی‌وند و طایفه‌ی بیستیاروند و طایفه‌ی سنجابی و طایفه‌ی جلیوند^۴. طایفه‌ی بختیاری طایفه‌ای هستند چادرنشین و به شجاعت مشهور و مذهب آن‌ها اثنی‌عشری است. ولی چندان از مذهب و دین نمی‌پرسند و بیشتر به قطاع‌الطریقی و شر و شور و خونریزی مشغولند، و طایفه‌ی صوفی‌وند و بیستیاروند نیز شهرتی به شجاعت دارند. بعضی از آن‌ها اثنی‌عشری و

۱. جمله‌ای که اهانت به لرها بود حذف گردید.

۲. شوشتر

۳. دزفول

۴. عبارتی اهانت‌آمیز هم راجع به طایفه جلیوند حذف گردید.

برخی خارجی^۱ هستند و سید احمد دکه را پیغمبر نامرسل خود می‌شمارند و حرمت اولاد و احفاد او را مثل ائمه‌ی اطهار می‌دارند. و طایفه‌ی سنجابی هم چادرنشین هستند و از سایر طوایف‌ها تواناتر و با دولت‌تر می‌باشند و مذهب آن‌ها علی‌اللهی است که علی را خدا می‌دانند و زبان و لغت این طایفه لر جمعاً جلف می‌باشد و فصاحتی در زبان آن‌ها نیست، که بکلی با زبان گورانی تفاوت دارد.

۱. خارجی از خوارج هستند که به علت قبول حکمیت توسط حضرت علی علیه‌السلام با آن حضرت درافتادند.

شروع در بیان معرفت احوال طایفه گُرد اردلان و مذهب و دین ایشان و طوایفی که از آن سوی می‌شود.

اردلان و طایفه‌ی او نسباً به اردشیر بابکان می‌رسند و اردشیر بابکان نیز به یازده پشت به گُرد می‌رسد. بعد از اینکه اردلان به تقاضای دهور و شهور فقر و فاقه برو مستولی می‌شود و از بلده‌ی شام جنت مشام جلای وطن را اختیار می‌نماید و به طرف دیاربکر و موصل می‌آید، بعد از چندی با یکی از بزرگان آن صفحات بنای موصلت می‌گذارد و دختر او را می‌گیرد، تا از تقدیر ربّانی فرزندی از آنها به وجود آمد و اسم او را کلول گذاشتند، و کم‌کم آن صفحات از حالت او اطلاع به‌هم رساندند و جمعیتی بر او جمع شدند، او را حاکم دیاربکر و موصل نمودند. چند سالی در سریر حکمرانی متمکن بود، تا خبر حکومت او به چنگیزخان رسید، حکم بر عزل او فرمود. بعد از معزولی، اردلان با عیال و اولاد و تبعه‌ی خود از آنجا نقل نمود و به خاک شهر زور^۱ درآمد و حکومت آنجا نیز در دست او قرار گرفت. پس از استقلال حکومت آن مکان، از آنجا به پلنگان روانه شد. مدتی هم در پلنگان در میان طایفه‌ی گوران حاکم بوده.

۱. شهرزور ناحیه‌ای بین اربیل و همدان. قدیم آن‌را «نیم از راه» گفته‌اند، زیرا ناحیه‌ای بین مدائن و آتشکده آذرگشسب در تکاب می‌باشد.

در اواخر سلطنت چنگیزخان باز کوی و حریر و شهر زور و بابان و سنندج و صفحات سنندج را متصرف و ضبط و ربط این ممالک بدو منصرف گشته و از آن وقت تا عهد شاه‌عباس و اواخر عهد شاه صفی، اولاد و احفاد او نسلأ بعد نسل به حکمرانی این ممالک روزگار را می‌گذرانیدند. بعد از اینکه انبوهی در اولاد و احفاد این طایفه بهم رسید، اتفاقشان مبدل به نفاق آمد. به واسطه‌ی نفاق جمیع مملکتی که در تصرف آنها بود، بیرون رفت. همین گُردستان سنندج و گُردستان بابان باقی ماند. سلیمان خان نامی از این طایفه که خیلی توانگر و با قدرت بود، به حکم فرمان شاه‌صفی قلعه‌ی حسن‌آباد و پلنگان و ظلم (زَلَم) و میوان را خراب کرد و همین شهر سنندج که حالا پایتخت حکام گُردستان است، بنا نمود و تاریخ بنای همین شهر سنندج «غمها» است که غمها در حساب ابجد هزار و چهل و شش می‌باشد. به هر صورت اغلب از این طایفه مذهب اثنی عشری دارند و قلیلی از آنها پیرو امام شافعی هستند^۱، و زبان و لغت عموم اهل این گُردستان بر زبان و لغت ایشان است و بعد از زبان گورانی این لغت و زبان اردلانی افسح سایر زبان‌ها است و مرکب از فرس قدیم و عربی و ترکی است. چنانچه «زنده» به گُردی افزاری باشد که نجاران تخته و چوب را با آن صاف و هموار کنند و در فرس قدیم نیز به این معنی است. و دیگر «هات» در گُردی یعنی آمد و در عربی نیز به این معنی است. و دیگر «توز» در گُردی گرد و غبار را گویند و در ترکی نیز به این معنی است. و «چپلاخه» در گُردی سیلی را گویند و در ترکی نیز به این معنی است و از این کلمات بسیار است. نوشتن همه آن‌ها باعث طول می‌شود، که دانشمندان از خواندن آن ملول خواهند شد. و این حقیر که جامع کتاب هستم، بنای این کتاب را بر لغت و زبان گُردستان سنندج قرار دادم و بعضی از زبان گُردستانات دیگر که به اعتبار لغات کمتر تفاوتی دارند، به اقتضای مقام داخل آن نموده.

۱. راجع به گُردهای داسنی و خالدی و محمودی هم اتهامات نادرستی وجود داشت که حذف آن را جایز دانستم.

شروع در بیان معرفت فرقه کرماج

بدان که کرماج فرقه‌ای هستند شجاع و دلیر و در میان طوایف اکراد شهیرند محل و موطن آنها کرکوک و سلیمانیه و رواندز و کوی و حریر^۱ و بانه و ساوجبلاغ^۲ و مَکری و آن صفحات می‌باشد، همگی آنها اهل سنت و جماعت هستند. که بعضی پیرو امام شافعی (رض) و برخی پیرو اباحنیفه‌اند^۳. زبان و لغت ایشان تفاوت کلی با زبان و لغت اهل سنندج دارد. چنانچه لفظ بیا که در عربی تعال است، به زبان گورانی (تو) می‌گویند، یعنی بیا و به زبان لری بو (به‌و) به فتح بای ابجد می‌گویند و به کُردی اردلانی (بی) می‌گویند. که همه‌ی این لفظ‌ها به هم قربتی و نزدیکی دارند، ولی در لغت کرماج وَرَه (وهره) به فتح واو و رای مهمل می‌گویند یعنی بیا. که هیچ مناسبت به فارسی و سایر لغات کُردی ندارد و عموماً نمی‌توانند تکلم به زبان فارسی بکنند. و بعد از کسب زیاد نیز نمی‌توانند تکلم بنمایند.

۱. کرکوک، سلیمانیه، رواندز، کوی و حریر در کُردستان جنوبی قرار دارند.

۲. ساوجبلاغ همان مهاباد کنونی است که در زمان رضاخان پهلوی تغییر نام یافت.

۳. ابوحنیفه - نعمان بن ثابت مشهور به امام اعظم از ائمه‌ی چهارگانه اهل سنت می‌باشد. برای اطلاعات بیشتر راجع به ایشان به کتاب چهار امام اهل سنت و جماعت تألیف اینجانب مراجعه فرمائید.

شروع در بیان معرفت گُرد لولو و زبان و دین ایشان

لولو طایفه‌ای هستند که مملکت و محل و موطن آن‌ها در سمت زنگار^۱ واقع است. خیلی فقیر و بی‌شرارت می‌باشند. از ایشان مِنْ أَوْلِهِ اِلَى اِيَامِنَا هَذَا، بغی و طغیان و سرکشی روی نداده. بسیار در زراعت کاری و کاسبی می‌کوشند. هیچ مقید ساختن عمارات خوب و اسباب و آلات مرغوب نیستند. از آن طایفه علما و فصحا و صاحب کمال و عرفا و شعرا و صاحب خط به هیچ وجه تا حال به‌عمل نیامده و شنیده نشده و مذهب ایشان غالباً اثنی عشری است و کم و بیش علی‌اللهی و خارجی و یزیدی^۲ در میانشان پیدا می‌شود. لغت و زبان آن‌ها با سایر طوایف اکراد اختلاف کلی دارد، به نوعی که نه آن‌ها از لغت و زبان سایر طوایف اکراد حالی می‌شوند و نه سایر طوایف از زبان ایشان چیزی می‌فهمند. در تکلم کردن مشابهتی به افاغنه دارند!

۱. زنگار یا سنگار در گُردستان جنوبی قرار دارد.

۲. برای اطلاع از علی‌اللهی یا اهل حق و نیز یزیدی یا یزدانی به کتاب تاریخ تصوف در گُردستان تألیف اینجانب مراجعه فرمائید.

شروع در بیان معرفت گرد مافی و نانکلی و مذهب و موطن و زبان و لغت ایشان

مسکن و موطن این طایفه اولاً در طرف کوهستانات رواندز و هولیر و مَکری و آن صفحات بوده، در عهد سلطنت شاه عباس بنای طغیان و سرکشی می‌گذارند. شاه عباس، خان احمدخان پسر هلو خان اردلانی را که در آن زمان حکمران گردستان بود، به قلع و قمع آن‌ها مأمور می‌نماید. خان احمدخان نیز بعد از اطلاع بر امر شهریاری قریب ده دوازده هزار نفر جمعیت جمع می‌کند، به عزم جدال به آن سمتها می‌رود. چون خبر به آن طایفه‌ی طاغیه^۱ می‌رسد، تهیه تمام می‌نمایند و رو به مقابل خان احمدخان می‌آیند. پس از تلاقی فریقین و دست و برد جانبین، جمعیت خان احمدخان دلیرانه بر قلب آن‌ها می‌تازند و قشونشان را از هم متفرق می‌سازند. بعضی مقتول و برخی مخدول، چاره جز گریز و آواره شدن نمی‌بینند. هزیمت اختیار کرده، پناه به قلعه‌ی «رواندز» و اهالی آنجا می‌برند، خان احمدخان آن‌ها را تعاقب می‌کند. به قلعه‌ی مزبور می‌رسد. به محاصره‌ی قلعه قیام و بتاخت و تاراج اطراف و جوانب اقدام نموده. آن قلعه را به علت سختی مکان مدتی

۱. نسبت طاغیه به عشایر مافی و نانکلی به علت سربیزی ایشان از شاه صفوی بوده که شرح ستمگری‌هایش را تاریخ‌نویسان به تفصیل بیان نموده‌اند.

محاصره کرده و به قلعه گیان ظفری نبرده، راه آمد و شد بر ایشان مسدود، که شاید از گرسنگی به جان و از خوف سیف و سنان به امان آیند. چندی این حال بدین منوال گذشت، تا روزی از کثرت عاجزی، خان احمدخان با جمعی از خواص خود به عزم تفرج و شکار بر لب دریایی که در جنب آن قلعه واقع شده می‌رود. از قضا با زن جمیله‌ای از اهل آن قبیله در آن لب دریا دچار می‌شود. کسان خان احمدخان می‌خواهند بر آن ضعیفه دست‌اندازی کنند. خان احمدخان از آن‌ها قبول نمی‌کند. خود تنها سوار پیش آن ضعیفه می‌شتابد و گفتگوهایی چند می‌کند. آن ضعیفه از خان احمدخان می‌پرسد که معطلی شما در تسخیر این قلعه چیست؟ در جواب می‌گوید: که معبر آن نامعلوم و طریق دخول در آن معدوم. از آن جهت راه صعود به قتل جبال و دخول به میان آن طایفه‌ی بدسگال نیست. آن زن بعد از شنیدن این سخن، از روی طعن به طریق ظرافت اشاره به موضع مخصوص خویشتن می‌کند که این هم راه دخول نداشت. مردان مصاف همت بر وی گماشتند و به تیغ‌های بی‌غلاف او را جاده‌ی هموار ساخته.

خان احمدخان را از این طعن عرق حمیت در جوش آمد و جنود ظفر نمود را در خروش آورد. بی‌باکانه بر آن جبال و قلعه تاختن گرفت. اهل قلعه از در حرب درآمدند، چون بخت یاور خان احمدخان بود، تاب مقاومت او را نیاوردند. لشکریان خان احمدخان به میان قلعه وارد شدند. پس از قتل زیاد، اهل قلعه به امان آمدند و از جانب خان احمدخان امان یافته شدند. چون خبر این فتح را به شاه‌عباس فرستاد، شاه‌عباس قریب ده‌هزار تومان اسب و اسباب و جواهرات به رسم خلعت برای او فرستاد و فرمان داد که جمیعاً آن طوایف را با اهل و عیال و صغیر و کبیر و برنا و پیر از آنجا کوچ بدهند و به محل ری و شهریارشان بفرستند.^۱

۱. این داستان را نویسنده‌ی کتاب در حدیقه ناصریه هم نوشته است.

خان احمدخان حسب الامر شهریاری اطاعت نمود و آنها را روانه کرد این طایفه‌ی مافی و نانکلی از نسل آنها هستند و مذهب آنها اثنی عشری است و بعضی علی‌اللهی می‌باشند. زبان و لغت آنها بهتر از زبان و لغت گُرد لولو است که نزدیکی به زبان گورانی دارند. حالا جمیعاً آن طایفه در محل ری و شهریار و قزوین سکونت دارند.

۷

شروع در بیان معرفت احوال گُرد لک و مذهب و موطن آنها

موطن آنها غالباً در طرف ژاورود و محل حسن آباد گُردستان و کلیائی کرمانشاهان می‌باشد و بعضی از آنها نیز در محل اسفندآباد و ئیلاق گُردستان و صفحات همدان سکونت دارند^۱.

۸

در بیان معرفت احوال گُرد زند و مذهب و موطن آنها

گُرد زند طایفه‌ای هستند خیلی شجاع و دلیر و در میان سایر طوایف به شجاعت شهیرند. کریم‌خان که سلطنت ایران را کرد، از این طایفه بود. انصافاً مردان نامی در میان بسیار داشتند. بعد از فوت کریم‌خان پیرشان شده‌اند و هر یکی در ولایتی افتاده‌اند. حالا اغلب آن‌ها مشغول دامداری می‌باشند در محل اسفندآباد گروس بسیاری از آنها سکونت دارند.

زبان و لغت آنها خالی از فصاحت نیست. مناسبت تامی با زبان گورانی دارد. مذهب آن‌ها غالباً اثنی عشری است و بعضی از ایشان که در سنندج سکونت

۱. راجع به گُردهای لک دو سه داستان اهانت‌آمیز وجود داشت که از درج آن‌ها خودداری شد.

دارند، مذهبشان تسنن است و پیرو امام شافعی هستند. وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ أَحْوَالِ
الْأَكْرَادِ^۱.

۱ - در صفحه ۳۵ نویسنده‌ی کتاب از کریم‌خان زند نام برده که از افتخارات مردم کردستان به شمار می‌رود. اعتمادالسلطنه در کتاب تاریخ و جغرافیای راه عراق عجم صفحه‌ی ۲۳۴ راجع به کریم‌خان می‌نویسد: در سال یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری قمری پیش از آن که کریم‌خان به حکومت ایران دست یابد، آزادخان افغان غلیجایی او را به طرف شیراز فراری داد و در قلعه‌بری بخش الیگودرز بروجرد محمدخان و شیخعلی‌خان زند را دستگیر و مادر و عیال کریم‌خان و تعداد بسیاری از زنان ایل زند را اسیر کرد و به علم‌خان افغان سپرد تا آنان را به ارومی که پایتخت خود قرار داده بود ببرد و خود در اصفهان با کمال استقلال مستقر شد.

در عرض راه ارومی، زنان زندیه خود را رها ساخته و به مردان زندیه که اسیر بودند، رسانیده، آن‌ها را نیز از بند رهانیده و علم‌خان افغان را کشته و برگشتند. سپس در بروجرد به کریم‌خان پیوستند. کریم‌خان این حسن اتفاق را به فال نیک گرفته، از آن پس با قوت قلب برای رسیدن به تخت سلطنت تلاش نمود.

کریم‌خان پس از قلع و قمع مخالفان شیراز را پایتخت خود قرار داد و به مدت سی سال و هشت ماه و دوازده روز بر ایران حکومت کرد تا این که در روز سیزدهم ماه صفر سال ۱۱۹۳ در شیراز درگذشت، چنان که گفته‌اند:

وکیل زند جو زین دار بیقرار گذشت سه از نود، نود از صد، صد از هزار گذشت

کریم‌خان عنوان شاه را بر خود نهاد، بلکه خود را وکیل‌الرعا یا (نماینده ملت) نامید. وی مردی دلیر و با گذشت و مهربان بود و ساده می‌زیست. پس از فوت فقط شش هزار تومان پول نقد در خزانه داشت. با تمام اقوام و ملل و پیروان مذاهب مختلفه با عدالت رفتار می‌کرد. لباس چیت ناصرخانی می‌پوشید. عبائی به دوش می‌کرد. شال سر و کمر او کهنه، بلکه گاهی مندرس بود.

در زمان کریم‌خان امنیت در ایران برقرار بود. دزدان و راهزنان از او حساب می‌بردند. می‌گویند بازرگانی که شبانه در راه کالایش را دزیده بودند، با حالتی پریشان به کریم‌خان شکایت می‌برد. کریم‌خان از او می‌پرسد چگونه دزدان کالایت را بردند و متوجه نشدی؟ بازرگان در پاسخ می‌گوید: قربان خوابیده بودم. کریم‌خان پرسید: چرا خوابیده بودی؟ گفت: فکر می‌کردم کریم‌خان بیدار است. کریم‌خان از جواب بازرگان بسیار متأثر شد و قطره‌های اشک در چشمانش حلقه زد. آن‌گاه فرمان داد که اگر در مدت یک شبانه‌روز دزدان کالای سرقتی را به محل اولیه برنگردانند منطقه را به آشوب می‌کشد و ربایندگان کالا را به شدیدترین وجه مجازات می‌کند. دزدان با اطلاع از ضرب‌الاجل کریم‌خان شبانه کالای بازرگان را به محلش بازگردانیدند.

آخرین فرد خاندان زند که در سال ۱۲۰۳ به حکومت رسید، جوان دلاور و شایسته لطفعلی‌خان پسر جعفرخان متولد ۱۱۸۰ بود که به مدت شش سال حکومت کرد. وی گرفتار کشمکش با آغا محمدخان قاجار و سایر دشمنان بود. پس از مقاومت بسیار در روز چهارم ربیع‌الثانی ۱۲۰۹ در پای قلعه‌ی یم کرمان گرفتار شد. او را پیش آغا محمدخان بردند. خان سنگدل قاجار با دست خود او را کور کرد و فرمان داد به صورتی وحشیانه این شاهزاده‌ی رشید و زیبا را کشتند و در امامزاده زید تهران به خاک سپرده شد. (منابع: لغت‌نامه دهخدا، شرح حال رجال ایران، جلد سوم، چاپ دوم از مهدی بامداد، ۱۳۵۷، تاریخ و جغرافیای راه عراق عجم از محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه به کوشش میرهاشم محدث، چاپ اول، ۱۳۸۷ تهران)

مبدأ چهارم

در بیان معرفت لام مخفف و لام مُفخَّم و یای معروف و واو مجهول و واو معدوله

بدانکه لام مُفخَّم و لام مُخفف در عبارت بسیار با هم تفاوت دارند. چنانچه اکثر کلمات هست که آن را به لام مُفخَّم می‌خوانند، یک معنی دارد و به لام مُخففش اگر خوانند، معنی دیگر دارد. مثلاً لفظ پل با لام مُفخَّم سنگ و کلوخ را گویند که برمی‌دارند و به کسی می‌زنند و یا سبع و درنده‌ای را به آن دور می‌کنند و اگر به لام مُخففش بخوانند پر مرغ را گویند که هیچ مناسبتی به معنی اول ندارد و بیشتر لامی که در لغات کُردی اتفاق می‌افتد، خاصه در اواسط و اواخر کلمات لام مُفخَّم است. پس باید کسانی که تکلم به لغت کُردی می‌نمایند، ملاحظه‌ی تخفیف و تفخیم لام را داشته باشند. و مثال آن در عربی (لطف الله) لام لطف مخفف است و لام الله لام مُفخَّم است. و یای معروف و یای مجهول نیز در عبارات کُردی بسیار با هم فرق دارد. مثلاً لفظ (تیت) اگر به یای معروف باشد، خطاب است، یعنی می‌آیی و اگر به یای مجهول باشد غایب است، یعنی می‌آید. و منظور از یای معروف اشباع کسر آن است و مجهول یایی اشباع کسر است.

چنانچه مثال یای معروف در فارسی بیمار و بیدار و امثال آن، و مثال یای مجهول بیکار و بی‌عار و امثال آن‌ها. و واو معروف و واو مجهول را نیز باید دانست که در جایی نوشته شده. اگر واو معروف را به واو مجهول بخوانی آن معنی نمی‌بخشد. مثلاً قول به واو معروف ژرف و عمیق را گویند، و به واو مجهول ساعد و بازو را گویند، که هیچ مناسبت در میان آن‌ها نیست. مثال واو معروف در فارسی (بود) و (زود) که واو این دو لفظ واو معروف است و مثال واو مجهول (دو کار دارم) و (دوبار آمدم). یا (تو رفتی). واو (دو کار) و (دو بار) و واو (تو) واو مجهول است.

مخفی نماند که لام مُفخّم و واو مجهول و یای مجهول در لغات کُردی بیشتر از لام مخفّف و واو معروف و یای معروف اتفاق می‌افتد و تکرار این بیان محض این است که خوانندگان غافل از این دو سه حرف نشوند و هر یکی را به مخرج خود بیان کنند و واو معدوله نیز در عبارات کُردی واقع می‌شود. باید در تکلم کردن متکلمان تفاوت در مخرج واو معدوله و آن دو واو دیگر داشته باشد، چنانچه می‌گویند خواردم یعنی خوردم، این واو واو معدوله است. مثال آن در فارسی خواسته و خواستارم و خور.

مبدأ پنجم

در بیان حروفاتی که در زبان گردی و لغات اکراد واقع نمی‌شود و هر لغتی را که بخواهند پیدا نمایند، بدون اشکال باشد و در کمال آسانی بدست آید. والله اعلم

بدان که علمای عرب اول بنای علوم را بر بیست و هشت حرف نهاده‌اند و آن را بر سه قسم مقرر داشته‌اند. اول را مسروری نامند و مسروری دو حرفی است و آن دوازده حرف است. با، تا، ثا، حا، خا، را، زا، طا، ظا، فا، ها، یا. قسم دویم را ملفوظی گویند و ملفوظی سه حرفی بود که آخرش از قسم اول نباشد و آن سیزده حرف است. الف، جیم، دال، ذال، سین، شین، صاد، ضاد، عین، غین، قاف، کاف، لام. و قسم سیم را مکتوبی و ملبوبی نیز خوانند و این قسم سه حرفی باشد که آخرش از قسم اول بود و آن سه حرف است. میم، نون، واو. و بنای کلام فارسی را نیز بر بیست و چهار حرف گذاشته‌اند.

بدین وجه که از جمله بیست و هشت حرفی که مبنای لغت تازی است، هشت حرف را که در تلفظ ثقیل دانسته‌اند، ترک داده‌اند. چنانچه مولانا شرف‌الدین علی یزدی به نظم آورده:

هشت حرف است آنکه اندر فارسی ناید، همی

تانیا موزی نباشی اندرین معنی معاف

بشنو اکنون تا کدام است آن حروف و یاد گیر

ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف

پس باید دانست هر کلمه از این هشت حرف در میان آن باشد، فارسی نیست. به طریق ندرت گاهی اگر اتفاق بیفتد عیب ندارد. بیست حرف باقی می ماند. چهار حرف دیگر که خاص عجم و فارسیان است بر آن زیاد کرده اند که جملشان بیست و چهار حرف می شود و آن چهار حرف «پ»، «چ»، «ژ» و «گ» فارسی است.

فاما بنای کلام کُردی [را] بر بیست و پنج حرف گذاشته اند. بدین وجه که از جمله بیست و هشت حرفی که مبنای لغات تازی است، هفت حرف را ترک کرده اند. چنان که خود حقیر آن حروفات را به نظم درآورده:

هفت حرف است آنکه در کُردی نمی آید همی

فهم آنها هر کسی را مثل فرض عین بود

بشنو از «افسر» تو آنها را و یک یک یاد گیر

ثا و ذال و صاد و ضاد و طا و ظا و غین بود

باقی می ماند بیست و یک حرف و چهار حرف دیگر خاصه ی زبان فارسی و زبان کُردی است و آن: «پ»، «چ»، «ژ» و «گ» فارسی بود، که مجموع بیست و پنج حرف می شود و تفاوت در بین حروفاتی که در فارسی واقع می شود و در کُردی واقع نمی شود یا در لغات کُردی می آید و در کلمات فارسی نمی آید این است: حا و عین و قاف. این سه حرف در کلمات فارسی واقع نمی شود و در لغات کُردی واقع می شود. و ذال و غین این دو حرف در لغات کُردی واقع نمی شود و در فارسی واقع می شود. پس باید دانست هر لغاتی که این هفت حرف مذکور در آن واقع شود، لغت کُردی نیست و منقول است، یا از عرب یا از عجم. و هر لغاتی را که بخواهند به آسانی پیدا نمایند، باید از قرار این شعر رفتار کنند:

وز فصل بگیر حرف آخر

از باب بگیر حرف اول

شروع در بیان مقدمه که مشتمل بر بیست و پنج باب است

- باب اول فصل الف - آ** برون ما ، به معنی بلی. ولی شخص عوام، بی ادب این کلمه را استعمال می‌دارد. در حقیقت جواب نه است. مثل کسی را صدا می‌نمایند. اگر از جمله‌ی خواص و با ادب باشد در جواب بلی می‌گوید والا **آ**
- اَبْرِیا (ئِه بَرِیا)** - به فتح الف و کسر بای معجم و سکون رای مهمل مفخم و یای تحتانی به الف کشیده یعنی بریده می‌شد و اگر به بای فارسی و فتح آن باشد به معنی پریده می‌شد.
- اَتاسِیا (ئِه تاسِیا)** - به فتح الف و تای تحتانی و سکون سین مهمل یعنی خفه می‌شد.
- اَتِکیا (ئِه تِکیا)** - به فتح الف و کسر مجهول تای تحتانی و سکون کاف تازی یعنی چکیده می‌شد.
- اَتَلِیا (ئِه تِلِیا)** - به فتح الف و کسر تای فوقانی و سکون لام و یای معروف به الف کشیده دومعنی دارد یعنی می‌غلطید و مراغه می‌خورد. دویم یعنی آلوده می‌شد.
- اَتورِیا (ئِه تورِیا)** - به فتح الف و به ضم تای فوقانی و واو معروف و سکون رای مهمل مخفف و یای تحتانی به الف کشیده ، یعنی قهر می‌کرد.
- اَجولِیا (ئِه جولِیا)** - به فتح و ضم جیم تازی و واو معروف و سکون لام مفخم یعنی می‌جنید.
- اَجَمِیا (ئِه چه میا)** - به فتح الف و فتح جیم فارسی و سکون میم و یای تحتانی یعنی خمیده می‌شد.
- اَجِکیا (ئِه چکیا)** - به فتح الف و کسر مجهول جیم فارسی و سکون کاف تازی به معنی اتکیاست.
- اَخورِیا (ئِه خورِیا)** - به فتح الف و به ضم خای معجم و واو مجهول و سکون را دومعنی دارد: اول به معنی خورده می‌شد: دویم به معنی خارش داشت.
- اَخِنکیا (ئِه خینکیا)** - به فتح الف و کسر خا و سکون نون و کسر کاف عربی و یای تحتانی به الف کشیده یعنی خفه می‌شد.
- اَدْرِیا (ئِه دَرِیا)** - به فتح الف و کسر

مجهول دال مهمل و رای مخفم، یعنی بساره می‌شد. و به معنی داده می‌شد هم آمده است ولی در اینصورت با رای مخفف است.

ادا (ئه دا) - به فتح الف و دال مهمل دو معنی دارد. اول به معنی می‌دهد. دویم به معنی عادت و خوست و به این معنی اخیرش در فارسی نیز آمده، چنانکه می‌گویند: خوش ادا.

ادخوا (ئه دخووا) - به فتح الف و سکون دال مهمل و ضم مجهول خا بروزن حلوا یعنی ترا می‌خورد.

ادوا (ئه دوا) - به فتح الف و سکون دال مهمل بروزن الوا یعنی ترا می‌برد.

ارژیا (ئه ریژیا) - به فتح الف و کسر رای مهمل مخفف و سکون زای فارسی ویای تحتانی به الف کشیده، یعنی ریخته می‌شد.

آربدا (ئار به با) - به مد الف و سکون رای مهمل و فتح بای اول کوهی است بزرگ در ملک بانه که در برابر قصبه اش اتفاق افتاده

آزا (ئازا) - به مد الف و زای هوز دو معنی دارد: اول ضد حیز و قبحه است که جوانمردی باشد. دویم مخفف آزاد است.

آسوزیا (ئه سوزیا) - به فتح الف و ضم سین مهمل و واو معروف و سکون زای هوز ویای تحتانی یعنی می‌سوخت.

آسا (ئاسا) - بروزن آلا یعنی یواش و آرام.

آسا (ئوسا) - به ضم الف بروزن شما استاد را گویند. مخفف اوست.

آشکیما (ئه شکیمیا) - به فتح اول و سکون شین بروزن اشقیما یعنی شکسته می‌شد.

آفریا (ئه فریا) - به فتح الف و کسر مجهول فاو رای مخفم یعنی می‌چینید و می‌پریذ.

آقریا (ئه قریا) - به فتح الف و کسر قاف و سکون رای مهمل مخفم ویای تحتانی به الف کشیده یعنی داد و فریاد می‌کرد.

آگریا (ئه گریا) - به چهار نوع خواننده می‌شود. اول به فتح الف و فتح کات فارسی و سکون رای مخفم به معنی گردش می‌کرد. (ئه گه ریا)، دویم به کسر کاف فارسی و رای مخفم یعنی اشتعال گرفته بود. (ئه گریا سیم به کسر کاف فارسی و سکون و رای مخفف یعنی می‌گریست. (ئه گریا). چهارم به کسر کاف عربی و سکون رای مخفف یعنی کرده می‌شد (ئه کریا). کسر کاف درین سه معنی کسر مجهول است.

آکلیا (ئه کالیما) - به فتح الف و کاف عربی به الف کشیده و سکون لام ویای تحتانی به الف کشیده یعنی برمی‌آشفت و عاجز می‌شد.

آگوریا (ئه گوریا) - به فتح الف و ضم کاف فارسی و واو مجهول و سکون رای مهمل مخفف ویای تحتانی به الف کشیده یعنی عوض می‌شد.

آلکیما (ئه لکیما) - به فتح الف و کسر مجهول لام و سکون کاف تازی یعنی چسبیده می‌شد.

آلوالا (ئالوالا) - به مد الف و سکون لام مخفم و لام ثانی نیز مخفم است، لباسهای رنگارنگ و نازک و قشنگ را می‌گویند.

آموزا (ئاموزا) - به مد الف و ضم میم و واو مجهول و رای هوز عمو زاده را گویند.

أَمَدَا (ئه‌مدَا) - به فتح الف و سکون میم بروزن عمدا این لفظ ماضی است. یعنی می‌دادم.

أَمَلَا (ئه‌مَلَا) - به فتح الف و سکون میم بروزن اسما یعنی اینطرف مقابل اولاً - (ئه‌ولا) می‌باشد که ذکر می‌شود.

أَنَاسِيَا (ئه‌نَاسِيَا) - به فتح الف و نون و سکون سین مهمل یعنی شناخته می‌شد.

أَنَوَا (ئه‌نَوَا) - به فتح الف و سکون نون بروزن اعداء، مکنت و اوضاع را گویند. چنانکه می‌گویند فلانی بی‌انواست یعنی بی-مکنت و اوضاع است.

أَوَا (ئه‌وَا) - به فتح الف بروزن نوا به معنی این است، چنانچه می‌گویند: او اها تم یعنی اینست آمدم.

أَوَا (ئاوَا) - به مد الف بروزن آبا به معنی غروب است چنانچه گویند: خور آو ابو یعنی آفتاب غروب کرد و به معنی آباد هم آمده ولی معنی اولش غیر باخور که به معنی آفتاب است مستعمل نمی‌شود.

أَوَاها (ئه‌وَاها) - به فتح الف بروزن نواها اشاره است یعنی آنست که در پیش روست. اشاره‌ی قریب است.

أَوَه زَا (ئاوَه زَا) - به مد الف و فتح واو و زای هوز زمینی را گویند [که] به سبب مجاورت آب همیشه نمناک و آب‌ر افرو برده و دزدیده باشد.

أَوْسَا (ئه‌وَسَا) - فتح الف و سکون واو بروزن ترسا یعنی پیش ازین و سابقاً.

أَوْلَا (ئه‌وَلَا) - به فتح الف و سکون واو بروزن مولای یعنی آنطرف و در عربی به معنی

خوب‌تر و بهتر آمده.

أَهَا (ئه‌ها) - به فتح الف بروزن رها لفظیست در مقام انکار و تعجب استعمال می‌شود.

أَوِيَسَا (ئه‌وِيَسَا) - به فتح الف و کسر مجهول و او و سکون یا و سین مهمل یعنی ایستاده می‌شد و می‌ایستاد.

أَيُخْوَا (ئه‌يُخْوَا) - به فتح الف و سکون یای تحتانی و ضم مجهول خا یعنی می‌خوردش.

أَيِدَا (ئه‌يِدَا) - به فتح الف بروزن شیدا یعنی می‌دهد.

أَيِخَا (ئه‌يِخَا) - به فتح الف و سکون یا یعنی اورامی اندازد.

أَيِهَا (ئه‌يِهَا) - به فتح الف و سکون یا بروزن میها لفظیست در مقام تعجب ذکر می‌شود. یعنی خیلی کار عجیبی اتفاق افتاد.

أَيِ يَا (ئاَيِيَا) - به مد الف و سکون یای معروف و یای تحتانی به الف کشیده بروزن های ها این لفظ دلالت بر حسرت و غم می‌کند یعنی ای وای

أَبْرِيْت (ئه‌بْرِيْت) - به فتح الف و سکون باو کسر رای مهمل یعنی می‌برد و گاهی عوض با واو هم خوانده می‌شود.

أَبْرِيْت (ئه‌بْرِيْت) - به فتح الف و کسر باو سکون رای مهمل مخفف و کسر کاف فارسی و سکون یاوتا یعنی برده می‌شود. و به بای فارسی و رای مخفف یعنی پسریده می‌شود (ئه‌بدر گیت).

أَبْرِيْمِيْت (ئه‌بْرِيْمِيْت) - به فتح الف و کسر بای فارسی و سکون رای فارسی و

یای مجهول یعنی عطسه می‌کند.

اَتَاَسْگِیْت (ئِه تاسگیت) - به فتح الف و تای تحتانی و سکون سین مهمل و کسر گاف فارسی و سکون یا و تا یعنی خفه می‌شود. چه در آب چه به طناب و غیرهما.

اَتَاَرِیْت (ئِه تاریت) - به فتح الف و تای فوقانی و به الف کشیده و رای مهمل مکسور و یای مجهول یعنی فرار می‌کند و متواری می‌شود.

اَتَرَاَزِیْت (ئِه ترازیت) - به فتح الف و سکون تای فوقانی و رای مهمل به الف کشیده و کسر زای معجم و سکون یا و تا یعنی از جای در می‌رود.

اَتَرَسِیْت (ئِه ترسیت) - به فتح الف و کسر مجهول تای فوقانی و سکون رای مهمل و کسر سین مهمل سکون تایی می‌ترسد و خوف می‌کند.

اَتَزِیْت (ئِه ته زیت) - به فتح الف و تای فوقانی و کسر زای معجم یعنی می‌خواهد و بیحس و حرکت می‌شود. این لفظ برای خوابیدن پا و سایر اعضا مستعمل می‌شود.

اَجُولْگِیْت (ئِه جولگیت) - به فتح الف و ضم جیم تازی و واو معروف و سکون لام و کسر کاف فارسی و سکون تا یعنی می‌جنبید.

اَجَقِیْت (ئِه چه قیت) - به فتح الف و فتح جیم فارسی و کسر کاف و سکون یای مجهول و تا به معنی فرو می‌رود.

اَجْمِیْت (ئِه چه مییت) - به فتح الف و فتح جیم فارسی و کسر میم و سکون یای مجهول و تا به معنی خم می‌شود. این لفظ از چمان و چمیدن فارسی منقول است.

اَجِیْت (ئِه چیت) - به فتح الف و کسر جیم فارسی و یای مجهول و سکون تا به معنی می‌رود. این لفظ هم بی تا مستعمل می‌شود.

اَخَات (ئِه خات) - به فتح الف و خای معجم به الف کشیده یعنی می‌اندازد.

اَخْتِیْلَات (ئِه اختیلات) - به الف مکسور و سکون خا و کسر تای فوقانی و لام مخفم به الف کشیده به معنی شوخی و صحبت است. این لفظ منقول از لغات عبری است ولی در فارسی بالام مخفف است.

اَخْزِیْت (ئِه خزیت) - به فتح الف و سکون خا و کسر زای معجم یعنی می‌غلطد بر روی یخ و امثال آن.

اَخْفِیْت (ئِه خه فیت) - به فتح الف و فتح خا و کسر فا و سکون یای مجهول و تا به معنی می‌خواهد و اگر به یای معروف باشد تو می‌خواهی خطاب می‌شود.

اَخْوَاَزِیْت (ئِه خووازیت) - به فتح الف و ضم خا و واو به الف کشیده و کسر زای معجم و سکون یای مجهول و تا یعنی خواهش می‌کند.

اَخْوَرْگِیْت (ئِه خورگیت) - به فتح الف و به ضم خا و واو مجهول و سکون رای مهمل و کسر کاف فارسی و سکون تا دو معنی دارد: اول یعنی خورده می‌شود دویم یعنی خارش دارد.

اَخْوَات (ئِه خوات) - به فتح الف و ضم مجهول خا و سکون تای فوقانی یعنی می‌خورد.

اَدْخْوَات (ئِه دخوات) - به فتح الف و سکون دال یعنی ترا می‌خورد.

أَرَايِت (ئه‌رَايِيْت) - به فتح الف
ورای مهمل به الف کشیده و کسر زای معجم
و سکون یای مجهول و تا یعنی خود رادرست
می‌کند و آماده کاری می‌شود.

أَرِيْت (ئه‌رِيِيْت) - به فتح الف
و کسر رای مهمل و زای فارسی و سکون یای
مجهول یعنی می‌ریزد.

أَرُوِيْت (ئه‌رُوِيِيْت) - به فتح الف و
سکون رای مهمل مفخم و کسر واو مجهول
یعنی می‌رود مثل ته‌چیت که گذشت

أَرَايِت (ئه‌زَايِيِيْت) - به فتح اول وزای
معجم به الف کشیده و کسر یای تحتانی یعنی
می‌زاید این لفظ مختص زن است و امثال آن.

أَرَزَكِيْت (ئه‌زَرَكِيِيْت) - به فتح الف
و کسر زای معجم و سکون رای مهمل مخفف
ویای مجهول یعنی جوش می‌کند از قبیل بدن
و امثال آن.

أَسْرِيْت (ئه‌سه رِيِيْت) - به فتح الف و
فتح سین مهمل و کسر را و سکون تا یعنی
عرعر می‌کند که صدای خرابش، غیر در خر
در جای دیگر استعمال نمی‌شود.

أَشْت (ئاشت) - به مد الف و سکون
شین معجم بر وزن چاشت به معنی صلح است.

أَشَكْفَت (ئه شکهفت) - به فتح الف و
سکون شین معجم و به کاف تازی مفتوح و
سکون فا غار باشد و به کسر الف در فارسی هم
به این معنی آمده است.

أَشَكِيْت (ئه شکيِيْت) - به فتح الف و
سکون شین معجم و کسر کاف تازی سکون
یای مجهول و تا یعنی شکسته می‌شود.

أَشِيُوِيْت (ئه شِيُوِيِيْت) - به فتح

الف و به کسر شین معجم و سکون یای معروف
و سکون واو مجهول و کسر کاف فارسی و
سکون یای مجهول و تا به معنی پریشان و درهم
می‌شود.

أَفْرِيْت (ئه فَرِيِيْت) - به فتح الف و
سکون فا و کسر رای مهمل و سکون یای مجهول
و تا یعنی می‌پرد.

أَقْوَرِيْت (ئه قَوَرِيِيْت) - به فتح الف و
ضم قاف و واو مجهول و کسر رای مهمل و
یای مجهول یعنی آوازی می‌کند و این لفظ مختص
گاوا است و گاهی ابوریت.

أَهْبُوَرِيْت (ئه هَبُوَرِيِيْت) - بابای معجم گفته می‌شود
ولی این لفظ ثانی عموم دارد به جهت همی
حیوانات مستعمل می‌دارند.

أَقْرِيْت (ئه قَرِيِيْت) - به فتح الف و
سکون قاف و کسر رای مهمل مفخم و سکون
یای مجهول و تا یعنی صدای بد می‌کند و اغلب
این لفظ را برای صدای غراب استعمال می-
دارند.

أَقْوَزِيْت (ئه قَوَزِيِيْت) - به فتح الف
و به ضم قاف و واو مجهول و کسر زای معجم
یعنی سرفه می‌کند.

أَكَاَت (ئه کات) - به فتح الف و به کاف
تازی به الف کشیده یعنی می‌کند.

أَكْرِيْت (ئه گهریت) - به فتح الف و
به فتح کاف فارسی و کسر رای مفخم مهمل و
سکون یای مجهول و تا یعنی گردش می‌کند و
به سکون کاف فارسی یعنی می‌گیرد (ئه گریت).

أَكْرَكِيْت (ئه گَرَكِيِيْت) - به فتح الف
و کسر کاف تازی و سکون رای مهمل و کسر
کاف ثانی فارسی و یا و سکون تا یعنی کرده

می شود و هردو کافش فارسی باشد یعنی گریه
می کند (نه گریت).

اُکْزَیْت (نه گه زَیْت) - به فتح الف و
کاف فارسی و کسرزای معجم یعنی می کزد.
اُکْفَیْت (نه که فَیْت) - به فتح الف و
فتح کاف عربی و یای مجهول و سکون تا یعنی
می افتد و به فتح کاف فارسی یعنی عو عومی کند
(نه گه فیت) و هردو لفظ [را] بی تا [هم]
استعمال می دارند.

اَلْت (ثالَثت) - به مد الف و فتح لام
مفخم و وزن حالت فلفل را گویند و به ترکی آن
را است اوت خوانند.

اَلِشْت (ثالِشْت) - به مد الف و کسر
لام مفخم و سکون شین معجم دو معنی دارد: اول
برف ریزه ای را می گویند که گاهی در صافی
هوا به علت سردی هوا در شب و یا روز می آید
و بعضی اوقات زمین به واسطه ی آن سفید می-
شود و برشاخه ی درخت می نشیند و آنرا مثل
درخت شکوفه دار می نماید. در آنوقت چنان
پنداری سمن رسته از شاخه های چنار است و در
اصطلاح فارسی آنرا یخچه و ژاله می خوانند و
به ترکی وی را (قرو) می گویند. دویم معاوضه
کردن را می گویند که در فارسی آنرا (آلش)
گویند و در ترکی نیز (آلش و ولش) می گویند
و در هردو معنی تاسی آلشت اصل کلمه است
بی تا در کردی مستعمل نمی شود.

اَمْرِیْت (نه مَریْت) - به فتح الف و
سکون میم و کسرزای مهمل و سکرن یا و تا یعنی
می میرد.

اَنالَیْت (نه نالَیْت) - به فتح الف و نون
به الف کشیده و کسر لام مفخم و یای مجهول

یعنی ناله می کند.

اَناسَگَیْت (نه ناسَگَیْت) - به فتح الف
ونون و سکون سین مهمل و کسر مجهول کاف
فارسی و سکون یا و تا یعنی شناخته می شود.

اَنواریْت (نه نواریْت) - به فتح الف
و سکون نون و واو به الف کشیده و کسر رای
مهمل و یای مجهول یعنی نگاه می کند و به یای
معروف خطابست یعنی تونگاه می کردی

اَنوسَیْت (نه نوسَیْت) - به اول مفتوح
و بضم نون و واو معروف و کسر سین مهمل و
سکون یای مجهول و تا یعنی می نویسد.

اَنوِیْت (نه نه وِیْت) - به فتح الف و
نون و کسر واو و سکون یای مجهول و تا به معنی
خم می شود و می چمد و به مسکون نون یعنی
می خوابد

اَوَاهات (نه واهات) - به فتح اول و
واو و وزن علامات یعنی اینست آمد.

اَواریْت (نه واریْت) - به فتح الف و
واو مفتوح به الف کشیده و کسر رای مهمل و یای
مجهول یعنی می بارد.

اَوَات (ثاوات) - به مد الف و وزن
آلات، آرزو را گویند.

اَوروت (ثا وروت) - به مد الف و
سکون واو و ضم رای مهمل و واو معروف و
سکون تا، پر کردن و پاک کردن مرغ و سایر
حیوانات پرنده را می گویند که به آب داغ و
جوش باشد برای پختن آن.

اَوْرِیْت (نه وه رَیْت) - به فتح الف و
فتح واو و کسر را و سکون تا یعنی عو عومی -
کند. این لفظ را به جهت سنگ استعمال می شود

و گاهی هم به جهت شخص بی ادب بی حیاکه بسیار حرف می‌گوید گفته می‌شود در مقام هتک او.

اَوَزِیت (نَه‌وَه‌زِیْت) - به فتح الف و واو و کسر زای معجم یعنی اتراق می‌گیرد.

اَوَشْگِیت (نَه‌وَه‌شْگِیت) - به فتح الف و فتح واو و سکون شین معجم و کسر کاف فارسی و سکون یای مجهول و تا به معنی پاشیده می‌شود. این لفظ به یای معروف خوانده نمی‌شود. **اَو‌گوشْت (نَاو‌گوشْت)** - به مد الف و سکون واو و برون آبگوشْت لفظاً و معنأً.

اَوِیت (نَه‌وِیْت) - به فتح الف و به کسر واو مجهول و سکون یای مجهول و تا به معنی می‌شود. این لفظ را بی‌تای فوقانی هم استعمال می‌دارند.

اَوِیسیت (نَه‌وِیْسِیت) - به فتح الف و کسر واو و یای اول معروف و کسر سین مهمل و یای ثانی مجهول یعنی می‌ایستد و در ترکی این لفظ را درز می‌گویند.

اَیتاشِیت (نَه‌یْتاشِیت) - به فتح اول و سکون یای تحتانی و تای فوقانی به الف کشیده و شین معجم و سکون یای مجهول یعنی می‌تراشد و اگر به یای معروف بخوانی خطاب است یعنی می‌تراشی

اَیدرِیت (نَه‌یدرِیت) - به فتح اول و سکون یای تحتانی و کسر دال مهمل و رای مهمل مخفف و سکون یای مجهول و تا یعنی پاره می‌کند و اگر به یای معروف باشد خطاب است یعنی تو او را پاره می‌کنی
و اغلب اوقات این فصل را اگر به یای معروف بخوانند خطاب می‌شود.

اَیدورِیت (نَه‌یدورِیت) - به فتح الف و سکون یای تحتانی و ضم دال مهمل و واو و معروف و سکون رای مهمل مخفف و کسر نون و یای مجهول یعنی می‌دوزد.

اَیشِیت (نَه‌یشِیت) - به فتح الف و سکون یای تحتانی و کسر شین معجم و یای مجهول یعنی درد می‌کند.

اَیْزِیت (نَه‌یْزِیت) - به فتح الف و سکون یای تحتانی و کسر زای فارسی و یای مجهول یعنی می‌گوسد و یای معروف خطاب خطاب است یعنی تو می‌گویی.

اَیْگوشِیت (نَه‌یْگوشِیت) - به فتح الف و سکون یای تحتانی و ضم کاف فارسی و واو معروف و کسر شون معجم و یای مجهول یعنی او را فشار می‌دهد.

اَیْگِیت (نَه‌یْگِیت) - به فتح الف و سکون یای تحتانی و کسر کاف فارسی و سکون یای مجهول و تا یعنی او را می‌گاید و بیای ثانی معروف خطاب می‌شود یعنی تو او را می‌گائی.

اَیکِشِیت (نَه‌یکِشِیت) - به فتح الف و سکون یا و کسر کاف تازی و یای مجهول و کسر شین معجم و سکون یا و تا دو معنی دارد: اول یعنی او را می‌کشد دوم بمعنی وزن مینماید.

اَیوات (نَه‌یوات) - به فتح الف و سکون یای تحتانی و برون صلوات یعنی می‌برد و اگر عوض یای تحتانی دال مهمل باشد خطاب می‌شود. یعنی ترا می‌برد.

اَیْ پُزِیت (نَه‌یْ پُزِیت) - به فتح الف و سکون یای معروف تحتانی و کسر بای فارسی و سکون رای فارسی و کسر نون و سکون یای مجهول و تا بمعنی می‌پاشد و می‌افشاند.

فصل جیم فارسی

اُمیج (ئهمیج) - به فتح الف و کسر میم و سکون یای تحنانی و جیم فارسی یعنی این هم.

اویج (ئویج) - به فتح الف و کسر واو و سکون یای تحنانی و جیم فارسی یعنی آن هم.

اوخیج (ئوخه ییج) - بضم الف و واو معروف و فتح خا و سکون یای تحنانی و جیم فارسی لفظیست در مقام لذت بردن استعمال میدارند یعنی خوب کاری شد اتفاق افتاد چنانچه در وقت تشنگی آب سرد را میخورند و بعد از آن میگویند اوخیج یعنی خوب لذتی داشت. و در امثال آن هم ذکر میشود.

ایمیج (ئیمه ییج) - بکسر الف و یای تحنانی و فتح میم و سکون یای تحنانی و جیم فارسی یعنی ماها نیز.

فصل خا

آخ (ئاخ) - بهمد الف و سکون خا بروزن شاخ بمعنی آه و حسرت است.

اجاخ (ئوجاخ) - بضم الف و جیم تازی بالف کشیده و سکون خا طایفه و اجداد بزرگان را گویند عموماً و اجداد و خاندانواده سادات و مشایخ را گویند خصوصاً بداجاخ میگویند و نیک اجاخ هم میگویند و باصطلاح در اویش منقل آتش را میگویند که در پیش خودشان میگذارند و دیک گوشت و غیره در بالای آن میگذارند.

اَلخَلخ (ئهلخه لهخ) - به فتح الف و سکون لام و فتح خا و فتح لام ثانی و سکون خا بمعنی از خالق است.

فصل دال مهمل

آرژند (ئاره زه ند) - بهمد الف و فتح رای مهمل و زای معجم و سکون نون و دال مهمل دهیست ازدهات کردستان، در پنج فرسخی شهر اتفاق افتاده.

اَوَند (ئوه ونده) - به فتح الف و فتح واو معروف و سکون نون و دال مهمل یعنی اینقدر و بمد الف کسی را میگویند از راه دور یا نزدیک بمهمان داری داخل خانه دیگری بشود.

ایکند (ئیکه ند) - به فتح الف و سکون یای تحنانی و فتح کاف تازی و سکون نون و دال مهمل بمعنی می کند.

ایخوند - به فتح الف و سکون یای تحنانی و ضم خا و واو مجهول و سکون نون و دال مهمل بمعنی می خواند.

ایژند (ئهی ژه ند) - به فتح الف و سکون یای تحنانی و فتح زای فارسی و سکون نون و دال مهمل دو معنی دارد: اول یعنی می بست و محکم میکرد. باین معنی در غیر قفل و دروازه مستعمل نمیشود و دویم بمعنی میزد و باین معنی در غیر نای و سرنا و سائر ساز استعمال نمیدارند.

فصل رای مهمل

آر (ئهری) - به فتح الف و کسر رای مهمل بمعنی بلی مخفف آری است.

آجر (ئاجر) - بهمد الف و کسر کاف فارسی و سکون رای مهمل آتش را گویند که در ترکی آن را اوت خوانند.

آسر (ئاسه ر) - بهمد الف و فتح سین مهمل و سکون رای مفخم، مخفف آسراست و بمعنی او است.

آسنگور (ناسنگهر) - بمد الف و کسر
سین مهمل و سکون نون و فتح کاف فارسی و
سکون رای مهمل حداد را میگویند.

اوخر (ئوخر) - بضم الف و واو
مجهول و کسر خای نقطه دار و سکون رای
مهمل لفظیست که کسی عازم سفری و رفتن جای
باشد باو میگویند. یعنی خیر است و رو بخیر
میروی و در اصطلاح فارسی آنرا اوغر میگویند
و باصطلاح اعراب عوض این لفظ، علی خیر
میگویند.

آویار (ئاویار) - بمد الف و سکون
واو و یای تحتانی بalf کشیده و سکون رای
مهمل کسی را میگویند که آبیاری کند و اغلب
در بزرگتر این لفظ را استعمال میدارند.

آویدر (ئاویدهر) - بمد الف و
کسر واو معروف و یای تحتانی معروف و فتح
دال مهمل و سکون رای مهمل اسم کوهیست
در مملکت کردستان که غربی شهر سنه بفاصله
پانصد قدم اتفاق افتاده که بغایت مطول و
عریض است.

آیهاوار (ئهیهاوار) - به فتح الف و
سکون یای تحتانی و ها بalf کشیده و واو
بalf کشیده و سکون رای مهمل لفظیست در
وقتی که ظلمی بیکی می رود میگوید و اظهار
تظلم را باین لفظ مینماید، بمعنی داد و فریاد
است اغلب اوقات در وقت شکایت پیش حکام
این لفظ را استعمال میدارند.

فصل زای معجم

آریز (ئاریز) - بمد الف و کسر رای
مهمل و سکون یای تحتانی معروف و زای
معجم، اسم کوهیست در دو فرسخی شهر سنندج.

آزیز (ئازیز) - بمد الف و کسر زای
معجم و سکوت یا و زای آخری، بمعنی دوست
و عزیز است در حقیقت تبدیل عزیز است. این
لفظ اغلب بزبان گورانی مستعمل میشود.

آلوز (ئالوز) - بمد الف و ضم لام
مفخم و واو مجهول و سکون زای معجم مکدر
و عاجز و آشفته را گویند.

فصل سین مهمل

آوس (ئاوس) - بمد الف و ضم واو
معروف و سکون سین مهمل آستن را گویند و
بترکی آن را بغاز خوانند.

فصل شین معجم

آش (ئاش) - بمد الف و سکون شین
معجم آسیاب را گویند این لفظ را کمتر اهل
سنندج استعمال مینمایند گاهی اتفاقاً میگویند
ولی جمیع کرد کرماج آسیاب را آش خوانند
و بفارسی هر بختی را از قبیل آبگوشت و غیره
آش مینامند بین تفاوت ره از کجاست تا
بکجا.

آلوش (ئالوش) - بمد الف و ضم لام
مفخم و واو مجهول خارش بدن را گویند.

فصل طای مؤلف

آلوط (ئالوت) - بمد الف و ضم لام
مفخم و واو مجهول قریه ایست از قراء بانه
که از همه دهات آنجا عمده تر و بسا مداخل تر
است و در آنجا بغیر از میوه جات چیزی دیگر
بعمل نمی آید. جمیع میوه سقز و بانه از قبیل
انگور و انجیر و سیب و انار و غیره از آنجاست
سهل است، بسیاری از آنجا نیز بخارج میبرند.

فصل فا

أف (ئوف) - بضم الف و سکون فا

لفظیست در وقتی که غم و غصه عارض میشود میگویند و بدین لفظ اظهار عجز و غم را میکنند و بمعنی آه و حسرت هم آمده و در عربی نیز باین معنی است.

آلِف (ثَالِف) - بمد الف و کسر لام مفخم و سکون فا بمعنی علف است و میدل اوست ولی در اصطلاح اکراد غالباً این لفظ را بجهت کاه و کماه استعمال میدارند و کمتر در گیاه و امثال گیاه مستعمل میشود و ترکی آن را اوست میخوانند.

فصل کاف تازی

آسَك (ثاسك) - بمد الف و سکون سین مهمل و کاف تازی آهو را گویند که بربری آن را طبی خوانند.

آبِالائوك (ثالبالوك) - بمد الف و سکون لام مفخم و کسر مجهول با و لام مفخم بالف کشیده و ضم لام ثالث مفخم و واو معروف و سکون کاف تازی آبالوست. برادر کوچک گیلاس میباشد که ترکی آن را کیلنار خوانند.

اَلِك (ئه لیک) - به فتح الف و کسر لام مفخم و سکون کاف تازی دهیست از دهات کردستان و بمد الف و کسر لام مخفف عبارت کرد کرماج است که علیق اسب را میگویند.

فصل کاف فارسی

آوَنگَ (ثاونگ) - بمد الف و بضم واو معروف و سکون نون و کاف فارسی انگوری را میگویند که در باغ می‌چینند و بخانه‌ها می‌آورند و آنرا انبار میکنند که بجهت زمستان بماند و طریق انبار کردن آن این است خوشه خوشه انگور را بهم می -

بندند تساقیب ده دوازده خوشه میشود و از شاخهای نازک بید می‌آورند يك شاخه را باو پیوست میکنند و آن را در سقف خانه آویزان مینمایند. گویا بجهت همین آویزان کردن است مسمی باین اسم شده که در فارسی آونگ بمعنی آویزان است.

فصل لام

آل (ثال) - بمد الف و سکون لام مفخم دو معنی دارد. اول رنگ کردن را گویند که هر چه آن رنگ داشته باشد، با آل میگویند. دویم ضعیفی است که در وقت حمل بر زنان عارض میشود و آن را با اصطلاح عوام غول و جن میخوانند و زنهای قابله میگویند در وقت حمل غولی می‌آید و خود را بزن حامله نشان میدهد و این ضعف بجهت دیدن همان غول است و ازین سبب است که در آنوقت قاعده است، اذان میگویند و تفنگ خالی میکنند و در ترکی آل هم باین معنی است.

فصل میم

اَپِژوم (ئه پژوم) - به فتح الف و کسر بای فارسی و سکون زای فارسی و کسر میم اول و سکون میم آخر یعنی عطسه میکنم.

اَتاسِم (ئه تاسم) - به فتح الف و تسی فوقانی بالف کشیده و کسر سین مهمل و سکون میم یعنی خفه می‌شوم.

اَتِرسم (ئه ترسم) - به فتح الف و کسر تسی فوقانی و سکون رای مهمل و کسر سین مهمل و سکون میم بمعنی خوف میکنم.

اَتوانِم (ئه توانم) - به فتح الف و سکون تسی فوقانی و واو بالف کشیده و کسر نون و سکون میم بمعنی میتوانم.

اچم (ئه چم) - به فتح الف و کسر جیم فارسی و سکون میم بمعنی میروم.

اچوم (ئه خه فم) - به فتح الف و فتح خای نقطه دار و کسر مجهول فسا و سکون میم بمعنی میخوابم.

اخوم (ئه خو م) - به فتح الف و ضم مجهول خای نقطه دار و واو مجهول و سکون میم بمعنی میخورم.

ادوم (ئه دو هم) - به فتح الف و سکون دال مهمل و فتح واو و سکون میم یعنی ترا میرم.

اروم (ئه رو م) - به فتح الف و ضم رای مهمل و واو مجهول و سکون میم بمعنی میروم.

اروانم (ئه روانم) - به فتح الف و سکون رای مهمل و واو بالف کشیده و کسر نون و سکون میم بمعنی نگاه میکنم.

ازانم (ئه زانم) - به فتح الف و زای معجم بالف کشیده و کسر نون و سکون میم بمعنی میدانم.

اسوزم (ئه سو زم) - به فتح الف و ضم سین مهمل و واو معروف و کسر زای معجم و سکون میم بمعنی میسوزم.

اسینم (ئه سینم) - به فتح الف و کسر سین مهمل و یای مجهول و کسر نون و سکون میم بمعنی میخرم.

اشکینم (ئه شکینم) - به فتح الف و سکون شین و کسر کاف و یای مجهول و کسر نون و سکون میم بمعنی میشکنم.

اشمیرم (ئه شمیرم) - به فتح الف و سکون شین و کسر میم و یای مجهول و کسر

رای مهمل و سکون میم یعنی می شمارم.
افامم (ئه فامم) - به فتح الف و فسا بالف کشیده و کسر میم و سکون میم آخر بمعنی میفهمم.

اکم (ئه که م) - به فتح الف و فتح کاف تازی و سکون میم بمعنی میکنم.

اکنیم (ئه که نم) - به فتح الف و فتح کاف تازی و کسر نون و سکون میم دو معنی دارد: اول بمعنی میکنم دویم بمعنی میخندم. تفاوت این دو معنی بقرینه مقام است.

آلوزم (ئه آلوزم) - بمسند الف و ضم لام مفخم و واو مجهول و کسر زای معجم و سکون میم بمعنی آشفته ام و عاجز و بی دماغم.

امرم (ئه همرم) - به فتح الف و سکون میم و کسر رای مهمل و سکون میم آخر بمعنی میمیرم.

امینم (ئه هینم) - به فتح الف و کسر میم و یای تحتانی و کسر نون و سکون میم بمعنی میمانم.

انوسم (ئه نوسم) - به فتح الف و ضم نون و واو معروف و کسر سین و سکون میم بمعنی مینویسم.

ایدم (ئه یدم) - به فتح الف و سکون یای تحتانی و فتح دال مهمل و سکون میم بمعنی میدهم.

ایرنم (ئه یرنم) - به فتح الف و سکون یای تحتانی و کسر زای مهمل و سکون زای فارسی و کسر نون و سکون میم بمعنی میریزم.

ایژم (ئه یژم) - به فتح الف و سکون یای تحتانی و کسر زای فارسی و سکون میم

اَکَن (ئَه کهن) - به فتح الف و کاف

تازی برون چمن بمعنی میکنند.

آمِیژَن (ئامیژهن) - بمد الف و کسر

میم ویای تحتانی و فتح زای فارسی و سکون نون برون ماهیزن مایه را گویند که بدان شیر را پنیر میکنند و آمیان که برون شامیان است. هم باین معنی است.

آوان (ئاوان) - بمد الف و واو

بالف کشیده برون تاوان بمعنی هاوان است و بمعنی دو آب هم آمده است. درینوقت الف و نونش اصل کلمه نیست الف و نون تشبیه است.

اودالان (ئه و دالان) - به فتح الف و

سکون واو و دال مهمل بالف کشیده و لام مفخم بالف کشیده برون نوکاران اسم کوهیست درهفت فرسخی قصبه سندیج که هفت نفر قلندر و سیاح و بیابان گرد در آنجا مدفون است، که در فرس قدیم قلندر و بیابان گرد را ابدال گفته اند و باینجهت این کوه مشهور شده باو دالان و ابدالان هم میگویند. از جمله تعجبات یکی این است که در آنکوه و در اطراف مدفون آنها پیاز خیلی زیادی هست که از زمین خودرو است. هر کسی در آنجا آنرا تنها یا با نان میخورد و طعماً و رنگاً پیاز است و اصلاً هیچ تفاوتی ندارد. چون از آنکوه آن را باین می آرند و بجای دیگر میبرند گیاهی بی طعم و بو است که بکار هیچ نمی آید. خود حقیر مدتی این شهرت را شنیده و باور نکرده، تا محض تجربه رفته و بچشم خود آن پیاز را با آن کیفیات مذکور دیده و ازین سبب است در میان کردستان مثلی است مشهور که بخانه

بمعنی میگویم.

اَیگَرُم (ئه ی کوژم) - به فتح الف و

سکون یای تحتانی و ضم کاف تازی و کسر زای فارسی و سکون میم بمعنی میکشم.

اَیگَم (ئه یگم) - به فتح الف و سکون

یای تحتانی و فتح کاف تازی و سکون میم بمعنی میکم.

اَیگورُم (ئه یگورُم) - به فتح الف و

سکون یای تحتانی و ضم کاف فارسی و واو مجهول و کسر رای مهمل و سکون میم دومعنی دارد اول بمعنی تغییر میدهم دویم بمعنی معاوضه میکنم تفاوت این دو معنی بقرینه مقام است.

اَیناسِم (ئه یناسم) - به فتح الف و

سکون یای تحتانی و نون بالف کشیده و کسر سین مهمل و سکون میم بمعنی می شناسم.

اَیوُم (ئه یوهم) - به فتح الف و سکون

یای تحتانی و فتح واو و سکون میم بمعنی میبرم.

فصل نون

اَچَن (ئه چن) - به فتح الف و کسر جیم

فارسی و سکون نون بمعنی میروند.

اَچین (ئه چین) - به فتح الف و کسر

جیم فارسی ویای معروف تحتانی و سکون نون برون امین بمعنی میرویم.

اَسِن (ئاسن) - بمد الف و کسر سین

مهمل برون آهن لفظاً و معنأ که بترکی آنرا دمر خوانند.

اَسیاوان (ئاسیاوان) - بمد الف و

سکون سین مهمل و واو برون آسیابان لفظاً و معنأ.

دیگری می‌رود و می‌خواهد در آنجا چیزی ببرد صاحب خانه می‌گوید این پیاز او دالان است خوردنش هست بردنش نیست.

اُورامان (ئه‌ورامان) - به فتح الف و سکون واو و رای مهمل بالف کشیده و میم برون اسپاهان، اسم بلوکیست از بلوک و محلات کردستان که کوه‌های بسیار سخت و صعب‌دارد و از ابتدای بنیاد آنجا اهلس از ولایت کردستان یاغی بوده و گاهی فی‌الجمله اطاعتی نموده‌اند. تا در عهد نواب والا معتمدالدوله فرهاد میرزا دام اجلاله باز بنای طغیان را گذاشتند، سلطان آنجا را بقتل رسانید و دو برادر دیگرش حبس نمود و قتل و غارت زیاده از حد از اهالی آنجا بعمل آورد و جمیع سلطان زاده‌ها و بگزاده‌ها و مشهورین اهلس ناچار فرار اختیار کسردند و بروم رفتند و مطرودا سرمدی و مردود ابدی شدند.

فصل واو

آسیاب (ئاسیاب) - بو آخر برون آسیاب لفظاً و معنأ.

آورو (ئاورۆ) - بمد الف و سکون واو برون آب رو لفظاً و معنأ.

ایمرو (ئیمرو) - بکسر الف و بیای تحنانی و سکون میم و ضم رای مهمل و واو بمعنی امروز است.

فصل ها

آفتاوه (ئافتاوه) - بمد الف و بو او آخرها و ها برون آفتا به لفظاً و معنأ.

اَگره (ئه‌گره) - به فتح الف و سکون کاف فارسی و فتح رای مهمل برون سدره

بمعنی اینجا.

آمه (ئامه) - بمد الف برون خامه لفظیست که اطفال بمادرشان می‌گویند یعنی مادر و بفتح الف یعنی این اشاره قریب است. **اَنگورَه (ئه‌نگورَه)** - به فتح الف و سکون نون و ضم کاف فارسی و واو معروف و فتح زای فارسی و سکون ها کثیرا را گویند که بعرسی آن را صمغ می‌خوانند و ترکی کتر که گویند.

اَنجُمَنه (ئه‌نجومه‌نه) - به فتح الف و سکون نون و ضم جیم تازی و فتح میم و نون و سکون‌ها دهیست از دهات کردستان که در چهارده فرسخی قصبه سندیج واقع شده.

آوباره (ئاوباره) - بمد الف و سکون واو و بیای معجم بالف کشیده و فتح رای مهمل و سکون‌ها دو معنی دارد اول عطر گل‌های را می‌گویند که آن را مگس نحل که او را زنبور عسل نیز خوانند میبرد و در مکان خود کم جمع میکند و بمصرف میرساند. دویم چوب درازی را می‌گویند که مثل نای آسیاب میان آنرا خالی میکنند و بسواسته آن آب را از بلندی بلندی دیگر می‌برند. مثلاً آبی در بلندی واقع شده و گودالی هم هست مانع است از آوردن آب باینطرف بلندی لابد همان چوب را می‌گذرانند و آب از میان آن عبور میکند.

ایواره (ئیاواره) - بکسر الف و بیای مجهول و واو بالف کشیده برون بیچاره وقت غروب را گویند.

فصل بیای تحنانی

اَبری (ئه‌بری) - به فتح الف و کسر

بای معجم و رای مهمل مفخم و یای معروف
بمعنی میبری درینصورت یای تحتانی آن یای
خطابست و بیای مجهول نیز خوانده میشود یعنی
می برد درینصورت یای آن یای غایب است.

اَقْتَى (تَه تَه قَى) - به فتح الف و تِی
فوقانی و کسر قاف و یای مجهول بمعنی می -
ترکد. این لفظ در وقتی استعمال میدارند که
کاسه چینی یا شیشه و امثال آن در نزدیکی
آتش باشد محض اینکه حرارت آتش تأثیر
زیاد باو بکند شکسته میشود.

اَجَى (تَه چَى) - به فتح الف و کسر جیم
فارسی و یای معروف یعنی میروی. یای آن
خطاب است و اگر بیای مجهول خوانده
بشود یای آن غیبت است بمعنی میرود.

اَجْنَى (تَه چَنْجَى) - به فتح الف و کسر
جیم فارسی و نون و یای مجهول بمعنی می -
چیند این لفظ بیای مجهول افصح است و
بیای معروف خطاب نیز خوانده می شود یعنی
می چینی.

اَحْفَى (تَه خَه فَى) - به فتح الف و خای
نقطه دار و یای معروف مخاطب سؤال است
بمعنی میخوابی و بیای مجهول غایب بمعنی
میخوابد خیر است.

اَحْوَى (تَه خَوَى) - به فتح الف و
ضم خای نقطه دار و واو معدوله مفتوح و
سکون یای معروف بمعنی میخوری.

اُرْوَى (تَه رَوَى؟) - به فتح الف و
سکون رای مهمل مفخم و کسر واو معروف
و یای معروف مخاطب سؤال است بمعنی
میروی؟ و بیای مجهول غایب یعنی میرود.

اُسْرَى (تَه سَه رَى) - به فتح الف و سین

مهمل و کسر رای مهمل مفخم و یای مجهول بمعنی
عرعر میکند و بکسر سین مهمل بمعنی پاک میکند.
اَكَى (تَه کَه ی؟) - به فتح الف و کاف
تازی و سکون یای معروف استفهام است
یعنی اینکار را میکنی؟

اَكْرَى (تَه کَوْرَى) - به فتح الف و
ضم کاف تازی و کسر زای فارسی و یای معروف
مخاطب، یعنی میکشی و بیای مجهول غایب
بمعنی میکشد.

اَكْنَى (تَه کَه نَى) - به فتح الف و کاف
تازی و کسر نون و یای معروف مخاطب دو
معنی دارد اول بمعنی میخندید دویم بمعنی
میکنی و بفتح کاف فارسی و بیای مجهول
بمعنی میگویند.

اَكْنَى (تَه کَه نَى) - به فتح الف و کسر کاف
تازی و یای معروف مخفف علی اکبر است مثلاً
کسی که اسمش علی اکبر باشد. عوام اکراد
او را اکی میخوانند.

اَكْبَلَى (تَه کَبَلَى) - به فتح الف و کسر
کاف تازی و یای مجهول تحتانی و لام مفخم
و یای مجهول بمعنی میکارد و بذرمی افکند.

اَقْوَزَى (تَه قَوَزَى) - به فتح الف و
ضم قاف و واو معروف و کسر زای معجم و
یای معروف مخاطب بمعنی سرفه میکنی و بیای
مجهول غایب یعنی سرفه میکند.

اَنَالَى (تَه نَالَى) - به فتح الف و نون
بِاَنَف کشیده و کسر لام مفخم و یای مجهول
غایب بمعنی ناله میکند و بیای معروف مخاطب
بمعنی ناله میکنی.

اَنَوَسَى (تَه نَوَسَى) - به فتح الف و ضم
نون و واو معروف و کسر سین مهمل و یای

معروف مخاطب بمعنی مینویسی و بیای مجهول
غایب یعنی مینویسد.

اَنواری (ثَه نواری) - به فتح الف و سکون نون و واو معروف بالف کشیده و کسر رای مهمل و بیای مجهول غایب بمعنی نگاه میکند و بیای معروف مخاطب یعنی نگاه میکند.

اُولی (ثَه ولی) - به فتح الف و سکون واو و کسر لام و بیای معروف مخفف ابوالمحمد است. مثلاً کسی که اسمش ابوالمحمد است عوام اکراد او را اولی میخوانند.

اَویری (ثَه ویری) - به فتح الف و کسر واو و بیای تحتانی مجهول و کسر رای مهمل و بیای معروف مخاطب بمعنی جرئت داری و بیای مجهول غایب بمعنی جرئت دارد.

اَیوسی (ثَه یودی) - به فتح الف و سکون بیای معروف و فتح واو و کسر سین و بیای مجهول غایب بمعنی می بندد و بیای معروف مخاطب بمعنی مینبندی.

اَیخی (ثَه یخی) - به فتح الف و سکون بیای تحتانی و فتح خای نقطه دار و سکون بیای معروف بمعنی می اندازی.

اَیخوازی (ثَه یخو وازی) - به فتح الف و سکون بیای تحتانی و ضم خای نقطه دار و واو معدوله بالف کشیده و کسر زای معجم و بیای معروف مخاطب بمعنی میطلبی و خواهش آن را میکند و بیای مجهول غایب بمعنی میطلبد و خواهش میکند.

اَیدری (ثَه یدری) - به فتح الف و سکون بیای تحتانی و کسر دال مهمل و رای مهمل و بیای معروف مخاطب بمعنی پاره اش میکند.

معنی و بیای مجهول غایب بمعنی پاره اش میکند.

اَیْرِ فینی (ثَه یر فینی) - به فتح الف و سکون بیای تحتانی و کسر رای مهمل و کسر فا و بیای تحتانی و نون و بیای تحتانی آخر بمعنی میر باید و بیای معروف مخاطب است یعنی تو او را میر بانی.

اَیْژی (ثَه یژی) - به فتح الف و سکون بیای تحتانی و کسر زای فارسی و بیای مجهول غایب بمعنی میگوید و بیای معروف مخاطب میشود یعنی میگوئی.

اَیْژنی (ثَه یژنی) - به فتح الف و سکون بیای تحتانی و فتح ژای فارسی و کسر نون و بیای معروف مخاطب بمعنی می بندی و محکم میکند و بمعنی زدن ساز و سرتا و امثال آن هم آمده.

اَیْژنی (ثَه یژنی) - یعنی فلان ساز را میزنی و بیای مجهول غایب در هر دو معنی آمده و خوانده میشود.

اَیْفِرینبی (ثَه یفرینبی) - به فتح الف و سکون بیای تحتانی و کسر فا و رای مهمل و بیای تحتانی و نون و بیای مجهول غایب بمعنی میپرانند و بیای معروف هم آمده است. یعنی تو او را میپرانی و این لفظ در پرنده استعمال میدارند و در غیر آن مستعمل نمیشود.

اَیکیشی (ثَه یکیشی) - به فتح الف و سکون بیای تحتانی و کسر کاف و بیای تحتانی و شین معجم و بیای معروف مخاطب بمعنی تو او را میکشی این کشیدن اعم از کشیدن اسباب و غیره باشد مثل اینکه میگویند دست فلان را میکشی یا طناب را میکشی یا کشیدن قلیان و

امثال آن باشد. چنانچه میگویند قلبان میکشی یا دوا را بچشم میکشی یا انفیه را میکشی و بیای مجهول غایب درین معانی آمده.

ایکونی (که یکونی) - به فتح الف و سکون یای تحتانی و کسر کاف تازی و سکون رای مهمل مخفف و کسر نون و یسای مجهول بمعنی میتراشد و بکسر کاف فارسی و سکون رای مهمل مفخم بمعنی برمی افروزاند و بیای معروف آخر نیز خوانده میشود که در هر دو معنی خطاب باشد.

باب با فصل الف

با - بوزن ما، سه معنی دارد اول مخفف باد است که برعربی آن را نسیم وریح میخوانند و بترکی یل. دویم بمعنی بگذار است و لی درین معنی منفرداً مستعمل نمیشود باید مرکب باشد و این لفظ در ابتدا واقع میشود نه انتها چنانچه میگویند با بیت بمعنی بگذار تایاید از قراریکه معلوم میشود درین معنی مخفف میباشد. سیم بمعنی ورم است که برآمدگیست در اعضا خواه با درد باشد و خواه بیدرد که فصحای فرس آن را آماس خوانند.

بادریا - بابای ابجد و دال مهمل و رای مهمل مخفف و یای تحتانی بالف کشیده بر وزن نادرشا بمعنی تاب داده و تاییده شد. این لفظ را در ریسمان و امثال آن استعمال میدارند.

باوا - بوزن بالا جدر اگویند که پدر پدر باشد.

پرا - بکسر بای معجم بوزن چرا برادر را گویند همانا مخفف اوست و گاهی نیز خطاب میشود بمعنی ای برادر.

بُردِریا (بهردریا) - به فتح بای معجم و سکون رای مهمل مخفف و کسردال مهمل و سکون رای ثانی و یای تحتانی بالف کشیده بمعنی مرخص شد.

بُوزا (بهزهزا) - به فتح با و رای مهمل و زای معجم بالف کشیده گیاهی است خوش طعم و معطر و سبز رنگ. سبزی آن مانند سایر گیاهان تاریک نیست بلکه روشن است بقدر یکوجب بلند میشود شاخه شاخه خیلی زیادی دارد و در جای هموار نمی روید. در کوه صعب و سخت سبز میشود و کندن و آوردن آن بر مردم خیلی دشوار است بزحمتهای کلی آورده میشود. بخامی آنرا میخورند و اغلب آنرا هم بخورشت میسازند و با اطعمه میخورند و خیلی کم دوام است. در صحرا بیشتر از ده روز و دوازده روز دوام ندارد.

بُولا (بهوله) - به فتح بای معجم و رای مهمل و لام مفخم بالف کشیده یعنی مرخص و سرخود و ویل است. چنانچه میگویند این شخص بر لایو که یعنی مرخص شده کسی با او کاری ندارد.

بُروا (بوژوا) - با واو بوزن برنا دو معنی دارد اول امر از نگاه کردن است یعنی نگاه کن. دویم بمعنی باور و اعتقاد است. **بُریا (بُویا)** - بکسر بای معجم و سکون رای مهمل مفخم و یای تحتانی بالف کشیده بمعنی بریده شد و اگر رای مهمل آن مخفف باشد یعنی برده شد.

بُسیا (بهسیا) - به فتح با و سکون سین مهمل بوزن دریا بمعنی بسته شد.

بکا - بکسر بای معجم و کساف بالف

کشیده بروزن رجا یعنی بکند.

بِیژیا - بکسر با و یای مجهول و زای فارسی ویای معروف تحتانی بالف کشیده بر وزن کیمیا بمعنی پخته شد.

بِلا (به لّا) - به فتح بای معجم و لام مخم بالف کشیده بروزن جلا بمعنی آفت و بلا است. در فارسی به لام مخفف خوانده میشود و در کردی بلام مخم و بکسر اول بمعنی بگذار.

بِیکا - بکاف تازی بالف کشیده بروزن بیجا بمعنی بکند.

بِنُوا (بنه وا) - بکسر بای معجم و فتح نون و واو بالف کشیده دو معنی دارد اول بیخ وین هردیوار را میگسیند. دوم استخر و آب گیری را گویند که در بالای آسیاب از سنگ و چوب می بندند که آب در آنجا جمع شود و همیشه بجهت آسیاب آبش برود و آسیاب بواسطه آن بی آبی نکشد.

بِیلا - بکسر با ویای مجهول و لام مخم بالف کشیده بمعنی بگذار.

بِیدأ - بکسر با ویای معروف و دال مهمل بروزن بپرا بمعنی بدهد.

بِیوا - بکسر با ویای معروف و واو بالف کشیده بمعنی برود.

بِیورا - بکسر با و یای مجهول و رای مهمل مخفف بالف کشیده بروزن زیرا لفظ امر است یعنی بیار. درینصورت کلمه واحد است و برای مخم بی انصاف را گویند درینمعنی از دو لفظ مرکب است.

بِیتا سیّت - بکسر بای معجم و تای فوقانی بالف کشیده و کسر سین مهمل ویای تحتانی مجهول و سکون تای فوقانی بمعنی خفه بشود.

بِیتا شِیت - بکسر با و تای فوقانی بالف کشیده و کسر شین ویای تحتانی مجهول و سکون تا بمعنی بتراشد.

بِیزأ - بیای معروف و زای معجم بروزن بینا علفی است خوش طعم و خوشبو که در کوهستانات ساوج بلاغ و مکسری میروید و بعمل می آید خیلی کم یاب است و اغلب آنرا با ماست پرورش میدهند و میان خیک ماست میریزند که آنرا خوشبوی و معطر سازد و در نزد حکما خیلی محلل غذاست و بعضی هم آنرا با سرکه پرورش میدهند و همراه طعام میخورند در لغت فرس قدیم و خواص فرس جدید لفظی بنظر نرسید که بمعنی این علف باشد ولی عوام فرس آنرا بیوزا خوانند.

بِچیت - بکسر با و جیم فارسی ویای مجهول و سکون تا بمعنی برود.

بِخفیت (بخه فیت) - بکسر با و فتح خای نقطه دار و کسر فا ویای تحتانی مجهول و سکون تا یعنی بخوابد و بیای معروف خطاب میشود. یعنی بخوابی.

بِخوات - بضم با و خای نقطه دار و او معدوله باالف کشیده و سکون تا بمعنی بخورد و بکسر با و بیوا و معدوله که بخات باشد یعنی بیندازد.

بِخور گیت - بضم با و خای نقطه دار و او معدوله و سکون رای مهمل و کسر کاف

فارسی ویای تحتانی و سکون تا بمعنی خورده بشود و بکسر با و خا و بیوا و معدوله یعنی انداخته شود.

بُخُوئِیَّت - بضم با و خای نقطه‌دار و واو معدوله و کسر یای مجهول تحتانی و نون ویای تحتانی مجهول و سکون تا یعنی بخواند.

بِرَأکَات (بِرْأَه کات) - بکسر با و سکون رای مهمل و فتح الف و کاف تازی بalf کشیده و سکون تا یعنی بمنزل میرسد و میتواند بمنزل برسد.

بِرِدَت - بکسر با و سکون رای مهمل و کسر دال مهمل و سکون تا یعنی بردی.

بُرُوت (بَهْرَه روت) - به فتح با و رای مهمل ایضاً بفتح رای مهمل ثانی و سکون تا تله را گویند که بدان جانوران را گیرند که بزبان فارسیان آن را بالان خوانند.

بُزُویَّت - بضم با و سکون رای مهمل و کسر واو مجهول ویای مجهول و سکون تا یعنی برود و بیای معروف خطاب میشود یعنی بروی.

بُرُیَّت - بکسر با و رای مهمل ویای تحتانی معروف و سکون تا یعنی بریدی.

بِفْرِیَّت - بکسر با و سکون فا و کسر رای مهمل ویای مجهول و سکون تا یعنی ببرد.

بِکَات - بکسر با و کاف تازی بalf کشیده و سکون تا یعنی بکند.

بِمِریَّت - بکسر با و سکون میم و کسر رای مهمل ویای مجهول تحتانی و سکون تا یعنی بمیرد و بیای معروف خطاب یعنی بمیری.

بُمُرُت (بَنَهْرَه ت) - بکسر با و فتح نون و رای مهمل و سکون تا بیخ و بن خانه و عمارت را گویند که در زمین کنده میشود که بفارسی آن را پی میگویند.

بُغُوسِیَّت - بضم با و نون و واو معروف و کسر سین مهمل ویای مجهول و سکون تا یعنی بنویسد و بیای معروف خطاب میشود یعنی بنویسی.

بُوات - بضم با و واو بalf کشیده و سکون تا یعنی ببرد.

بُویَّت - بضم با و کسر واو ویای مجهول تحتانی و سکون تا یعنی بشود.

بُویُزِیَّت - بضم با و کسر واو ویای مجهول تحتانی و سکون تا یعنی بگوید و اگر یای آخر آن معروف باشد خطاب میشود یعنی بگوئی.

بُویسیَّت - بضم با و کسر واو ویای تحتانی و کسر سین مهمل ویای مجهول تحتانی و سکون تا یعنی بایستد و بیای معروف خوانده شود خطاب است یعنی بایستی.

بِیَّت - بکسر با و ویای مجهول و سکون تا یعنی بیاید و بیای معروف یعنی بیائی.

بِیخَات - بکسر با و ویای معروف تحتانی و خای نقطه‌دار بalf کشیده و سکون تا یعنی بیندازدش و آن را بیندازد.

بِیْرِیَّت (بِیْرِیَّت) - بکسر با و ویای تحتانی مجهول و کسر رای مهمل ویای معروف تحتانی و سکون تا یعنی بیاری و بیای مجهول یعنی بیارد.

بِیلمِیَّت - بکسر با و ویای مجهول تحتانی

و کسر لام مفخم ویای مجهول و سکون تایعنی بگذارد و یای معروف خطاب میشود یعنی بگذاری.

فصل جیم فارسی

بُج (بهج) - به فتح با و سکون جیم فارسی برون کج جوجه جمیع پرنده‌ها را گویند عموماً و جوجه کبوتر را گویند خصوصاً و بفرس قدیم موی پیش سر را گویند.

بِلج - بکسر با و سکون لام و جیم فارسی میوه‌ایست گردهیثت و زرد رنگت. کوهی دارد باغی هم دارد که در اواخر فصل پاییز بهم میرسد آنرا بفارسی زال‌زک خوانند و در کردی آن را گویند میگویند.

بُوج - بضم با و واو و سکون جیم فارسی برون کوچ یعنی چرا برای چه.

فصل خای نقطه‌دار

باخ - برون شاخ باغ را گویند همانا مبدل اوست و بفرس قدیم باخ را راه میگویند که طریق باشد.

باتلاخ - بیای معجم بالف کشیده و سکون تای فوقسانی و لام مفخم بالف کشیده برون چارباغ زمینی را گویند که از کثرت گل چه حیوان و چه انسان درو بیفتد بیرون آمدنش مشکل باشد که آنرا عوام فرس لرزک خوانند.

بُرخ (بهرخ) - برون چرخ بره را گویند و در فارسی بمعنی بعض است این لفظ در فارسی کثرت معانی دارد حصه و نصیب را گویند و تالاب و استخر را هم خوانند و بمعنی برق‌ورعد هم هست و ماهی را نیز گویند و بسرشک آتش هم گویند و بمعنی شبنم هم آمده

است.

بُلخ (بهلخ) - به فتح با و سکون لام مفخم برون سلخ جر می را گویند در وقتی که شیشه پر از آب قوره و امثال آن باشد و کمی از او خالی بکنند بعلت خلو آن هوا در او تاثیر می‌کند و جرم سفیدی بر روی آن می‌افتد آنرا بلخ میخوانند و در فارسی نام شهر است معروف و مشهور در خراسان. کد ویرا نیز که شراب در آن کنند.

فصل دال مهمل

بای گرد - بیای معجم بالف کشیده و سکون یای تحتانی و کسر کاف تازی و سکون رای مهمل دومعنی دارد: اول بمعنی ورم کرد. دویم کسی را میگویند که بکمتر چیزی تکبر و تفاخر مینماید.

بُرد (بهرد) - برون فرد سنگ را گویند که بترکی آنرا داش خوانند و بهربی حجر گویند این لفظ را باین معنی غالباً عوام اکراد مستعمل میدارند و کرد صحرائشین و بلوکات و دهات کردستان همه سنگ را برد خوانند و خواص شهر سندیج سنگ را کچک میگویند چنانچه در باب کاف و فصل کاف ذکر میشود. همین برد که بمعنی سنگ است فرس قدیم است و درین لفظ عوام اکراد صحت تلفظ دارند نه خواص.

بانگی گرد - بیای معجم بالف کشیده بسکون نون و کسر کاف فارسی ویای تحتانی و کسر کاف تازی و سکون رای مهمل و دال مهمل یعنی او را آواز نمود.

فصل رای مهمل

بُر (بهر) - به فتح با و سکون رای مفخم

بروزن فر گلیم را گویند و بکسر باسه معنی دارد: اول بعضی را گویند از کله و امثال آن. دویم دونفر در سواری شرط می بندند و اسب دوانی مینمایند و نی بازی میکنند هر کدام زرنگ تر و بهتر باشند آن دیگری را بجا میگذارد آن جا گذشتن را برمیگویند. سیم بندهای رنگارنگ را میگویند که زنها در وقت بافتن قالی بمیان تار و پود قالی میکشند و آن را میکوبند و بمقراض آن را می برند که غیر از تار و پود است و بفتح با و سکون رای مخفف سه معنی دارد: اول ثمر درخت را گویند و دویم حفظ و حافظه را گویند. سیم پیش رو را میگویند.

بُرُوخُوَار (بهره و خو و ار) - به فتح با و رای مهمل مخفف و سکون واو و ضم خای نقطه دار و واو معدوله بـالف کشیده و سکون را. بروزن علف زار سراپای کوه را گویند که در مقابل سراپا است.

بُرُوژُوُر (بهره و ژور) - به فتح با و رای مهمل و سکون واو و ضم زای فارسی و واو معروف و سکون رای مهمل سراپا بالا را گویند که در مقابل سراپای باشد.

بُفُر (به فر) - به فتح با و سکون فا و رای مهمل بروزن برف لفظاً و معنا.

بُنکُر - بکسر با و سکون نون و کسر کاف و سکون رای مهمل مقخم نانی را میگویند که در بیخ دیک در وقتی که روغن می اندازند آن را میگذارند و برنج را بر روی آن میکنند و آن را بفارسی ته دیک و بترکی قازماق میگویند.

بُوُر - بضم با و واو مجهول و بسکون رای مهمل رنگی است در بین سفیدی و سیاهی

که فارسیان آن رنگ را خدک نجفی گویند و اسبی که باین رنگ هم باشد میگویند. در برهان قاطع و فرهنگ جهانگیری این لفظ را بمعنی اسب سرخ رنگ نوشته اند و باعتقاد کاتب، بود بمعنی سرخ باشد صحت ندارد.

بِیِر - بروزن شیر دو معنی دارد: اول چاه آب را گویند دویم فکسر و حافظه را میگویند. معنی اول که چاه آب باشد منقول از قول عرب است و بمعنی دویم که فکر و حافظه باشد فرس قدیم است و بهندی بمعنی برادر است و بترکی یک را گویند که عدد اول است. **بِیِمَار** - با دو بای معجم بروزن بیمار فلقل فرنگی را گویند که آنرا اغلب با سرکه ترشی میسازند و میخورند.

فصل زای معجم

بُر (به ز) - به فتح اول بروزن رز چربی را گویند که در گوشت بعلت فریبهی بهم میرسد که غیر دنبه است و بفارسی رسم و آیین و طرز و روش را گویند و بزبان فرس معانی مختلف دارد که امر بر بزیدن است و مخفف بزهم آمده و زمین پشته بلند و تیغ کوه دانیز گفته اند.

باز - بروزن ساز جستن و پریدن را گویند از جای بجایی در کردی همین یک معنی دارد. در فارسی معانی مختلف دارد احتیاج بنوشتن نیست مگر دو معنی آن که غریب است و مشهور نیست اول بمعنی شراست که آنرا بعربی خمر خوانند. دویم گذرگاه سیل را گویند.

بُورز (به رز) - به فتح اول بروزن طرز بمعنی باند است که در مقابل پست است باین معنی

آنرا بلك بضم با و لام خوانند و در فارسی چادرشب بزرگی را گویند که رختخواب را در آن بندند.

فصل کاف تازی

بالوك - بیای موحد بالف کشیده و ضم لام و واو معروف و سکون کاف بر وزن سالوك گوشت زیاده را میگویند که بقدر يك نخود یا بزرگتر برانگشت انسان یا سایر اعضای انسان پیدا میشود و اگر آن را ببرند کمتر اذیت میرساند و در حیوانات از قبیل اسب و امثال آن نیز پیدا میشود.

باوك - بیای موحد بالف کشیده و سکون واو و کاف تازی پدر را گویند که بر بی آن را آب خوانند.

باویشك - بیای موحد بالف کشیده و کسر واو و یای مجهول و سکون شین نقطه دار و کاف تازی خمیازه را گویند.

بلجك (بهله چهك) - به فتح بای موحد و لام و جیم فارسی و سکون کاف تازی کدوی را میگویند که بتری پوست آن را میگیرند و پاره پاره اش مینمایند و آن را پیش آفتاب میگذارند تا خشک شود بعد از خشک شدن آن را بر میدارند در زمستانها و بهارها آش از او می سازند که آش او بشدت لذیذ و شیرین میشود.

بلیسك (بلیسك) - بکسر بای موحد و لام مفخم و سکون سین مهمل و کاف تازی سیخی است از آهن درست مینمایند قسریب یکذرع دراز است و سرش بقدر کف دستی پهن است و این در سه چهارشغل بکار می آید اول هر وقت زنهار بخوانند تنور را بهم بزنند

فرس قدیم است و در فارسی بمعنی کشت و زراعت و کشاورزی باشد و ماله بنایان را نیز گویند که بدان کاگل و گج بردیوار مانند.

براز (بهراز) - به فتح با و رای مهمل بالف کشیده بر وزن طراز دو معنی دارد: اول خوك را گویند که بر بی آنرا خنزیر خوانند. دویم نام طایفه ایست از طوایف کردستان.

فصل شین معجم

بش (بهش) - به فتح اول بر وزن غش قسمت و حصه و نصیب را گویند و بفارسی مطلق بند را گویند عموماً و بندی که از آهن و برنج برصند و قهازنند خصوصاً و زراعتی را نیز گویند که دیمزار باشد و آب باران بعمل بیاید.

باوش (باوهش) - بر وزن چاوش آغوش را گویند که بترکی آنرا قلتغ خوانند. **برویش** - بضم بای موحد و سکون را و کسر واو و یای مجهول و سکون شین نقطه دار بلغور را گویند که بترکی آنرا یارمه خوانند.

فصل قاف

بلق - بکسر بای موحد و سکون لام مفخم و قاف حباب است و امثال آن را گویند.

بووق - بضم بای موحد و واو مجهول و سکون قاف سه معنی دارد اول بخار حمام و امثال حمام را گویند. دویم شاخ گوسفند کوهی است که مغز آن را برون می آورند و در حمامها بجهت اخبار زنها بر رفتن حمام می نوازند و درویشها نیز آنرا بر میدارند در وقت نشستن بجهت طلب آنرا می نوازند و در فرس قدیم نیز باین معنی آمده است سیم چشمی را میگویند که از جای خود حرکت کرده باشد، که بفارسی

بآن بهم میزنند. دویم کله گوسفند را بجهت کله پا وقتی که پساك میکنند و موهای آن را میسوزانند بآن در میان تنورش میکشند و نان را هم بآن از تنور جدا مینمایند و گاهی آنرا بر سر تنور میگذارند و ديك را بر روی آن می- نهند که آبی در میان آن گرم کنند و با آش بپزند و در فرس قدیم باین معانیها آمده و بفتح با و لام در فارسی بمعنی پرستوك است، که بعربی آن را خطاف خوانند و بترکی آن را برسك با رای مهمل خوانند.

بوچك - با بای موحد بروزن كوچك لفظاً و معنأ.

بیرهشك - با رای مهمل بروزن بید مشك لفظاً و معنأ.

فصل كاف فارسی

باڤك - با بای موحد و كاف فارسی بروزن دانگ دومعنی دارد. اول اذان را گویند. دویم مطلق آوازه و داد و فریاد است.

بزيك (بزيك) - بکسر بای موحد و زای معجم و سکون كاف فارسی مرجان را گویند.

بزانگ - بکسر بای موحد و زای فارسی بالف کشیده و سکون نون و كاف فارسی مژه را گویند.

بلك (بهلك) - به فتح بای موحد و سکون لام مفخم و كاف فارسی بروزن برگ لفظاً و معنأ.

بُننگ (بهنگ) - با بای موحد بروزن چنگ داروئیست که درویشان آنرا می کشند و آنرا بعبارت دراویش اسرار و چرس میخوانند خاصیتی دروئیست مگر اینکه هر کس آن را بکشد و مداومت بر او بنماید از هوسهای متفرقه

و خیالهای بیهوده می افتد و از دنیا لایبالی میشود و در خیال اذیت کردن احدی نیست و قوه مجامعت بالکلیه از او منقطع میشود و بهیچوجه این خیالها را نمیکند بعد از چندی مداومه بر آن ترك کردنش از جمله محالات است و نمیتوانند ترك آن بکنند و بتجر به رسیده هر کسی مایل و کشنده آن باشد نکبت آن را میگیرد و در میان مردم مبنوض و مطرود خواهد شد.

ببژ فنگ - بکسر بای موحد و سکون بای مجهول و کسر زای فارسی و سکون نون و كاف فارسی غربال را گویند.

فصل لام

بال - با بای موحد و لام مفخم بروزن خال سه معنی دارد. اول بازو را گویند که بعربی عضد باشد و در فرس قدیم نیز باین معنی است و باین معنی مختص انسان است اگرچه مؤلف برهان قاطع بجهت حیوانات چرنده نیز استعمال داشته ولی چون بحقیقت دقت بشود غیر در انسان چه در کردی و چه در فارسی مستعمل نمیشود چنانچه از هیچ کس نشنیده اند بال اسب یا بال خر یا بال گوسفند و امثال آن. گویا صاحب برهان این عبارت را نقلاً نوشته نه عقلاً. دویم جناح مرغ را میگویند و در فارسی نیز باین معنی است چنانچه میگویند پروبال. سیم ردیف حال است باحای حطی چنانچه میگویند حال وبال و دز ترکی بال بمعنی غسل است.

بُر مال (بهرمال) - به فتح بای موحد و سکون رای مهمل و میم بالف کشیده و سکون لام مفخم بروزن ابدال دومعنی دارد اول پیش

روی خانه باشد که آن را جلوخان میگویند. دویم بمعنی سجاده نماز است و باین معنی اخیر اصطلاح دهات سندج است کمتر اهل شهر آن را باین معنی مستعمل میدارند.

بُول - بضم بای موحد و واو معروف و سکون لام مفخم خاکستر را گویند و یواو مجهول دو معنی دارد. اول بمعنی بسیار است که بعضی آنرا کثیر میگویند و گویا در این معنی این لغت مخفف لغت یونانی است زیرا بسیار و زیاد را در لغت یونانی بولوخوانند. دویم دانه از خوشه انگور باشد.

بُول بُول (بُولَه بُول) - بضم هردو بای موحد و هردو واو مجهول و فتح لام مفخم اول و سکون لام مفخم ثانی دندیدن را میگویند که در زیر لب آهسته آهسته با خود حرف زدن باشد از روی قهرو غضب و جوشیدن از خشم و عبارت اخرالندند نیز میگویند بهمین معنی چنانچه در باب لام و فصل دال بعد از این انشاءالله تعالی ذکر میشود و صدای که از شیر استماع میشود در وقت گرفتن شکار آنرا نیز بول بول میگویند و بسکون هردو لام بمعنی دانه دانه باشد.

فصل میم

بِم (به م) - با بای موحد بروزن نم ایستادن هر چیز را میگویند که از روی تکبر و تبختر باشد و کسی را نیز میگویند که در کشتی خانه مدتی کار کرده باشد و گوشت کار کردن گرفته باشد میگویند بم شده یعنی ساز شده و صاحب قوه شده و ریشی که دراز و انبوه باشد و راست بایستد آن را نیز بم میگویند.

بُم (به لم) - با بای موحد و لام مفخم

بروزن سلم ساق و برگ را گویند که برگ آن مثال برگ نی است و آنرا جمع میکنند. در زمستانها در ولایات سردسیر درخت انار و امثال آن را باو می پوشانند که آنها را از سرما حفظ کند و روی حوض را باین جهت باو می پوشانند و گویا این لغت را در فرس قدیم بلمون میگویند و این مخفف اوست ولی بلمون در معنی فرس قدیم سازج صحرائیست و آن برگش مانند برگ گردکان می ماند که عربان آنرا عرفج بری خوانند.

فصل نون

بان - با بای موحد بروزن نان بمعنی بام است که طرف بیرونی سقف خانه باشد و در فرس قدیم نیز باین معنی است و در فارسی معانی مختلف دارد. از آن جمله محافظت کننده و نگاهدارنده را گویند. و قتی که با کلمه دیگر ترکیب شود. چنانچه میگویند باغبان و نگهبان و دربان و بمعنی لادن هم هست.

بان گَلین - با بای موحد بالف کشیده و سکون نون و کسر کاف فارسی و لام مخفف و بسکون بای مجهول و نون چیزی است که از چوب خیلی بزرگ و سخت درست میکنند که در درازی بقدریکذرع میشود و مدورست و مدوری آن بقدر یک متکای خیلی بزرگ است که در زمستان و بهار در پشت بامها آنرا میگردانند که خاک و گل آن مستحکم بکند و خانه محفوظ از چکه باشد.

بادریان - بیای موحد بالف کشیده و کسر دال مهمل و سکون رای مخفف و بای تحناتی بالف کشیده و سکون نون بمعنی تاب دادن و تاییدن است.

خوانند.

بِیران - با بای موحد و رای مهمل
بروزن نیران امر است از آوردن یعنی بیار.

بِیسان - بکسر بای موحد و سین مهمل
بالف کشیده بروزن جیران بوستان را گویند.

فصل واو

بو - بضم بای موحد و سکون واو
معروف دو معنی دارد. اول جند را گویند و
آن مرغیست بنحوست مشهور و همیشه در
ویرانها سکونت مینماید. گویند در هر شهری و
دهی بخواند آنجا خراب خواهد شد. دویم
استفهام است یعنی شد و بو او مجهول بمعنی
بوی است که رایحه باشد و در فارسی نیز
باین معنی آمده و بزبان اورامیها یعنی بیا و بفتح
با بزبان اهل گروس یعنی بیا.

بانناو (بانناو) - بای موحد بالف
کشیده و فتح نون اول و نون ثانی بالف کشیده
و سکون واو با م اندود را می گویند که در
فصل پائیز پشت بامها را کاه گل می مانند بجهت
حفظ خانه از چکه.

بُجو - بضم بای موحد و ضم جیم فارسی
و سکون واو یعنی برو.

بُرو (بهرو) - بفتح بای موحد و ضم
رای مهمل مخم بلوت را گویند و بکسر با امر
است بر رفتن یعنی برو.

بُفراو (بهفراو) - به فتح بای موحد و
سکون فا و رای مهمل بالف کشیده و سکون
واو آب برف را گویند که در وقت تابستان
برف در سر کوهها می ماند و آفتاب میزند و
آب میشود و از دره کوهها سر از یرمی آید.

پلاو - بکسر بای موحد و لام مخفف

باوژن (باوهژن) - بای موحد بالف
کشیده و فتح واو و کسر زای فارسی و سکون
نون زن پدر را میگویند که نامادری باشد.
پردیان - بکسر بای موحد و سکون رای
مهمل و کسر دال مهمل و یای تحتانی بالف
کشیده و سکون نون بمعنی بردند.

بُرویشین - بضم بای موحد و سکون
رای مهمل و کسر واو و سکون یای مجهول و.
کسر شین نقطه دار و یای معروف و سکون نون
آشی است که اگر اد آن را از بلغور درست
می کنند و اغلب در زمستانها طعام قفرا آن
است.

بُروین (بُروین) - بضم بای موحد
و سکون رای مهمل و کسر واو و سکون یای
معروف و نون یعنی برویم لفظ جمع است و
باین معنی بچین نیز میگویند.

بُروین - بکسر بای موحد و رای مهمل
مخفم و سکون بای معروف و نون بریدن را
گویند.

بُریان - بکسر بای موحد و سکون رای
مهمل و یای تحتانی بالف کشیده و سکون نون
دو معنی دارد: اول بمعنی بریدن است. دویم
بمعنی بریان است بضم با و آن چیزی است
که بره یا بزغاله را سر بریده می آرند و پساك
او را می شویند و نمک زیادی باو میزنند و آن
را بخمیر میگیرند و در تنور بالای يك مجمه اش
میگذارند که از سرش تا صبح در آنجا می-
ماند و بموافق قاعده پخته میشود که لذت آن
غیر لذت سایر گوشتها است.

بُزین - بکسر بای موحد و زای معجم و
سکون نون بررا گویند که عربان آنرا مز

بالف کشیده و سکون او چیزی است که از چرم درست می کنند بقدر یکدو ذرع درازی دارد و بقدر سه انگشت پهنی که اسبی سرکش و کله زن باشد یکسر آن را بزیر چنه اسب می - بندند و یکسرش را بسینه بند اسب می بندند بجهت دفع سرکشی آن و بفتح با و لام مفخم بالف کشیده بمعنی پهن و گشاده است چنانچه میگویند بلاو شد یعنی پهن و گشاده شد.

بِنَاو - بکسر بای موحد و نون بالف کشیده و سکون او و چوبیست که اغلب چوگان راز آن می سازند و بفارسی آن را زبان گنجشک میگویند و گویا مسمی بساین اسم شده بعلت برگ آن است زیرا برگش مانند زبان گنجشک است.

بُوْتُو - بضم بای موحد و او مجهول یعنی برای تو.

بُوسُو - بضم بای موحد و او مجهول و ضم سین مهمل و او مجهول آن است که کهنه میان آتش بیفتد و بوی سوختن آن بیاید آن بوی را بوسو میگویند.

بُولاو - بضم بای موحد و او معروف و لام مفخم بالف کشیده و سکون او آب خاکستر را گویند عموماً و خاکستر آبی است که انگور را بجهت مویز در او میکشند خصوصاً و آن چنان است که چون انگور را میخواستند بمویز بسکنند بااضروره در اینصفحات کسردستان خاکستر زغال را جمع می کنند و در میان خمیره ها میریزند و خمیره ها را پسر از آب می کنند بقدر هفت هشت روز می ماند بعد از آن که جمیع خاکستر ته نشین میشود آب آنها را در میان دیک بزرگ میریزند و زیر دیک را آتش میکنند تا

که بجوش می آید خوشه خوشه انگور را در آن آب می کشند و بیرون می آورند و پیش آفتاب میگذارند تا خشک شود وقتی که خشک شد مویز است مشهور است که همان آب در وقت جوش زدن اگر دست را در آن بگذاری اذیتی نمیرساند.

بِبِکَرُو (بی ده ره و) - بکسر بای موحد و بای معروف و فتح دال مهمل و رای مهمل و سکون او یعنی آنرا رد کن.

بِیرو (بی ره و) - بکسر بای موحد و بای مجهول و فتح رای مهمل و سکون او یعنی بیا و در بعضی مقام یعنی دوباره برگردد و بیا.

بِیگَرُو (بی گره و) - بکسر بای موحد و بای معروف و فتح کاف تازی و رای مهمل و سکون او یعنی آنرا بگشا از قبیل در و امثال آن.

فصل ها

بادروشه - بیای موحد بالف کشیده و سکون دال مهمل و ضم رای مهمل و بی او مجهول و فتح شین معجم و سکون ها با دزن را گویند که عبری آنرا مروحه خوانند.

بادوه (بادوه و) - بیای موحد بالف کشیده و ضم دال مهمل و بفتح او و سکون ها بوران را گویند و آن اینست چون برف ریزه می آید بادهم می وزد برف را اینطرف و آنطرف می برد.

باله - بیای موحد و فتح لام مفخم بروزن ناله دستکشی است که قوشچیان آنرا از چرم و امثال آن درست میکنند در وقت قوش بدست گرفتن آنرا بدست میکشند که از تیزی چنگ قوش اذیتی بدست آنها نرسد.

باوکه - بیای موحد بالف کشیده و سکون
واو و فتح کاف تازی و سکون ها خطاب است
یعنی ای پدر.

پَیوسُئیمانَه (په پوسوله یمانه) -
به فتح بای موحد وضم بای فـارسـی و واو
معروف بضم سین وفتح لام مفخم و سکون یا
ویمیم بالف کشیده بفتح نون و سکون ها هـدـهـد
را گویند و آن مرغیست معروف.

بُدَه - بکسر بای موحد و فتح دال مهمل
و سکون ها یعنی بده.

پِواله - بکسر بای موحد و رای مهمل
بالف کشیده و فتح لام مفخم و سکون ها خطاب
است یعنی ای برادر.

بُرده (به رده) - به فتح بای موحد و
سکون رای مهمل و فتح دال مهمل و سکون ها
یعنی رها کن و ویل کن.

پِرژنه - بکسر بای موحد و رای مهمل و
سکون زای فارسی و فتح نون و سکون ها یعنی
بریز.

بُرمده (به رده) - به فتح بای موحد
و کسر رای مهمل و سکون میم و فتح دال مهمل
و سکون ها یعنی مرا رها کن.

بُر وانه (بُر وانه) - بضم بای موحد و
سکون رای مهمل مفخم و واو بالف کشیده و
فتح نون و سکون ها یعنی نگاه کن.

بُر و سکه - بضم بای موحد و رای مهمل
و واو معروف و سکون سین مهمل و فتح کاف
تازی و سکون ها بسرق را گویند که در فصل
بهار صداهای عجیب و غریب از ابر می آید و
بلافاصله برق میزند آن برق را بعبادت اکراد
بروسکه خوانند.

بُریده (به ریده) - به فتح بای موحد
و کسر رای مهمل و بای معروف و بفتح دال مهمل
و سکون ها یعنی او را رها کن.

بُر زانه - بکسر بای موحد و زای معجم
بروزن نشانه بمعنی حالی بشو و بفهم و بدان.
بُسمیه (به سمیه) - به فتح بای موحد و
سکون سین مهمل بروزن نسیمه یعنی او را کفاف
می دهد.

بُسیاگه (به سیاهگه) - به فتح بای موحد
و سکون سین مهمل و بای تختانی بالف کشیده
و بفتح کاف فارسی و سکون ها یعنی بسته شده.
بُپلانه (بِپلانه) - بکسر بای موحد و لام
مفخم بالف کشیده بروزن نهانه یعنی بگذار و
کار نداشته باش.

بُلوچه - بضم بای موحد و لام مفخم و
واو معروف و فتح جیم فارسی و سکون ها
کیله ایست که آسیابانها آنرا درست میکنند
بجهت مزد خود گرفتن از صاحبان گندم و آرد
که از سی من چهار من را بهمان کیله میبرند.

بُلوکه (به لُوکه) - به فتح بای موحد
و ضم لام مخفف و واو مجهول و بفتح کاف
تازی و سکون ها گوشتیست که در میان فرج زنان
میباشد و آنرا بفرس قدیم چلچله گویند و بزبان
عوام فرس چچول نیز گویند و ناجیک را هم
در بعضی اوقات شنیده ام میگویند ولی محقق
نشده که فارسی است یا عربی است.

بُپره - بکسر بای موحد و سکون میم و
فتح رای مهمل و سکون ها لفظ امر است یعنی
بمیر.

بُنوسه - بضم بای موحد و نون و واو
معروف و فتح سین مهمل و سکون ها لفظ امر

است یعنی بنویس. **بکسر بای موحد و بیای معروف**
بُوچه - بضم بای موحد و واو مجهول
و فتح جیم فارسی و سکون‌ها یعنی برای چه و
بینداز.

ببخوازه - بکسر بای موحد و بیای
معروف و ضم خا و واو معدوله بالف کشیده و
فتح زای معجم و سکون‌ها یعنی آن را طلب
بکن و خواهش بکن و بگیرش. این لفظ غالباً
در امر بزن گرفتن واقع میشود چنانچه زنی
در میان دو شخص معهود است این یکی بدبگری
میگوید ببخوازه یعنی همان زن معهود را بگیر
و بحاله نکاح درآور.

ببخوینه - بکسر بای موحد و بیای
معروف و بضم خا و کسر واو معدوله و بیای
مجهول و فتح نون و سکون‌ها امر بر خواندن
است یعنی بخوان.

ببیرانه - بکسر بای موحد و بیای مجهول
و رای مهمل بالف کشیده و فتح نون و سکون‌ها
بر وزن بیخانه امر است بر آوردن یعنی بیار.
ببیرفینه - بکسر بای موحد و بیای
معروف و کسر رای مهمل و فا و بیای مجهول
و فتح نون و سکون‌ها امر است بر ربودن یعنی
او را بر بای.

ببیرمنه - بکسر بای موحد و بیای معروف
و کسر رای مهمل و سکون میم و فتح نون و
سکون‌ها امر است بر خراب کردن خانه و امثال
آن یعنی خراب کن و گاهی بتفاوت مقام امر
است بر انداختن انسان بر زمین یعنی آنرا بزمین
بزن.

ببیرژه - بکسر بای موحد و بیای مجهول
و فتح زای فارسی و سکون‌ها امر است بر گفتن
یعنی بگو.

بُوگه - بضم بای موحد و واو معروف
و فتح کاف فارسی و سکون‌ها یعنی شده است
مثلاً میگوئی فلان کار واقع بوگه یعنی واقع
شده است.

بُویژه - بضم بای موحد و کسر واو
مجهول و بیای مجهول و فتح زای فارسی و
سکون‌ها امر است یعنی بگو.

بُویسه - بضم بای موحد و کسر واو
مجهول و بیای مجهول و فتح سین مهمل و سکون‌ها
لفظ امر بر ایستادن است یعنی درنگ کن و
بایست و بکسر بای موحد بی و او نیز استعمال
میشود که بیسه بیای تحتانی مجهول باشد.

بی‌پژه - بکسر بای موحد و بیای معروف
و کسر بای موحد ثانی و فتح رای مهمل و
سکون‌ها دو معنی دارد اول جانوریست سیاه
رنگ و ضعیف بدن که بقدر انگشت خنصر
درازی دارد و در میان درختهای بید اغلب
پیدا میشود و بید را میخورد و سوراخ مینماید.
دویم لفظ امر است یعنی آن را ببر و قطع بکن.
بی‌پیوه - بکسر بای موحد و بیای
معروف و کسر بای فارسی و بیای مجهول و فتح
واو و سکون‌ها یعنی پیمانهاش بکن.

ببیترسینه - بکسر بای موحد و بیای
معروف و کسر تری فوقانی و سکون رای مهمل
و کسر سین مهمل و بیای مجهول و فتح نون و
سکون‌ها یعنی برسانش و تخویف و تهدیدش
کن.

بیشکِه - بکسر بای موحد و بیبای مجهول
وسکون شین معجم و فتح کاف تازی وسکون‌ها
گهواره را گویند.

بیشکینه - بکسر بای موحد و بیبای
معروف وسکون شین معجم و کسر کاف تازی
و بیبای مجهول و فتح نون و سکون‌ها امر است
بر شکستن یعنی بشکن.

بیشوینه (بی شوینه) - بکسر بای
موحد و بیبای معروف و ضم شین معجم و کسر
واو و بیبای مجهول و فتح نون و سکون‌ها امر
است بر بهم زدن یعنی بهم بزن.

بیسکه - بکسر بای موحد و بیبای معروف
و فتح کاف تازی وسکون‌ها امر است بر کردن
یعنی فلان کار را بکن.

بیسگرته - بکسر بای موحد و بیبای معروف
بکسر کاف تازی وسکون رای مهمل و فتح
نون و سکون‌ها امر است بر تراشیدن خط یعنی
آن را بر تراش و بکسر کاف فارسی امر است
بر افروختن یعنی آتش را بر افروزان.

بی ناسه - بکسر بای موحد و بیبای معروف
و نون بalf کشیده و فتح سین مهمل و سکون‌ها
امر است بر شناختن یعنی او را بشناس.

بیوه - بکسر بای موحد و بیبای معروف
بر وزن شیوه امر است بر بردن یعنی آن را ببر.

بیوسه (بیوه سه) - بکسر بای موحد
و بیبای معروف و فتح واو و سین مهمل و سکون‌ها
امر است بر بستن یعنی آن را ببند.

بیوشنه (بیوه شنه) - بکسر بای موحد
و بیبای معروف و فتح واو و سکون شین معجم
و فتح نون و سکون‌ها امر است بر پاشیدن یعنی
آن را پاش.

فصل بای تحتانی

بئی - بکسر بای موحد و سکون بای
مجهول امر است بر آمدن یعنی بیا و بفتح بای
موحد به را گویند که بعربی آن را صفر جل
خوانند.

بازی - بیبای موحد بalf کشیده و کسر
رای مهمل و بیبای معروف مخفف بارید است
یعنی بارش آمد.

پزی - بکسر بای موحد و رای مهمل
مفخم و بیبای معروف یعنی برید همانا مخفف
اوست.

پردی - بکسر بای موحد و سکون رای
مهمل بکسر دال مهمل و بیبای معروف یعنی برد
از همان صیغه است جزئی تفاوتی دارد.

پرسی - بکسر بای موحد و سکون رای
مهمل و کسر سین مهمل و بیبای معروف گرسنه
را گویند.

برنوتی (بورنوتی) - بضم بای موحد و
سکون رای مهمل و ضم نون و بو او معروف بکسر
تای فوقانی و بیبای معروف انقیه را گویند
چنانچه دستگیر میشود این لفظ از لغت ترك
جغه‌تای استفاده شده و اکراد آنرا استعمال
میدارند زیرا که بلغت ترك جغه‌تائی برنوت
را بینی گویند که بعربی انف باشد و بای آن
نسبت است و آن داروی مخصوص را از
اینجهت برنوتی می‌نامند که نسبت به بینی دارد
باب بای فارسی.

فصل الف

پاچرا - با بای فارسی و جیم فارسی
و رای مهمل بر وزن پارسا چیز است که از
گل درست میکنند بترکیب پی سوز مس که

چراغ بر بالای آن بگذارند.

آن کارد و شمشیر و امثال آن سازند.

پاسا - با بای فارسی و سین مهمل
بر وزن پاشا جبران ما نقص را گویند چنانچه
میگویند پاسای کسرد یعنی پیش ازین
حرکت بدی اگر کرده و حالا آنرا جبران نمود و
از خود رفع کرد.

پُروزیا - بضم بای فارسی و رای مهمل
و کسر زای معجم برون زلویا اندک سوختن
پر مرغها و نمند و آنچه از پشم درست میکنند
گویند. مثلاً آتش که بر نمند بیفتد میگویند آن
نمند پروزیایا. پر مرغ نزدیک آتش می افتد
میگویند پر آن مرغ پروزیایا.

پُروکیا (پوزوکیا) - بضم بای
فارسی و رای مهمل و او معروف و کسر کاف
ویای تحناتی بالف کشیده خسته شدن و مردنی
را میگویند که باعث آن ضرب شدیدی شده
باشد چنانچه کسی در بلندی به پستی بیفتد و
از پشت بامی بر زمین آید میگویند پروکیا
یعنی روده و امعاءش از هم گسیخته شد
فی الحقیقه گسیختن روده را گویند.

پُزریا - بکسر بای فارسی و سکون ذای
فارسی ویای تحناتی بالف کشیده یعنی پاشیده
و ریخته شد.

پُسا (پهسا) - با بای فارسی و سین مهمل
بر وزن بسا، گلیرا میگویند که جمع شده و خرمن
کرده باشند و آب برو به بندند که شب پخته
شود تا صبح آنرا بکار برند. بزبان فارسی
اسم شهر است در مملکت فارس که عربان آنرا
فسا خوانند.

پولا - بضم بای فارسی و او مجهول
و لام مفخم بالف کشیده فولاد را گویند که از

پویا - بضم فارسی و او معروف
بر وزن گویا یعنی پوسیده شد و بزبان فرس
پویا را دونده و رونده گویند.

پُیچیا - بکسر بای فارسی ویای مجهول
و کسر جیم فارسی ویای تحناتی بالف کشیده
پیچیده را گویند.

پُیوئریا - بکسر بای فارسی ویای
مجهول و کسر او ویای تحناتی و سکون ذای
زای فارسی ویای معروف بالف کشیده، یعنی
باو گفته شد.

پُیشدریا - بکسر بای فارسی ویای
مجهول و کسر دال مهمل و سکون رای مهمل
ویای تحناتی بالف کشیده یعنی باو داده شد.

پیما - بکسر بای فارسی برون بیا بجای
حرف نداست و منادی نکره، چنانچه عربان
میگویند یا رجل و فارسین میگویند ایمر د
اکراد نیز میگویند پیا یعنی ایمر د!

فصل بای فارسی

پِلپ - بکسر بای فارسی و سکون لام
مفخم و سکون بای فارسی چیز است را گویند
و بفتح بای فارسی بهانه و بهانه جوئی را گویند.

پُوپ - بضم بای فارسی برون توپ
گیسوی زنان را گویند عموماً و گیسوی زنهای
پیر را که بطرف سفیدی میرود خصوصاً و
بفارسی کاکل مرغان را گویند.

فصل تای فوقانی

پُت (پهت) - به فتح بای فارسی و سکون
تای فوقانی پاره پارهای رسن را گویند که
مدرس و کهنه بود و از مندرسی پاره شده
باشد و گاو و امثال آن را با آنها به بندند و بفارسی

پُر و پوچ - بکسر بای فارسی و ضم رای مهمل و بواو معروف و ضم بای فارسی و بواو معروف و سکون جیم فارسی بیهوده و بیفایده را گویند پوچ بضم بای فارسی و بواو معروف و سکون جیم فارسی بروزن کوچ هر چیزی بی مغز و تهی و خالی و بیهوده و بیفایده و بی معنی باشد گویند.

فصل خای نقطه دار

پِخ (پهخ) - به فتح بای فارسی بروزن نخ باصطلاح نجارها پهلو را گویند چنانچه میگویند آنچه را چهارپخ کن و بکسر اول کلمه ایست که بره و گوسفند و بز را بدان برانند و دور کنند و در هر دو صورت فرس قدیم است تفاوتی که دارد اینست که بفرس قدیم سگک و گربه را بدان برانند و بکردی بره و امثال آن. **پُورِ پِخ** - بضم بای فارسی و بواو مجهول و سکون رای مهمل و کسرتای فوقانی و سکون خای نقطه دار ریشه زخم و دمل را گویند.

فصل دال مهمل

پاوند (پاوند) - بواو بروزن پایندی باشد از آهن که در پای گناه کاران و مجرمان گذارند و اغلب شبها در پای اسب گذارند تا محفوظ از دزد بردن باشد در معنی اول منقول از فرس است. **پُرد** - بکسر بای فارسی و سکون رای مهمل و دال مهمل پل رودخانه و جوی آب را گویند و بزبان اهل گیلان هم باین معنی باشد و در فارسی معانی مختلف دارد. از آن جمله بفتح اول بمعنی خواب است مانند خواب مخمل و ماهوت نه خوابی که در مقابل بیداری است.

آهاری باشد که بر کاغذ و جامه دهند و پشم نرمی را نیز گویند که از بیخ موی بز برآید و آن را بشانه بر آورند و از آن شال بیافند و کلاه نمد و کپنک و امثال آن از او درست کنند آنرا بلغت کردی کرک بضم کاف اول و سکون را و کاف ثانی که هر دو کاف تازی باشد خوانند.

(پال کفت) (پال کفت) - بیای فارسی

بالف کشیده و سکون لام مخم و فتح کاف تازی و سکون فا و تای فوقانی یعنی خود را دراز کشید.

پوت - بضم بای فارسی و واو معروف و سکون تای فوقانی، تهی و میان خالی و بی معنی را گویند و در فارسی جگر گوسفند را گویند و اقسام خوردنیها و انواع اطعمه و اشربه نیز میگویند و نوعی از خربزه هم هست.

پیوت (پیوت) - بکسر بای فارسی و بیای مجهول و ضم واو مجهول و سکون تای فوقانی یعنی باو کفت.

فصل جیم فارسی

پاچ - بیای فارسی و جیم فارسی بروزن ماچ نیشه را گویند که بآن خاک بکنند.

پِچ (پچه پچ) - بکسر هر دو بای فارسی و فتح جیم فارسی اول و سکون جیم فارسی ثانی حرف زدن آهسته را گویند و بیخ گوشی حرف زدن را نیز میگویند و در فرس قدیم باین معنی آمده و کلمه هم باشد که شبانان بز را بدان پیش خود خوانند.

پُرچ - بکسر بای فارسی و سکون رای مهمل و جیم فارسی زلف مردان را گویند عموماً و زلف درویشان را گویند خصوصاً.

فصل رای مهمل

آواز آن فهمیده میشود. از آن جهت باین اسمش موسوم نموده اند و بکردی آن را مرغ آی کناسه نیز میگویند بهر حال بفرس قدیم هم باین معنی است که دراج باشد. دویم جای را میگویند که وسعتی ندارد و خفه و دلتنگک باشد.

فصل زای معجم

پَز (پهن) - به فتح بای فارسی برون خز گو سفند را گویند.
پَر اویز (پهراویز) - به فتح بای فارسی برون فراویز لفظاً و معنأً و آن سجاف جامه و غیر آن باشد.

پوز - بضم بای فارسی برون روز ساق پا را گویند و در فرس قدیم نیز ساق را گویند نه ساق پا. بل ساق درخت و بفارسی منقار مرغان را گویند و مابین لب و بینی را نیز گویند و پیرامون و گرداگرد دهان حیوانات هم آمده.

پُوَاز (پوواز) - بضم بای فارسی و واو بالف کشیده و سکون زای معجم پاره چوبی باشد که نجاران وقتی بخواهند تخته یا چوب بزرگی را شق کنند اول به تیشه کمی آنرا شق می کنند. بعد همان پاره چوب را در آن شق میکوبند و به پشت تیشه میزنند. تا یکدفعه شق ببرد و از هم جدا شود و گاهی آنرا بجهت محکمگی از آهن درست میکنند.

فصل سین مهمل

پُوس - بضم بای فارسی برون طوس مخفف پوست باشد که آن معروف است و بفارسی چرب زبانی و فریب و فروتنی را گویند.
پیس - بکسر بای فارسی و بیای مجهول

پاسار - بیای فارسی بالف کشیده و سین مهمل برون آثار، زیادی لب دیوار را گویند که بجهت حفظ دیوار از باران و آن چنانست که بعد ازین دیوار خانه تمام میشود چوب بید یا چنار یا امثال آنها را می آورند یکذرخ یکذرخ یا دراز تر قطع میکنند و یکیک نزدیک هم بربل دیوار میگذارند که بقدر یکوجیش زیاد از دیوار باشد و بیالای آنها ترکهای چوب ونی می نهند و گل بر وی میمالند کاگل میکشند که تا دیوار را حفظ کند و بفارسی بمعنی لگد باشد.

پاشور - بیای فارسی بالف کشیده و ضم شین معجم و واو مجهول و سکون رای مهمل سنگ پا را گویند که در حمام پای را بآن میشویند.

پُلور - بضم بای فارسی و لام مخفف و بواو معروف و سکون رای مهمل دو معنی دارد. اول تاودان را گویند و آن چیز است معروف که بربل بامها میگذارند مرور عبور آب بران. دویم بمعنی نی باشد که نوازندگان آنرا می نوازند.

پُنچه تار (په نچه تار) - به فتح بای فارسی و سکون نون و فتح جیم فارسی و سکون ها و تالی فوقانی بالف کشیده و سکون رای مهمل خمسه مسترقه را گویند و بزبان طالقانی و گیلانی آنرا پینک خوانند.

پوژ - بضم بای فارسی و بواو مجهول و سکون رای مهمل مخم دو معنی دارد. اول دراج را گویند که بترکی آن را مرغ دادمنی تو تر خوانند زیرا میگویند این عبارت از

وسکون سین مهمل بمعنی پوست گوسفند و امثال آن را گویند و در فارسی سفیدی میباشد که در اعضای انسان پیدا شود که آن را بعربی برص خوانند و خرمای ابو جهل را نیز گویند و آن گیاهیست که از پوست آن رسن بتابند.

فصل شین معجم

پیش پوش - بکسر هردو بای فارسی و سکون هردو شین معجم کلمه ایست که گربه را بآن صدا کنند و پیش خود خوانند پوش بضم بای فارسی بر وزن موش خس و خاشاک را گویند که بعربی آن را حشیش خوانند و بفارسی زره و جوشن را گویند و امر بردور شدن از راه هم هست یعنی از راه دور شود و نام گیاهی است که آنرا از طرف ارمن می آرند.

پوش و پلاش (پوشو پهلش) - بضم بای فارسی و واو معروف و سکون شین معجم و واو عاطفه بکسر بای فارسی و لام مفخم بالف کشیده و سکون شین، بمعنی خس و خاشاک است که پوش خس باشد و پلاش خاشاک.

فصل فا

پف - بکسر بای فارسی و سکون فا بادیت که بجهت آتش روشن کردن و بر افروختن از دهن بدند.

فصل کاف تازی

پساک (پسهک) - به فتح بای فارسی و سین مهمل و سکون کاف تازی لباسی است از بند پشمی درست میکنند و طریق درست کردن اینست: بند آن را در حمام میمالند بنوعی که صورت نمند بهم میرسانند. مختصر نوعی آن را میمالند که مثل ماهوت صاف میشود بعد از آن آنرا لباس میدوزند و طریق دوختن آن هم

چنین است که آنرا در عرض یکو جب یکو جب میبرند و دوباره بهم میدوزند و درازی آن تا کمر است و آستین ندارد خاصیتی و فایده درو هست. در وقت پوشیدن آن همان پشت گرم میشود و این لباس مختص صفحات کردستان است از قبیل مگری و ساوج بلاغ و سقز و بانه و ارومی و مراغه و امثال آنها.

پوک - بضم بای فارسی و واو معروف و سکون کاف دومعنی دارد. اول بمعنی بیمغز و میان تهی باشد و درین معنی فوس قدیم است دویم پنجه دست را میگویند در وقتی که از روی قهر و غضب یا از راه شوخی و صحبت آن را گشاده میکنند و بر روی کسی میگذارند و این کار اغلب عمل زنان است و در فارسی غله را گویند که در جای پنهان کنند و خاک بر بالای آن ریزند و بادی که بجهت آتش روشن کردن از دهن بدمند و آتش گیره را نیز گفته اند.

پیئتک (پی تهک) - با بای فارسی و تای فوقانی بر وزن میخک عیب و دقت را گویند بزبان گیلانی و طالقانی ایام خمسه مسترته را گویند که پنج روزه تار باشد و بفارسی گرمیست که جامهای ابریشمی را خورد و ضایع کند.

پیشوک - بکسر بای فارسی و بیای معروف و ضم شین معجم و واو مجهول و سکون کاف تازی نام گیاهیست رستی و آن در اول بهار میروید. بیخش مدور است، چون بیخ پیاز و برگ آن هم شبیه است به برگ تره که در فارسی آنرا باصطلاح حکما زراوند مد حرج و زراوند طویل خوانند گویا دو نوع میباشد یکی را زراوند طویل میگویند یعنی دراز و آنرا شجره رستم و قناء الحیه میخوانند

ویکی را زراوند مدحرج.

فصل کاف فارسی

پزنگ (پیزینگ) - بکسر بای فارسی و زای معجم و سکون کاف فارسی بیفه زیرجامه را گویند و آن چیز است که بند زیرجامه درو میکنند.

پلوسک - بضم بای فارسی و لام مخفف و بواو معروف و سکون سین مهمل و کاف تازی ناودان را گویند.

پلیسرنگ - بکسر بای فارسی و لام مخفف و بیای معروف و بکسر سین مهمل و سکون رای مهمل و کاف فارسی پرستورا گویند که بعربی آن را خطاف خوانند و آن مرغیست بقدر يك گنجشك و بالهای آن دراز و تیز است، بنوعی که از سرهم میگذرد و رنگش سیاه و سفید است معروف است و اغلب در میان خانهای نشیمن مردم آشیانه میگیرد کسی اذیتی بآنها نمیرساند.

پمگ (پهههگ) - بهفتح بای فارسی و میم و سکون کاف فارسی پنه را گویند.

پوپ چرمگ (پوپ چه رموگ) - بضم بای فارسی و بواو مجهول و سکون بای فارسی ثانی و فتح جیم فارسی و سکون رای مهمل و ضم میم و سکون کاف فارسی گیس سفید را گویند چه پوپ بمعنی گیس است و چرمگ بمعنی سفید.

پویاک - بضم بای فارسی و بواو مجهول و یای معروف بالف کشیده و سکون کاف هر چیز پوسیده را گویند.

پیافک - بکسر بای فارسی و بای معروف بالف کشیده و سکون کاف فارسی مردان را

گویند مطلقا که بعربی آن را رجل خوانند.

پیچنگ - بکسر بای فارسی و بیای معروف و کسر جیم فارسی و سکون کاف فارسی گیاه است کوهی و بترکیب سیراست خیلی تند و تیز است منافع کلی دارد و خوردن آن خیلی لذت دارد و اغلب طریق خوردن آن در میان کردستانات اینست که آن را قیمه میکنند و ریزه ریزش مینمایند و در وقت نان پختن بقدر دونان خمیر میگیرند. و آن را میان آن خمیر میکنند بعد همان خمیر را نان میسازند چون نان شد بگرمی آن را میان روغن میگذارند و میخورند.

پیفنگ - بکسر بای فارسی و بیای معروف و بکسر فا و سکون کاف فارسی قادرا گویند و آن چوبی باشد پوسیده آن را بجای آتش گیره بکار برند یعنی با سنگ و چخماق آتش در آن زنند و بفرس قدیم آن را پیفه خوانند بروزن جیغه که اگر ادها را بکاف فارسی مبدل کرده اند.

پیلینگ - بکسر بای فارسی و بیای مجهول و بکسر لام مفخم و سکون کاف فارسی دو معنی دارد: اول پوست پشت چشم را گویند که در بالای مژگانست. دویم پوست نخود تر را میگویند که نخود در میان آن است.

فصل لام

پل (پهل) - بهفتح بای فارسی و سکون لام سه معنی دارد: اول بمعنی پر است که پر مرغ و امثال آن باشد که بعربی آن را ریش خوانند دویم بلام مفخم سنگ و کلوغی است که بر میدارند و بکسی میزنند و یاسبع و درنده را بآن دور میکنند. سیم بمعنی دست و بال

است چنانچه میگویند پل اورا بگیر یعنی دست او را بگیر.

پَشْکَل (پَشْکَهَل) - بکسر بای فارسی و سکون شین معجم و فتح کاف تازی و سکون لام مفخم سرگین شتر و گوسفند و آهو و بز و امثال آن باشد که بفرس قدیم نیز باین معنی است و در فارسی پشک و پشکسر و پشکره نیز گویند.

پَلْکَل (پَهْلَه پَهَل) - به فتح بای فارسی و لام و بای فارسی ثانی و سکون لام ثانی عجله و تعجیل و تندی در هر کار ایرا گویند.

پَوْتَل (پَوْتَهَل) - بضم بای فارسی و بو او معروف و فتح تای فوقانی و سکون لام مفخم چیز بیمغز و میان تهی را گویند.

پَوچَل (پَوچَهَل) - بضم بای فارسی و بو او معروف و فتح جیم فارسی و سکون لام مفخم که چیز بیمغز و میان تهی باشد.

پِیمَزَل - بکسر بای فارسی و بیای معروف و بکسر زای معجم و سکون لام مفخم گیاه است بقدر یکذرع دراز و خیلی باریک است اغلب اگراد وقتی بخواهند پشیر تر را بجایی ببرند میان آن میگذارند و اغلب در میان آب سبز میشود.

پِیکَوَل (پَهی کَوَل) - به فتح بای فارسی و سکون یا و ضم کاف تازی و بو او مجهول و سکون لام مفخم خار مغیلان را گویند و آن خار است معروف.

فصل نون

پان - بیای فارسی بر وزن نان پهن را گویند و بفارسی برگگی باشد که آن را در هندوستان با آبک و فلفل خورند تا لبهارا سرخ

گرداند.

پَو پَشْمِین (پَو پَه شْمِین) - بضم بای فارسی و بو او مجهول و فتح بای فارسی ثانی و سکون شین معجم و کسر میم و بیای معروف و سکون نون چادرشبی است که در ولایت کردستان از بند پشمی سفید میبافند و درست میکنند و زنها بجای چادر شب بسر میکشند و در وقت خوابیدن در تابستانها بجای پشه گردان بسر میکشند چون از پشم درست میشود و تارو بود آن هم پشمست از این جهت باین اسم موسوم شده زیرا بودر کردی بمعنی بود است و پشم هم معروف است و بلغت زند و پازند خودی را گویند از آهن که در روزهای جنگ بسر میگذارند.

پَو شِین - بضم بای فارسی و بو او معروف و کسر شین معجم و بیای معروف و سکون نون مشککی را گویند که دو ذرع یا سه ذرع بزرگ است و زنه‌های کردستان آنرا بدور سر می پیچند.

پَین (پَه ین) - به فتح بای فارسی و کسر یا و سکون نون سر کین اسب و استر و خر و امثال آن گویند.

فصل واو

پَو - بضم بای فارسی و بو او مجهول مخفف بود است و آن معروف است.

پاشار او - بیای فارسی بالف کشیده و شین معجم بالف کشیده و رای مهمل بالف کشیده و سکون واو فاضلاب حوض را گویند و آن معروف است و فاضلاب هر چیزی را میگویند.

پاشیو - بیای فارسی بالف کشیده و کسر شین معجم و سکون یای تحتانی و واو

مجهول سحور را گویند که آن برخواستن و نان خوردن است بجهت روزه.

پُرو (په‌رو) - به فتح بای فارسی و ضم رای مهمل و بو او مجهول جامه که پاره پاره شده باشد و پارهای آن کهنه و مندرس بشود گویند و بفارسی سرو برگ را گویند.

پُراسو (په‌راسو) - به فتح بای فارسی و رای مهمل بالف کشیده و ضم سین مهمل و بو او معروف استخوانهای پهلو را گویند و بفارسی آن را دنده گویند.

پُردو (په‌ردو) - به فتح بای فارسی و سکون رای مهمل و ضم دال مهمل و بو او معروف نی و چوبی را گویند که بر بالای تیرسقف خانه میگذارند و خاک بر آن میریزند و آن بجهت حفظ تیرها است از خاک و گل که میریزند.

پُشیو (په‌شیو) - به فتح بای فارسی و کسر شین و سکون یای تحتانی و او پریشان و غمناک را میگویند.

پُلاو - بکسر بای فارسی و لام مفخم بالف کشیده و سکون او و پلو و چلورا گویند و آن معروف شاه و گداست.

فصل‌ها

پازَگه (پاره‌گه) - بیای فارسی بالف کشیده و فتح رای مهمل و کاف تازی و سکون‌ها یعنی پارسال.

پاژینه - بیای فارسی بالف کشیده و کسر رای مهمل و بیای مجهول و فتح نون و سکون‌ها گوساله یکساله را گویند.

پاژنه - بیای فارسی بالف کشیده و سکون زای فارسی و فتح نون و سکون‌ها بر وزن پاشنه لفظاً و معنأً.

پاژینه - بیای فارسی بالف کشیده بکسر زای فارسی و بیای معروف و فتح نون و سکون‌ها بروزن پارینه افت و اشغال گندم و جو و غیره را گویند.

پُپوسلیمانَه (په‌پوسلیمانَه) - هدهد را گویند که در باب بای تازی و فصل‌ها مرقوم شد.

پُپوله (په‌پوله) - به فتح بای فارسی و ضم بای ثانی فارسی و بو او معروف و بفتح لام مخفف و سکون‌ها پروانه را گویند و آن جانورکی باشد که شبها خود را بشعله شمع و چراغ زند.

پُترو گه (په‌ترو گه) - به فتح بای فارسی و سکون تای فوقانی و ضم رای مهمل و بو او مجهول و فتح کاف تازی و سکون‌ها پوست خون آلودی را گویند که بر بالای زخم و جراحت باشد و چون زخم و جراحت روی به بهبودی بکند و خشک شود آن پوست می‌برند و دور می‌اندازند که پوست بیجانی است.

پُتله (په‌تله) - به فتح بای فارسی و سکون تای فوقانی و فتح لام مفخم و سکون‌ها گندمی را میگویند که میجوشانند بقدری که نیم بخت بشود بعد از آن آنرا خشک میکنند و خرمنش مینمایند و چند نفر تخماقهای چوبی را بدست میگیرند و آنرا میکوبند تا آنچه پوست گندم است می‌افتد و جدا میشود و آنرا بلغور میسازند.

پُچه (په‌چه) - به فتح بای فارسی و جیم فارسی و سکون‌ها خوابگاه مواشی و اغنام باشد و آن جائیست که در کوهها و صحراها بجهت گاو و گوسفند و دیگر چهارپایان بسازند

تا شب هنگام در آنجا باشد و آنرا بفارسی
آغال و نغول و آغل و نغل میگویند و بربری
آنرا مریض خوانند.

پُر پوئله - بضم بای فارسی و سکون رای
مهمل بضم بای فارسی ثانی و بواو مجهول و
بفتح لام مفخم و سکونها آش اماج را گویند.

پُرسه - بکسر بای فارسی و سکون رای
مهمل و فتح سین مهمل و سکونها عزاداری
زنانه گویند عزاداری مردانه را فاتحه خوانی
میخوانند و بفارسی بضم باگدائی را میگویند
گویا مخفف پارسا باشد.

پُر و کیاسه - بضم بای فارسی و رای
مهمل مخفف و بواو معروف و بکسر کاف تازی
و بای تحتانی بالف کشیده بفتح کاف فارسی
و سکونها یعنی خسته شده و آن خسته شدنی
را گویند که از کثرت دوندگی یا از افتادن
پشت بام و امثال آن باشد.

پُروشَه (پهروشَه) - به فتح بای فارسی
و ضم رای مهمل و بواو مجهول و فتح شین و
سکونها قی و استفراغ را گویند و بضم بای
فارسی آمدن برف را میگویند که ریزه ریزه و
آهسته آهسته بیاید و بفارسی جوششی را گویند
که بر اعضای مردم بر آید و آنرا بتازی بیزه
خوانند.

پُز و سکه - بضم بای فارسی و زای معجم
و بواو معروف و سکون سین مهمل و فتح کاف
تازی و سکونها ریزه ریزه آتش را گویند که
بواسطه بادزدن از آتش سوی و جدا میشود.

پژمه - بکسر بای فارسی و سکون زای
فارسی و فتح میم و سکونها عطره را گویند.

پَس پَسکوله (پهسپهسه کوئله) - بفتح

بای فارسی و سکون سین مهمل و فتح بای فارسی
ثانی و سین مهمل ثانی و ضم کاف تازی و بواو
مجهول و فتح لام مفخم و سکونها جانوریست
بقدریک کزدمی و خیلی فقیرست اذیت بکسی
نمیرساند.

پشمیله - بکسر بای فارسی و شین معجم و
بیای معروف و فتح لام مخفف و سکونها بچه
گر به را گویند.

پَلپینه (په لپینه) - به فتح بای فارسی
و سکون لام مفخم و بکسر بای ثانی فارسی و
بیای معروف و فتح نون و سکونها خرفه را
گویند که معروف است و بفارسی آنرا پرنین
و پرپهن و نخله نیز گویند و بربری آن را فرغ
و رجه و بقله الحمقا خوانند و بهندی لویه و
کهول گویند.

پَلخه (په لّخه) - به فتح بای فارسی و
سکون لام مفخم برون تلخه گوساله گاو میش
را گویند.

پَلکه (په لکه) - به فتح بای فارسی و
سکون لام مخفف و فتح کاف تازی و سکونها
دومعنی دارد اول بند قبا و اراخالق و امثال آنرا
گویند دویم گیسوی زنان باشد در حالت
تابیدگی و بافتن.

پَلوشَه (په لوشَه) - به فتح بای فارسی
و ضم لام مفخم و بواو مجهول و فتح شین معجم
و سکونها ریشه و بیخ یوشان را گویند و آن
رستنی است معروف.

پَنج بُر زیله (په پنج بهر زیله) - به فتح
بای فارسی و سکون نون و جیم تازی و بفتح
بای ابجد و سکون رای مهمل و کسر زای معجم
و بیای معروف و فتح لام مخفف و سکونها

بازی میباشد که اطفال اکسراد اغلب اوقات مشغول آن میباشند و آن اینست کهه دونفر از اطفال روبروی هم می نشینند و هسریک پنج پاره کاشی یا سنگ یا امثال آن و آن پاره هر يك بترکیب قران نساك ومدور است بدست میگیرند وهریک رسد خود کهه پنج است از کف دست بهوا می اندازند و به پشت دست میگیرند و اگر هر کدام همه آن پنج سنگ را به پشت دست بگیرد چنانکه هیچ کدام از آنها بزمین نیفتد بازی را برده و اگر یکی یا زیادتر بزمین افتاد بازی را باخته.

پندهمیاگه (په نده میاگه) - به فتح بای فارسی و سکون نون و فتح دال مهمل و سکون میم و یای تحتانی بالف کشیده و فتح کاف فارسی و سکون ها یعنی ورم کرده و آماس آورده.

پوپه - بضم بای فارسی و بواو مجهول و فتح بای فارسی و سکون ها دو معنی دارد اول گوشت زیادی است که بفرق خروس و امثال آن است و دویم تیغه کوه را میگویند و بفارسی هدهد را گویند.

پونگه - بضم بای فارسی و بواو معروف و سکون نون و فتح کاف فارسی و سکون ها بودند و نناع را گویند.

پیچ وانه - بکسر بسای فارسی و بیای مجهول و سکون جیم فارسی و واو بالف کشیده و فتح نون و سکون ها برعکس و منعکس را گویند که بفارسی وارونه باشد.

پیجه (په یجه) - به فتح بای فارسی و سکون یا و فتح جیم تازی و سکون ها نردبان را گویند که بر بی آن را سلم خوانند.

پیژ که (پیژه که) - بکسر بای فارسی و بیای مجهول و فتح رای مهمل و کاف تازی و سکون ها یعنی پریروز.

پییشه - بکسر بای فارسی و بیای مجهول و فتح شین معجم و سکون ها استخوان را گویند.
پینکه (په ینکه) - به فتح بای فارسی و کسریای تحتانی و سکون نون و فتح کاف تازی و سکون ها آردی را میگویند که خباز در پیش دست خود دارد و خمیر را میگیرد کمی از آن آرد براو می باشد که خمیر بدستش نچسبد.

فصل یای تحتانی

پاساری - بیای فارسی بالف کشیده و سین مهمل بالف کشیده و کسر رای مهمل و یای تحتانی گنجشک را گویند.

پورسی - بکسر بای فارسی و سکون رای مهمل و کسر سین مهمل و بیای تحتانی مخفف پرسید است.

پژانندی - بکسر بای فارسی و زای فارسی بالف کشیده و سکون نون و کسر دال مهمل و بیای تحتانی یعنی باشید.

پیشی (پیشی) - بکسر بای فارسی و شین معجم و بیای تحتانی چیزی است از خمیر درست میکنند و در میان روغن سرخ مینمایند و خیلی لذیذ میشود و آن را بترکیب خیاب کوچککی درست مینمایند.

پینکی (پینه کی) - بکسر بای فارسی و بیای معروف و فتح نون و کسر کاف تازی و بیای تحتانی چرت خواب را میگویند که در بین بیداری و خواب باشد و آن را بر بی نعاس خوانند.

باب تاي فوقاني.

فصل الف

تالان كريا - بنای فوقانی بالف کشیده ولام مفخم باله ، کشیده و سکون نون و کسر كاف تازی ؛ کون رای مهمل ویای تحتانی بالف کشیده یعنی نهب و غارت کرده شد و این لفظ مرکب است ازدو کلمه یکی تالان یکی کریا. تالان بمعنی نهب و غارت است کریا یعنی کرده شد چنانچه هر يك در جای خود ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی.

قرسیا - بکسرتای فوقانی و سکون رای مهمل و کسر سین مهمل ویای تحتانی بالف کشیده یعنی ترسید.

تقالا (تهقالا) - به فتح تاي فوقانی و قاف بالف کشیده و لام مخفف بالف کشیده سعی و کوشش را گویند در کار معیشت و در جمیع کارهای دنیوی.

تنبیا (تهنبیا) - با یای تحتانی بالف کشیده بروزن تنها لفظاً و معنأ که وحدت باشد. **توریا** - بضم تاي فوقانی و بسواو مجهول و سکون رای مهمل ویای تحتانی بالف کشیده یعنی قهر کرد و مکدر شد و رفت.

تیلا - بکسرتای فوقانی و بیای مجهول و لام مفخم بالف کشیده را جهره گویند و آن چوبی باشد بقدر دو سه ذرع دراز که اغلب اکراد در وقت جنگ کردن و دعوا نمودن آنرا بدست میگیرند و بفارسی چنبر رسن تایی باشد.

فصل بای فارسی

تپ (تهپ) - به فتح تاي فوقانی و سکون بای فارسی تپه را گویند که در عربی تل باشد.

فصل تاي فوقاني

تیت - بکسرتای فوقانی و بیای مجهول و سکون تاي فوقانی یعنی می آید و بیای معروف خطاب است یعنی می آئی.

تیر ناخوات - بکسرتای فوقانی و بیای مجهول و سکون رای مهمل و نون بالف کشیده و بضم خا و واو معدوله بالف کشیده و سکون تاي فوقانی یعنی سیر نمیخورد و این مرکب است ازدو کلمه یکی تیر و یکی ناخوات که هر يك در جای خود ذکر خواهد شد.

فصل جیم فارسی

تویج - بضم تاي فوقانی و بسواو معروف و بیای مجهول تحتانی و سکون جیم فارسی یعنی شما هم چنانچه میگوئی میرویم جایی شما هم بیا.

فصل خای نقطه دار

تویخ - بضم تاي فوقانی و بسواو مجهول و کسر بای فارسی و سکون خای نقطه دار چخشور زنانه را گویند و آن معروف است. **توراخ** - با تاي فوقانی بروزن سوراخ خیک ماست را گویند و بعضی هم ماست خیک را گویند.

فصل دال مهمل

تی گرد (تیبی گرد) - بکسرتای فوقانی و بیای مجهول بکسر كاف تازی و سکون رای مهمل و دال مهمل یعنی ریخت میانش.

فصل رای مهمل

تر - بکسرتای فوقانی و سکون رای مفخم گوز را گویند و آن معروف است.

تار - بنای فوقانی بالف کشیده و سکون رای مهمل ایام خمسه مسترقه را گویند و

بفارسی بمعنی تاريك است و معانی بسیار دارد.
تَخر (تهخر) - به فتح تاي فوقانی و سکون خای نقطه دار برون سخن ترک را گویند و تقدیم رای مهمل از خای نقطه دار هم باین معنی آمده که ترخ باشد.

تَمادار (تهمدار) - به فتح تاي فوقانی و میم بalf کشیده و دال مهمل بalf کشیده و سکون رای مهمل کسی را میگویند که منتظر چیزی باشد و امید داشته باشد فی الحقیقه تمادار یعنی طمع دار که تبدیل طای مولف بنای فوقانی و عین بalf شده.

تَوَر (تهور) - به فتح تاي فوقانی و واو برون تبر لفظاً و معنأً.

تَمیر - بکسر تاي فوقانی و بیای مجهول و سکون رای مهمل بمعنی سیر است خلاف گرسنه باشد.

فصل زای معجم

تَوَز - بضم تاي فوقانی برون روز گردو غبار را گویند و در ترکی هم باین معنی است و در فارسی تاخت و تاز را گویند و نام شهر است در سرحد پارس قریب باهواز.

تیز - بکسر تاي فوقانی برون چیز ریشخند را گویند.

فصل زای فارسی

تیز - بکسر تاي فوقانی و بیای معروف و سکون زای فارسی تیز و برشت دار را گویند.

فصل سین مهمل

تس - بکسر تاي فوقانی و سکون سین مهمل باد است که بی صدا از مقعد در آید و آنرا بربری فس و فسوه خوانند.

فصل شین معجم

تَلیش - بکسر تاي فوقانی و لام مفخم و بیای معروف و سکون شین ترک دار و دیوار را گویند.
تَوَلّاش - بضم تاي فوقانی و واو مجهول و لام مفخم بalf کشیده و سکون شین تراشه چوب را گویند.

فصل فا

تَف - بکسر تاي فوقانی و سکون فا آب دهن را گویند که از روی غضب یا شوخی بکسی انداخته شود و این مخفف نفوس و نفوذ در فرس قدیم آب دهن را گویند چنانچه فردوسی گوید: ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجایی رسیده است کار. که اورنگک شاهی کند آرزو. نفوذ باد بسر چرخ گردان نفوذ و کمال اسمعیل گفته: بساکف در بار تو هر دم بر شک. ابرزند بر رخ دریا نفوذ.

فصل قاف

تَق و تَوَق (تهق و تَوَق) - به فتح تاي فوقانی و سکون قاف و واو عاطفه و ضم تاي فوقانی و واو مجهول و سکون قاف همه صدا و آوازه را گویند عموماً و آواز دهل و سرنا را گویند خصوصاً.

فصل کاف تازی

تاک - با تاي فوقانی برون خاک بمعنی تنها است که وحدت باشد و در فارسی معروف است که درخت انگور باشد.

تَفلیک - بکسر تاي فوقانی و سکون فا و کسر لام مخفف و بیای معروف و سکون کاف تازی خیورا گویند که آب دهن باشد.

تَوک - با تاي فوقانی و واو معروف برون سوک موی سر را گویند و بفارسی چشم را گویند و واو مجهول پوست درخت و پوست

تخم مرغ و امثال آن را گویند.

میدارند و آنرا عبارت دیگر چغانه خوانند.

تَوْتِك - بضم تـای فوقانی و بواو معروف و بکسر تـای فوقانی ثانی و سکون کاف تازی توله سنگ باشد و بفارسی طوطی را گویند.
تَوْدَرُک - بضم تـای فوقانی و بواو معروف و کسر دال و رای مهمله و سکون کاف تازی تمشک را گویند و آن معروف است. خاری است صحرائی و ثمر آن مانند توت سرخ است خیلی ترش و خوش مزه میشود و بهمین جهت که ثمر آن مثل توت است آن را باین اسم میخوانند زیرا تو در کردی بمعنی توت است و درک هم بمعنی خارا است.

چهارم مخفف تالاب است که آب گیر باشد.
تَمَلُول (تَهْمَه لُول) - به فتح تـای فوقانی و میم و ضم لام مخفف و بواو معروف و سکون لام مه را گویند که دود و غباری باشد که بر سر کوهها بلند میشود.

فصل کاف فارسی

تَلْسَنَک (تَه لَه سَه نَک) - به فتح تـای فوقانی و لام مخفف و سین مهمل و سکون نون و کاف فارسی سنگ پهن و بزرگ را گویند که آن را بجهت فرش میان حیاط از کوه می آرند. گویا از این جهت باین اسم موسوم شده که تل بمعنی تپه و کوهست و سنگ هم معروف است یعنی سنگ تل مقدم و مؤخر شده.

تَوُول - بضم تـای فوقانی و لام مخفف بر وزن پول چوب و تر که را گویند.
تَوُکَل - بضم تـای فوقانی و بواو مجهول و بکسر کاف تازی و سکون لام مخفف پوست درخت و امثال آن را گویند.

تَوِيل (تَوِيل) - بضم تـای فوقانی و کسر واو مجهول و بیای مجهول و سکون لام مخفف، پيشانی را گویند که بر عری جبهه باشد و بقرس قدیم نیز بهمین معنی است چنانچه شمس فخری گفته: اختران بر زمین نهند از بیم. از بی بندگی شاه تویل.

فصل میم

تَم (تَه) - به فتح تـای فوقانی و سکون میم مه را گویند که دود و غباری باشد بر سر کوهها متصاعد میشود.

فصل لام

تَل (تَوَل) - بضم تـای فوقانی و سکون لام مخفف توله سنگهای فرنگی را گویند.

تَوَم - بضم تـای فوقانی بر وزن موم تخم را گویند که مغز هندوانه و کدو و امثال آن باشد خصوصاً و تخم هر چیز باشد عموماً.

تَال - بتای فوقانی و لام مخفف بر وزن سال تلخ را گویند و در فارسی چهار معنی دارد. اول درختی است شبیه بدرخت خرما که برگ آن از یک ذرع بیشتر است و در دیار هند می باشد. دویم طبق مس و برنج و نقره و امثال آن را گویند. سیم دو پیانه کوچک کم عمق باشد که از برنج بسازند و رقاصان آنرا بانگشت کنند و آنرا بهم میزنند که با آن اصول رقص نگاه

تَیَم - بکسر تـای فوقانی و بیای مجهول و سکون میم یعنی می آیم.

فصل نون

تَان - با تـای فوقانی بر وزن نان تارا گویند که ضد بود است و آن تارهای طولانی است که جولاه گان بجهت بافتن ترتیب داده باشند و آن فرس قدیم است چنانچه فریت در

کردی بهمین معنی آمده و در فرس قدیم نیز بهمین معنی است و در فارسی تان را دهن گویند. عمادی گفته: کوچک تانی که در حکایت ریزد همه درهای مکتون.

تالان - بتای فوقانی و لام مفخم پروزن پالان غارت و چپاول را گویند.

تاوان - بتای فوقانی و واو پروزن نادان دوم معنی دارد. اول تقصیر و خطا را گویند دویم عوض را گویند.

تکان (ته گان) - به فتح تایی فوقانی و کاف تازی پروزن دهان صدمه را گویند که غفلتاً بر شخص وارد شود.

تون (تهون) - به فتح تایی فوقانی و سکون واو و نون قسالی و گلیم و امثال آن را گویند که ناتمام باشد و مشغول تمام کردن آن باشند و بفتح واو سنگ را گویند و این لغت را باین معنی غالباً اهالی اورامان استعمال میدارند و باصطلاح اورامیها معنی دیگر دارد که سوزن و جوال دوز کوچک باشد

توراخ دان - بضم تایی فوقانی و بواو مجهول و رای مهمل بالف کشیده و سکون خای منقوطة و دال مهمل بالف کشیده و سکون نون خیکی را گویند که دروماست کنند.

توریان - بضم تایی فوقانی پروزن بوریان قهر کردن را میگویند از چیزی.

تون وان (توندوان) - بضم تایی فوقانی و بواو معروف و فتح نون و واو بالف کشیده و سکون نون تون تاب را گویند.

تیر نان (تیره نان) - بکسر تایی فوقانی و بیای مجهول و بفتح رای مهمل و نون بالف کشیده و سکون نون چو به را گویند و آن چوبی

باشد که بدان نان را تنک کنند و آن را بفارسی چوچه و گردنه و بیواره و وردنه نیز گویند و بهندی آن را بیلند خوانند.

فصل واو

تو - بضم تایی فوقانی و واو معروف توت را گویند خصوصاً و تخم هر چیزی را گویند عموماً و بفارسی پسرده باشد چنانچه مولوی فرماید: رحمت صد تسو بران بلیس باد. که خدایش عقل صد مرده بداد.

تبلقو (ته بله قو) - به فتح تایی فوقانی و سکون بای ابجد و فتح لام مفخم و ضم قاف و واو معروف تبرخون را گویند و آن چوبی است سرخ رنگ و بغایت سخت و گران که شاطران آنرا چوب دستی سازند.

تک بدیزو (ته ک بدیه ره و) - به فتح تایی فوقانی و سکون کاف تازی بکسر بای ابجد و فتح دال مهمل و بای ابجد و فتح رای مهمل و سکون واو یعنی پیش بیا.

فصل ها

تالانه - تایی فوقانی بالف کشیده و لام مفخم بالف کشیده و فتح نون و سکون ها قطعاً از زمین را گویند که کنارهای آن را بلند ساخته درمیانش زراعت کنند و آن را بفارسی کردو و کرد، و کرار و کرز و کرزه نیز خوانند چنانچه درمیان حیاط و یا امثال حیاط باغچه های کوچک را درست میکنند و زمین آن را قطعاً قطعاً مینمایند. هر قطعه از آن را یک نوع سبزی میباشند آن قطعات را تالانه میخوانند و بفارسی نوعی از شفتالو باشد بسحق اطعمه گفته: تار رباب شحنه و نارنج میر آس. تالانه لشکری شد و امرود میر گشت.

دهن را گویند که آنرا کپ با ضم کاف تازی نیز خوانند.

قِرْخِیْنَه (قِرْخِیْنَه) - بکسر تای فوقانی و سکون رای مهمل و کسر خای منقوطه و بیای مجهول و فتح نون و با خفای ها طعمی باشد که مردم فقیر بجهت زمستان بسازند و آنچنان بود که گندم را بلغور ساخته با چند لویه و با آب انگور بجوشانند تا نیک بپزد و قوام گیرد و آنگاه گولها ساخته در آفتاب خشک نمایند و در هنگام حاجت قدری از آن بپزند و بکسار برند و در وقت خوردن ترش و شیرین است و بفرس قدیم هم باین معنی است چنانچه مولوی گوید: چون بروی زینجهان سوی خرابیات جان در عوضش می بگیری مژه ترخینه. و آنرا بفارسی ترخانه نیز گویند.

قِرْزَه (قِرْزَه) - به فتح تای فوقانی و تقدیم رای مهمل برزای معجم بروزن هرزه تگرگ را گویند و آن معروف است.

قِرْشْتَه (قِرْشْتَه) - بکسر تای فوقانی بروزن فرشته تیشه را گویند.

قِرْسَلَه - بکسر تای فوقانی و سکون سین مهمل و فتح لام مخفف و با خفای ها یکیست از انواع اثمار درخت مازوج که همه وقت ثلث قیمت مازوج را دارد.

قِرْقَلَه (قِرْقَلَه) - به فتح تای فوقانی و سکون قساف و فتح لام و اخفای ها چوبی را میگویند که سوارها در میدان انرا بزمین میزنند که بلند شود و بقادر یکدور دراز میزند.

قِرْقَه (قِرْقَه) - به فتح تای فوقانی و قاف و با خفای ها صدای پا و سنگ و امثال آنرا گویند عموماً چیزی است که از کاغذ درست

قِرْقَه - بنای فوقانی بالف کشیده و سکون واو و فتح لام مفخم و سکون ها گشنیز را گویند و آن معروف است.

قِرْقَه - با تای فوقانی بروزن دایه علفی رامیگویند که اهل دهات بجهت آذوقه زمستانی جمع میکنند و خرمن مینمایند و طریق درست کردن آن اینست که علف را می آرند و در جای مشخص مدور می چینند بنوعی بلند میکنند بقدر یک مناره و برج بلند میشود و میان آن خالی میگذارند هرچه گاه و گزره دارند در میان آن میریزند بنوعی که پر و مملو شود.

قِرْقَه (قِرْقَه) - به فتح تای فوقانی و بیای فارسی بروزن نواله سرگینی را میگویند بدست پهن ساخته و خشک کنند بجهت سوختن و آنرا بفارسی پاچک و تکه و تکه بکاف تازی خوانند.

قِرْقَه (قِرْقَه) - به فتح تای فوقانی و سکون بای فارسی بروزن دجله کلاه نمذ را میگویند، که اگراد بسر میگذارند.

قِرْقَه (قِرْقَه) - به فتح تای فوقانی و بضم بای فارسی و بواو مجهول و سکون لام مفخم و فتح کاف تازی و سکون های مختلفی تهر را گویند که بعضی آنرا تل خوانند.

قِرْقَه (قِرْقَه) - به فتح هردو تای فوقانی و بهای مختلفی دو معنی دارد. اول تخته و لوحی باشد که ابجد و غیره بر آن نویسند بجهت خوانندن اطفال که آنرا بفارسی پلمه گویند. دویم تخته باشد که کوزه گران بر آن کوزه را صاف می کنند.

قِرْقَه (قِرْقَه) - به فتح هردو تای فوقانی و لام مفخم و بهای مختلفی هردو طرف بیرون

می کنند و باروت در میان آن میریزند و آتش میدهند خصوصاً.

تیکه (تیکه) - بکسر تاي فوقانی و فتح کاف تازی و باخفای ها چکه را گویند و بکاف فارسی بز نر را گویند که بعربی آن را تیس خوانند و باین معنی در فارسی نیز آمده ولی در فارسی بکاف تازی و بکاف فارسی هر دو آمده ولی در کردی باین معنی که بز نر باشد غیر از کاف فارسی نیامده.

تَلْکَه (تهله که) - به فتح تاي فوقانی و لام مفخم و کاف تازی و اخفای ها مکر و تدویر و حیلله باشد.

تَمُورَه (ته موره) - به فتح تاي فوقانی و بضم میم و بو او معروف و بفتح رای مهمل و اخفای ها طنبور را گویند.

تَوْرَکَه (توره که) - بضم تاي فوقانی و بو او معروف و بفتح رای مهمل و کاف تازی و باخفای ها تر به را گویند.

تَوُفَاَنَه - بضم تاي فوقانی و او مجهول و فا بalf کشیده و فتح نون و باخفای ها پشه را گویند که بعربی آن را بق خوانند.

تَوُؤَلَّاشَه - بضم تاي فوقانی و بو او مجهول و لام مفخم بalf کشیده و فتح شین معجم و اخفای ها تراشه چوب را گویند که اذم تیشه نجار می افتد.

تَوُؤَلْکَه (توئه که) - بضم تاي فوقانی و بو او مجهول و فتح لام مفخم و کاف تازی و باخفای ها پنیړک را گویند و آن گلیست سرخ رنگ که چون آفتاب بسمت الرس رسد بشکفتد و بعربی آن را خبازی و ملوکیه خوانند و در فرس قدیم توله خوانند و در کردی کاف را

برو زیاد کرده اند تولکه گویند و بفارسی نان کلاغ نیز خوانند.

تَوُؤَلْکَه - بضم تاي فوقانی و بو او معروف و سکون نون و فتح کاف تازی و باخفای ها زیر جامه تنگی است که پهلو آنها و کشتی گیرها در وقت کشتی گرفتن می پوشند. آستر آن از کر باس و روه آن اغلب جاهاش از چرم و تیماج درست می کنند که استحکامی داشته باشد و بفارسی گنجینه را گویند.

تَیْمَانَه - بکسر تاي فوقانی و یای تحتانی بalf کشیده و فتح نون و باخفای ها دیک کوچک را گویند.

تَیْمَانِچَه - بکسر تاي فوقانی و یای تحتانی بalf کشیده و سکون نون و فتح جیم فارسی و باخفای ها بمعنی تیانه است که گذشت.

تَیْمَزَکَه - بکسر تاي فوقانی و بیای مجهول تحتانی و سکون زای معجم و فتح کاف تازی و باخفای ها چاشنی تفنگ را گویند و آن باروتیست که در وقت تفنگ انداختن و آتش زدن آن در میان چاشنی دان میریزند.

تَیْمِکَه (ته پیکه) - بکسر تاي فوقانی و بیای معروف و فتح کاف تازی و باخفای ها پاره طعام باشد و آنرا بعربی لقمه گویند و بفارسی کراس آنرا خوانند و بفرس قدیم تکه و تک و بکسر تا نیز میخوانند گویا این لغت کردیش از آن لغت فرس قدیم است و پاره پاره های هر چیزی را میگویند چنانچه مشهور است تیکه و پاره و بیای مجهول یعنی بریز بعیانش مثلاً از قبیل آب و شراب و امثال آن.

تَیْمِکَلَه - بکسر تاي فوقانی و بیای معروف و سکون کاف تازی و فتح لام مخفف و باخفای ها

دیگچه سفالین را گویند.

معروف دوری چوبین را گویند و این لغت را اغلب دهات حواشی و حوالی سندج مستعمل میدارند کمتر اهل بلده آن را استعمال مینمایند.

تیوانه (تیوانه) - بکسر تای فوقانی
بروزن دیوانه ملزومات عروسی است از قبیل یرنج و روغن و گوسفند و همه و امثال آن که از خانه داماد هفت هشت روز پیش از عروسی بخانه عروس حمل و نقل مینمایند.

تووسی - بضم تای فوقانی و بو او مجهول و بکسر سین مهمل و بیای معروف نباتی است ساقدار و ساق آن بقدر یکدو و جب از زمین بلند میشود و صاحب خار است و ساق آن هنوز که جوان است خورده میشود خیلی لذیذ و خوش طعمست و کثیرا و صمغ از وهم عمل می-آید.

تیهلده (تیی هله ده) - بکسر تای فوقانی و بیای مجهول و فتح ها و سکون لام مفخم و فتح دال مهمل و باخفای ها یعنی تکپاش بزن.

فصل بیای تحناتی

تی (تیی) - بکسر تای فوقانی و بیای معروف یعنی می آئی و بیای مجهول یعنی می آید.

توقی - بضم تای فوقانی و بو او مجهول و کسز قاف و بیای معروف بمعنی ترکید و شق برد. این لفظ در وقتی استعمال میدارند که کاسه چینی یا غیر چینی یا شیشه و امثال آن در نزدیکی آتش باشد و از حرارت آتش شکسته شود آن شکستن را توقی میگویند یعنی شکسته شد.

تاسکی (تاسه گی) - با تای فوقانی بالف کشیده و فتح سین مهمل و کسر کاف تازی و بیای تحناتی کلاه است که زنها بسر میگذارند.
تانبجی - بتای فوقانی بالف کشیده و سکون نون و کسر جیم تازی و بیای تحناتی تازی را گویند که بآن شکار کنند.

باب جیم تازی

فصل الف

چل گا - بکسر جیم تازی و سکون لام و کاف فارسی بالف کشیده دومعنی دارد اول چل گاو را گویند که پلاسی است بر روی گاو میپوشند دوم جانوریست در میان رودخانهها و دریاچههای بزرگ بر روی آب می افتد و پهن میشود مانند چل گاو کسانی که بلد نیستند و نشنیده اند و آن را ندیده اند خیال میکنند که پلاسی است یا لباسی است بر روی آب افتاده می رود آنرا بیرون بیارد بمحض رسیدن و نزدیک شدن آنرا میکشد و بمیان آب میرود و میخورد از قرا ریکه مشهور است در رودخانه سقر که آن رودخانه مشهور بقوشخانه است.

تروزی - بضم تای فوقانی و رای مهمل و بو او معروف و کسر زای معجم و بیای معروف خیار چنبر را گویند.

تشی (تله شی) - به فتح تای فوقاتی و کسر شین معجم و بیای معروف چیزی باشد که بسدان زنها پشم و پنبه و امثال آن میریستند و می تابند. و آن بقدر یک و جب دراز است و سر آن جدا گانه است و مدور است گویا عوام فرس آنرا پلی خوانند و دوک نیز میگویند و بترکی آن را ال آئی خوانند.

تشیپی (تله شیپی) - به فتح تای فوقانی و سکون شین معجم و بکسر بای فارسی و بیای

این جانور را بسیار دیده‌اند گاهی اتفاقاً مردم را هم باذیت رسانیده.

جولّا - بضم جیم تازی و بو او مجهول و لام مفخم بالف کشیده مخفف جولاه است که بافنده باشد.

جولّیا - بضم جیم تازی و بو او معروف و کسر لام مفخم و یسای تحتانی بالف کشیده یعنی متحرک شد و حرکت نمود.

فصل تازی فوقانی

جفت (جهفت) - بهفتح جیم تازی و سکون فا و تازی فوقانی پوست بلوط را گویند که بکار دباغی آید و در عربی مطلق پوست را نامند

جرت - بکسر جیم تازی و سکون رای مهمل و تازی فوقانی حرکت و سکونی را میگویند که بیفایده و از روی عقل نباشد چنانچه کسی بمجلسی میرود و نمی‌نشیند بلاتأمل برمیخیزد و آن نشستن و برخواستن بی‌معنی را جرت میگویند و گاهی هم میگویند جرت و فرت بکسر فا.

فصل رای مهمل

چرّ - بکسر جیم تازی و سکون رای مهمل لفظیست در مقام استهزاء و شوخی استعمال میدارند چنانچه یکی میگوید فلان کار را می‌کنم دیگری میگوید چر یعنی نمی‌توانی اینکار را بکنی و در قوه نداری.

چارّ - بجمیم تازی برون فسار دو معنی دارد اول دشتی را گویند که سال اول آنرا زراعت کرده باشند و سال دویم لم یزرع باشد آن زمین را در سال دویم چار میخوانند. دویم صدای را میگویند که چیزی مفقود و گم شده باشد و کسی در کوچه و برزنها بگردد و آواز بزند بجهت پیدا شدن آن، همان آواز را چار

میگویند.

فصل شین معجم

جاش - باجمیم تازی بالف کشیده و سکون شین معجم قاطر و خر دو ساله نر را که هنوز زیر بار نیامده باشد و در فارسی انبارغله پاك کرده را گویند.

فصل فاف

جاف - باجمیم تازی برون قاف اسم طایفه‌ایست از اکراد که متنازع فیه دولتین ایران و روم میباشند گاهی رعیت دولت علیه ایران هستند و گاهی رعیت دولت روم و در فارسی زنی را گویند که بریکشهر آرام نگیرد و هر روز شوهری خواهد. مناسب در بین این دو معنی هم هست.

فصل قاف

جیق - بکسر جیم تازی و بیای مجهول و سکون قاف صدای کبک و امثال آن را گویند

فصل کاف تازی

جوچک - بضم جیم تازی و بساو معروف و کسر جیم ثانی تازی و سکون کاف جوچه را گویند.

جاوگ - باجمیم تازی بالف کشیده و باشباع واو و سکون کاف فارسی کرباس را گویند.

فصل لام

چل - باجمیم تازی برون دل لباس تن آدمی را گویند عموماً. پلاس روی اسب و گاو را گویند خصوصاً و بفارسی نام پرنده‌ایست که چون بلبل خسوش آواز بود شاه ظاهر خجندی گفته: خوش بود دایره دامن صحرا که درو. پرنان همچو جلالجی بفرغان آمد جل.

فصل میم

چِم - بکسر جیم تازی و سکون میم حرکت را گویند چنانچه میگویند چِم نمیکند یعنی حرکت نمیکند.

جام - با جیم تازی بروزن نام آینه را گویند و در فارسی چهارمعنی دارد. اول پیاله باشد. دویم آبگینه بود که در تاب‌خانه بکار برند. سیوم نام ولایتیست از خراسان. چهارم نام حاکم شهرتته باشد از ولایت سند.

جاچِم - با جیم تازی بالف کشیده و کسر جیم ثانی و سکون میم موج پشیمی را گویند که بدان رخت و خواب به پیچند.

فصل نون

جامدان - با جیم تازی بروزن ناودان دستمالی را گویند بقدر دو ذرع طول و عرض دارد و اغلب اگراد آن را بصرمی پیچند و بفارسی خانه را گویند که رخت پوشیدنی و غیر پوشیدنی از دوخته و نادوخته در آن بگذارند.

جاوین - با جیم تازی بالف کشیده و کسروا و بیای معروف و سکون نون حرکت دهن را میگویند در وقت نان خوردن بجهت حل کردن و فرو بردن آن که در حیوانات مثل شتر و گوسفند و امثال آن این حرکت دهن را نشخوار میگویند.

جژن (جهژن) - به فتح جیم تازی و سکون رای فارسی و نون عید را گویند همانا مبدل جشن است.

چنین - بکسر جیم تازی و نون و بیای معروف و سکون نون قیمة کردن هر چیزی را گویند.

جوین - بضم جیم تازی و کسر واو و بیای معروف و سکون نون دو معنی دارد. اول

حرکت کردن و متحرک شدن را گویند دویم چیزی که از جو درست کنند از قبیل نان و امثال آن.

فصل واو

جوْراو - بضم جیم تازی و بواو مجهول و رای مهمل بالف کشیده و سکون واو کفشی را میگویند که زیر آن چرم است و روی آن از ریسمان میبافند مثل گیوه.

فصل ها

جاچکه - با جیم تازی بالف کشیده و سکون جیم فارسی و فتح کاف تازی و اخفای ها سقر را گویند که آن را علك ابطم خوانند.

جَرَجَرَه (جهرجهره) - به فتح هردو جیم تازی بروزن فرقه چرخ را میگویند که با آن آب از چاه بیرون می آورند. بزبان عرب بغداد آن را ناعور خوانند.

جژ نانه (جهژ نانه) - با جیم تازی و زای فارسی و نون بروزن مردانه عیدانه را گویند.

جوجله (جوجله) - بضم جیم تازی و بواو معروف و بفتح جیم ثانی و لام مفخم و باخفای ها جوجه را گویند که در عربی فرخ و فروج خوانند.

جوْگه - بضم جیم تازی و بواو مجهول و فتح کاف فارسی و سکون ها جوب آب را گویند.

جیگه - بکسر جیم تازی و بیای مجهول و فتح کاف فارسی و سکون ها جای را گویند عموماً که بر بی آن را مقام خوانند و رخت و خواب را گویند خصوصاً.

فصل یای تحتانی

جاری - با جیم تازی بروزن باری این

کلمه ایست در مقام حالا بگذارد استعمال میدارند.
جَوی (ج۴وی) - به فتح جیم تازی و کسرواو ویای معروف کتیرا را گویند که بعربی آن را صمغ خوانند و بضم جیم یعنی حرکت کرد.

باب جیم فارسی

فصل الف

چاروا - با جیم فارسی بالف کشیده و سکون رای مهمل و واو بالف کشیده اسب و یابورا گویند. گویا چاروا مبدل چارپاست ولی مختص اسب و یابوست.

چرا - بکسر جیم فارسی و رای مهمل بالف کشیده چراغ را گویند همانا مخفف اوست.

فصل نای فوقانی

چت - بکسر جیم فارسی و سکون نای فوقانی چیز را گویند بمعنی همان لفظ چیز است در هر جا که لفظ چیز در فارسی استعمال میشود در کردی چت هم استعمال میشود.

چفت (چ۴فت) - به فتح جیم فارسی بروزن نفت هر چیز خمیده و کج را گویند و در فارسی تالار باشد. حکیم خاقانی گفته: خامه زده عطار دوز لاجورد گردون. بنوشته نام سلطان بالای چفت معبر. با اول مکسور در کردی و در فارسی زنجیر در را گویند.

چیشت - بکسر جیم فارسی و بیای مجهول و سکون شین معجم و نای فوقانی هر آش و بختنی را گویند.

چرچ - بکسر جیم فارسی چین رو و پیشانی و ابرو در حالت پیری و لاغری.

فصل خای نقطه دار

چخ - بکسر جیم فارسی و سکون خای نقطه دار صوت و صدا ئیست که بآن سگ را

برانند و دور نمایند و در فارسی سه معنی دارد اول غلاف کار دو شمشیر و خنجر و امثال آن بود مختاری در صفت شمشیر گفته: زچرم کرگدن سازند و بشک فیل ازین پس چخ. که خام گاو و چوب بید خام آید نگهبانش. دویم ستیزه بود سیوم بمعنی کوشش است.

چاخ - با جیم فارسی بروزن راخ فر به را گویند.

چیخ - بکسر جیم فارسی و بیای مجهول بروزن میخ چیزی باشد مثل حصیر ازنی میبافند تفاوتی با حصیر دارد اینست نی حصیر را دو حصه میکنند و میبافند این را بدرستی باریسمان بهم میبافند و در تابستانها اهالی کردستانات آنرا در پشت بامها میزنند و میکشند برای حجاب اطفال و عیال از همسایه و بیگانه و در فارسی شخصی را گویند که چشم او همیشه چرک کند و آب از او روان باشد از کثرت چرک کردن و آب رفتن مژه هایش ریخته باشد امیر خسرو گفته: چیخ که شد غمزه زن ساز او. کور بود هر که کشد ناز او.

فصل رای مهمل

چُر (چور) - بضم جیم فارسی و سکون رای مهمل بروزن پر بمعنی مفت و بلاش است چنانچه میگویند فلان چیز را چر کرد یعنی بمفت و بیجهت و بی سبب برد و بفارسی آلت تناسل را گویند حکیم سنائی گفته: آنچه وی آن پسر چرخور کرد. من ندیدم که یکی دیگر کرد.

چپَلَر (چه پلار) - به فتح جیم فارسی و سکون بای فارسی و فتح لام مخفف و سکون رای مهمل کسی را گویند که کار و عمل بدست چپ عادت کرده باشد.

چتور (چو تور) - بضم جیم فارسی و
تای فوقانی و بواو معروف و سکون رای مهمل
چپش دو ساله را گویند.

چور (چهور) - به فتح جیم فارسی و
سکون واو معروف و رای مهمل مخفف چربی
را گویند و بضم جیم فارسی و رای مخفم قطره
و جرعه آب و امثال آن را گویند.

چوندر (چوندور) - بضم جیم فارسی
و بواو مجهول و سکون نون و فتح دال مهمل و
سکون رای مهمل چغندر را گویند.

فصل زای معجم

چز - بکسر جیم فارسی و سکون زای
معجم دومعنی دارد. اول نیش را گویند. دویم
صدای را گویند در وقتی که روغن را داغ می-
کنند از او بلند میشود و بفتح اول در فارسی
میمون را گویند که بوزینه باشد مولانا طارمی
گفته: غیبی تن تو ز چوب گز بود مگر. یا مادر
تو ز نسل چز بود مگر. چشم ازرق و ریش زرد و
سر عنابی. کیر پدر تو رنگ رز بود مگر.

چوز - بضم جیم فارسی و بواو معروف
و سکون زای معجم شاخه نازکی را گویند که
در میان کاهو و امثال آن بعمل می آید و در
فارسی سه معنی دارد: اول جانور شکاری را
گویند که سال برو نگذشته و گریز نخورده
باشد. دویم بمعنی فرج زنان آمده. حکیم سوزنی
فرماید: طرفه که در وقت سفر کردنش. مهرزند
بر در چوز زنش. کیدی خر قفل بدریا که زد. یا
گره بردل صحرا که زد. سیم بته گیاهی باشد سفید.

فصل سین مهمل

چس (چهس) - با جیم فارسی بروزن
خس یعنی چه چیز است.

چلیس - بکسر جیم فارسی و بلام مخفم
ویای مجهول و سکون سین مهمل کسی را
میگویند که بیقاعده و بی ادب نان را بخورد و
خیلی شکمی باشد.

فصل شین معجم

چوش - بضم جیم فارسی و بواو مجهول
و سکون شین معجم لفظیست که در وقتی بخوانند
خر بایستد آن را میگویند و خرمی ایستد.

فصل فا

چفه چف - بکسر هر دو جیم فارسی و
فتح فای اول و سکون ها و سکون فای ثانی حرف
بیخ گوشی را گویند.

فصل قاف

چق (چهق) - به فتح جیم فارسی و
سکون قاف پی ورگی را میگویند که در میان
گوشت باشد.

فصل کاف تازی

چک (چهک) - به فتح جیم فارسی و
سکون کاف تازی مشتة حلاجان را گویند و
بفرس قدیم هم باین معنی است چنانچه مولانا
کاتبی فرموده: نشانند جود تو خورشید را
بحلاجی. ز چرخ قوس زاغسان صدره اش
چک ساخت. و در فارسی هفت معنی دارد. اول
قباله را گویند و معرب آن صک است. دویم
سخن باشد. سیم چکیدن است حکیم سوزنی
به ترتیب این هرسه معنی را بنظم آورده.
دیر است تا ریاست اصحاب را بحق. اندر
کتابخانه اسلاف تست چک. آید صواب هر چه
تو گوئی و خصم را. یار او زهره نی که کند
هیچگونه چک. تو در چکان ز لفظ بر اصحاب
خویش باش. کو بر رخ اعادی تو خون دیده

چك. چهارم فك اسفل و زنخدان باشد. پنجم چوبی را گویند که آنرا سه شاخه یا بیشتر سازند و خوشهای کوفته را که در خرمن باشد بدان حرکت دهند، تا باد خوزد ودانه از کاه پاك گردد. ششم بمعنی معدوم و نابود آمده. هفتم بریدن شاخ درخت انگور بود تا بار بیشتر و بهتر دهد و در ترکی چك بمعنی کشیدن است و بکسر اول در کردی بمعنی قطره است.

چروغک (چوروغه چوروغک) - بضم هرد و جیم فارسی و هردو رای مهمل و بهردو واو معروف و فتح کاف فارسی اول و سکون کاف فارسی ثانی کسی را میگویند که بسیار اظهار فقر بکند و ازینطرف و آنطرف ریزه چینی بنماید.

چلك - با لام یروزن چرك لفظاً و معنأ و در فارسی کفچه ديك باشد.

چنچك - بکسر هرد و جیم فارسی و سکون نون و کاف تازی پاره ای از گوشت و امثال آنرا گویند و با هرد و جیم تازی باین معنی آمده.

فصل کاف فارسی

چرمگ (چهرمگ) - به فتح جیم فارسی و سکون رای مهمل و ضم میم و سکون کاف فارسی چیز سفید را گویند که در مقابل سواد باشد و بعد از میم بزیادی واو هم آمده که چرموگ خوانده شود.

چنگک - بکسر جیم فارسی و سکون نون و کاف فارسی دو معنی دارد. اول پنجه دست را گویند چه از انسان باشد و چه از حیوانات درنده باشد از قبیل شیروپنگک و امثال آن. دویم سوزن را گویند ولی باین معنی کمتر اهل شهر آنرا استعمال میدارند اغلب اورامیها این

لفظ مستعمل میدارند و در فارسی منقار جانوران و نوک سنان و امثال آن گویند.

چیلگک - بکسر جیم فارسی و بیای مجهول و کسر لام مفخم و سکون کاف فارسی هیمه را گویند که هیزم سوختن باشد.

فصل لام

چل - بکسر جیم فارسی یروزن دل چهار معنی دارد. اول مخفف چهل است که عددیست مشخص که عربان آنرا از بعین خوانند. دویم بی ادب و احمق و بی عقل را گویند و باین دو معنی فرس قدیم است. سیوم شاخه شاخهای درخت را گویند چهارم تیزی و اذیت و دردی را گویند که از زخم بظهور میرسد چنانچه کسی که مجروح باشد زخم او گاهی تکانی میخورد و دردی میکند آن را چل میگویند ولی درین دو معنی اخیر با لام مفخم است و در فارسی اسبی را گویند که دست راست و پای چپ او سفید باشد.

چال - بجیم فارسی بالف کشیده و سکون لام مفخم چاه و گودال را گویند و باین معنی فرس قدیم است. چنانچه شیخ اوحدی گویند: کله درچول و غله اندرچال. نتوان داشت حله از سرچال. و این یمین نیز گفته: شد دل خسته من بسته چال ز نخت. زانکه انباشته شد تا بلب آن چال بمشك. و در فارسی معانی زیاد دارد احتیاج به تحریر ندارد.

چپل (چه پهل) - بجیم فارسی و بای فارسی یروزن دغل کثیف و نجس را گویند.

(چه تال) - بفتح جیم فارسی و تالی فوقانی بالف کشیده و سکون لام مفخم چوبی است دوشاخه که بلوله تنگ پیوست مینماید و در وقت

ننگ انداختن آن دو شاخ را بزمین فرو می‌برند و لوله ننگ را بر سر آن میگذارند که در وقت آتش زدن حرکت نکند.

جَقَل (چه قهَل) - به فتح جیم فارسی و قاف و سکون لام مفخم شغال را گویند که مازندرانها آنرا شال خوانند.

چَنگال - بکسر جیم فارسی و سکون نون و کاف فارسی بalf کشیده نانی بود که چون او را از تنور بیرون می‌آرند میان روغن میگذارند و ریزه ریزه اش میکنند و میخورند و بفارسی پنجه مردم و جانوران باشد و نانی بود که با روغن و شیره بمالند و با بنمعی اخیر قریب بمعنی کردی آنست.

چَوَل - بجیم فارسی بروزن غول صحراهای ویران و بی‌آبادی را میگویند که عربان آنرا بادیه خوانند.

چِیل - بکسر جیم فارسی و بیای مجهول و سکون لام مفخم کبک ماده را گویند و کبک نردا بک میگویند و بیای معروف و لام مخفف مرغ الوان را گویند مثل بوقلمون و امثال آن.

فصل میم

چَم (چه م) - به فتح جیم فارسی و سکون میم رودخانه را گویند و در فارسی ده معنی دارد اول خرام و امر از خرامیدن باشد. دویم ساخته و آراسته باشد. سیوم بمعنی اندوخته و فراهم آورده آمده. چهارم معنی را گویند. پنجم جرم و گناه را خوانند. ششم بمعنی خوردن آمده هفتم بزبان مروزیان و دارالمرزیان چشم را نامند هشتم سینه را گویند. نهم بمعنی خم آمده و هم چیزی باشد که از نی بوریسا بیافند و غله در میانش کرده برافشانند تا پاک شود.

چَپَکَم (چه پکه م) - به فتح جیم فارسی و سکون بای فارسی و فتح کاف تازی و سکون میم یعنی چکم.

چَلَم - بکسر جیم فارسی و سکون لام مفخم و میم رطوبت و آب بینی را گویند.

فصل نون

چَتون (چه تون) - بجیم فارسی و نون تایی فوقانی بروزن زبون شخص گریز و ناراست و بی ادب را گویند.

چَلکن - با لام بروزن چرکن لفظاً و معنأ.

چُلُون - بضم جیم فارسی و لام مخفف و بواو مجهول و سکون نون بمعنی چگونه است.

چِیمَن (چیمه ن) - بکسر جیم فارسی و بیای معروف و فتح میم و سکون نون سبزه - زاری را گویند که سبزه اش خود رو باشد و آب زیاد در میان سبزه باشد.

فصل واو

چو - بضم جیم فارسی و بواو معروف یعنی رفت و بفتح جیم فارسی و سکون واو یعنی چه شد.

چاو - بجیم فارسی بalf کشیده و سکون واو چشم را گویند.

چارشَو (چارشه و) - بجیم فارسی بalf کشیده و سکون رای مهمل و فتح شین معجم و سکون واو چادر شب را گویند که زنها بسر میکشند.

چالاو - بجیم فارسی بalf کشیده و لام مفخم بalf کشیده و سکون واو چاه و گودال آب را گویند.

چاوراو - بجیم فارسی بالف کشیده و سکون واو و رای مهمل بالف کشیده و سکون واو شهرتهای را گویند که از ولایتهای دور برسد و هر یکی بنوعی بگوید.

چپاو - (چه پاو) - به فتح جیم فارسی و بای فارسی بالف کشیده و سکون واو غارت را گویند.

چیو - بکسر جیم فارسی و بیای مجهول و سکون واو چوب را گویند.

فصل ها

چه - به فتح جیم فارسی و سکون ها بر وزن مه یعنی چه چیز.

چاوانه - بجیم فارسی بالف کشیده و واو بالف کشیده و فتح نون و اخفای ها چاه را گویند که بر بی آن را قلب خوانند.

چاره که - بجیم فارسی بالف کشیده و فتح رای مهمل و کاف تازی و اخفای ها قطیفه را گویند که زنها بدوش میگیرند.

چالکه (چاله که) - بجیم فارسی بالف کشیده و فتح لام مخفف و کاف تازی و سکون ها جانور است کوهی بقدر بره بزرگی اوست گوشتش خورده میشود پیشانی اوسفید است رنگش ابلق است دست و پایش خیلی کوتا هست مشهور است هر قدر او را میزنند ضرری نمی بیند و فر به میشود مگر بسراو ضربت زنند که گرفته شود و برکی آنرا پُرسخ گویند.

چاوگه - جیم فارسی بالف کشیده و سکون واو و فتح کاف تازی و سکون ها سرچشمه آب را گویند.

چاویشه - بجیم فارسی بالف کشیده و کسروا و بیای مجهول و فتح شین معجم و

سکون ها چشم درد را گویند.

چپاله (چه پاله) - به فتح جیم فارسی و بای فارسی برون نواله سیلی را گویند.

چپلاخه (چه پلاخه) - به فتح جیم فارسی و سکون بای فارسی و لام مخفم بالف کشیده و فتح خای نقطه دار و سکون ها بمعنی چپاله است که گذشت سیلی باشد.

چپوانه (چه پوانه) - به فتح جیم فارسی و سکون بای فارسی و واو بالف کشیده و فتح نون و سکون ها بر عکس و منعکس را گویند.

چته (چه ته) - به فتح جیم فارسی و تای فوقانی و اخفای ها یعنی چه دردی داری.

چتیکه - بکسر جیم فارسی و تای فوقانی و بیای مجهول و فتح کاف تازی و اخفای ها یعنی چیزی است.

چفه - بکسر جیم فارسی و فتح فا و اخفای ها حرف زدن بیخ گوشی را گویند.

چلمه (چه لمه) - به فتح جیم فارسی و لام مخفم و میم و سکون ها استخوانی باشد در سینه حیوانات پرنده و در سینه انسان هم هست آنرا بفارسی جناغ و جناب گویند که چون دو کس باهم بخوانند گرو به بندند آنرا می شکنند و طریق بردنش هم آنست هر کدام زودتر فراموش بکنند و آن یکی در خاطرش باشد و چیزی بدست او بدهد می برد.

چمچه (چه مچه) - به فتح جیم فارسی و سکون میم برون کفچه قاشوق را گویند.

چمچمه - با هر دو جیم فارسی مکسور و سکون میم اول و فتح میم ثانی و سکون ها نوعی از پا افراز بود که اغلب دهات آنها آنرا

می پوشند و در فرس قدیم نیز باین معنی است ولی بی‌ها چنانچه شیخ سعدی فرموده: خوش بود دل بستگی با دلبری. ماه روی مهربانی مهتری. چمچمی در پای مردانه لطیف. بر سرش خربند کاسه میزری. و باها در فارسی آواز پای را گویند که بهنگام رفتن بر آید.

چَناکَه - بفتح جیم فارسی و نون بalf کشیده و فتح کاف تازی و اخفای ها فک اسفل را گویند که آن را بقارسی چنه و چانه و زفر گویند.

چَنگِلَه - بکسر جیم فارسی و سکون نون و کسر کاف فارسی و فتح لام مفخم و اخفای ها سبد را گویند و آن معروف است که میوه و غیره در آن کرده بر پشت گیرند.

چَواشَه (چه واشه) - به فتح جیم فارسی و واو بalf کشیده و فتح شین معجم و اخفای ها کج رو را گویند چنانچه اغلب وقت این لفظ را در صفت چرخ ذکر می کنند مثلاً میگویند چرخ چواشه یعنی چرخ کج رو و چپ گردد.

چَواخَه بازَه (چَوّخَه بازَه) - بضم جیم فارسی و بواو مجهول و فتح خای نقطه دار و بای تازی بalf کشیده و فتح زای معجم و لام مفخم و اخفای ها بچه خوک را گویند که پنج شش ماهه باشد.

چَواکَلَه - بضم جیم فارسی و بواو مجهول و سکون کاف تازی و فتح لام مفخم و سکون ها باره و تیکه چوب نازک را گویند گاهی بتقدیم لام بر کاف استعمال میدارند که چولکه باشد.

چَواکَه (چَوّله کَه) - بضم جیم فارسی و بواو مجهول بفتح لام مخفف و کاف تازی

و اخفای ها گنجشک را گویند.

چَیَه (چی یه) - بکسر جیم فارسی و فتح یا و اخفای ها سنگهای را گویند که بجهت علامت و نشان در کله کوه می چینند و گاهی هم بقله کوه میگویند.

چَیِرَه - بکسر جیم فارسی و بیای مجهول و فتح رای مهمل مفخم و سکون ها شخصی را گویند که دندانهای پیشی او بلندتر از سایر دندانهاش باشد.

فصل یای تحتانی

چی - بکسر جیم فارسی و بیای معروف بمعنی چیه است که گذشت و بعبارت اهل بانه و سفر که از صفحات کردستان بمعنی چیز باشد درین معنی فرس قدیم است شاه داعی شیرازی گفته: من این مرغ زیرک منم می شناسم. اگر چی ندارد بسی چینه دارد.

چَیِرَی - بکسر جیم فارسی و رای مهمل مفخم و بیای معروف بمعنی صدا کرد و آواز نمود.

چَیِرَی (چه یژی) - به فتح جیم فارسی و سکون یای تحتانی و کسر زای فارسی و بیای معروف یعنی چه میگوئی.

باب حای مهمل

فصل الف

حَرا (حَرا) - به فتح حای مهمل و رای مهمل بalf کشیده آواز و صدای بلند را گویند که مهیب و هولناک باشد گویا این لفظ تبدیل های هوز به حای حطی شده زیرا در فارسی هرا با های هوز و رای مهمل مشدد باین معنی است چنانچه فردوسی در صفت شب گفته: نه آوای مرغ و نه هرای دد. زمانه ربان بسته از

نیک و بد.

فصل شین

حَش (حهش) - به فتح حای مهمل و سکون شین معجم خرس را گویند.

فصل لام

حَپول (حه پؤل) - به فتح حای مهمل وضم بای فارسی و بواو مجهول ولام مخفف بزرگ جته کم رنگ و بی هنر و تنبل را گویند گویا با های هوز نیز آمده.

حوَل - با حای مهمل بروزن غول لفظاً و معنأ و هر چیز بزرگ جته و بسد هیبت را نیز میگویند.

فصل ها

حَچه (حهچه) - به فتح حای مهمل و جیم فارسی و سکون ها چپش نر سه ساله را گویند که بر بی آن را تیس میخوانند.

حَطه (حهطه) - به فتح حای حطی و طای مولف و اخفای ها اسم یک نفر از طایفه مندمی است که معروف است.

حَمه (حهمه) - با حای حطی بروزن رمه مخفف محمد است.

باب خای نقطه دار

فصل الف

خا - با خای نقطه دار بروزن ما بزبان و اصطلاح اهل کرمانشاهان و گروس و بعضی از دهات کردستان تخم مرغ را گویند و یفارسی گودی را گویند که آبهای کثیف در آنجا فراهم آید که آنرا پارگین نیز گویند.

خَریا - بکسر خای نقطه دار و سکون رای مهمل و یای تحتانی بالف کشیده یعنی انداخته شد.

خَلطیا (خَله طیا) - بکسر خای نقطه دار و فتح لام مفخم و سکون طای مؤلف و یای تحتانی بالف کشیده یعنی بازی و مغلظه خورد و سهو نمود.

خَنکیا - بکسر خای نقطه دار و سکون نون و کسر کاف تازی و یای تحتانی بالف کشیده یعنی خفه شد.

خُوا - بضم خای نقطه دار و واو معدوله بالف کشیده نمک را گویند و در فارسی گوشت باشد.

خوراوا (خوَرئاوا) - بضم خای نقطه دار و واو معدوله و سکون رای مهمل و الف مدوده و واو بالف کشیده آفتاب غروب را گویند.

خوریا - بضم خای نقطه دار و بواو معدوله و سکون رای مهمل و یای تحتانی بالف کشیده دو معنی دارد: اول یعنی خورده شد. دویم یعنی خارش نمود.

خیرا (خه یرا) - به فتح خای نقطه دار و سکون یای تحتانی و رای مهمل بالف کشیده چابک و سریع رو را گویند.

فصل تای فوقانی

خُته خُت (خوته خوت) - بضم هردو خای نقطه دار و فتح تای فوقانی اول و اخفای ها و سکون تای فوقانی آخر دندیلدن را میگویند که در زیر لب آهسته آهسته با خود حرف زدن باشد از روی قهرو غضب و جوشیدن از خشم و بکسر هردو خای نقطه دار صدائیسست که بآن گربه را دور میکنند و میرانند.

خَرت - بکسر خای نقطه دار و سکون رای مهمل و تسی فوقانی دو معنی دارد. اول

چیز گردد و مدور را گویند دویم، گوسفند و بزینه
دو ساله را گویند.

خَلَات (خَلَات) - به فتح خای نقطه دار
و لام مفخم بalf کشیده و سکون تـای فوقانی
بروزن برات خلعت را گویند همانا عین بalf
تبدیل شده.

فصل دال مهمل

خَاوند (خاوه‌ند) - با خای نقطه دار
بـalf کشیده و فتح واو و سکون نـون و دال
مهمل صاحب و مالک هر چیزی را گویند همانا
مخفف خداوند است.

فصل رای مهمل

خِرّ - بکسر خای نقطه دار و سکون رای
مهمل مفخم دو معنی دارد: اول حیوان فریه را
گویند که از کثرت فریهی برپهنی و عرضش
افزوده باشد. دویم هر چیزی را گویند از قبیل
خنجر و شمشیر و امثال آنهم که نیام داشته باشد
و نیامش گشاد باشد باین معنی که بجزئی حرکتی
از نیام بیرون بیاید و بضم خا و تشدید را آبی
را میگویند خیلی تند و تیز از طرف بالا پایین
بیاید.

خَاوِبر - بخای نقطه دار بalf کشیده و
کسروا و یای مجهول شخصی را میگویند که
همیشه خواب آلوده و سست حرکت باشد.

خَوْر - بضم خای نقطه دار و بواو معدوله
و سکون رای مهمل نیز اعظم را گویند که آفتاب
باشد و در فرس قدیم نیز باین معنی است و در
فارسی هفت معنی دارد: اول روشنی زیاد
باشد، دویم نام فرشته بود که موکل باشد بر
قرص آفتاب. سیوم نام روز یازدهم است از
هر ماه شمسی. چهارم بمعنی خوردن آمده. پنجم

مزه لذت را خوانند. ششم نام کوشکی است
که عربان آنرا خورنق گویند. هفتم خوردنی و
قوت هر روزه را گویند.

خِیپ و خِرّ - بکسر خای نقطه دار و
بیای معروف و سکون بای فارسی و واو عاطفه
و کسر خای نقطه دار آخوژن فریه و سفید و لطیف
را گویند.

فصل زای معجم

خِرز - بکسر خای نقطه دار و سکون زای
معجم جا و مکان صاف را گویند مثلاً فرش آن
مکان یا از مرمر باشد یا از بلور و امثال آن.

خَلَوَز (خَلَوَز) - به فتح خای نقطه
دار و ضم لام مفخم و بواو معروف و سکون
زای معجم بزبان کرد کرماج و اهل بانه و سقز
زغال را گویند.

فصل شین

خَش (خوش) - بضم خای نقطه دار و
سکون شین صدای را میگویند که در وقت
دوشیدن شیر از پستان حیوانات شنیده میشود و
در فارسی مادرزن و مادر شوی را گویند و تیز
دویدن را نیز می گویند و بغل راهم خوانند.

فصل صاد

خاص - بخای نقطه دار بalf کشیده و
سکون صاد خوب را گویند.

فصل کاف تازی

خُدوَك (خودوَك) - بضم خای نقطه
دار و دال مهمل و بواو معروف و سکون کاف
تازی جنبانیدن انگشتان در زیر بغل و پهلسوی
کسی بجهت خندانیدن و در فارسی آنرا دغدغه
و غلغلج و پخچو گویند و خدوَك در فارسی
پراکنده و پریشان شدن خاطر باشد از رامور

ناسملايم و بيمنی و بمعنی خجلت و خشم و تيره گي نیز آمده. حکيم انوری فرمايد: از حسد فتح تو اخمص تویی کرد اسب. همچو حجی کز خدوکه، چرخه مادر شکست.

خُرْ نُوكْ - بکسر خای نقطه دار و سکون رای مهمل بضم نون و بواو معروف و سکون کاف تازی هر چیز کوچکی را میگویند عموماً و يك نوع از ثمر درخت مازوج باشد خصوصاً که قدری از مازوج کوچکتر است.

خُرِيكْ (خهريك) - به فتح خای نقطه دار و بکسر رای مهمل و بیای معروف و سکون کاف تازی شغل داشتن و مشغول شدن بکاری را گویند که معطلی بهم برساند.

خُوِيَشِكْ - بضم خای نقطه دار و بواو معدوله و کسر یای تحناتی و سکون شین معجم و کاف تازی خواهر و همشیره را گویند.

فصل کاف فارسی

خوِيَتِكْ - بضم خای نقطه دار و بواو معدوله و بیای مجهول و سکون کاف فارسی صاحب را گویند.

خوِيَنَه خُوِيَتِكْ - بضم خای نقطه دار و بواو معدوله و بیای مجهول و فتح نون و اخفای ها و بضم خای نقطه دار ثانی و بواو معدوله و بیای مجهول و سکون کاف فارسی قاتل و وارث قاتل را گویند گاهی ورثه مقتول را نیز میگویند.

خوِيَكْ - بضم خای نقطه دار و بواو معروف و سکون کاف گراز را گویند که عبری آنرا خنزیر خوانند و بفرس قدیم نیز باین معنی است و در فارسی گرهای باشد که از بدن مردم بر آید و آنرا نیز خنزیر گویند و جمع

خنازیر است.

فصل لام

خُلْ (خول) - بضم خای نقطه دار و سکون لام مفخم بوزن کل خاڪ و خاكستر را گویند و در فرس قدیم نیز باین معنی است استاد فرخی فرماید: پیل مست ار بر در کاخش کند روزی گذار. شیر نر گر بر سر کویش کند وقتی گذر. آتش خشمش دو دندان خل کند بر پیل مست. آفت سهمش دو ساعد بشکند بر شیر نر. و بزبان اهل گیلان سوراخ مقعد را گویند و در فارسی بمعنی کج و خمیده آمده و دیوانه را هم میگویند.

خُوِيَلْ - بضم خای نقطه دار و بواو معدوله و یای مجهول و سکون لام مخفف چشم کاج را گویند که آنرا عبری احوال خوانند و آنرا در فارسی لوچ و کاژرا گویند.

فصل میم

خُمْ (خوم) - بضم خای نقطه دار و سکون میم نیلی را گویند که در میان آب باشد و جامه را بآن نیلی کنند و در فارسی خمره را گویند و گنبد عمارت را نیز گویند.

فصل نون

خُوَالِيْنْ - بضم خای نقطه دار و واو معدوله بآلف کشیده و کسر لام مفخم و بیای مجهول و سکون نون نمک زار را گویند.

خُوِيْنْ - بضم خای نقطه دار و بواو معدوله و بیای مجهول و سکون نون خون را گویند که آنرا عبری دم خوانند.

فصل واو

خُوْ (خهو) - به فتح خای نقطه دار و سکون واو خواب و اگویند و بفارسی هفت

معنی دارد: اول چوب بندی باشد که بنایان یا نقاشان ترتیب دهند و بر آن ایستاده یا نشسته کار کنند. دویم گیاهی بود خود رو که در میان باغها و کشتزارها بر روی و تا آن را نکنند زراعت نشو و نما نمی کند حکیم فردوسی گوید: کنون رزم ارجاسپ را نسوکنم، ز طبع روان باغ بیخوکنم. سیوم بمعنی کردن آمده. چهارم بریدن و درو کردن را گویند. پنجم کف دست را نامند. ششم کفل و ساغری اسب را خوانند. هفتم عشقه باشد و آن گیاهی است خورد بر هر درخت که به پیچد آن را خشک کند. **خِر او** - بکسر خای نقطه دار و رای مهمل بالف کشیده و سکون و او هر چیز بد را گویند همانا مبدل خراب است.

خَسُو (خه سو) - به فتح خای نقطه دار و ضم سین مهمل و او معروف مادر زن و مادر شوی را گویند که بفارسی آنرا خش خوانند. **خواره و** - بضم خای نقطه دار و او معدوله بالف کشیده و فتح رای مهمل و سکون و او طرف پایین را گویند. **خَوَالُو (خه ی آو)** - به فتح خای نقطه دار و او معدوله بالف کشیده و ضم لام مفخم و او معروف خواب آلود را گویند.

خَوْرَئَو (خوره تَو) - بضم خای نقطه دار و او معدوله و فتح رای مهمل و تای فوقانی بالف کشیده و سکون و او تابش و شعله آفتاب را گویند.

خَوْرِیَو (خه و ریه و بو) - به فتح خای نقطه دار و او و سکون رای مهمل و فتح یای تحتانی و سکون و او بضم بای ابجد و او معروف یعنی از خواب بیدار شد.

فصل ها

خِته - بکسر خای نقطه دار و فتح تای فوقانی و اخفای ها صدای را میگویند که بآن گره را دور کنند.

خِر تَه - بکسر خای نقطه دار و سکون رای مهمل و فتح تای فوقانی و سکون ها یعنی گرد و مدور است.

خِر چه - بکسر خای نقطه دار و سکون رای مهمل و فتح جیم فارسی و سکون ها خریزه نارس را گویند و بفارسی آنرا کالک خوانند و لفظ کالک بکردی خربزه رسیده را گویند چنانکه در جای خود ذکر میشود ان شاء الله تعالی. **خِر ناکه** - بکسر خای نقطه دار و سکون رای مهمل و نون بالف کشیده و فتح کساف تازی و اخفای ها بچه خرگوش را گویند.

خِشه - بکسر خای نقطه دار و فتح شین معجم و اخفای ها آواز کاغذ و جامه و امثال آن باشد مثل آواز پای موش که در سقف خانه می گردد و این آواز را در فارسی خشخشد و خشخشد را گویند. چنانچه مولوی میگوید: خشد خشد موش در گوشش رسید. خفت و کبر شهوتش کلی رسید.

خِشیاوه (خوشیاوه) - بضم خای نقطه دار و سکون شین معجم و یای تحتانی بالف کشیده و فتح و او و سکون ها یعنی بهم زده شد و بر هم خورد.

خِفْتِگَه (خه فتنگه) - به فتح خای نقطه دار و سکون فا و کسر تای فوقانی و فتح کاف فارسی و سکون ها یعنی خوابیده.

خُلامانه (خولامانه) - بضم خای نقطه دار و لام مفخم بالف کشیده و میم بالف

کشیده و فتح نون و اخفای‌ها زلف مردان را گویند.

خُنه (خه‌نه) - به فتح خای نقطه‌دار بروزن چنه‌نار گویند.

خوادانه - بضم خای نقطه‌دار و واو معدوله بalf کشیده و دال مهمل بalf کشیده و فتح نون و سکون‌ها نمکدان را گویند.

خوره (خه‌وره) - به فتح خای نقطه‌دار و واو و رای مهمل و سکون‌ها یعنی بیدار است و بضم خا و واو معدوله ناخوشی است که در دماغ و دهن بنی آدم پیدا می‌شود و غالباً باعث هلاکت شخص میشود.

خورشیده (خوره‌شیده) - بضم خای نقطه‌دار و بواو معدوله و فتح رای مهمل و کسر شین معجم و بیای مجهول و فتح لام مفخم و سکون‌ها گلیست زرد رنگ بترکیب سوسن که در اوایل بهار و اواخر پاییز می‌روید. بغیر ازیک روز دوام و بقای ندارد.

فصل بیای تحتانی

خُری (خوری) - بضم خای نقطه‌دار و کسر رای مهمل و بیای معروف پشم‌گوسفند را گویند برای مفخم یعنی غرید.

خُلطانی (خله‌طانی) - بکسر خای نقطه‌دار و فتح لام مفخم و طای مؤلف بalf کشیده و کسر نون و بیای معروف یعنی او را بازی داد.

خُنکانی - بکسر خای نقطه‌دار و سکون نون و کاف تازی بalf کشیده و کسر نون و بیای معروف یعنی او را خفه کرد.

خواردی - بضم خای نقطه‌دار و واو معدوله بalf کشیده و سکون رای مهمل و کسر

دال و بیای معروف یعنی آنرا خوردی.

باب دال مهمل

فصل اول

داخریا - با دال مهمل بalf کشیده و کسر خای نقطه‌دار و سکون رای مهمل و بیای تحتانی بalf کشیده یعنی انداخته شد.

داگرسیبا - بدال مهمل بalf کشیده و کسر کاف فارسی و سکون رای مهمل و کسر سین مهمل و بیای تحتانی بalf کشیده یعنی برافروخته شد و شعله گرفت.

دای‌نیا - بدال مهمل بalf کشیده و سکون بیای تحتانی و کسر نون و بیای تحتانی بalf کشیده یعنی آنرا بر زمین گذاشت.

درسا (ده‌رسا) - به فتح دال مهمل و سکون رای مهمل و کاف فارسی بalf کشیده در را گویند که عبری آنرا باب خوانند.

دُروا (دوروئه‌کا) - بضم دال مهمل و رای مهمل و بواو مجهول و فتح الف و کاف تازی بalf کشیده یعنی دروغ می‌گوید.

دِریا - بکسر دال مهمل و سکون رای مهمل مفخم و بیای تحتانی بalf کشیده یعنی پاره‌شد

دِزیا - بکسر دال مهمل و سکون رای مهمل و بیای تحتانی بalf کشیده یعنی دزدیده شد.

دُوا - بضم دال مهمل و واو بalf کشیده پشت سر را می‌گویند، که عقب باشد چنانچه می‌گویند در عقب مانده یعنی در پس مانده.

دوخوا - بضم دال مهمل و بواو مجهول مجهول و خای نقطه‌دار بalf کشیده آتش ماست

ودوغ را گویند و آن معروف است.

دیوِ پیا - با زای معجم برونز دیرپاسه پایه را گویند و آن چیزی است از آهن درست میکنند که بالای آتش می نهند که دیک و امثال آن بالای او میگذارند.

فصل نای فوقانی

داگفت (داکهفت) - بدال مهمل بالف کشیده و فتح کاف تازی و سکون فا و نای فوقانی یعنی بزمین افتاد.

دای خست - با دال مهمل بالف کشیده و سکون یای تحتانی و کسر خای نقطه دار و سکون سین مهمل و نای فوقانی یعنی آنرا انداخت.

دِشت (دیشت) - بکسر دال مهمل برونز رشت درشت و بزرگ را گویند و بزبان هندی بینائی را خوانند.

دُویت - بضم دال مهمل و واو معدوله ویای مجهول و سکون نای فوقانی بزبان اهل گروسی و کرمانشاهانی و سوزمانی کوردستان دختر را گویند.

دیت - بکسر دال مهمل و بیای معروف و سکون نای فوقانی یعنی دیدی استفهام است.

فصل جیم

دورنج - بضم دال مهمل و واو معروف و کسر رای مهمل و سکون نون و جیم تازی دودی را میگویند که در سقف مطبخ باشد و بواسطه آن تیرهای سقف مطبخ سیاه شده باشد.

فصل خای نقطه دار

داخ - با دال مهمل بالف کشیده و سکون خای نقطه دار سه معنی دارد: اول کوهی را گویند بسیار سخت بود و سنگگ داشته باشد که

غالباً مرادف شاخ است چنانچه میگویند شاخ و داخ و شاخ نیز بهمین معنی است انشاالله در جای خود ذکر خواهد شد. دویم داغ را گویند چنانچه میگویند. داخ دار یعنی داغ دار. سیوم چیز گرم را گویند از قبیل آب و امثال آن.

دوخ - بضم دال مهمل و واو معروف و سکون خای نقطه دار برونز شوخ دوك و چرخه را گویند که زنها بآن پنبه را میریستند و بفارسی دومعنی دارد اول صحرائی را گویند که بی موی باشد دویم علفی را نامند که از آن بوریا بیافند چون آن علف بی برگ و ساده است باین اسم موسوم گشته.

دو لآخ - بضم دال مهمل و واو مجهول و لام مفخم بالف کشیده و سکون خای نقطه دار خپخشور را گویند.

فصل رای مهمل

دار - با دال مهمل برونز خارتیرهای را گویند که خانه را بدان بپوشند و مطلق درخت را نیز گویند چه بی ثمر باشد چه با ثمر باشد و دار بفارسی نیز بهمین معنی آمده است.

دسور (دهسور) - به فتح دال مهمل برونز جسور دو معنی دارد: اول اماله را گویند. دویم طرزوروش و قاعده و قانون را گویند، همانا مخفف دستور است.

دفر (دهفر) - به فتح دال مهمل و سکون فا و رای مهمل ظرف را گویند عموماً.

فصل زای معجم

دز - بکسر دال مهمل و سکون زای معجم دزد را گویند و بفارسی قلعه باشد.

داوخواز - با دال مهمل بالف کشیده و بفتح واو و بضم خای نقطه دار و واو معدوله

بالف کشیده دسکون زای معجم شخص داوطلب را گویند.

دِرز - بکسردال مهمل و سکون دای مهمل وزای معجم شکاف تخته و چوب و امثال آن را گویند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده و چنانچه حکیم فردوسی هنگام وصیت کردن اسکندر گفته: نخست آنکه تابوت زرین کنیدی، کفن بر تنم عنبر آگین کنیدی. همه درز تابوت ما را بقیر. بگیرند کافور و مشک و عیبر.

فصل زای فارسی

دِر - بکسر دال مهمل و سکون زای فارسی انسانی یا حیوانی را گویند که از شدت خشم بهم رفته باشد و در فرس قدیم بد و زشت و خشم را گویند و در فارسی قلعه را خوانند.

دِرِیژ - بکسردال مهمل و زای مهمل و بیای مجهول و سکون زای فارسی دراز را گویند.

فصل سین مهمل

دَس (دهس) - با دال مهمل بروزن خس مخفف دست است که بعربی آن را ید خوانند و بفارسی شبیه و مانند بود و بزبان هندی عدد ده را گویند که بعربی عشره باشد.

دَوَس - مخفف دوست است که رفیق باشد.

فصل شین معجم

دِش - بکسردال مهمل و سکون شین خواهر شوهر را گویند و در فارسی خود آراستن و بر ساختن بود مولوی گفته: از فوش خود وز دش خود با زره، که سوی شه یافت آن شهباز ره.

دِرُوش (درهوش) - با واو بروزن

درفش لفظاً و معنأ و آن چیزی است که کفش دوزان چرم را بدان سوراخ کنند و این لفظ باین معنی فرس قدیم است و در فارسی نیشتری باشد که حجامان بدان رنگ بگشایند.

فصل قاف

دِلِیق - بکسردال مهمل و لام مخفف و بیای مجهول و سکون قاف شیلان را گویند و آن چیزی است بترکیب عناب قرمز رنگ و صاف و درخت او خار دار است ظاهر آنرا بترکی ایت بزنی خوانند.

دَمَق (دهمق) - به فتح دال مهمل و میم و سکون قاف مائی و مبهوتی را گویند که بواسطه زشتی گفتار دیگری بر شخص عارض بشود.

فصل کاف تازی

دَايَك - با دال مهمل بالف کشیده و سکون یای تحتانی و کاف تازی مادر را گویند که بعربی آنرا ام خوانند و بزبان گروسی و سوزمانی کردستان آنرا دالك خوانند و بزبان اهل کرماج آنرا دالك خوانند و دالك بلفظ انگلیسی سنگ را گویند.

دِرَك - بکسردال مهمل و بفتح رای مخفف و سکون کاف تازی مطلق خار را گویند که بعربی آنرا شوک خوانند و بترکی تیکانش گویند.

دَسَاك (دهسهك) - به فتح دال مهمل و سین مهمل و سکون کاف تازی چه بهای را گویند که هر يك را بقدر دوسه و جب دراز آنها را قطع میکنند و روی تیرسقف خانه را بآن می پوشانند.

دَسُوَنَك (دهسوئهك) - به فتح دال مهمل و ضم سین مهمل و واو معروف و فتح تازی

فوقانی و سکون کاف تازی اسم آشی است از بلغور و دوغ آنرا درست میکنند بعد از پختن همان آش را با روغن و شیرینی میخورند.

دَلَك (دهلهك) - با دال مهمل و لام مفخم بروزن فلک جانوری باشد که آنرا بفارسی دله خوانند و پوست آن خیلی قیمتی است که اغلب اهالی فرنگستان آن را مثل خز و سنجاب کلچه میسازند و بترکی سوسار خوانند.

دوك - با دال مهمل بروزن غوك چرخه را گویند و آن آلتی باشد که بدان ریسمان ریسنده.

فصل کاف فارسی

دُرِك (دهریك) - به فتح دال مهمل و کسر زای معجم و سکون کاف فارسی ریسمان را گویند که بفارسی آن را دسک خوانند. با سین مهمل.

دِنَك - بکسر دال مهمل و سکون نون و کاف فارسی چوبی باشد مدور بقدریک متکا و میان آنرا تهی و خالی می کنند بجهت کوبیدن برنج و آن چنان است که برنج ناکوب را میان آن میریزند و بادسته تخماخ آنرا میکوبند و بفرس قدیم نوشته اند دنك چسویی باشد بهیئت سروگردن اسب که بدان شلتوك را بکوبند تا برنج از پوست برآید و بفتح دال مهمل مطلق صدا و آواز را گویند و در فارسی مخصوصاً صدای را گویند که از برهم خوردن دو سنگ یا دو چوب و امثال آن برآید.

دوگ - بضم دال مهمل و بو او معروف و سکون کاف فارسی دنبه را گویند که بترکی آن را قویرق می خوانند.

فصل لام

دَل (دهل) - به فتح دال مهمل و سکون لام مفخم ماده سنگ را گویند.

دال - با دال مهمل و لام مفخم بروزن خال کرکس لاشه خوار را گویند که در عربی آنرا نسر خوانند و در ترکی قرفون و آن پرنده ایست معروف و صاحب برهان قاطع آنرا بمعنی عقاب نوشته و حرفی هم هست از حروف تهجی.

دوگل (دوگهل) - بضم دال مهمل و بو او معروف و فتح کاف تازی و سکون لام دودی را گویند.

دمار کول (دیماره کول) - بکسر دال مهمل و میم بالف کشیده و فتح رای مهمل و ضم کاف تازی و بو او مجهول و سکون لام مفخم کژدم و عقرب را گویند.

دول دول (دوله دول) - بضم هر دو دال مهمل و بهر دو او مجهول و فتح لام مفخم اول و سکون لام ثانی هر چیزی را گویند که لبالب باشد از آب و امثال آن.

فصل میم

دَم (دهم) - با دال مهمل بروزن خم دهن را گویند که بعربی فم باشد و دم را بعربی خون گویند.

دام - با دال مهمل بالف کشیده بروزن جام یعنی دادم و بفارسی معروف است که بعربی آنرا شبکه خوانند.

داخُم (داخوم) - با دال مهمل بالف کشیده و ضم خای نقطه دار و سکون میم بمعنی آ یا میباشد.

دَرِیم - بکسر دال مهمل و رای مهمل

مفخم و بیای معروف و سکون میم یعنی پاره کردم.

دوم - بضم دال مهمل و بواو مجهول و سکون میم طایفه را گویند که گیوه می سازند که آن طایفه معروفست و در کردستان زیاد میباشد.

دیم - بکسر دال مهمل و بیای معروف و سکون میم یعنی دیدم.

فصل نون

دامنه چقان (دامنه چقان) - با دال مهمل بalf کشیده و سکون میم و فتح نون و سکون ها و فتح جیم فارسی و قاف بalf کشیده و سکون نون گوساله دو ساله را گویند.

دایان - با دال مهمل بalf کشیده و یای تحتانی بalf کشیده و سکون نون دومنی دارد: اول طایه را گویند و آن معروف است زنی باشد که شیر به بچه میدهد. دویم یعنی دادند.

ددان - بکسر دال مهمل اول و دال ثانی بalf کشیده و سکون نون دندان را گویند که آنرا بربی بشغر خوانند و بترکی دیش نامند.

ددان آژین - با دو دال مهمل و زای فارسی بروزن نهان آمین، خلال را گویند که بدان دندان را پاک میکنند.

دروژن - بضم دال مهمل و رای مهمل و بواو مجهول و کسر زای معجم و سکون نون دروغ گو را گویند.

دژین (دوژین) - بضم دال مهمل و کسر زای فارسی و بیای مجهول و سکون نون دشنام را گویند که فحش باشد که بترکی آنرا سویش خوانند.

دسان (دهسان) - با دال مهمل بروزن خسان فال آمدن سگ را گویند چنانچه میگویی آن ماده سگ بدسان آمده یعنی بفال آمده.

دسون (دهوهن) - بفتح دال مهمل و بضم واو و سکون نون بوته و بیخ درختهای کوهی و جنگلی را گویند.

دوان - بضم دال مهمل و واو معروف بalf کشیده و سکون نون عدد دو را گویند که بربی اثین باشد و بترکی یکی خوانند.

دوژین - بضم دال مهمل و بواو مجهول و کسر زای معجم و یای تحتانی معروف و سکون نون دومنی دارد: اول دوختن را گویند. دویم جستن را خوانند.

دوگان - با دال مهمل و کاف تازی دو معنی دارد: اول دکان را گویند و آن معروف است. دویم بعبارت اهل بانه و ساوجبلاغ باغچه را گویند.

فصل واو

دو - بضم دال مهمل و بواو مجهول مخفف دوغ است که بربی آنرا مخیض گویند و بترکی ایران خوانند و بواو معروف دم اسب را گویند که بربی ذنب باشد.

دآچو - با دال مهمل بalf کشیده و ضم جیم فارسی و بواو معروف یعنی فرورفت.

دانگو - با دال مهمل بalf کشیده و سکون نون و ضم کاف فارسی و بواو معروف مغز استخوان زرد آلوی تلخ را گویند که آنرا پرورده می کنند تا شیرین شود و بفارسی نوعی ازغله باشد و آتش هفت دانه را نیز گویند و آن آشی است مرکب از نخود و باقلا و عدس و امثال آن.

دایو (دایه و) - با دال مهمل بالف کشیده و بفتح یای تحتانی و سکون واو یعنی ردش نمود و پش داد.

دُرُو - بضم دال مهمل و رای مهمل و واو مجهول مخفف دروغ است.

دوشاو - با واو آخر بر وزن دوشاب لفظاً و معنأ.

فصل ها

دادره - بدال مهمل بالف کشیده و کسر دال مهمل ثانی و فتح رای مهمل و سکون ها یعنی پاره کن.

دارتقینه (دارته قینه) - با دال مهمل بالف کشیده و سکون رای مهمل و فتح تایی فوقانی و کسراف و بیای مجهول تحتانی و بفتح نون و سکون ها مرغیست بمنقار درخت را سوراخ میکند و آشیانه سازد در عربی تقار شجر گویند یعنی مرغ درخت کوب.

داسمه (داسمه) - با دال مهمل بالف کشیده و سکون کاف فارسی و فتح میم و سکون ها یعنی داده ام.

داموه (دامه و) - با دال مهمل بالف کشیده و فتح میم و واو و سکون ها یعنی پس دادم. رد نمودم.

دائیشه - با دال مهمل بالف کشیده و کسرنون و بیای معروف تحتانی و فتح شین مهمل و سکون ها یعنی بشین.

داویته - با دال مهمل بالف کشیده و کسر واو و بیای مجهول و فتح نون و سکون ها دامان را گویند که بر بی آن را ذیل خوانند و بترکی آن را اتک نامند.

دایخه - با دال مهمل بالف کشیده و

سکون یای تحتانی و فتح خای نقطه دار و سکون ها یعنی بینداز.

دایکه - با دال مهمل بالف کشیده و سکون یای تحتانی معروف و فتح کاف تازی و سکون ها خطاب است یعنی ای مادر و بسکون یای تحتانی مجهول امر است بر سر ریختن یعنی آنرا بریز و خالی کن.

دورگانه (دهر گانه) - بفتح دال مهمل و سکون رای مهمل و کاف فارسی بالف کشیده و فتح نون و سکون ها در را گویند که بر بی آنرا باب خوانند و به ترکی آنرا قایی نامند ولی این لغت برای درهای کوچک مستعمل میشود.

دروازه (دهر وازه) - بفتح دال مهمل و سکون رای مهمل و واو بالف کشیده و فتح زای معجم و سکون ها در خانه را گویند که درهای بزرگ باشد این لغت را در در کوچک استعمال نمیدارند.

دگمه (دهله مه) - بفتح دال مهمل و لام مفخم و میم و سکون ها، شیری است که بعد از مایه زدن بسته شود همانا این لغت فرس قدیم است.

دنگه دنگه (دهنگه و هنگه) - با هر دو دال مهمل مفتوح و هر دو نون ساکن و فتح هر دو کاف تازی و اخفای هر دو ها دانه دانه را گویند.

دوانچه (دهوانچه) - بفتح دال مهمل و بواو بر وزن طیانچه لفظاً و معنأ این طیانچه برادر کوچک تفنگ باشد نه بمعنی سیلی.

دوچکه - بضم دال مهمل و بواو معروف و سکون جیم فارسی و فتح کاف تازی و سکون ها دم و دنباله را گویند و گاهی عوض دال مهمل

جیم تازی را میخوانند که جو چکه باشد.

دوزله (دوزه‌له) - بضم دال مهمل و
بواو مجهول وفتح زای معجم ولام مخفف و
سکون‌ها دونی است که باهم وصل میکنند و
مثل آنها را می‌نوازند که در وقت نواختن دو
صدا از او می‌آید و گاهی بجای نی هردو را
از استخوان می‌سازند.

دو کله (دو که‌له) - بضم دال مهمل و
بواو معروف و سکون کاف تازی وفتح لام
مفخم و سکون‌ها ریسمانی باشد خام که از
دو کبک بر چرخه پیچند و از چرخه آنرا غلوله
سازند آنغلوله را دو کله گویند و بفتح کاف
یعنی دود است.

دو له - بضم دال مهمل و بواو مجهول و
فتح لام و سکون‌ها طشتی را گویند که قدری
عمیق و گود باشد و آنرا از گل درست کنند
اغلب اهل کردستان در میان آن میگذارند و
آرد هم در میان آن خمیر مینمایند.

دو لهجه - بضم دال مهمل و بواو مجهول
و سکون لام مفخم وفتح جیم فارسی و سکون‌ها
دلورا گویند که با آن آب از چاه بیرون می‌
آورند.

دو یکه - بضم دال مهمل و بکسر واو
و بیای مجهول وفتح کاف تازی و سکون‌ها
یعنی دیروز.

دو یمنه - بضم دال مهمل و بواو معروف
و اشباع یای معروف وفتح نون و سکون‌ها
دوغینه را گویند و آن چیزی است از دوغ و
بلغور درست می‌کنند و گلوله میسازند و خشک
مینمایند که در زمستان آنرا آتش میکنند.

دیوه - بکسر دال مهمل و بیای مجهول

و فتح رای مهمل و سکون‌ها یعنی دیواست.

دیژه - بکسر دال مهمل و بیای مجهول
و فتح زای معجم و سکون‌ها نوعی از دیک و
پاتیل را گویند که از گل میسازند و در فرس قدیم
دیز را باین معنی خوانده‌اند ولی مسین باشد نه
گلین و در فارسی رنگ و لون سیاه را گویند و
بمعنی قلعه و حصار هم آمده و الاغ و چارواخی
که رنگ آن بسیاهی و سبزی مایل باشد.

فصل یای تحتانی

دی (دهی) - بفتح دال مهمل برون
نی امرست و تاکید است بر کار کردن مطلقاً.

دای - با دال مهمل برون نای یعنی
داد.

دا آگریسی (داله گیسوی) - با دال
مهمل و کسر سین مهمل و بیای مجهول یعنی شعله
می‌گیرد. این لغت اگر بیای مجهول خوانده
شود صیغه غایب است و اگر بیای معروف
خوانده شود صیغه مخاطب است یعنی توشله
میگیری.

داوزی - با دال مهمل بالف کشیده و
کسر رای مهمل و زای معجم و بیای معروف یعنی
از هم تلاشی شد.

داوزی (داوه‌زی) - با دال مهمل
بالف کشیده و فتح واو و کسر زای معجم و بیای
معروف یعنی پیاده شد.

داینی - با دال مهمل بالف کشیده و
سکون یای تحتانی و کسر نون و بیای مجهول
یعنی بزمین بگذار.

دای - بکسر دال مهمل و رای مهمل
مفخم و بیای معروف یعنی پاره کرد.

دازی (ده‌زی) - بفتح دال مهمل و

سکون رای مهمل و کسرزای معجم و بیای معروف سوزن را گویند.

دوزی - با دال مهمل بروزن روزی یعنی جورید.

دوهوئی - بضم دال مهمل و بواو مجهول و بضم های هوز و بواو مجهول و باشباع یای تحتانی فسادی را گویند که کسی در میان دو طایفه یا دو نفر بعمل بیاورد و چنانچه شریک دزد و رفیق قافله باشد.

باب رای مهمل

فصل الف

رَا - با رای مهمل بروزن ماحق و انصاف و مروت را گویند.

رُتیا (رَه تیا) - بفتح رای مهمل و سکون تای فوقانی و یای تحتانی بalf کشیده خستگی را میگویند که از کثرت دویدن باشد.

رُچیا - بکسر رای مهمل و سکون جیم فارسی و بیای تحتانی بalf کشیده یعنی یخ کرد و آب از سردی هوا بسته شد.

رُخیا (رُوخیا) - بضم رای مهمل و سکون خای نقطه دار و یای تحتانی بalf کشیده یعنی خراب شد. خراب شدنی که مختص خانه و دیوار و امثال آن باشد.

رُژیا - بکسر رای مهمل و سکون زای فارسی و یای تحتانی بalf کشیده یعنی ریخته شد ریختنی که مختص آب و امثال آب و امثال آن باشد و با زای معجم نیز بمعنی ریختن است ولی ریختنی که مختص برگ درخت و امثال آن باشد و بفتح رای مهمل چشمی را گویند، که سرمه در آن کشیده باشند. آن سرمه کشیدن را رُژیا میگویند.

رَسا (رَه سا) - بفتح رای مهمل بروزن بسا گشاد و پهن را گویند و این گشادی و پهنی در لباس و جامه و امثال آن باشد.

رُشه با (رَه شه با) - بفتح رای مهمل و شین معجم و اخفای ها و یای ابعج بalf کشیده بادی است سرد که می وزد و این باد را باصطلاح اهل ری و شهریار باد قاغذان را گویند.

رُرقیا - بکسر رای مهمل و سکون فاویای تحتانی بalf کشیده در رفتنی را گویند از میدان که بقهر و غلبه باشد.

رُرقیا (رَه قیا) - بفتح رای مهمل و سکون قاف و یای تحتانی بalf کشیده کوبیدن در و امثال آن را گویند که بطور آهسته باشد.

رُمیا - بکسر رای مهمل و سکون میم و یای تحتانی بalf کشیده بمعنی رخیا میباشد که گذشت و آن خراب شدن خانه و امثال آن باشد.

رُمه (رَه مه قه لا) - بفتح رای مهمل و میم و اخفای ها و فتح قاف و لام مقم بalf کشیده اسم یکی از قطاع الطریقهای کردستان بود که بعد از چندین هرزه گوی گرفتار شد و مقتول گشت.

رُرنیا - بکسر رای مهمل و سکون نون و یای تحتانی بalf کشیده یعنی خراشیده شد چه با ناخن و چه با امثال آن.

رُرجا - بضم رای مهمل و بواو معروف و جیم تازی بalf کشیده پرده را میگویند که محض نظافت و لطافت روی دوشک میکشند.

فصل بای فارسی

رُپ (رَه پ) - بفتح رای مهمل و سکون بای فارسی راست را گویند که ضد خم باشد

چنانچه میگویند رب ایستاده یعنی راست ایستاده.

فصل تای فوقانی

رَت (رَهَت) - بفتح رای مهمل و سکون تای فوقانی افتادن و سکندری زدن را گویند که از بیخودی و مستی باشد و بضم اول حرف زدن پوست کنده و بی پرده را گویند و در فارسی بفتح اول برهنه و عریان را گویند و بضم اول تهی دست و بینوا را خوانند.

رُوت - بضم رای مهمل و بواو معروف و سکون تای فوقانی برهنه و عریان را گویند که بفارسی آن را رت بفتح اول خوانند چنانکه در لغت سابق گذشت.

فصل خای نقطه دار

رَیخ - با رای مهمل بروزن سیخ ریک را گویند که در عربی آن را رمل و حصبا خوانند و در فارسی فضله انسان و حیوانات دیگر که روان و آبکی باشد.

فصل دال مهمل

رَد (رَهَد) - بفتح رای مهمل و سکون دال مهمل و سکون دال مهمل و سکون دال مهمل خلاف و خلاف رو را گویند و در فارسی حکیم و دانشمند و خواجه و پهلوان را خوانند و با تشدید ثانی در عربی بمعنی مردود و از نظر افتاده بود.

رَای گرد - با رای مهمل بالف کشیده و سکون یای تحتانی و کسر کاف تازی و سکون رای مهمل و دال مهمل یعنی فرار کرد و دوید.

رُژد - بکسر رای مهمل و سکون زای فارسی و دال مهمل دومنی دارد: اول شخص خسیس را گویند. دویم حریص در همه چیز را خوانند و بفتح اول در فارسی نیز باین معنی است که حریص در همه چیز باشد و بسیار خوار را

هم گفته اند.

فصل رای مهمل

رَاگَر (رَاگَهَر) - با رای مهمل بالف کشیده و فتح کاف تازی و سکون رای مهمل شخص فرار کن را گویند.

رَاویار - با رای مهمل بالف کشیده و کسر واو و یای تحتانی بالف کشیده و سکون رای مهمل راهرو را گویند.

رَیگار - بکسر رای مهمل و یای مجهول و کسر یای معجم و کاف فارسی بالف کشیده و سکون رای مهمل راهرو را گویند بمعنی راویار است که گذشت.

فصل زای معجم

رَاز - با رای مهمل بروزن بازحکایت را گویند و بمعنی اسرار دل و مطالب پنهانی نیز آمده و در فرس قدیم هم باین معنی است و در فارسی چند معنی دارد رنگ و لون و خار پشت و زنبور سرخ و بزرگ و بنا و گل کار باشد و در عربی طیال را خوانند.

رَیژ - بکسر رای مهمل و یای مجهول بروزن خیزریگ را گویند که در عربی رمل باشد و در فارسی جرعه و پیمان و نعمت و کام و هوا و مراد و رحمت باشد و خورده و ریزه را نیز گویند.

فصل زای فارسی

رَاویژ - با رای مهمل بالف کشیده و بکسر واو مجهول و یای مجهول و سکون زای فارسی تدبیر و مشورت را گویند.

رُوژر - بضم رای مهمل و بواو مجهول و سکون زای فارسی روز را گویند. که بعربی آنرا نهار و یوم خوانند و بمعنی نیر اعظم نیز

آمده گویا مبدل روز و روج است.

فصل شین معجم

رَش (رَهش) - بفتح رای مهمل و سکون شین سیاه را گویند که بر بی آنرا سواد خوانند و در ترکی قره باشد و در فارسی معانی مختلف دارد اول نام روز یازدهم است از همراه شمس که روز نحسی است. دوم نام فرشته ایست که میزان عدل بدست اوست. سیوم نوعی از جامه ابریشمی گران بها باشد. چهارم بازو را گویند. پنجم زمین پشته پشته را نامند. ششم قسمی از خرما است که سیاه رنگ و مسالیده باشد گویا درین معنی بامعنی کردی آن موافقت بنماید. هفتم سیماب و زبیب را خوانند و با ثانی مشدد در عربی، باران ریزه ریزه را گویند.

رُوش - بضم رای مهمل و بو او معروف و سکون شین سه معنی دارد: اول صاف نشدن تخته چوب را گویند بعد از تراشیدن. دوم تند خوی و بدخلق و جنگجوی را خوانند و درین معنی گویا فرس قدیم باشد. سیوم تارهای را گویند که از جامه وشال و گلیم و امثال آن از گهنه گی و یا غیر گهنه گی سوی میشود.

فصل قاف

رُق (رُهق) - بفتح رای مهمل و سکون قاف هر چیز سخت و محکم را گویند و در فارسی پوست لاک پشت دریایی است یا لاک پشت صحرائی است و بکسر اول قهر و غضب را گویند.
رُیْق - بکسر رای مهمل و بیای مجهول و سکون قاف باریک و ضعیف را گویند.
رُی پُوق - بکسر رای مهمل و بیای معروف و بضم بای فارسی و بو او مجهول و سکون قاف رطوبتی است که در گوشه چشم

منجمد میشود که بر بی آنرا رمص خوانند.

فصل کاف تازی

رُک - بکسر رای مهمل و سکون کاف تازی بهانه و بهانه جوئی را گویند.
رُانِک - با رای مهمل بالف کشیده و و کسرون و سکون کاف تازی شلواری را گویند که از بند می باند و در وقت سواری می پوشند غالباً اهل کرد مگری و ساوجبلاغ و سقز و بانه این شلوار را چه در پیاده گی و چه در سواری می پوشند.

رُشاک - بکسر رای مهمل و سکون شین معجم و کاف تازی جانوریست که در پراهن و زیر جامه و لباس آدمی از چرک حاصل میشود ظاهراً بفارسی آن را تخم شپش گویند و در فرس قدیم بضم رای مهمل نیز باین معنی آمده و در ترکی آن را سر که میخوانند.

فصل کاف فارسی

رُوسک (رُهوسک) - بفتح رای مهمل و بضم و اشباع او و سکون کاف فارسی رمه اسب را گویند.

رُورُشک - بضم رای مهمل و بو او مجهول و کسر رای فارسی و سکون کاف فارسی روزه را گویند که بر بی صوم باشد و بر کی ارج.

رُهَنک (رُههنگ) - بفتح رای مهمل و های هوز و سکون نون و کاف فارسی بروزن قشنگ نقبی را گویند که در بیخ چاه میزنند و بقدر بیست ذرع در آن زیر زمین را راسته نقب میزنند تا نیر چاه دیگری را بکنند و از بیخ آن چاه نیز باینطور عمل مینمایند تا سه چهار نقب این ترکیب میزنند که بواسطه آن آب را بجای جاری مینمایند.

رُیچَرْمُگْ (رُیچِهَرْموگْ) - بکسر
 رای مهمل و بیای معروف و فتح جیم فارسی و
 سکون رای مهمل و ضم میم و سکون کاف فارسی
 ریش سفید را گویند. این لغت مفرد نیست مرکب
 است از لفظ ری و لفظ چرمگ ری مخفف ریش
 است و چرمگ بمعنی سفید است چنانکه در
 جای خود ذکر شد.

فصل لام

رُپول (رِه پُول) - بفتح رای مهمل و
 ضم بای فارسی و بواو مجهول و سکون لام
 مفخم شخص تنبل و بیکاره را گویند.

رُزل (رِه زَل) - بفتح رای مهمل و
 سکون زای معجم و لام مفخم شخص دنی طبع
 را گویند که همیشه مشغول باعمال بیهوده و
 افعال قبیحه باشد.

رُقل (رِه قَهَل) - بفتح رای مهمل و قاف
 و سکون لام مفخم لاغر و ضعیف و کم گوشت را
 گویند چه از انسانات یا حیوانات باشد.

رُوتل (رُوتَهَل) - بضم رای مهمل و
 بواو معروف و فتح تایی فوقانی و سکون لام مفخم
 شخص لخت و برهنه را گویند که عربان آنرا
 عربان خوانند.

رُیزوُل (رُیْزِه وُل) - بکسر رای مهمل
 و بیای مجهول و فتح زای معجم و ضم واو و
 سکون لام مفخم ریزه نان را گویند.

رُیشوُل - بکسر رای مهمل و بیای معروف
 و ضم شین معجم و بواو مجهول و سکون لام
 مفخم تارهای لباس را گویند که از غایت کهنگی
 و اندراس از هم ریخته و آویخته باشد.

فصل میم

رُم - بکسر رای مهمل و سکون میم نی را

گویند که جنگیان در میدان آنرا بدست
 میگیرند و در عربی آنرا سنان و رمح خوانند
 همانا این لغت مخفف رمح است.

رَاکِم (رَاثَه کِهَم) - با رای مهمل
 بالف کشیده و فتح الف ثانی و کاف تازی و
 سکون میم یعنی فرار میکنم.

رُتیمام (رُه تِیام) - بفتح رای مهمل و
 سکون تایی فوقانی و یای تحتانی بالف کشیده
 و سکون میم یعنی خسته شدم.

رُویم - بضم رای مهمل و کسر واو و
 بیای معروف و سکون میم یعنی رفتم.

فصل نون

رُان - با رای مهمل بر وزن نان گله و
 رمه گوسفند و غیره را گویند و کلفتی پا را
 در کردی ران میگویند که بعربی آن را
 فخذ خوانند و بفارسی درخت انگوزه را نیز
 گویند.

رُتان (رُه تان) - بفتح رای مهمل و
 تایی فوقانی بالف کشیده بر وزن جهان جولان
 را گویند.

رُچیان - بکسر رای مهمل و سکون جیم
 فارسی و یای تحتانی بالف کشیده و سکون نون
 یخ بستن را گویند. این لغت باصطلاح اهل نحو
 صیغه مصدر است.

رُخیان (رُوخیان) - بضم رای مهمل
 و سکون خای نقطه دار و یای تحتانی بالف
 کشیده و سکون نون خراب شدن را گویند این
 لغت باصطلاح نحوی صیغه مصدر است گویا
 زیادی نون در کردی علامت صیغه مصدر باشد
 و غالباً در فارسی نیز باین ترکیب است مثل
 ریخت و ریختن و سوخت و سوختن و امثال آن.

رُشْتِن - بفتح رای مهمل و سکون شین معجم و کسرتای فوقانی و سکون نون سیاه کردن چشم را میگویند بسرمه و امثال آن.
رُوقِن - بکسررای مهمل و قاف و سکون نون شخصی را گویند که بسیار مصر بر لج باشد چنانچه بحرف هیچکس از لج و قهری که دارد دست بردار نشود.

رُزْگِن - بکسررای مهمل و کاف تازی و سکون نون بمعنی رزن است که گذشت شخص مصر بر قهر و لج را گویند.

رُزْفِین - بکسررای مهمل و نون و بیای معروف و سکون نون آخر خراشیدن را گویند بناقن و امثال آن.

رُزُون - بضم رای مهمل و بو او مجهول و سکون نون روغن را میگویند که بر بی آن را دهن خوانند و ترکی یاغ و در فارسی نام قصبه ایست در هندوستان که مولد ابو الفرج بوده و بو او معروف بمعنی سبب و باعث باشد.

فصل و او

رُو (رُوهو) - بفتح رای مهمل و سکون و او معروف کوچ کردن و نقل نمودن از جای بجای را میگویند که در غایت تعجیل و سرعت بود و این کوچ کردن یا بجهت خوف و بیم باشد یا بسبب شغل و ضرورتی و در فارسی بمعنی رفتن و امر بر رفتن است یعنی برو و بمعنی آواز حزین هم آمده است و بضم رای مهمل و او مجهول لفظیست که زنها و مردها در وقت مردن برادر و پدر و فرزند و امثال آن میگویند و بواسطه آن اظهار مصیبت و عزاداری را مینمایند و این لفظ را اغلب مکرر میگویند.

رُاو - با رای مهمل بالف کشیده و

سکون و او شکار و نخچیر کردن را میگویند.
رُنگاو (رُهنگاو) - بفتح رای مهمل و سکون نون و کاف فارسی بالف کشیده و سکون و او انگوری را گویند که در ولایت کردستان دانه دانه مینمایند و در میان خمسه میریزند و سرکه بر روی آن میریزند که در وقت زمستان آن را میخورند.

رُیلخو (رُیلخو) - بکسررای مهمل و بیای مجهول و فتح لام مفخم و بضم خای نقطه دار و بو او مجهول روده گوسفند و غیره را گویند که بر بی آنرا اما خوانند.

فصل ها

راجه - با رای مهمل بالف کشیده و فتح جیم تازی و سکون ها چهار سه ساله و چهار ساله را میگویند که قریب چهار پنج ذرع دراز باشد آنرا می برند برای ضرورتی.

رَاگه - با رای مهمل بالف کشیده و فتح کاف تازی و سکون ها یعنی فرار کن و بدو.

رَاوگه - با رای مهمل بالف کشیده و سکون و او و فتح کاف تازی و اخفای ها تخم مرغی را گویند که هر دفعه در محل مخصوصی میگذارند که مرغ میرود در بالای آن قرار میگیرد و تخم میکند که آنرا با اصطلاح عوام فرس چشمه گویند و بترکی آنرا فاله خوانند.

رُزْلَه (رُهزله) - بفتح رای مهمل و سکون زای معجم و فتح لام مفخم و سکون ها تاجریزی و سنگ انگور را گویند و بترکی قوش ایزمی را خوانند و در عربی غلب الغلب باشد.

رُشْتَه - بکسر رای مهمل و سکون شین معجم و فتح تازی فوقانی و سکون ها دو معنی

دارد: اول خمیر را گویند که با چاقو آنرا مثل
برنج میبرند و با برنجش پلاو می سازند زیاد
خوردن آن باعث درد جزام میشود دویم چیزی
است از بند می سازند و درویشان آنرا بصرمی-
پیچند و در فارسی تار ابریشم و ریشمان گویند
و نام مرضی است و نوعی از حلوا باشد و آشی
پلاوی هم هست.

رُشکه (رُشه‌شکه) - بفتح رای مهمل
وسکون شین معجم و فتح کاف تازی و سکون‌ها
تورکاه کشیدن را گویند.

رُفه (رُفه‌قه) - بفتح رای مهمل بروزن
خفه برآمده گی باشد از دیوار درون خانها
بقدر يك دو وجب یا بیشتر که از برای زینت
خانه چیزها بر آن بگذارند و در عربی آن
برآمدگی را رف میگویند و در فارسی پروین
را گویند.

رُقه (رُقه‌قه) - بفتح رای مهمل و قاف
وسکون‌ها سنگ پشت آبی را گویند.

رُنده (رُنده‌ده) - بفتح رای مهمل
بروزن ژنده افزای باشد که نجاران تخته و
چوب را بآن صاف و هموار کنند و در فرس
قدیم نیز باین معنی است و در فارسی بزرگ و
عظیم را خوانند و نام گیاه است بهاری که اکثر
چرنده گان خصوصاً گوسفند بچریدن آن فربه
میشوند و نوعی از چرم باشد سیاه رنگ.

رُوه - بضم رای مهمل مشدد و سواو
مجهول و فتح لام مفخم و سکون‌ها بجه و فرزند
را گویند.

رُهمیله (رُهمیله) - بفتح رای مهمل و
کسرها و بیای مجهول و فتح لام مفخم و سکون‌ها
بارانی را گویند که در نهایت تیزی و تندلی از

آسمان بیاید.

رُیقنه - بکسر رای مهمل و بیای مجهول
وسکون قاف و فتح نون و سکون‌ها فضله مرغ
را گویند.

رُیگه - بکسر رای مهمل و بیای مجهول
و فتح کاف فارسی و سکون‌ها راهرا گویند که
بهری آنرا طریق خوانند و بترکی یول نامند و
با کاف تازی دو چیز را گویند که موافق و برابر
همدیگر باشند.

فصل بیای تحناتی

رُی (رُهی) - با رای مهمل بروزن می
دو معنی دارد: اول آرد پیرا گویند که در خمیر
کردن و نان پختن بهم نجسبند و کشش نداشته
باشد. دویم هر چیزی را گویند از خوردنی
بکسی بپسازند که بمصرف برساند و دیگری
را مواظب او بکنند که معلوم نماید تمامی آنرا
بمصرف میرسانند یا نه و در فارسی نام شهر است
معروف و بزبان فرنگی پادشاه را گویند.

رُشی (رُهشی) - بفتح رای مهمل و
کسر شین معجم و بیای معروف سیاهی را گویند.

رُفاندنی - بکسر رای مهمل و فا بالف
کشیده و سکون نون و کسر دال مهمل و بیای
معروف یعنی او را ربود.

رُرنی - بکسر رای مهمل و نون و بیای
معروف یعنی خراشید روی بضم رای مهمل و
کسر واو و بیای معروف یعنی رفت.

رُریوی - بکسر رای مهمل و بیای تحناتی
معروف و کسر واو و بیای معروف آخر روباه

را گویند که بهری آنرا ثعلب خوانند و بترکی
تلکی نامند و بزبان فرنگی فاکس و سکون کاف تازی
گویند.

باب زای معجم

فصل الف

زا - با زای معجم برونن ما یعنی زائید.

زَا رِگَا (زازه گَا) - با زای معجم بالف

کشیده وفتح رای مهمل و کاف فارسی بالف کشیده زهار را گویند که بفارسی آنرا یانه خوانند و آن جای باشد در زیر ناف متصل بآلت مردی و زنی که موی از آنجا برمی آید و آنرا بعریبی عانه نامند.

زاوا - با زای معجم بالف کشیده وواو

بالف کشیده داماد را گویند.

زریا - بکسر زای معجم و سکون رای

مهمل مخفف و بیای تحنانی بالف کشیده یعنی جوشید. این جوشیدن را جوشیدن صورت و پوست اعضای بنی آدم باشد از حرارت نه جوشیدن آب و امثال آن و بسا رای مفخم یعنی بدنام شد.

زماخوا (زه ماخوا) - بفتح زای معجم

و میم بالف کشیده و بضم خای نقطه دار و واو معدوله بالف کشیده حلوا و طعامی را گویند که بعد از بردن عروس از خانه پدر و مادر عروس برای اومیرند که با داماد بخورند.

زولزا (زوله زَا) - بضم زای معجم و

بواو مجهول و فتح لام مفخم و زای معجم ثانی بالف کشیده زاده حرامزاده را گویند که زول بمعنی حرامزاده است و زَا بمعنی زاده.

فصل تای فوقانی

زات - با زای معجم بالف کشیده و

سکون تای فوقانی جرأت و جلادت و رشادت را گویند.

فصل خای نقطه دار

زاخ - با زای معجم بالف کشیده و سکون

خای نقطه دار زاج را گویند و آن معروف است جوهری باشد کانی شبیه به نمک.

زوخ - بضم زای معجم و بواو معروف و

سکون خای نقطه دار برونن شوخ چرک و خون و جراحی را گویند که از زخم بیاید و در فارسی گوشت پاره را گویند که برتن مردم برآید و آنرا بعریبی ثولول خوانند.

فصل دال مهمل

زماوند (زه ماوند) - با زای معجم

برونن دماوند عروسی را گویند.

فصل رای مهمل

زاور (زاوهر) - با زای معجم برونن

داور دو معنی دارد: اول زهره را گویند و آن پوستی باشد بر آب که بر جگر آدمی و حیوانات چسبیده است. دویم کنایه از دلیری و شجاعت است.

زپر - بکسر زای معجم و سکون بای

ابجد و رای مهمل درشت را گویند مثل درشتی آردی که از آسیاب آورده باشند مثلاً میگویند آسیابان آرد درشتی را آورده.

زماهلا - بکسر زای معجم و سکون میم و

ها بالف کشیده و سکون رای مهمل گندمی را گویند که در فصل تابستان و پائیز آرد مینمایند بجهت زمستان در خانه آنرا انبار میکنند گویا باعتبار این بنده زم مخفف زمستان است و هار بمعنی نرم کردن و آرد نمودن گندم است مختصر زماهار بمعنی آرد زمستان است.

زنگ و قور (زه ننگ و قور) - بفتح

زای معجم و سکون نون و کاف فارسی و واو

ربط وضم قاف و بواو مجهول و سکون رای
 مهمل زنگک را گویند که بگردن شترو بیا بو و
 امثال آنها می بندند که در فارسی آنرا جرس
 خوانند و بترکی زنفرو نامند. این لغت ترکی و
 کردیش تلفظاً مناسبی در میان دارد.
زیر و هوو - بکسرزای معجم و بیای
 مجهول وضم رای مهمل مفخم و واو ربط و
 ضم ها و بواو مجهول و سکون رای مهمل مفخم
 داد و فریادی را گویند که در میان اطفال و زنان
 بر پا میشود چنانچه در حمام زنانه این آواز و
 داد و فریاد از آنها مشاهده میشود.

فصل قاف

زق (زریق) - بکسرزای معجم و سکون
 قاف، زمینی را گویند که همیشه اوقات آب در
 میان آن باشد و گیاه زیادی در آنجا بروید راه
 عبور در آنجا مشکل باشد.

زاق - بسا زای معجم بر وزن ساق دو
 معنی دارد: اول چشمی را گویند که از جای
 خود حرکت کرده و بیرون آمده باشد. دویم
 انسان و حیوانی را گویند که از گرسنگی مات
 بشوند و قریب بمردن باشند و در فارسی بچه
 هر چیزی را گویند.

زاق و زریق - بازای معجم بالف کشیده
 و سکون قاف و واو ربط و کسرزای معجم نانی
 و بیای معروف و سکون قاف شور و غوغای و
 آشوبی را گویند که از فرح و شوق باشد و در
 فرس قدیم نیز باین معنی آمده صاحب برهان
 قاطع این لغت را چنین نوشته که از اتباع
 است بمعنی طغیان کوچک از دختر و پسر و کتیز
 و غلام و در کردی بجای یای تحنانی و اونیز
 شنیده شده است.

زُبُق (زوبوق) - بضم زای معجم و بای
 ابجد بروزن تنق آدم قوی هیکل و بزرگ جثه
 را گویند.

زُرُق زِرُق (زُرُقَه زِرُق) - بکسر هر
 دو زای معجم و سکون هردو رای مهمل و فتح
 قاف اول و سکون قاف ثانی دو معنی دارد:
 اول خندیدن را گویند که بلند باشد و مطلق
 فرح و شادی را گویند که بآدمی روی دهد و
 بواسطه آن خنده نماید. دویم برق و شعله را
 گویند که از طلا و نقره و امثال آن مشاهده
 میشود.

فصل کاف تازی

زِک - بکسرزای معجم و سکون کاف
 شکم را گویند.

زِرِک - بکسرزای معجم و سکون رای
 مهمل و کاف تازی خربزه نارسیده کوچک را
 گویند که بفارسی آن زاکالک خوانند و بعضی
 خصف نامند.

فصل کاف فارسی

زُرِک (زه رِک) - بفتح زای معجم و
 سکون رای مهمل و کاف فارسی ناخچ را
 گویند و آن نوعی از تیر است که سپاهیان بر
 پهلوی زین اسب زنند.

زِرِک - بکسرزای معجم و بیای مجهول
 و سکون رای مهمل و کاف فارسی چرکی باشد که
 بر بدن و جامه نشینند و بعضی آن را وسخ گویند.

فصل لام

زِل - بکسرزای معجم بر وزن حل هر چیز
 بزرگ را گویند که بترکی آن را زیوک خوانند
 و بفتح زای معجم نی را گویند.

زُخَال (زوخال) - با خای نقطه دار

بروزن زغال لفظاً و معناً که انگشت باشد و
بعربی آن را فحم خوانند.

زَوَلُّ - بضم زای معجم و واو مجهول
بروزن غول حرامزاده را گویند که بعربی آن
را ولدزنا خوانند و بترکی بیج نامند.

زَيْلٌ (زَيْلَهُ زَيْلٌ) - بکسر هردو
زای معجم و بهردو یای مجهول و فتح لام مفخم
اول و سکون لام مفخم ثانی صدا و آواز مخالف
را گویند که از آدمی بلند شود.

فصل میم

زَامٌ - با زای معجم بروزن نام زخم را
گویند و بفارسی اسم دره ایست در هندوستان
که سلطان محمود غزنوی در آن شکار میکرد
گویند در یکر و بزیکصدوسی و سه گریگ در آن
دره گرفتند.

زُقْمٌ (زوقم) - بضم زای معجم و
سکون قاف و میم سرما و برودت هوا را گویند
که در صافی هوا باشد نه در وقت باریدن.

زَلَامٌ (زه لام) - بفتح زای معجم و لام
مخفف بalf کشیده و سکون میم بروزن کلام
شخص قوی هیکل و قامت دراز و بزرگ حبشه
را گویند.

فصل نون

زِرْيَانٌ - بکسر زای معجم و سکون رای
مهمل و یای تحتانی بalf کشیده و سکون نون
جوششی است که از اعضای آدمی برمی آید و
آن را بعربی بشور گویند و بفارسی پشروش بر
وزن خموش خوانند.

زِرْكِنٌ - بکسر زای معجم و کاف تازی و
سکون نون شخص شکمی را گویند که بسیار
مایل بخوردن باشد و در هنگام خوردن بسیار

تعجیل کند.

زَلَانٌ (زه لان) - با زای معجم بروزن

کلان بادی است خیلی سرد هر وقت در زمستان
و پائیز بوزد آبها یخ میکند و این باد را در
هر ولایتی باسمى میخوانند در طهران باد
شهریارش گویند و در طرف مهربان و همدان باد
اصفهانش خوانند و در تبریز و صفحات
آذربایجان باد مهش نامند و در سلیمانیه و
کرکوک آن را رشه با میگویند.

زَوَانٌ (زوان) - بضم زای معجم و
واو بalf کشیده و سکون نون زبان را گویند
که بعربی لسان باشد.

زَوَيْنٌ (زه وین) - با واو بروزن زمین
لفظاً و معناً که بعربی ارض باشد.

زَيْرُغْنٌ - بکسر زای معجم و یای معروف
و سکون رای مهمل و کسر کاف فارسی و سکون
نون شخص چرکن را گویند که همیشه بدن و
جامه او چرک داشته باشد.

فصل واو

زَوٌ - با زای معجم بروزن رو مخفف
زود است.

زَاوِرٌ - با زای معجم بalf کشیده و
سکون واو و ضم رای مهمل مفخم و یوا و مجهول
طفل را گویند غالباً این لغت اهالی اورامان و
دهات کردستان استعمال میدارند کمتر اهل
سندج او را مستعمل میدارند.

زُرْكَوٌ (زُرّه كهو) - بکسر زای معجم و
فتح رای مهمل مشدد و کاف تازی و سکون واو
پرنده ایست شبیه بکبک لیکن از کبک کوچک تر
است که بفارسی آنرا تیهو خوانند و معرب آن
تیهوج باشد.

زِرِیوُزِرِیو (زریوه زریو) - بکسر
هردوزای معجم و هر دو زای مهمل و با هر دو
بای معروف و فتح و او اول و سکون و او آخر
صدای کنجشک را گویند.

زَلْکاو (زه لکاو) - بفتح زای معجم و
سکون لام مخفف و کاف تازی بalf کشیده و
سکون و او جای را گویند که گیاه و نی بسیار
در آنجا سبزشده باشد و در بیخ گیاه و نی آب و
گل بسیار باشد.

فصل ها

زاوره - بسا زای معجم بalf کشیده
بروزن آواره شخصی را گویند که بی مزد و
اجرت پیش شخص دیگر برود و شش هفت سال
خدمت او را بکند و در عوض اجرت خدمت او
آن دیگری دختر خود را باو بدهد و این قاعده
در ولایت کردستان زیاد معمول و متداول است
گویا در فرس قدیم زاور که مخفف این است
است خادم و خدمتگذار باشد و این از همان
منقول است.

زاوروه - با زای معجم بalf کشیده و
سکون و او و بضم زای معجم ثانی و فتح و او
ثانی و سکون ها زاد و ولد و نتایج حیوانات
را گویند.

زِرّه - بکسر زای معجم و فتح زای مهمل
مشدد و سکون ها صدای را گویند که از ظروقات
مس و طاس مسی شنیده میشود که بعضی آن را
طنین خوانند.

زَرْدوَاله - بفتح زای معجم و سکون
زای مهمل و دال مهمل و او بalf
کشیده و فتح لام مفخم و سکون ها زنبور را
گویند، که غیر زنبور عمل باشد.

زِرِیکه - بکسر زای معجم و زای مهمل
و بیای معروف و فتح کاف تازی و سکون ها
صدای بلندی را گویند که غفلة اذیتی بزنها
برسد و آن صدا را بنمایند.

زِرْمه - بکسر زای معجم و فتح میم و
سکون ها سنبه تفنگ را گویند و بفارسی زاج
سفید را خوانند.

زُرْه (زه نه) - با زای معجم بروزن چنه
سکون حروفات را گویند که غیر ضم و فتح و
کسر باشد.

زُرْنگیانه - بفتح زای معجم و سکون نون
و کسر کاف فارسی و بیای تحثانی بalf کشیده
و فتح نون ثانی و سکون ها مهرهای خورد و
ریزه را گویند که بکار زنها می آید گردن بند
و امثال آن از آن درست میکنند.

زُرْوه (زروه) - بضم زای معجم و بفتح
و او و سکون ها دو معنی دارد: اول زخمی است
که در اعضای آدمی بیرون می آید خیلی اذیت
میرساند که آن را بفارسی رشته میخوانند و
باصطلاح شیرازیها پیوک گویند و اغلب در شهر
لار بهم میرسد. دویم یعنی زود است.

زورّه - بسا زای معجم بروزن کوره
صدای را گویند که در وقت زون و اذیت کردن
اطفال از آنها شنیده میشود.

زورزه - بضم زای معجم بروزن کوزه دو
معنی دارد: اول زهر را گویند دویم نوحه و
گریه و مویه را گویند گویا درین معنی آخر فرس
قدیم است.

زورگه - بضم زای معجم و بو او معروف
و بفتح کاف تازی و سکون ها یعنی شتاب کن و
تعجیل نما.

زیتاوه - بکسرزای معجم و بیای معروف و قاف بالف کشیده و سکون او و فتح لام مفخم و سکونها مرغیست السوان و اغلب لسون و رنگ اوسیاہ و سفید است و همیشه مشغول آواز نمودن و داد و فریاد کردن است و قدری از زاغ کوچک تر میباشد گوشت آن خوردنی است و در صحراهای اسفندآباد زیاد پیدا میشود.

فصل یای تجتانی

زُرانی - با زای معجم و رای مهمل بر وزن نهانی زانورا گویند که بعضی آنرا رکه خوانند و بترکی دیز نامند.

زُرْمَزلی (زهرمه زلی) - بفتح زای معجم و سکون رای مهمل و فتح میم و کسرزای معجم نانی و لام مخفف و بیای مجهول شوخی و صحبت کردن و خندیدن و برجستن حرکتهای متفرقه نمودن را گویند که در میان دوسه نفر اتفاق بیفتند.

باب زای فارسی

فصل رای مهمل

ژار - با زای فارسی بروزن خار مطلق زهر را گویند عموماً و زهری را گویند که باهی میدهند خصوصاً.

ژیور - با زای فارسی بروزن زیر لفظاً و معناً.

فصل زای فارسی

ژَرژَر (ژهره ژ) - بفتح زای فارسی و رای مهمل و سکون زای فارسی آخر کبک را گویند ولی غالباً این لفظ اهالی اورامان و صفحات کردستان استعمال میدارند.

فصل کاف تازی

ژُک (ژهک) - بفتح زای فارسی و

سکون کاف تازی شیری را گویند که از پستان حیوان تازه زائیده میگیرند و خیلی غلیظ است و بقارسی آن را آغوز خوانند.

فصل کاف فارسی

ژَنگ (ژهنگ) - با زای فارسی بر وزن زنگ لفظاً و معناً و آن خلط و جرمی است که در میان قلبان و در پنبج دندان و در مس و برنج و امثال آنها بعمل می آید و در فارسی کتاب مانی نقاش باشد که مشتمل بوده بر تصویرات و نقشها و چین و شکنجی را نیز گویند که بر روی واندام مردم پدید آید.

فصل نون

ژَن - بکسرزای فارسی و سکون نون زن را گویند که بترکی آنرا آرواد خوانند.

ژان - با زای فارسی بروزن نان بیج و درد شکم و غیره را گویند و اسم قریه نیست از قراء کردستان.

ژَمَن (ژهمن) - بفتح زای فارسی بروزن چمن وقت و موقعی را گویند که مردم بجهت غذا خوردن مشخص نمایند یا در شب یا در روز.

ژیان - با زای فارسی بروزن میان زندگی و زیست را گویند و در فارسی تند و خشمناک و قهر آلوده و غضبناک را خوانند از انسان و حیوانات.

فصل واو

ژاَورو (ژاوهرو) - با زای فارسی بالف کشیده و فتح واو و ضم رای مهمل و واو مجهول اسم محلی است از صفحات و بلوکات کردستان.

ژُوو (ژوژو) - بضم هر دو زای فارسی و

و او معروف خاریشت را گویند، که بترکی آنرا کربی خوانند.

فصل ها

ژاله - با زای فارسی بروزن لاله نباتیست ساق دار که ساق او بقدر يك ذرع از زمین بلند میشود و برگ و گل آن در سر ساقه اش بعمل می آید و اغلب در گرمسیرات است و در فارسی آنرا خرزهره خوانند برگ آن بیریك بیدشبه است لیکن از برگ بید سطرتر و گنده تر بود و گل سرخ و سفید کند و بت پرستان برگ آن را بکار برند و حیوانات اگر برگ آن را بخورند هلاک شوند و آنرا بعربی سم الحمار خوانند و معرب آن خرزهرج است و در فارسی تگرگ و شبنم را گویند.

فصل یای تحتانی

ژی - بکسرزای فارسی ویای معروف زه کمان و امثال آنرا گویند و در فارسی آب گیر و آب دان و شمرو جائیکه آب در آن جمع شده باشد و اسم قریه ایست از قراء اصفهان که در آنجا بنگک خوب حاصل میشود.

ژندی (ژهندی) - بفتح زای فارسی و سکون نون و کسردال مهمل و بیای معروف دو معنی دارد: اول یعنی بست و محکم کرد از قبیل قفل و در و امثال آن. دوم یعنی ماست را زد که دوغ بشود.

باب سین مهمل

فصل الف

سا - با سین مهمل بروزن جا دو معنی دارد: اول صافی هوا و آسمان را گویند که ابر نباشد که آنرا بترکی ایازخوانند و دوم لفظیست در مقام تعجیل استعمال میدارند چنانچه میگویند

سا بنویس یعنی تعجیل در نوشتن کن و در فارسی دوسه معنی دارد خراجی را گویند که پادشاهان و سلاطین از یکدیگر بستانند و بمعنی شبیه و نظیر هم آمده و نوعی از قماش هم هست.

سات و سودا (سات و سهودا) - با سین مهمل بالف کشیده و سکون تای فوقانی و او رابطه و فتح سین مهمل و سکون او معروف و دال مهمل بالف کشیده خرید و فروش را میگویند.

سارا - با سین مهمل بروزن دارا صحرای و بیابان را گویند و در فارسی بمعنی زبده و خالص است مثل عنبر سارا و زرسارا و اسم زن حضرت ابراهیم هم بوده.

ساوا - با سین مهمل بالف کشیده و او معروف بالف کشیده بره و بزغاله را میگویند که تازه از مادر زائیده باشد و از مادر جدا کردن او مشکل باشد.

سیرینگا (سهرینگا) - بفتح سین مهمل و کسردای مهمل و بیای معروف و سکون نون و کاف فارسی بالف کشیده متکا را گویند و در فارسی با زیادیها در آخر بمعنی مطلق نشستنگاه باشد عموماً و بمعنی تخت پادشاهان بود خصوصاً.

سما (سهما) - بفتح سین مهمل و میم بالف کشیده رقص کردن و چوپبی کشیدن زنان را گویند و در عربی آسمان را گویند.

سورگما (سهوره گما) - بفتح سین مهمل و سکون او و فتح رای مهمل و کاف فارسی بالف کشیده مغالو گودالی را گویند که در دم خانها می کنند و خاک روه و پین و خاکستر در آن ریزند که در وقت خود بکار برند بترکی آنرا

کرملخ گویند.

فصل تَای فوقانی

درست کردن آن اینست: دوغ را میان دیسک میریزند و آنرا بر بالای آتش میگذارند تا بجوش می آید و آب آن باقی نمی ماند هرچه صاف و خلص آنست و ته نشین نشده میگیرند و در میان کیسه کرباسی میریزند بعد از آن که آبش گرفته میشود بعضی از آن را میان خیک میریزند و در زمستان مثل پیئرمیخوند و آنرا عبارت آخری سولکه گویند و در عربی شیرج خوانند چنانچه در جای خود سولکه ذکر میشود و بعضی راهم کشک میسازند.

فصل جیم فارسی

سوچ - بضم سین مهمل و بواو معروف و سکون جیم فارسی گوشه و کنج خانه و امثال آنرا گویند.

بسر میچ - بکسر سین مهمل و سکون رای مهمل و بکسر میم و بیای معروف و سکون جیم فارسی کنار سقف خانه را گویند که پنج تیرهای سقف خانه باشد.

فصل خای نقطه دار

سُواخ (سواخ) - بضم سین مهمل و واو بالف کشیده و سکون خای نقطه دار کاه گلی را گویند که بجهت نظافت بردیوار بخانهها کشند.

فصل دال مهمل

سُند (سند) - بفتح سین مهمل و بوزن زند یعنی خرید و اغلب این لفظ را با یا استعمال میدارند که سندی باشد یعنی او را خرید.

سُهند (سهههند) - با سین مهمل و های هوز بوزن خچند دامن کوه را گویند که سبز و خرم باشد و بفارسی آنرا راغ خوانند.

سات - با سین مهمل بوزن مات خرید را گویند ولی این لفظ کمتر مفرداً مستعمل میشود غالباً مرکباً با سودا استعمال میدارند و در فارسی بمعنی خوابیدن و خواب کردن باشد. سِپَلُوت - بکسر سین مهمل و سکون رای فارسی وضم لام مفخم و واو مجهول و سکون تَای فوقانی سگک را گویند که بر بی آنرا کلب خوانند و بترکی کیک و بزبان فرنگی دالک نامند و کنایه از شخص سفله وار ازل هم هست.

سُلْ اَکات (سولْ که کات) - بضم سین مهمل و سکون لام مفخم بفتح الف و کاف تازی بالف کشیده و سکون تَای فوقانی یعنی رم میکنند.

سمت - بکسر سین مهمل و سکون میم و تَای فوقانی سرین آدمی و حیوانات را گویند.

فصل جیم تازی

ساج - بوزن کاج چیزی است از آهن مدورتر کبب مجمه درست میکنند و بروی تنوره میگذارند و نان تنک را بر بالای آن می پزند و در فرس قدیم نیز باین معنی آمده است و در فارسی درختی باشد بسیار بزرگ و بیشتر در هندوستان میشود و بزبان عربی چوبی است که آنرا از هندوستان آورند و طیلسان را هم میگویند.

سِمنج - بکسر سین مهمل و میم و سکون نون و جیم تازی آدم دیرخیز و تبل و لجوج در کارها را گویند.

سیراج - بکسر سین مهمل و بیای معروف و رای مهمل بالف کشیده و سکون جیم تازی پیئریست که از دوغ درست میکنند و طریق

فصل رای مهمل

سَنیر (سه‌نیر) - با سین مهمل برون
پنیر سرگین اسب و خروگاو و امثال آنرا گویند.

سور - بضم سین مهمل و بواو معروف
بروزن شور سرخ و قرمز را گویند و در فرس
قدیم نیز باین معنی آمده چنانچه گل سرخ را گل
سوری و لاله را لاله سوری و شراب لعل را
شراب سوری میگویند و در عربی گویا هم
باین معنی آمده چنانچه شراب سرخ را خمر
سوری خوانند و در فارسی بمعنی هنگامه و
جشن و عروسی بزم ایام عید باشد و بمعنی
رنگ خا کستری که بسیاهی مایل باشد هم آمده
و اسب و استر و خراغی را نیز گویند که خط
سیاهی مانند سمند از کاکل تا دمش کشیده
شود و بعضی اسب باین رنگ را خوب نمیدانند
به همین جهت میگویند اسب سورا ز گله دور.

سوچَر (سوچهر) - بضم سین مهمل و
بواو معروف و بفتح جیم فارسی و سکون رای
مهمل را سورا گویند و آن جانور است هر وقت
آدمی را می بیند از پر خود سیخها و تیرها را
بجهت او می اندازد و همان سیخهای پر او
خیلی تیز است ظاهراً بعربی آن را ابن العروس
خوانند و خواص چند درین جانور هست گویند
چون به بیند طعامی که درو زهر باشد موی خود
را راست کند و بفریاد آید تا بر خورنده آن
طعام معلوم شود.

سیمار (سیمیار) - بکسر سین مهمل بر
وزن بیار بمعنی کومک و اعانه است اغلب این
لفظ را زنها استعمال میدارند خاصه در وقت
گلیب و سجاده بافتن چنانچه زن دیگر را بکومک
خودشان بیارند میگویند بیا سیمارما.

سیور (سیوره) - بکسر سین مهمل و
بای مجهول و فتح واو و سکون رای مهمل
سیاه را گویند و آن معروف است.

فصل سین مهمل

سوس - بضم سین مهمل و بواو معروف
و سکون سین مهمل آخر سبوس و نخاله آرد را
گویند و در فارسی چند معنی دارد گرمی باشد.
که بیشتر جامهای ابریشمی ضایع کند و مخفف
سوسمار هم هست و اصل طبیعت را نیز گویند و
گیاه خشکی هم هست مانند اسب است و غلفی
که حمامیان سوزند در عربی گرمی را گویند
گندم و برنج و اقسام غله را ضایع میکند و نام
درختیست که سیخ و برگ آن را بجهت دوا
بکار برند چنانچه گویند اصل السوس و رب -
السوس و بلغت هندی نام خوک آبی است و
آن حیوانی باشد آبی مانند مشکلی پراز باد و
خرطومی نیز دارد.

سیمس - با سین مهمل برون کیس گل و
گیاهی را گویند که کهنه و پژمرده شود.

فصل فا

سلف - بکسر سین مهمل و سکون لام مخفم
و فا جرم و پوست هر چیز را گویند چنانچه
انگور و سرکه و امثال آنها را بفشارند و آب
آنها را بگیرند آن باقی مانده و جرمش را
سلف میگویند و در فارسی هم داماد را گویند
یعنی دو خواهر باشد و هر يك را شخصی زن کند
آن دوشخص مر یکدیگر را سلف باشند و در
عربی نیز بهمین معنی آمده است.

سیف - بکسر سین مهمل و بیای مجهول
و سکون فا سبب را گویند که بعربی تفاح باشد.

فصل قاف

سِیسِر گَک - بکسر سین مهمل و بیای معروف

و کسر سین مهمل ثانی و سکون رای مهمل و کاف فارسی جانوری باشد شبیه بملخ که پیوسته در میان غله زارها و هوای گرم فریاد طولانی کشد و آنرا در فارسی زله برون غله جزد برون یزد گویند و جانور پر دار را نیز گویند که بیشتر در حمامها و جاهای نمناک بهم میرسد و شبها فریاد تند و تیز و طولانی میکند که بفارسی آنرا سوسک خوانند.

فصل لام

سُل (سول) - بضم سین مهمل و سکون لام مفخم رم کردن اسب و الاغ را گویند در وقتیکه ناهمواری را به بینند.

سارال - با سین مهمل بالف کشیده و رای مهمل بالف کشیده و سکون لام مفخم اسم بلوکی است از بلوکات کردستان.

سَبیل (سه بیل) - با سین مهمل و بیای ابجد برون دلیل چیزی است از گل درست میکنند بتر کبب سر چیخ و بدان قلبان کشند.

سِیَل - بکسر سین مهمل و سکون بیای فارسی و لام مفخم جگر سفید حیوانات را گویند. (طیال باید درسته باشد)

سَطَل (سه طل) - بفتح سین مهمل و سکون تای مؤلف و لام مفخم طاسی است که زنان آنرا بحمام میبرند. بقدریکذرخ یا کمتر بلندی آنست و دسته هم دارد آنرا از مس درست میکنند اغلب در کردستان در میان زنها معمول است.

سَقیل (سه قیل) - بفتح سین مهمل و کسرها و بیای مجهول و سکون لام مفخم شخص سرگردان و یل و یلان را گویند.

ساق - با سین مهمل برون طاق دو معنی دارد: اول درست و سلامت و صحیح را گویند و کنایه از مرد دلیر و شجاع نیز هست. دوم فضله باز و قرغی و امثال آنرا گویند.

فصل کاف تازی

سَرینچک - بکسر سین مهمل و رای مهمل و بیای معروف و سکون نون و کسر جیم فارسی و سکون کاف تازی سنجد را گویند و آن معروف است.

سَوک - بضم سین مهمل و بواو مجهول و سکون کاف تازی حرکتی است که در وقت جماع مردان میکنند.

سوسک - بضم سین مهمل و بواو مجهول و سکون سین مهمل ثانی و کاف تازی پرنده ایست شبیه بکبک لیکن از کبک کوچک تر است بفارسی آنرا تیهو خوانند معرب آن تیهوج است و در فارسی بفتح سین مهمل ثانی که برون خوبک باشد بهمین معنی است و بسکون سین مهمل ثانی نوعی از جعل باشد و آن بیشتر در حمامها مسکون میشود.

فصل کاف فارسی

سِرگک - بکسر سین مهمل و سکون رای مهمل و کاف فارسی جانور پرنده و حیواناتی را گویند که بجهت دوری از آدمی هر وقت یکی را به بینند رم کنند و بپرند و بروند.

سِرگک - بکسر سین مهمل و زای معجم و سکون کاف فارسی کف و آب دوغ را گویند که چون در میان کاسه یا دیک باشد و دست باو نزنند آنچه جرم ماست دارد ته نشین میشود و آنچه کف آب است بر روی میماند.

سِکَل - بکسر سین مهمل و سکون کاف نازی و لام مفخم پاره آتش رخشنده را گویند که بفارسی آنرا اخگر خوانند و بر بی جمره نامند.

سِمکَوَل - بکسر سین مهمل و سکون میم و بضم کاف نازی و بواو مجهول و سکون لام مفخم سم زدن اسب و حیوانات را گویند.

سِهْمِیل - بکسر سین مهمل و میم و بیای مجهول و سکون لام مفخم سیل آدمی را گویند و آن معروف است موئیس که از پشت لب می روید که بر بی آنرا سبیل خوانند.

سَوَل - بضم سین مهمل و بواو مجهول و سکون لام مفخم شور را گویند که از نمک باشد و به لام مخفف چیزی است به ترکیب جوراب از تماج درست میکنند و مقدسین آنرا بر روی جوراب می پوشند و اغلب در بغداد و عراق عرب آنرا می پوشند و در فارسی رنگی را گویند که خاکستری باشد و بیسباهی مائل و بمعنی ناودان هم آمده و بفتح سین مهمل نباتی است ساق دار و ساق او بقدر دوزخ بلند میشود و بر گهای پهن و قرمز و تخم ریزه بمانند مهره دارد.

فصل نون

سَاوَن (سَاوون) - با سین مهمل بالف کشیده و بضم واو و سکون نون صابون رخت شوری را گویند که بر بی آنرا صعبون خوانند.

سُیوَن (سویوَن) - بضم سین مهمل و بای فارسی و بواو مجهول و سکون نون چوبه را گویند که بدان رخت می شویند بر بی آنرا اشنان و شجره ابی مالک خوانند و در دمشق صابون القاف نامند و در ترکی چغان گویند.

سَریوان (سهریوان) - بفتح سین مهمل

بر وزن میروان مفاک و گودالی را گویند که در دم خانها می کنند و بین و خاکروبه و خاکستر در میان آن ریزند که در وقت خود بکار برند و بر کی آن را کرملخ خوانند و نیز طرف بالا را میگویند. در وقت شکار رسم است چون بشکار خرگوش بروند سه چهار تازی یا بیشتر به همراه میبرند چون بجای میرسند که خرگوش در آنجا خوابیده باشد یکدو قلاده تازی که از همه تازیها ز رنگ تر و قوچاق تر باشد بطرف بالا دست خرگوش میبرند آن بالا را سریوان خوانند و سبب بردن تازیها بطرف بالا اینست که خرگوش چون فرار بکند بعلت کوتاهی دست سر باین فراد نمیکنند ناچار رو بطرف بالا میرود و در آن بالا صیاد آن غفلتاً تازیها را باو مرخص میکنند و آن را حکماً میگیرند.

سوزَن - بضم سین مهمل و بواو معروف و بکسر زای معجم و سکون نون جوال دوز را گویند بخلاف در فارسی سوزن جامه دوزی را خوانند.

فصل واو

سَاو - با سین مهمل بالف کشیده و سکون واو سیب را گویند و کنایه از هر چیز تحفه و قطعه هم هست این لفظ باین معنی اصطلاح گورانی است و اغلب اهل اورامان و محل ژاورود آنرا استعمال میدارند و در فارسی چند معنی دارد بمعنی باج و خراج است و معنی حصه و رسد هم آمده است و زرو طلائی خالص را نیز گویند که شکسته و ریزه ریزه شده باشد و بته باشد خار دار و سفید رنگ به بلندی یکذرع و آنرا بجای همه بسوزانند و آهنی هم باشد که بدان کارد و شمشیر تیز کنند.

سَندِیُو (سه ندی یه و) - بفتح سین مهمل و سکون نون و کسر دال مهمل و فتح یای تحناتی و سکون واو یعنی دوباره آنرا پس گرفت. **سوراو** - بضم سین مهمل و واو معروف و رای مهمل بalf کشیده و سکون واو سرخاب را گویند و آن سرخی و غازه باشد، که زنان با سفید آب بر روی خود مالند.

فصل ها

سایله - با سین مهمل بalf کشیده و سکون یای تحناتی و فتح لام مخفف و سکون ها آش اماج را گویند و آن آشی است از آرد درست میکنند بعد از پخته شدن روغن درو میگذارند و زنها میخورند. گویا این آش مختص زنان باشد.

سُخمه (سوخمه) - بضم سین مهمل بر وزن تخمه کله ایست نیم تنه تاکمر گاه مردان آنرا می پوشند اهلای روم بیشتر این لباس را می پوشند در بغداد و دمشق این لباس را فرمان لی میخوانند آستین های آن خیلی دراز درست مینمایند و اغلب آنرا اگلابتون دوزی میکنند.

سَرْدَوَلَه (سهردوله) - بفتح سین مهمل و سکون رای مهمل و ضم دال مهمل و یواو مجهول و فتح لام مفخم و سکون ها سفره ایست از تیماج خام درست می کنند و در وقت نان پختن آنرا می اندازند و آرد و خمیر بر روی آن میریزند.

سِرْوَه - بکسر سین مهمل و سکون رای مهمل و فتح واو و سکون ها حرف زدن آهسته آهسته را گویند.

سَگ پَرَه (سه گ بره) - بفتح سین مهمل و سکون کاف فارسی بکسر بای معجم و

فتح رای مهمل مفخم و سکون ها بجه خر گوش را گویند پنج شش ماه باشد.

سَوْتَه (سه و ته) - بفتح سین مهمل و واو و تای فوقانی و سکون ها سید را گویند و آن معروف است چیزی است از چوب تر میسازند و اغلب میوه جات در آن میریزند.

سوره پنه - بضم سین مهمل و بسواو معروف و فتح رای مهمل و سکون ها و کسر بای معجم و فتح نون و اخفای ها گیاهی است میروید و خوردنی است و بیج آن بقدر یکوجب سرخ است و در میان شلغم میریزند و میخورند. برگ آن بترکیب برگ سنبل است.

سور یجه - بضم سین مهمل و بسواو معروف و کسر رای مهمل و بیای معروف و فتح جیم تازی و سکون ها نوعی از دمیده گی و حصه باشد، که همه کدوکان را بهم میرسد و آن جوششی بود سرخ رنگ و علامت آن تب دایمی و بدبوئی نفس و اضطراب و بیخوابی و تشنگی باشد آنرا بفارسی سرخجه و سرخده و سرک خوانند.

سوگه - بضم سین مهمل و یواو معروف و فتح کاف تازی و سکون ها چیزی است از آهن درست می کنند و بقدر یکوجب است و زنها جوراب بآن میافند و آن دو نوع است: نوعی از آنها خیلی باریک و نازک است که جوراب را بدان میافند و نوع دیگرش يك انگشت کلفت و سطر است: زنها در وقت گلیم و سجاده بافیدن تار و پود گلیم و سجاده را بآن میکوبند و در فارسی هر سوراخ را گویند عموماً و سوراخ پیش و پس را گویند خصوصاً.

سوئکه (سوئه که) - بضم سین مهمل

وبواو مجهول و بفتح لام مفخم و کاف تازی و سکون‌ها پنی‌ریست که از دوغ درست مینمایند و طریق درست کردن آن این است دوغ رامیان دیک میریزند و آن‌را بر بالای آتش میگذارند تا بجوش می‌آید و آب آن باقی نمی‌ماند هر چه صاف و خلص آن است و ته‌نشین نشده میگیرند و در میان کیسه کرباسی میریزند. بعد از آن که تمامی آبش گرفته میشود بعضی از آن‌را میان خبک میریزند و در زمستان میخورند در عربی این‌را شیرج خوانند و بعضی دیگر‌را کشک میسازند.

سَوْنَه - بضم سین مهمل و بواو مجهول و فتح نون و سکون‌ها مرغ‌آبی‌را گویند که آن‌را بفارسی اردک نیز خوانند.

سِیَاوَلَه - بکسر سین مهمل و بیای تحتانی و بالف کشیده و سکون و او و فتح لام مفخم و سکون‌ها تخمه را گویند که بر روی سنگ و نان میباشند.

سِیچکَه - بکسر سین مهمل و بیای معروف و سکون جیم فارسی و فتح کاف تازی و سکون‌ها برادر مازوج را گویند که بکار دباغی می‌آید.

فصل بیای تحتانی

سی - بکسر سین مهمل و بیای معروف و دو معنی دارد: اول عددیست معروف که عربان آن‌را ثلاثین خوانند و بترکی اتر نامند: دویم جگر سفید انسان و حیوانات را گویند که آن‌را بفارسی شش وسل خوانند و بعربی ریه نامند.

سِپی - بکسر سین مهمل و بیای فارسی و بیای مجهول شپش را گویند.

سَنَدی (سه‌ندی) - بفتح سین مهمل و سکون نون و کسر دال مهمل و بیای معروف

یعنی خرید.

سَوُزی - بضم سین و بواو مجهول و بکسر زای معجم و بیای معروف فردا رامی‌گویند.

سَوَقَاتی (سه‌وقاتی) - بفتح سین مهمل و سکون او و قاف بالف کشیده و کسر تازی فوقانی و بیای معروف سبد کوچکی باشد که زنان پنبه ریسنند در آن نهند و آن‌را در فارسی باوین خوانند.

باب شین معجم

فصل الف

شکیا - بکسر شین معجم و سکون کاف تازی و بیای تحتانی بالف کشیده یعنی شکسته شد.

شَوُریا - بضم شین معجم و بواو مجهول و سکون رای مهمل و بیای تحتانی بالف کشیده یعنی شسته شد.

شِیویا - بکسر شین معجم و بیای مجهول و سکون او و بیای تحتانی بالف کشیده یعنی بهم زده شد و آشفته و پریشان گردید.

فصل بای فارسی

شاپ - با شین معجم بالف کشیده برونن باب تک‌پا زدن را گویند چه از انسانات و چه از حیوانات باشد.

شَق و شاپ (شَهق و شاپ) - بفتح شین معجم و سکون قاف و بواو رابطه و شین معجم بالف کشیده و سکون بای فارسی تک‌پازدنی‌را گویند از روی قهر و غضب باشد.

شَلْپ شَلْپ (شَلْپَه شَلْپ) - بکسر هردو شین معجم و سکون هردو لام مفخم بفتح بای فارسی اول و سکون بای فارسی آخر صدای آب‌را گویند در وقت دست‌پا زدن در میان

فصل خای نقطه‌دار

شیر داخ - بکسرشین معجم و بیای مجهول و سکون رای مهمل و دال مهمل بالف کشیده و سکون خای نقطه‌دار پارچه‌ایست ابریشمی قرمزوسفید آنرا اغلب در موصل و حلب میافند و مردمان آنرا قبا میسازند.

فصل دال مهمل

شیتالی و شاند (شیتالی و ه‌شاند) - بکسرشین معجم و بیای معروف و تایی فوقانی بالف کشیده و کسر لام مفخم و بیای معروف ثانی و فتح واو و شین معجم بالف کشیده و سکون نون و دال مهمل کلامیست در وقتیکه کسی رخت و جامه دیگری را پاره پاره بکند آن را استعمال میدارند یعنی پاره پاره اش نمود.

فصل رای مهمل

شِرْ - بکسرشین معجم و سکون رای مهمل مشدد سه معنی دارد اول رخت مندرس و کهنه و پاره را گویند دویم شخص شرور را گویند سیوم کلمه‌ایست در وقت ریشخند بکسی استعمال میدارند و در فارسی نامیست از جمله نامهای آفتاب عالمتاب.

شاز - با شین معجم بیروزی سار شهر را گویند که بحر بی مدینه باشد و در فرس قدیم نیز با این معنی آمده است و در فارسی معانی چند را دارد پادشاه غر جستان را گویند. و غل و غشی را نیز گویند که در طلا و نقره و چیزهای دیگر کنند و بمعنی شغال هم آمده است و چادری باشد بغایت نازک و رنگین که بیشتر زنان از آن لباس کنند و جامه فانوس نیز سازند و نام جانوریست سیاه رنگ مانند طوطی سخن میگوید و بنای بلند بعمارت عالی را نیز خوانند و بمعنی شاه راه

فصل تایی فوقانی

شِت - بکسرشین معجم و سکون تایی فوقانی کلمه‌ایست که سگ را بدان بر سگ دیگر چیره کنند و بدعوا بنوازند.

شالانه کت (شیلانه کت) - بکسر شین معجم و لام مفخم بالف کشیده و فتح نون و اخفایها و ضم کاف تازی و سکون تایی فوقانی زرد آلودی خشک را گویند.

شَل و پَت (شهل و پت) - بفتح شین معجم و سکون لام مخفف و بواو رابطه و فتح بای فارسی و سکون تایی فوقانی شکسته و افتاده و پاره پاره را گویند و بکسرشین معجم زنی را گویند که فربه است و شحم و لحم زیاده داشته باشد و هر چیز نرمی را گویند.

شَمَلِیْ بَر کت (شملی بهره کت) - بکسرشین معجم و سکون میم و کسر لام مفخم و بیای معروف و فتح بای ابجد و رای مهمل و کاف تازی و سکون تایی فوقانی دو دانه است از یک جنس متصل و چسبیده بهم غالباً در میان مازوج پیدا میشود که بیشتر از سایر درختها است و در میان زرد آلود و بادام و غیره نیز پیدا میشود و بعمل می آید.

شِیْت - بکسرشین معجم و بیای مجهول و سکون تایی فوقانی دیوانه را گویند که بحر بی آنرا مجنون خوانند و برکی دلی نامند.

شِیْرَت (شیره‌ت) - بکسرشین معجم و بیای معروف و فتح رای مهمل و سکون تایی فوقانی انسان شرور را گویند و هر حیواناتی که شرور باشد و بیای مجهول نیز میخوانند.

هم هست که جاده عام باشد و فروریختن آب و شراب و امثال آن باشد چنانچه گویند آب شار و سرشار و بمعنی رقص و سماع نیز بنظر آمده است.

شاوَر (شاوهر) - با شین معجم برون خاور اسم محلی است از محالات ساوجبلاغ و مگری که توتن خوب از آنجا بعمل می آید و بهمین علت خیلی مشهور شده است.

شور - بضم شین معجم و باو مجهول و سکون رای مهمل مخم هر چیز درازی را گویند چنانچه بید مجنون را شوره بید خوانند.

فصل شین معجم

شاوِش - با شین معجم و او برون پاداش زریرا گویند که نثار کنند و بر قاصان و مطربان و سازندگان دهند.

فصل فا

شیف - بکسر شین معجم و بیای مجهول و سکون فا زمینی را گویند که بجهت زراعت کردن با گاو آهن شکافته باشند که آنرا بفارسی شخم و شیار خوانند.

فصل قاف

شَق (شوق) - بفتح شین معجم و سکون قاف دومعنی دارد. اول چیت و کاغد و امثال آنها را گویند که بواسطه آهارسخت باشد دویم بمعنی شاپ است که گذشت و آن تکپا زدن باشد.

شَرَق (شروق) - بکسر شین معجم و فتح رای مهمل و سکون قاف شکاف دیوار و امثال آنرا گویند.

شوق (شوق) - بفتح شین معجم و سکون او و قاف شعله آفتاب و چراغ و امثال

آنها را گویند.

فصل کاف تازی

شَك (شهك) - بفتح شین معجم و سکون کاف تازی شیشک را گویند که گوسفند دو ساله باشد و در عربی بمعنی گمان باشد که در برابر یقین است و به زبان زند و پازند هم باینمعنی است و در فارسی عکه را گویند و آن پرنده ایست معروف سیاه و سفید است نوعی از غراب میباشد و بعضی آنرا عقق خوانند.

فصل کاف فارسی

شِهَنگ - بکسر شین معجم و سکون لام مخم و نون و کاف فارسی جستن و حمله بردنی را گویند، که از روی قهر و غضب باشد.

شَنگ (شهنگ) - بفتح شین معجم برون رنگ رخوت و فروش کهنه و مندرس میان خانه را گویند بکسر شین رستنی ایست خوردنی که به ترکی آن را یملک خوانند.

شَوگ (شهوگ) - بفتح شین معجم اشباع او و سکون کاف فارسی بختک را گویند و آن معروف است کسی شب غذای ثقیل و زیاد بخورد بعد از خوابیدن براو عارض میشود مثل شخصی بر روی سینه اش می نشیند و هر چه فریاد می کند آوازش بیرون نمی آید.

فصل لام

شَل (شهل) - بفتح شین و سکون لام مخفف شخصی را گویند که دست و پای آن از کار بازمانده باشد و بعضی نیز باینمعنی آمده و در فارسی پوست نازک رنگینی را گویند که در میان درز کفش و موزه و یراق زین اسب نهاده بدوزند بجهت خوش آیندگی و بعضی از یراق اسب را نیز بآن دوزند و ران آدمی را گویند

خصوصاً و دان سایر حیوانات را عموماً و بکسر شین معجم هرچیز سست را گویند و در فارسی بضم شین معجم باین معنی آمده است و بکسر شین معجم در فارسی نیزه کوچکی است که سر آن را دوپره و سه پره سازند و هفت هشت از آنرا دست گیرند و یک یک را بجانب دشمن اندازند و میوه باشد گرد و مدور مانند بهی و طعم آن نیز با تلخی آمیخته باشد آنرا بهندی بیل گویند و از آن مر با سازند.

شَتَل (شه تل) - با شین معجم و لام مفخم بروزن قتل نشارا گویند و آن چنین است که تخم بادنجان و امثال آنرا در جای میکارند چون سبز شد آنرا از آنجا بجای دیگر نقل می کنند که قوت گیرد و ثمر دهد.

شُرُول (شور وُل) - بضم شین معجم و رای مهمل و بواو مجهول و سکون لام مفخم جامه مندرس و پاره پاره را گویند.

شُول و شَوُل - بکسر شین معجم و سکون لام مخفف و بواو ربط و ضم شین معجم ثانی و واو مجهول و سکون لام مفخم شخصی را گویند که در راه رفتن و کارهای خود سست باشد خصوصاً و هرچیز نرم و سست را گویند عموماً.

شَوَال (شه وَاُل) - با شین معجم و لام مفخم بروزن جوال شلوار و تنبان را گویند و بفرس قدیم نیز باین معنی آمده است و در فارسی کار و عمل و صنعت و پیشه را گویند و بمعنی شوات هم هست که سرخاب باشد و نوعی از مرغ آبی را هم گویند و بمعنی بو قلمون هم آمده.

فصل میم

شَم (شه م) - با شین معجم بروزن جم مخفف شمع است و در فارسی مخفف شوم

بروزن قلم باشد و بمعنی رم و رمیدن و فریب و خدعه و نفرت و دوری و آشفته و پیریشان نیز آمده است و امر بر میدن و نوحه کردن هم هست و ناخن دست و پارا نیز گویند چنانچه سیف را شمشیر گویند یعنی مثل ناخن شیر است.

شَقَام (شه قَاَم) - با قاف بروزن شمام شاه راه را گویند که معبر عام باشد و جاده وسیع و بزرگ باشد.

شَلَم (شه لَهَم) - بفتح شین معجم و لام مخفف و سکون میم مخفف شلغم است و در فرس قدیم نیز باین معنی است و بسکون لام در فارسی پای افزار مسافران را گویند.

فصل نون

شَن (شه ن) - بفتح شین معجم بروزن دن چوبی باشد بیخ شاخ مانند پنجه دست و دسته هم دارد که غله کوفته را بآن بیاد دهند و آنرا بفارسی چچ خوانند و در فارسی بمعنی ناز و کرشمه را گویند و نام گیاهی هم هست که از پوست آن ریسمان بیافند.

شان - با شین معجم بروزن نان دو معنی دارد: اول شانه را گویند که استخوان کتف باشد. دویم خانه زنبور عسل را گویند که در آن عسل باشد و باین معنی فرس قدیم است و بفارسی نوعی از پسارچه سفید است، که از هندوستان آوردند و مخفف ایشان هم هست و در عربی بمعنی قدر و مرتبه و شوکت و عظمت است.

شَاوَان - با شین معجم بروزن تاوان ماه شعبان را گویند که پیش از رمضان است.

شَکِیَان - بکسر شین معجم و سکون کاف تازی و یای تحتانی بالف کشیده و سکون نون شکستن را گویند درینصورت صیغه مصدر است

وهمین لفظ بصیغه جمع نیز گفته میشود چنانچه میگویند شکیان یعنی شکسته شدند بقرینه مقام تفاوت میشود.

شُشَلان (شَه‌شَه‌لَان) - بفتح هردو شین معجم و لام مخفم بالف کشیده و سکون نون ماه شوال را گویند.

شاپان - با یای فارسی بروزن شایان تک‌پا زدن را گویند و آن لگدی باشد که مردم در وقت بازی کردن بر نرم‌گاه و نشستگاه یکدیگر زنند و گاهی از روی قهرو غضب هم میزنند و آنرا فارسی سلخته خوانند.

شَلَمین (شَه‌لَه‌مین) - بفتح شین معجم و لام مخفف و کسرمیم و بیای معروف آش‌شلم را گویند.

شُون - بضم شین معجم و بو او مجهول و سکون نون نشان پای باشد که نقش قدم است و دنبال و پس و عقب و تعاقب و نشان و پی بردن باشد در فارسی آنرا پی خوانند.

شُوَان - بضم شین معجم و واو بالف کشیده و سکون نون چوپان و شبان را گویند که بربی آنرا راعی خوانند و در فارسی بفتح شین بهمین معنی آمده است که نگاه‌دارنده گوسفند است.

شُوَرین - بضم شین معجم و بو او مجهول و بکسر رای مهمل و بیای معروف و سکون نون شستن را گویند شین با شین معجم بروزن سین سه معنی دارد اول شیون و گریه‌زاری را گویند که در هنگام محنت و مصیبت کنند دویم بمعنی رنگت کبود است و باین معنی غالباً اهالی ساوجبلاغ و مکرری و سلیمانیه آنرا استعمال میدارند سیوم حرف سیزدهم بود از حروف

تهجی و از مات ثلاثه است که سیصد باشد.

فصل واو

شُو - بضم شین معجم و بو او معروف مخفف شوی است که شوهر باشد و درین معنی فرس قدیم است و بفتح شین معجم بمعنی شب است که عربان لیل خوانند و در فارسی نیز بهمین معنی است.

شَارُو - با شین معجم بالف کشیده و ضم رای مهمل و بو او مجهول بقیه انگور و سایر میوجات را میگویند که بعد از تمام شدن میوجات باغ در باغ باقی میماند و هسرکس می‌رود آنرا میبرد.

شَارِدِیُو (شَارِدِیَه‌و) - با شین معجم بالف کشیده و سکون رای مهمل و کسر دال مهمل و فتح یای تحتانی و سکون واو یعنی او را پنهان کرد.

شَتَاو (شَه‌تَاو) - بفتح شین معجم و تایی فوقانی بالف کشیده و سکون واو آب روانی را گویند که در میان دره کوه بسوی صحرا می‌آید.

شَرَاو (شَه‌رَاو) - بفتح شین معجم و رای مهمل بالف کشیده و سکون واو بروزن و معنی شراب است.

فصل ها

شَاخَه - با شین معجم بالف کشیده و فتح خای نقطه‌دار و اخفای‌ها صدائی را گویند که از آب شنیده میشود در وقتیکه از بالا بپائین بیاید.

شَاخْدَانَه - با شین معجم بالف کشیده و سکون خای نقطه‌دار و دال مهمل بالف کشیده و فتح نون و اخفای‌ها چاشنی‌دان را گویند و آن

چیزیست هلالی از چوب میسازند و روی آن را برنج و آهن میگیرند بجهت محکمی و تفنگچیان آنرا بر میدارند که باروت چاشنی در آن ریزند. **شاطه** - باشین معجم بالف کشیده و فتح تای مؤلف و سکون ها نوعی است از نان که از گرده نازکتر و از نان تنور سطر تر.

شُخْرَه (شَه خَرِه) - بفتح شین معجم و سکون خای نقطه دار و فتح رای مهمل و سکون ها دسته و پشته گندم و گیاه سبز را گویند که در وقت درو کردن می بندند و می اندازند، تا درو همه گندم تمام شود بعد از آن خرمن میسازند.

شُرِیخَه - بکسر شین معجم و رای مهمل و بیای معروف و فتح خای نقطه دار و اخفای ها صدا و آواز خیلی بلندی را گویند که هر که بشنود توحش از آن بکند؛ خواه از ابر یا از اسب یا از انسان و حیوانات دیگر باشد ظاهراً لفظی که در فارسی باین معنی باشد همان غریدن است.

شُفْرَه - بکسر شین معجم و سکون فا و فتح رای مهمل و سکون ها دندان گرازا را گویند که بآن آدمی را میزنند و زخم میکند.

شُق زَیْلَه (شَه ق زَیْلَه) - بفتح شین معجم و سکون قاف و کسر زای معجم و بیای مجهول و سکون ها سیلی را گویند و آن کف دست زدن است از سر قهر و غضب بر روی دیگری.

شُکَه (شَه کَه) - بفتح شین معجم و کاف تازی و اخفای ها کلاه بخارائی و امثال آنرا گویند که مردان بسر نهند و بکاف فارسی گوسفند و بز را گویند که سم آنها تر کیده باشد.

شَلَاقَه (شَه لَاقَه) - بفتح شین برون

علاقه مرغیست که قوت پریدن کمتر دارد از قراریکه مشهور است از آسمان میبارد؟ بقرار عبارت مفسرین بجهت قوم موسی علی نبینا و علیه السلام از آسمان نازل شد بر بی آنرا سلوا خوانند و الله اعلم.

شَلَاقَه (شَیْلَاقَه) - باشین معجم برون نهانه زرد آلو را گویند و آن میوه معروف است. **شَلْتَه** (شَه لْتَه) - بفتح شین معجم و سکون لام مخف و فتح تای فوقانی و سکون ها دو معنی دارد: اول زیر جامه کوتاهی را گویند که زنها در زیر شلوار و تنبان شان می پوشند دویم باد سرد و گرمی را گویند که بمحض وزیدن و آمدن انگور و خربزه که در باغ و بستانست ضایع میکند و سیاه مینماید و در فارسی جای مردار و ناپاک را گویند که در آن سرگین و پلیدی و خاکستر و امثال آنها ریزند. **شَلْکَیْنَه** - بکسر شین معجم و سکون لام مخفف و کسر کاف نازی و بیای مجهول و فتح نون و اخفای ها نانی است که به تخم مرغ خمیرش میکنند و میان روغن میگذارند و میخورند.

شَمَامَه (شَه مَامَه) - باشین معجم برون عمامه دستیوری را گویند و آن نباتی باشد کوچک و گرد و الوان شبیه بخر بزه و در عربی گلوله باشد مرکب از عطریات که آنرا بجهت بوئیدن بردست گیرند گویا اگراد ازین اخذ کرده اند.

شَمَشْکُورَه (شَه مَشْکُورَه) - بفتح شین معجم و سکون میم و فتح شین معجم ثانی و لام مخفف و ضم کاف تازی و بواو مجهول و فتح رای مهمل و سکون ها شبیره را گویند که بر بی خفاش باشد و او مانند موش است، گویند

سوراخ مقعد ندارد و میزاید از دهان پائینه دیگر و بالش از پوست بود. گویند حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام باینصورت مرغی از گل ساخت و منفذ سفلی او را فراموش کرد بفرمان الهی حیات بهم رسانید و بیرید چندان که از نظر غایب شد و بیفتاد و بمرد پس حق سبحانه و تعالی شبیه آنرا خلق گردانید.

شوان خلّیمینه (شوان خهله تینه) -
بضم شین معجم و واو بالف کشیده و سکون نون و کسر خسای نقطه دار و بفتح لام مفخم و کسر نای فوقانی و بیای مجهول و فتح نون و اخسای ها نام مرغیست و بعضی گویند شبیه بفراش تروک است که پرستو باشد مجملاً چنان بر روی زمین نشیند که هر کس او را به بیند پندارد که قوت برخواستن و پریدن ندارد همینکه نزدیک او رود و برخواستن آنند که راهی پرواز کند و باز بنشیند و هر چند این کس پیش برود او چند قدم پرواز کند و بنشیند بفارسی آنرا شبان فریب گویند. کوچک است صاحب برهان قاطع نوشته شبیه بیاشه است.

شوپاته (شه و پاته) - بفتح شین معجم و سکون واو و بای فارسی بالف کشیده و فتح تای فوقانی و سکون ها آشی را گویند که شب در میان تنور میگذارند تا صبح خوب حل و پخته میشود و میخورند.

شورگیه (شورگیه) - بضم شین معجم و بواو مجهول و کسر رای مهمل و سکون کاف فارسی و فتح یای تحتانی و اخسای ها یعنی شسته است.

شوریه (شوره یه) - بضم شین معجم و بواو معروف و فتح رای مهمل و یای تحتانی و

سکون ها یعنی قبیح و عیب است.
شوکه - بضم شین معجم و بواو مجهول و فتح کاف تازی و سکون ها نوعی است از گزنگبین که برگ درخت داخل آن نمی شود میجوشانند مثل شیره میشود.

شیره - بکسر شین معجم و بیای معروف و فتح رای مهمل و سکون ها، روغنچراغ را گویند و در فارسی نوعی از شراب را گویند و آن چنان است که پوزه و بنکا برادر یکدیگر داخل کنند و خورند.

فصل یای تحتانی

شکاندی - بکسر شین معجم و کاف تازی بالف کشیده و سکون نون و کسر دال مهمل و بیای معروف یعنی او را شکست.

شیروائی - بکسر شین معجم و بیای مجهول و سکون رای مهمل و واو بالف کشیده و باشباع یای معروف شیربها را گویند و آن چیزی است از اقمشه و جواهرورز و سیم که در هنگام دامادی خانه عروس ازداماد میگیرند و اینفقره در کردستان چنین معمول و متداول است در وقت عروسی پول نقدی را قرار مینمایند کسان داماد بکسان عروس بدهند خانه عروس مایحتاج عروس را از آن راه میندازند و بعضی قاعده شان اینست که این شیربها را از داماد میگیرند و کسان عروس آنرا میبرند مایحتاج عروس را باید داماد جداگانه راه بیندازد، چنانچه این عادت اخیر در میان طوایف جاف و گلباغی و مندمی زیاد متداول است.

شیواندی - بکسر شین معجم و بیای مجهول و واو بالف کشیده و سکون نون و کسر دال مهمل و بیای معروف یعنی او را بهم زد.

باب عین بی نقطه

فصل نون

عایلمَن (عایله‌مَن) - با عین بی نقطه

بالف کشیده و سکون یای تحتانی و فتح لام مخفف و میم و سکون نون پرنده‌ایست که رنگ او سیاه و سفید است مرغ ملخ خوارش میگویند صاحب برهان قاطع نوشته همین مرغ نوعی از انواع سار است گویند چشمه‌ای در طرف شیراز و بعضی میگویند در طرف رشت و گیلانات هست و بعضی میگویند در طرف دیار بکره‌ست که هر وقت ملخ بمملکتی نازل بشود اهل آن ملک اگر بروند کوزه سر بسته آب از آن چشمه بیاورند این مرغ ملخ خوار بعقب او می‌افتند تا بدان مملکت که ملخ نازل شده و همان مرغ بالکلیه دفع آن ملخ مینمایند.

فصل واو

عازُو (عازه‌و) - با عین بی نقطه بالف

کشیده و فتح زای معجم و سکون واو دو معنی دارد اول هر پسر و دختری گویند که هنوز زن و شوهر اختیار نکرده باشند دویم خانه شاگرد را میگویند و آن خدمتکار است که هنوز بحد بلوغ نرسیده باشد و خدمت زن‌ها بکند.

باب فا

فصل الف

فَریَا - بکسرفا و سکون رای مهمل مشدد و یای تحتانی بالف کشیده یعنی بریده شد.

فَریِدا (فَریِدا) - بکسرفا و فتح

رای مهمل و سکون یای تحتانی و دال مهمل بالف کشیده یعنی آنرا دور انداخت.

فَوَیَا (فَوَیَا) - بفتح فا و سکون واو

و کسر تای فوقانی و یای تحتانی بالف کشیده

یعنی از میان رفت و معدوم شد.

فِیسِیا - بکسرفا و بیای معروف و کسر

سین مهمل و یای تحتانی بالف کشیده یعنی خمیر شد.

فصل تای فوقانی

فَریِت - بکسرفا و رای مهمل و بیای

مجهول و سکون تای فوقانی، تار گلیم و قالیچه و سجاده را گویند که بدار میکشند پودرا میان آن میبرند و میافند.

فِیت - بکسرفا و بیای معروف و سکون

تای فوقانی کلمه‌ایست در وقتیکه بخوانند بشوخی کسی را از خود دور نمایند آنرا میگویند یعنی دور شو.

فصل رای مهمل

فَریِ (فَریِ) - بکسر هر دو فا و بفتح

رای مهمل اول و سکون رای مهمل ثانی پریدن و طپیدن حیوانات پرنده را گویند در وقت گرفتن یا سر پریدن آنها.

فصل زای معجم

فِیز - بکسرفا و برون خیز تشخیص و تکبیر

را گویند.

فصل سین مهمل

فِیس - بکسرفا و سکون سین مهمل لفظیست

که بدان گریه را میرانند و دوره میکنند بدین صورت گریه خیلی عاجز میشود. چنانچه چهار پنج سال پیش ازین در خانه یکی از امانهای دولت علیه ایران گریه بمیان تالاری میرود یکفراز فراشان همان خانه درها را برومی‌بندد و هیچ محل فرار را بجهت آن نمیگذارد و باین لفظ بنا میکند بگریه آواز کردن و گریه هر چه اینطرف و آنطرف میرود محل فرار نمی‌یابد

از شدت قهر و غضب و عجزی که ازین لفظ دارد
جستن مینماید بیخ گردن آنراش را میگیرد و
اورا میکشد «شودکار بر گربه آری چوتنگک»
بر آرد بچنگال چشم پلنگک».

فیس - بکسرفا برون کيس تشخص و
تکبر را گویند که از شخص بظهور برسد و با
یای مجهول کلاهست قرمز که برنگ و ترکیب
ماهوت کلی که مردمان روم آنرا بسر میگذارند
و از ابریشم سیاه آویزی در بالای آن قرار
میدهند که مثل تحت الحنک ملاها بر روی دوش
و گردن می افتد و همین کلاه در مملکت
کردستانات بیشتر زنها بسر میگذارند.

فصل شین معجم

فیش - بکسرفا وسکون شین معجم هر چیز
سست را گویند که بمحض دست زدن یا پا
گذاشتن بر آن فرو برود مثل خرمن پنبه که
دست برو میگذاری فرو میرود و امثال آن
هر چه باشد.

فصل کاف تازی

فریشک (فریشک) - بکسرفا و رای
مهمل وسکون شین معجم و کاف تازی مایه
بره را گویند که بشیر میزنند پنبه میشود و آن
پوستیست مجوف و در جوف آن چیز است سفید
مثل شیر خشکیده و در میان شکم بره نوزائیده
پیدا میشود خاصیت آن همین است که شیر را به
پنبه میکند و در فارسی خوشهای کوچک انگور را
گویند که بخوشه بزرگ چسبیده باشد و آنرا
بمری خصله خوانند.

فرمسک (فرمیسک) - بکسرفا وسکون
رای مهمل و کسرمیم وسکون سین مهمل و کاف
تازی اشک چشم را گویند که از غم و اندوه

بیاید چنان بنظر میرسد که این لغت ما خود از
فرس قدیم باشد زیرا در فرس قدیم فرم بمعنی
غم و اندوه است و این لفظ همانا فرم اشک
بوده است یعنی اشک غم و اندوه و بهرور
دهور و تغییر الفاظ و اصطلاحات الف اشک
انداخته شده و شین معجم آن میدل بسین مهمل
آمده که فرمسک شده.

فینک - بکسرفا و بیای مجهول و نون
وسکون کاف تازی خنک را گویند که سردی و
برودت هوا باشد در فصل تابستان و در فارسی
نوعی از کف دریا است و آن مانند سنگی بود
سفید و تجویف بسیاری دارد و معرب آن فینج
است.

فصل لام

فل - بکسرفا وسکون لام مخفف دو
معنی دارد: اول مرادف چل است که چل و
فل میگویند یعنی هرزه و بی ادب و خلاف رفتار.
دویم شخص سهل البیع را گویند که در هر
معامله زود راضی شود و سکوت داشته باشد
و در عربی زمینی را گویند که در آن باران کمتر
ببارد و گیاه نروید.

فال - با فا بالف کشیده و سکون لام
مفخم دو معنی دارد: اول استخاره کردن را
گویند، به کتب و ادعیات، دویم مادیانی را
گویند که محتاج بر کشیدن فحل بر روی آن
باشد.

فیل - بکسرفا و بیای مجهول وسکون
لام مفخم مکرو حیله تزویر را گویند و در عربی
و فارسی بیل را گویند و آن حیوانیست معروف.

فصل میم

فام - با فا برون جام فهم و کمال را

گویند و در فارسی بمعنی وام است که در عربی قرض و دین باشد و بمعنی لون و رنگ و شبیه و مانند و نظیر هم آمده است و نام قصه ایست از قصبات خراسان که مولد مولانا شهاب الدین است که در علم انشا و تاریخ و شعر مهارتی تمام داشت.

فصل فون

فیسمن - بکسر فا و بیای معروف و کسر سین مهمل و سکون نون شخص تکبردار را گویند.

فصل واو

قُرُو - بضم فا و رای مهمل و واو مجهول آغوز را گویند و آن شیری باشد از گوسفند نوزائیده گیرند.

فصل ها

فاقه - با فا بوزن نفاقه چیز است از چوب درست میکنند و بدان گنجشک میگیرند. فَرُو - بکسر فا و فتح رای مهمل و سکون ها بسیار را گویند و در فرس قدیم نیز باین معنی است. در فارسی بمعنی سبقت و پیشی آمده و بمعنی خوش خوی و خوش منش و صاحب همت نیز آمده و برای مهمل مشدد صدای بال و پر مرغ را گویند در وقت پریدن.

فَرَفَرُو - بکسر هر دو فا و سکون رای مهمل اول و فتح رای مهمل ثانی و سکون ها بمعنی فر فر و باد فر می باشد و آن چیزی باشد از کاغذ طفلان درست میکنند و بر سر چوبی میگذارند و بطرف باد میگیرند که باد بآن میزند گـردش میکند صدای فر فری از وظاهر میشود.

فَلاقه (فهلأقه) - بفتح فا بوزن علاقه

فلکه را گویند که در وقت چوب زدن پای مردم میگذارند و چوب میزنند.

فَوَّؤَه - بضم فا و واو مجهول و فتح نای مثناة فوقانی و سکون ها لنگک را گویند و در فرس قدیم نیز باین معنی آمده است و آن پرده ایست زن و مرد در حمام بر خود می پیچند.

فِیْر بُوْغَه - بکسر فا و بیای مجهول و سکون رای مهمل و بضم بای ابجد و واو معروف و بفتح کاف فارسی و سکون ها یعنی یاد گرفته و تعلیم یافته.

فِیْسَقَه - بکسر فا و بیای معروف و سکون سین مهمل و فتح قاف و سکون ها پرنده ایست شبیه بفاخته و بیشتر در کنار جویها می نشیند آنرا بفارسی موسیجه خوانند مشهور است میگویند آب فصل پایزا بر خود حرام کرده و نمیخورد و بهمین واسطه این بنده آنرا احمق - ترین مرغها میدانم.

فِیْمَکَه - بکسر فا و بیای معروف و فتح کاف تازی و سکون ها صفیری را گویند که با دهن در وقت آب خوردن اسب و سایر حیوانات میکنند.

فصل بیای نهجانی

فِرْفِی - بکسر فا و رای مهمل مشدد و بیای معروف یعنی پرید.

فِرْجِی (فهره جی) - بفتح فا و رای مهمل و کسر جیم تازی و بیای معروف کپنک نمدی را میگویند که آنرا اکراد در دوش میگیرند.

فَقِی (فهیقی) - بفتح فا و کسر قاف و بیای معروف طلبه طالب العلم را گویند.

باب قاف فصل الف

بای فارسی شکستن را گویند و درو کردن گندم
و جورا نیز میگویند که دیگری بدزدی بکند و
بیرد.

قِرْقَب (قرقهپ) - بکسر قاف و سکون
رای مهمل و فتح قاف ثانی و سکون بای فارسی
امر بر سکوت کردن و حـرف نـزدن است که
بعربی اسکت گویند و به ترکی دانشمه خوانند.

فصل تـای فوقانی

قَت (قوت) - بضم قاف و سکون تـای
فوقانی بز و گو سفند و تازی را گویند که موی
یال و دم نداشته باشد و کنایه از شخصی هم
هست که بتکبر و تبختر راه برود و لیاقت را هم
نداشته باشد و در فارسی یونجه خشک شده را
گویند که بعربی آن را فصفصه خوانند و بکسر
قاف در کردی لفظیست که اطفال یا غیر اطفال
گویند بجهت بازی و یا شغل و کاری جمعی را
جمع میکنند و این جمع را تقسیم مینمایند بدو
دسته در هر دسته بزرگی را قرار میدهند و باقی
زیر دست آن بزرگ میشوند هر کدام از زیر
دستان خسلافی بکنند بزرگشان باو میگوید
توقت یعنی ترا نمیخواهم اخراج باش در
حقیقت قـت بمعنی اخراج کردن و بیرون نمودن
است.

قاپوت - با قاف و بای فارسی بـروزن
تابوت خرقة نمدی را گویند که اهل اینولایت
غالباً در وقت سواری در فصل زمستان بدوش
میگیرند.

قاوت - با قاف بـالف کشیده و باشباع
واو و سکون تـای فوقانی چیزی است مثل آرد
که آنرا میخورند و طـریق در دست کردن آن
اینست نخود برشته را میکوبند تا آرد میشود

قاویدا - با قاف بـالف کشیده و کسر
واو و بیای معروف و دال مهمل بـالف کشیده
یعنی آنرا آواز داد. اصل معنی این لغت این
است ولی نه هر آوازی را گویند. مخصوص
آواز پست که در وقتی دزدی بخانه میرود که
دزدی بکند اهل خانه یا پاسبان خانه بیدار
میشوند و آواز در عقب دزد می کنند که از
اینطرف و از آنطرف مردم بیدار بشوند.

قوتیدا - بضم قاف و بواو معروف و
بکسر تـای فوقانی و بیای معروف و دال مهمل
بـالف کشیده یعنی فرو برد و بلعید چنانچه
شخص لقمه را فرو میرد و یا زمین قارون را
فرو برد و امثال اینها.

قَوَّیْخا - بضم قاف و بواو مجهول و بای
مجهول و خای نقطه دار بـالف کشیده کـخدا را
گویند که رئیس محله یا بزرگ ده باشد.

فصل بای فارسی

قَب (قهپ) - بفتح قاف و سکون بای
فارسی گاز اسب و شیر و سایر حیوانات را گویند
خصوصاً و آن عضوی دیگری را بدهان و دندان
گرفتن و نخائیدن است.

قاپ - با قاف بـالف کشیده و سکون بای
فارسی کعب را گویند چه از آدمی و چه از
حیوانات دیگر عموماً و کعب حیوانات را
گویند که بعد از کشتن آنرا برون می آورند و
اطفال بدان بازی میکنند و قمار بازاها با سه تا
یا چهار تـای آن قمار مینمایند و آن بازی را سه
قاپ میگویند و چهار قاپ نیز میگویند.

قِرپ - بکسر قاف و سکون رای مهمل و

وقند و گشنیز را نیز میکوبند و داخل آن مینمایند و میخورند خیلی خوش طعم میشود و بعضی از آرد گندم و توت خشک آن را درست مینمایند.

قِرْزَلِ قَوْت - بکسر قاف و زای معجم و سکون لام مفخم و ضم قاف ثانی و بواو مجهول و سکون تای فوقانی لفظیست که در وقت غضب و قهر در جای زهر مار بدیگری میگویند.

قِنَمِیَات - بکسر قاف و سکون نون و یای تحتانی بalf کشیده و سکون تای فوقانی قناعت را گویند و مرادف قوت هم هست که روزی باشد.

قوت - بضم قاف و بواو معروف و سکون تای فوقانی لخت و برهنه را گویند و در فارسی روزی گویند.

قَوْرَت - بضم قاف و بواو مجهول و سکون رای مهمل و تای فوقانی صدمهای را گویند که بعد از گدا شدن شخص بر شخص وارد میشود و راستی کردن اسب را هم گویند در وقت دواندن که از زور دویدن بهیچوجه گردنرا خم نکند و کنایه از خم نشدن هم هست.

فصل جیم تازی
قِرْ قَاج - بکسر قاف و سکون رای مهمل و قاف ثانی بalf کشیده و سکون جیم تازی تنگک و طپانچه آتش زدن را گویند که سوار در میدان اسب را میدواند و رو را بر میگردداند و آنها را آتش میزند و بجای رای مهمل یای تحتانی نیز شنیده شده ولی درین وقت بسا قناعت قاف است و چشمی را نیز میگویند در نگاه کردن احوال باشد و کسی را نیز گویند که بگوشه چشم بدیگری نگاه کند.

فصل جیم فارسی

قَاج - با قاف بروزن ماچ ساق پای انسانات و حیوانات را گویند.

قِرْجَ قِرْجَ (قرچه قرچ) - بکسر هردو قاف و سکون هردو رای مهمل بفتح جیم فارسی اول و سکون جیم فارسی ثانی دو معنی دارد اول تابش و حرارت آفتاب را گویند در ظهر فصل تابستان. دویم صدای را میگویند که از نمک بلند میشود در وقتیکه آنرا بمیان آتش می اندازند.

قَوْجَ قَوْجَ (قه و چه قه و ج) - بفتح هر دو قاف و سکون هردو واو و فتح جیم فارسی اول و سکون جیم فارسی ثانی دو معنی دارد: اول حرکت دهن مادبان و ماده خورا گویند که در وقت فال گرفتن اسب را می بینند آن حرکت را می کنند. دویم کنایه از بسیار گفتن و بی معنی حرف زدن شخص هم هست.

فصل خای نقطه دار

قِیْج - بکسر قاف و سکون خای نقطه دار لفظیست که اطفال دوسه ساله آنرا استعمال میدارند در وقتیکه چیز نجس و کثیفی را به بینند این لفظ را میگویند و مادر و دایه و غیره نیز با اطفال باین لفظ گفتگو می کنند در وقتیکه بخوانند چیز نجس و بدی را بخورند. اطفال بمحض شنیدن این لفظ درك مینمایند که این چیز بد است نمیخورند.

قَاج - با قاف بروزن راخ هر چیزی را گویند که از پیری خمیده شده باشد از قبیل درخت و انسانات و به ترکی یعنی برخیز.

قَازَاج - با قاف بalf کشیده و زای معجم بalf کشیده و سکون خای نقطه دار هر مرد وزنی

را گویند که بی‌زن و شوهر باشد کنایه از تنها ایست.

قاز لَاح - با قاف بalf کشیده و سکون زای معجم و لام مخم بalf کشیده و سکون خای نقطه‌دار، پرنده ایست بقدر سار بزرگ بزرگ میشود و رنگ آن به ترکیب رنگ گنجشک است گوشت او حلال و خوردنی است و بیشتر در فصل پاییز دردهات میلاق آنرا میگیرند و طریق گرفتن آن نیز چنین است که گندم وارزن در معبر آنها میباشند دوسه روز پشت سرهم می‌آیند و میخورند تا صبح خیلی زودی پیش از طلوع فجر دام میبرند و در همان محل مزبور میگذارند و یک نفر میان چاهی می‌رود و سرخود را بخش و خسار میپوشاند و دسته دام بدست میگیرد تا بقاعده مستمر جمعی از آنها می‌آیند بر روی دام می‌نشینند همان شخص دسته دام را می‌کشد جمیعاً بگیر می‌آیند غالباً میشود که صد از آنها بیکدفعه گرفته بشود.

قاوُخ - با قاف بalf کشیده و ضم واو و سکون خای نقطه‌دار پوست و جلد هر چیزی را گویند عموماً و پوست و جلد سنگ پشت را گویند خصوصاً.

قبر اَخ - بکسر قاف و سکون بای ابجد و رای مهمل بalf کشیده و سکون خای نقطه‌دار شخصی را گویند که بجهت راه رفتن یا بجهت شغل و کاری و عمل کردن لباس تنگ پوشیده باشد که چه در راه رفتن و چه در عمل کردن چست و چابک باشد.

قِرَخ - با قاف برون سرخ انسان و حیوانات لاغر و ضعیف را گویند.

قَلِخ (قه لَخ) - با قاف برون بلخ پوست اسب و خر و گاو و امثال آنها را گویند که چون

بمیرند از آنها جدا سازند و بکار دباغی برند.

قَوُخ - بضم قاف و بو او مجهول برون شوخ شفتا او را گویند و آن میوه ایست معروف.

قَوُچاخ - بضم قساف و بو او مجهول و جیم فارسی بalf کشیده و سکون خای نقطه‌دار شخص سریع رو را گویند که در راه رفتن سرعت داشته باشد و در هر کاری هر کس سریع باشد آنرا قوچاق میگویند فی الحقیقه بمعنی سریع و چابک است.

قَوُیماخ - بضم قاف و بکسر واو و بیای مجهول و میم بalf کشیده و سکون خای نقطه‌دار آشی است که از روغن و آرد در وقت بار حمل زنان درست می‌کنند بعد از حمل تا سه روز آنرا میخورند.

فصل رای مهمل

قار - با قاف برون مار مبدل قهر است که غضب باشد و در فارسی این را از اضداد نوشته‌اند نسبت او بیچیزهای سیاه و سفید هر دو کنند و بزبان ترکی برف را گویند و در عربی قیر باشد و آن صمغی است سیاه.

قاوُور - با قاف بalf کشیده و ضم لام مخفف و بسوا و مجهول و سکون رای مهمل ساقه گل پر و امثال آنرا میگویند در حالت خشکی که در صحراها می‌افتد.

قِرَقِر (قِرِه قِر) - بکسر هر دو قساف و فتح رای مهمل اول و سکون رای مهمل ثانی صدا و آواز مردم را گویند در هنگام شورش و دعوا و جنگ و آواز زاغ و زغن و امثال آنرا نیز میگویند و بضم هر دو قساف زیر لب آهسته حرف زدن را میگویند از روی قهر و غضب.

قِنِگَر - بکسر قاف بروزن کنگر لفظاً و معناً و بلفت اندلس آن را ربوله خوانند.

قُور (قه ور) - بفتح قاف و سکون واو و رای مهمل مخفف قبر است زیرا در کسردی غالباً با بو او مبدل میشود.

قُور قُور (قوره قور) - بضم هر دو قاف و بهره دو واو معروف و بفتح رای مهمل اول و سکون رای مهمل ثانی صدای سنگ را گویند اوقاتیکه او را بزنند و اذیت بکنند.

فصل زای معجم

قُپوز (قه پوز) - بفتح قاف و ضم بای فارسی و بو او مجهول و سکون زای معجم دماغ اسب و سایر حیوانات را گویند عموماً و دماغ گراز را گویند خصوصاً.

قِرْمَز - بکسر قاف و سکون رای مهمل و کسر میم و سکون زای معجم هر چیز سرخ را گویند و در فارسی چیز است که بدان چیزها رنگ کنند و گویند قرمز جانوریست کوچک و بر بوتهای خارمی نشیند آنرا میگیرند و خشک می کنند و بر بی دودالباغین خوانند و حی دیگر هست مانند عدس و آنرا نیز قرمز نامند اگر آنرا در ایریشم سرخ کشند و بر محموم آویزند تب از او مفارقت کند و شفا یابد.

قَلْباز (قه لباز) - بفتح قاف و سکون لام مفخم و بای ابجد بالف کشیده و سکون زای معجم با قدم جستن و پریدن را گویند از جای بجای دیگر.

قُوْز - بضم قاف و بو او مجهول و سکون زای معجم شخص متکبر را گویند.

قِیز - بکسر قاف و بیای معروف بروزن خیز طبیعت را گویند چنانچه اگر بگویند قیزم

نمی برد یعنی رغبت و طبیعت نمی برد.

فصل زای فارسی

قِرْز - بکسر قاف و سکون زای فارسی زلف و گیسوی زنان را گویند که بترکی آنرا ساچ خوانند.

قَاژ - با قاف بالف کشیده و سکون زای فارسی نوعی است از انواع زاغ، سیاه رنگ است و منقار سرخ دارد گوشت آن حلال است و خوردنی است.

قَاوْقِیْز (قاووقیژ) - با قاف بالف کشیده و سکون واو و کسر قاف ثانی و بیای معروف و سکون زای فارسی داد و فریادزنها را گویند که در یکجا جمعی جمع بشوند چون حمام و امثال آن.

قِیْزِوَاژ - بکسر قاف و بیای معروف و سکون زای فارسی و واو بالف کشیده و سکون زای فارسی ثانی داد و فریاد آدمی را گویند عموماً و فریاد کردن مرغها را گویند در وقت غروب خصوصاً.

فصل شین معجم

قُش (قوش) - بضم قاف و سکون شین معجم حیوانات پرنده را گویند که تربیت میدهند بجهت شکار و صید گرفتن و کنایه از شخص بد هیئت و بد ترکیب هم هست.

قَاش - با قاف بالف کشیده و سکون شین معجم بروزن ماش پاره خیار و خربزه و امثال آن را گویند که با تیغ جدا بکنند و بخورند و بترکی ابرو را گویند که حاجب باشد.

قَامِیْش - با قاف بروزن جامیش نی کلفت را گویند که غیر مدح باشد.

فصل قاف

قاق - با قاف بalf کشیده و سکون قاف ثانی گرمی و حرارت آفتاب تابستان را گویند. **قُرُواق (قورواق)** - بضم قاف و سکون رای مهمل و واو بalf کشیده و سکون قاف ثانی وزغ را گویند و آن معروف است در فارسی آنرا قاس نیز میگویند و غوک هم میخوانند.

قورُقباق (قه وزه قورباق) - بفتح قاف و سکون واو و فتح زای معجم و ضم قاف ثانی و سکون رای مهمل و بسای ابجد بalf کشیده و سکون قاف ثالث جامه وزغ گویند و آن چیزی باشد سبز که در آبهای ایستاده بهم رسد که بفارسی آنرا سرید خوانند.

فصل کاف تازی

قلماسک (قه لماسک) - بفتح قاف و سکون لام مفخم و میم بalf کشیده و کسر سین مهمل و سکون کاف تازی قلاب سنگ را گویند که فلاخن باشد و آن لیفه ایست که از ابریشم و امثال آن بافتند و بر دوسر آن دو ریسمان بندند و شاطران و شبانان بدان سنگ اندازند.

قِنگانیسک - بکسر قاف و سکون نون و کاف فارسی بalf کشیده و کسر نون ثانی و بیای معروف و سکون سین مهمل و کاف تازی آرنج را گویند و آن بندگاه ساعد و بازو است که در عربی آنرا مرفق خوانند.

قِنگِر درک - بکسر قاف و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون رای مهمل و کسر دال مهمل و رای مهمل ثانی و سکون کاف تازی خارکنگر را گویند که بعد از پیر شدن آن را می آورند و به حیوانات میدهند بخورند.

قِنگِلاشاک - بکسر قاف و سکون نون و

کاف فارسی و لام مفخم بalf کشیده و کسر سین معجم و سکون کاف تازی باد آور را گویند و آن بوته خاریست سفید و دراز بقدر یکذرع در نهایت خفت و سبکی که بیشتر در زمین ریک بوم و دامن کوهها روید و خارش انبوه شود و گل آن بنفش و سرخ و سفید هم میباشد و تخمش بخصک می ماند و بعبری شوکه الیضا خوانند.

فصل کاف فارسی

قارژنگ - با قاف بalf کشیده و سکون رای مهمل و کسر زای فارسی و سکون نون و کاف فارسی خرچنگ را گویند و آن جانوریست معروف که دست و پای بزرگ و ناهموار دارد و بعبری آنرا سرطان خوانند و بتقدیم رای مهمل و زای فارسی برالف هم میگویند که قرژانگ باشد.

قانگ - با قاف بروزن بانگ اسپند را گویند و آن دانه باشد معروف که بجهت چشم و زخم در آتش ریزند و بوی خوشی نیز دارد. **قورک (قورک)** - بضم قاف و کسر رای مهمل و سکون کاف فارسی استخوان گلو را گویند چه از انسانات و چه از حیوانات که بترکی آنرا بغاز خوانند.

قِنگ - بکسر قاف و سکون نون و کاف فارسی کون را گویند که موضع مخصوص مرد و زن و همه ذی حیات است غیر از خفاش که گویند وقتی عیسی (ع) او را از گل ساخت سوراخ مقعد او را فراموش کرد تا از قدرت حق سجانه و تعالی جان بیدن او رفت و پرید تا از نظر غایب شد افتاد و بر مرد بعد از آن محض اظهار قدرت حق سجانه و تعالی از شبیه آن خفاش را درست کرد.

فصل لام

قَل (قهل) - بفتح قاف و سکون لام مخفف سه معنی دارد: اول زاغ را گویند که بعربی آن را غراب خوانند. دوم زن قلاش و حیلله باز را گویند. سیم شاخ درخت را خوانند.

قَالَ قَالَ (قاله قال) - با هر دو قاف، بالف کشیده و فتح لام مخفم اول و سکون لام مخفم ثانی، بمعنی قیل و قال است.

قِرْجُول - بکسر قاف و سکون رای مهمل و ضم جیم فارسی و بو او مجهول و سکون لام مخفم شخصی را گویند که از شدت پیری پوست بدن او چرچ و کیس کرده باشد.

قَرْدَال (قهره دال) - بفتح قاف و رای مهمل و دال مهمل بالف کشیده و سکون لام مخفم نوعی است از انگور که دانه آن خیلی بزرگ است و رنگش سیاه.

قُرُول (قورول) - بضم قاف و رای مهمل و بو او مجهول و سکون لام مخفم درخت و دندان و امثال آنها که گرم مغز آنها را خورده باشد و میانشان تهی شود این میان تهی شدن را قورول میگویند و بفارسی مرجان سرخ را گویند.

قَوُول - بضم قاف و بو او مجهول و سکون لام مخفم ساعدا را گویند و آن معروف است از بندگاه دست تما مرفق باشد و بسوا و معروف ژرف را گویند که بعربی عمیق باشد.

قَوْتَل (قه تهل) - بضم قاف و بو او معروف و فتح تای فوقانی و سکون لام مخفم لخت و برهنه را گویند که عربان آن را عریان خوانند.

قِیسَقُول - بکسر قاف و بیای معروف و سکون سین مهمل و ضم قاف ثانی و بو او مجهول

و سکون لام مخفم شخص لاغر و ضعیف را گویند که گوشت بدنش کم باشد.

فصل میم

قَم (قوم) - بضم قاف و سکون میم چوب میان تهی را گویند که برای آب آشامیدن اغنام و مواشی ترتیب دهند و بعربی یعنی برخیز. **قَرْقُشَم (قورقوشم)** - بضم هر دو قاف و سکون رای مهمل و ضم شین معجم و سکون میم، سرب را گویند و آن معروف است.

قَمَام (قومام) - بضم قاف و میم بالف کشیده و سکون میم ثانی گیاه سبزرنگی است بترکیب گندم سبز.

فصل نون

قَپَان - با قاف بالف کشیده و بای فارسی بالف کشیده و سکون نون بازی میباشد که بچها و قمار بازها با کعب بازی مینمایند.

قَازَان - با قاف و زای معجم برسوزن جانان دیک بزرگ را گویند که بترکی آنرا قازقان خوانند و در فرس قدیم نیز همین معنی دارد.

قَاوَتُون (قاوه تون) - با قاف بالف کشیده و فتح او و ضم تای فوقانی و بو او معروف ثانی و سکون نون نهار را گویند که طعام مستمری باشد در چاشت میخورند.

قَاوَدَان - با قاف برسوزن ناودان قهوه جوش را گویند که در آن قهوه بپزند.

قِرْزَل خاتون - بکسر قاف و زای معجم و سکون لام مخفم و خای نقطه دار بالف کشیده و ضم تای فوقانی و بو او معروف و سکون نون درخت زرشک را گویند.

قَسَخَوَان (قه سخووان) - بفتح قاف

وسکون سین مهمل و ضم خای نقطه‌دار و واو بalf کشیده و سکون نون بن را گویند و آن میوه‌ایست ریزه و مغزی هم دارد و مردم آن را میخورند و آن را ون نیز گویند و بترکی چتلان قوچ و بعربی حبه الخضراء خوانند و آن بیشتر در کوهها و جنگلها حاصل میشود هنوز که تراست و مغز نکرده آنرا میان ماست خبک میریزند و میخورند درین سبزی آنرا بکردی و نه تق میگویند چنانچه در جای خود ذکر میشود ان شاء الله و سفره‌هم از درخت آن بعمل می‌آید غیر این از درخت دیگر بعمل نخواهد آمد.

قَلْخَان (قه‌لخان) - بفتح قاف و سکون لام مفخم و خای نقطه‌دار بalf کشیده و سکون نون سپر را گویند و آن معروف است که بعربی آن را جَنَه خوانند.

قَیْن - با قاف بروزن چین قهر و غضب را گویند.

فصل واو

قَو - بضم قاف و بواو معروف دو معنی دارد. اول داد و فریاد و آوازی را گویند که در دعوا و جنگ از مردم برخیزد. دویم لفظیست که قوشچیان قوش و شاهین را بآن صدا میکنند در وقتی که بدور می‌افتد و هوا میرود و اسم مرغیست که پر آن خیلی نرم است که بجهت دوشك و متکا بکار می‌آید و قیمت پر آن خیلی گران است.

قَاو - با قاف بalf کشیده و سکون واو صدا و آواز بلند را گویند که بيموقع باشد.

قَالَاو - با قاف بalf کشیده و لام مفخم بalf کشیده و سکون واو زاغ را گویند که

مرغیست معروف، سیاه رنگ و سرخ منقار که بعربی آن را غراب خوانند و به ترکی قاراغا نامند.

قَاو قَاو (قاوه‌قاو) - با هر دو قاف بalf کشیده و فتح واو اول و سکون واو آخر قال و قیل را گویند.

قَرَّاسُو (قه‌راسو) - بفتح قاف و رای مهمل بalf کشیده و ضم سین مهمل و بواو معروف رودخانه‌ایست در حوالی کرمانشاهان و بترکی آب سیاه را گویند و در فارسی نام رودخانه‌ایست در حوالی خوارزم.

قُلُو لُو (قوولو) - بضم قاف و لام مخفف و بواو معروف و ضم لام ثانی مخفف و بواو ثانی معروف نام بازیست که کودکان بازند و آن چنان باشد که شخصی را سرملانام نهند یعنی استاد و یکی از کودکان سردر کنار او و دیگران گریخته هر يك بگوشه پنهان شوند پس طفلی که سردر کنار استاد گذاشته برخیزد و در جستجوی اطفال شود و اطفال يك يك از کنار گوشها برآمده دستی بر سر استاد رسانند اگر طفلی را پیش از آن که دست بر سر استاد رساند بگیرد، بردوش آن طفل سوار شود و پیش استاد آید و همان طفل گرفته و مرکوب سردر کنار استاد نهد و اگر نتوانست طفلی را گرفتن همان خود سردر کنار استاد نهد و بازی را از سر گیرد و آنرا در کردی چاوشارکی نیز خوانند و بفارسی آنرا سرماهک گویند همان استاد را مامک خوانند.

قَوَّاقُو (قوواقو) - بضم هر دو قاف و واو اول بalf کشیده و بواو معروف آخر داد و فریاد بیهجت و بيموقع را گویند.

فصل ها

را کشیش خوانند و مؤبدهم گویند و دستور نیز نامند.

قَشْقَرَه (قشقره) - بکسر قاف و سکون شین معجم و فتح قاف ثناتی و رای مهمل و سکون ها پسرنده ایست سیاه و سفید و منقار آن سیاه است و دم خیلسی درازی دارد و دم او نیز سیاه است و بقدر يك كبك بزرگ است گوشت آن حرام است خورده نمی شود و آن را باصطلاح عوام فرس زاغی خوانند.

قَلْبَه (قوله په) - بضم قاف و فتح لام مخفف و بای فارسی کعب پارا گویند که حد غسل و مسح پاست با اعتماد هر دو فرقه و بفارسی آنرا قوزك خوانند.

قَلَنْگَه (قوله نگه) - بضم قاف و فتح لام مخفف و سکون نون و فتح کاف فارسی و سکون ها تیشه را گویند که بدان کوه کنی کنند و آنرا باصطلاح عوام فرس کلنگ خوانند.

قَلْبَه - بکسر قاف و سکون لام مخفف و فتح یای تحتانی و سکون ها آشی است از گوشت درست مینمایند و چاشنی ها باو زنند و کشمش و مغز گردو و امثال آنها در آن میریزند.
قَلَنْگَه هَل تَكْمِنَه (قنگ هله گینه) -

بکسر قاف و سکون نون و کاف فارسی و فتح های هوز و سکون لام مخفف و فتح تاي فوقانی و کسر کاف تازی و بیای مجهول و فتح نون و سکون ها مرغ کوچکی است که از گنجشک کوچک تر است و اغلب در زیر بوته گلها و لب جو بها می نشیند و اغلب وقت حرکت می کند و دایما کون و دمش در حرکت است و آنرا بعبارت اصفهانی سقاچین خوانند.

قَوَارَه (قهواره) - بفتح قاف و بر وزن

قاز یاخه - با قاف بالف کشیده و سکون زای معجم و بای تحتانی بالف کشیده و فتح خای نقطه دار و اخفای ها گیاهی است صحرائی و خوردنی ولی بعد از پخته شدن آن را میخورند گویند ضعیف قلب را نافع است.

قَانگَلَه - با قاف بالف کشیده و سکون نون و کسر کاف فارسی و فتح لام مخفف و سکون ها کلافه بند وریسمان و امثال آنها را گویند که کلافه کردنش بدست و انگشت باشد نه با چرخه.

قَاوَه - با قاف بالف کشیده و فتح واو و سکون ها مبدل قهوه باشد و آن معروف است.

قِرچه - بکسر قاف و سکون رای مهمل و فتح جیم فارسی و سکون ها صدای را گویند که از نمک و امثال آن بر آید، در وقتیکه آن را بر روی آتش می اندازند.

قُرْقینه (قورقینه) - بضم قاف و سکون رای مهمل و کسر قاف ثناتی و بیای مجهول و فتح نون و سکون ها، بادبر را گویند که از گلو با صدا بر آید و بفارسی آن را آروغ خوانند.

قِرّه - بکسر قاف و فتح رای مهمل و سکون ها دعوا و معر که را گویند.

قِرْسَکَه - بکسر قاف و سکون سین مهمل و فتح کاف تازی و اخفای ها دو معنی دارد اول بیازی را گویند که برگ باشد و بی سر بود و دریم قریه ایست از قراء محل هو با توی کردستان.

قَشَه (قهشه) - بفتح قاف و شین معجم و سکون ها، عالم و حکیم و دانشمند و پیشوای آرامنه و آتش پرستان را گویند که بفارسی آن

را گویند و آن معروف است که بسبب خاریدن گلو و درد سینه عارض میشود. دویم یعنی منکبر است و تشخیص دارد.

قَوَزَاخَه - بضم قاف و بواو مجهول و زای معجم بالف کشیده و فتح خای نقطه دار و سکون ها غلاف پنه را گویند که هنوز پنه برون نیامده باشد و بفارسی آن را غوزه خوانند و بعربی جوزق نامند.

قَوَقَه - بضم قاف و بواو معروف و فتح قاف ثانی و سکون ها آواز خروس را گویند و بفارسی تکمه کسلاه و پیراهن و امثال آن را خوانند.

قَوَلَانِچَه - بضم قاف و بواو مجهول و لام مخفف بالف کشیده و سکون نون و فتح جیم فارسی و سکون ها، جانور است خیلی کوچک و سیاه و اغلب در میان سرگین و مغاک پیدا میشود بعربی آن را جعل خوانند.

قَوَلْکَه - بضم قاف و بواو معروف و سکون لام مخفف و فتح کاف تازی و سکون ها گودالی است در زیر کرسی که زغال و آتش در آن ریزند.

قَیْرَه - بکسر قاف و بیای مجهول و فتح رای مهمل و سکون ها دو معنی دارد. اول شخصی شدیدی پرده شکم او پاره شود و اغلب روده های شکمش میان پوست خایه او بیفتند. دویم آواز بلند بدجنس را گویند.

قَیْرَه - بکسر قاف و بیای معروف و فتح زای فارسی و سکون ها آواز زنان گویند که در وقت دیدن صدمه برون می آورند و یا داد و فریادی را گویند که بسبب کثرت، زنها در

سواره، تسرکیب و هیئت آدمی و سایر اشیا را گویند و در فارسی پارچه ایست که خیاط از گریبان جامه و پیراهن و امثال آن برمی آورد و بمعنی پاره پاره هم آمده است زیرا هر گاه گویند قواره قواره، یعنی پاره پاره و انگشتان دست را نیز گفته اند و گویند درین صورت عربی است.

قُوَاثَه - بضم قاف و بواو معروف و فتح تایی فوقانی و سکون ها دو معنی دارد: اول زیر آب رفتن را گویند که قدری طول بکشد و در آن زیر از یک طرف آب بطرف دیگر برود و در فارسی غوطه را خوانند همانا مبدل اوست و در عربی با طای حطی میگویند که غوطه باشد. دویم یعنی لخت و برهنه است و درین معنی اخیر بزایدی لام در بین تایی فوقانی و استعمال میدارند که قوتله باشد.

قَوَچَه (قَه و چَه) - بفتح قاف و سکون واو و فتح جیم فارسی و سکون ها جنبانیدن و حرکت دادن دهن مادیان و ماده خردا گویند که در وقت فال گرفتن اسب فحل را می بینند و آن حرکت را میکنند و کنایه از بسیار گفتن و بی معنی حرف زدن شخص هم آمده.

قَوْرَه - بضم قاف و بواو معروف و فتح رای مهمل و سکون ها صدای سگ را گویند در وقت زدن آن.

قَوْرَخَه (قَه و رَخَه) - بفتح قاف و واو و سکون رای مهمل و فتح خای نقطه دار و سکون ها پهلوی آدمی و سایر حیوانات را گویند که بعربی آنرا جنب خوانند.

قَوْرَه - بضم قاف و بواو مجهول و فتح زای معجم و سکون ها دو معنی دارد: اول سرفه

حمام و امثال آن میکنند.

فصل یای تحنانی

قاپی - با قاف بalf کشیده و کسر یای فارسی و بیای معروف دومعنی دارد. اول دروازه را گویند که درترکی نیز باینمعنی است. دوم یعنی بدزدی و پنهانی چیزی را ربود.

قاخلی - با قاف بalf کشیده و سکون خای نقطه دار و کسر لام مفخم و بیای معروف گلی است زرد رنگ که آنرا خشک مینمایند و در وقت نان پختن آن را میان آب میریزند بر روی نان و گرده مالند که آنرا زرد مینماید و فارسی آنرا کشفه خوانند.

قاری - با قاف بalf کشیده و کسر یای مهمل مشدد و بیای معروف هرزن سال دیده را گویند که خیلی فرتوت و کهنه سال باشد.

قنّاوی (قو تاوی) - بکسر قاف و تای فوقانی بalf کشیده و کسر واو و بیای معروف مکتبی را گویند و آن اطفالیست که در مکتب درس میخوانند.

قور تاندی - بکسر قاف و سکون یای مهمل و تای فوقانی بalf کشیده و سکون نون و کسر دال مهمل و یای معروف، یعنی برید و پاره کرد ولی این بریدن و پاره کردن عموم ندارد که بهر چیز باشد بلکه مختص دندانست یعنی بدنندان پاره کرد.

قورسی (قورسی) - با قاف بروزن کرسی لفظاً و معناً و آن معروف است.

قلائی (قه لائی) - بفتح قاف و لام مفخم بalf کشیده و باشباع یای تحنانی قلح را گویند و آن معروف است مس و امثال آنرا بعد از زنگ گرفتن بدان پاک میکنند.

قوی (قهوی) - بفتح قاف و کسر واو و بیای معروف هر چیز سطبر و محکم و کلفت را گویند و در فساسی نیز باینمعنی آمده چنانچه میگویند قویدست و قوی رای.

قوری (قورری) - بضم قاف و بواو مجهول و کسر یای مهمل مشدد و بیای معروف پیرزن سال دیده را گویند که خیلی فرتوت و کهنه سال باشد و برای مهمل مخفف ظرفی است چینی که چائی در آن دم میکنند و در فارسی نیز بهمین معنی اخیر آمده.

قولائی - بضم قاف و بواو معروف و لام مفخم بalf کشیده و باشباع یای تحنانی معروف گودی را میگویند که بعربی آنرا عمق خوانند.

قینچی (قه یچی) - بفتح قاف و سکون یای تحنانی و کسر جیم فارسی و بیای معروف آخر مراض را گویند. و آن معروف است.

قیسی (قه یسی) - بفتح قاف و سکون یای تحنانی و کسر سین مهمل و بیای معروف زرد آلودی خشک را گویند.

باب کاف تازی

فصل الف

کا - با کاف تازی بروزن جا، مخفف کاه است و آن معروف است که بخورد اسب و خر و امثال آن میدهند که بترکی آنرا سمان خوانند.

کابرا - با کاف تازی بalf کشیده و کسر یای معجم و رای مهمل مخفف بalf کشیده لفظی است در جای فلان استعمال میدارند. در وقتیکه بخوانند اسم کسی را از دیگری پنهان نکنند و اشاره حرف بزنند مثلاً میگویند کابرا

آمد یعنی فلان آمد.

کاروا (کارهوا) - با کاف تازی برون ناروا کهر با را گویند که کاه را باشد صمغ درخت جوزی است خاص و بعضی گویند صمغ درخت جوز رومی است و بربری صمغ- الجوز الرومی خوانند و بعضی دیگر گویند صمغ درختی است مانند پسته همچو کبریت سوزد و آنرا سیدالکباریت خوانند و کاه را بجانب خود کشد. هر که با خود دارد از مرض یرقان ایمن باشد و بعضی گویند در حدود روس چشمه ایست که برمیجوشد و چون بر آن باد میوزد بسته میشود و کهر بای خاص همان است و آنرا بربری مصباح الروم خوانند و بعضی گویند سنگی است زرد همچنان که شبه سنگی است سیاه.

کریا - بکسر کاف تازی و سکون رای مهمل ویای تحتانی بalf کشیده یعنی کسره شد.

کُزیا (کوژیا) - بضم کاف تازی و سکون زای فارسی ویای تحتانی بalf کشیده یعنی کشته شد.

کَلَمَا (که لهما) - بفتح کاف تازی و لام مفخم و کاف فارسی بalf کشیده گاو نری را میگویند که فحل ماده گاوها باشد و اغلب در عقب ماده گاو راه برود.

کَلِمَا (کولیا) - بضم کاف تازی و سکون لام مفخم ویای تحتانی بalf کشیده یعنی جوشید و پخته شد.

کَمَا (که ما) - بفتح کاف تازی و میم بalf کشیده علفی است کوهی که بیشتر در صحراهای کردستانات میروید و آنرا چه به تری

و چه بخشکی با سب میدهند اسب را باندک زمانی خیلی فر به مینماید گویند حار است و هر اسی آنرا بخورد در دویدن کم دوام میشود با وجود این فقره جمیع کردستانات همان علف را با سب و مال سواری خودشان میدهند و در فرس قدیم نوشته اند گیاهی است بغایت بدبو و متعفن ظاهر آ همین علف باشد و در فارسی آستین رفیده را گویند و رفیده لته چند است مانند گرد بالشی دوزند و خمیر نان را بر بالای آن پهن سازند و بر تنور چسبانند و آستینی را بر آن نصب کنند تا بساعد و بازو از آتش آسبیبی نرسد و بزباز را نیز گفته اند که عربان بس باسه خوانند بعضی گویند پوست جوز است و بعضی دیگر گویند شکوفه گل و بهار جوز است.

کُنا (کونا) - بضم کاف تازی و نون بalf کشیده سوراخ را گویند و در فارسی بمعنی زمین است که بربری ارض باشد و زمین مرز را نیز گفته اند و آن زمینی باشد که کنارهای آنرا بلند ساخته باشند که در میان آن زراعت کنند و در لغت زند و پازند بکسر اول ماهی را گویند که در عربی حوت باشد.

کُوا (کوا) - بضم کاف تازی و واو بalf کشیده قبا را گویند.

کُوتا - بضم کاف تازی و واو مجهول و تای فوقانی بalf کشیده مخفف کوتاهست که عربان آنرا قصیر خوانند.

فصل بای فارسی

کِب - بکسر کاف تازی و سکون بای فارسی هر چیز مجوف را گویند که منفذ باد و هوای آن گرفته شده باشد.

فصل تازی فوقانی

کُت (کَهت) - بفتح کاف تازی و سکون

تازی فوقانی تخت را گویند که بر روی آن میخوابند نه تخت پادشاهان و در فرس قدیم تخت پادشاهان را گویند عموماً و تخت پادشاهان هندوستان را خصوصاً که میان آنرا بافته باشند و بمعنی کهریز هم آمده زیرا کهریز کن و مقنی را کت کن میگویند و بمعنی تخته و چوب نیز آمده است بسبب آنکه نجاران را کتکر و کتکار میگویند. در کردی بضم کاف تازی پاره گویند از هر چیز باشد که بر بی قطعه خوانند.

کالات - با کاف تازی بالف کشیده و لام

مفخم بالف کشیده و سکون تازی فوقانی دبه خونی را گویند که تقسیم بر طایفه و عشیرت قاتل بکنند و بگیرند چنانچه کسی دیگری را بقتل میرساند و رثه مقتول طلب دبه مینمایند طایفه قاتل همان دبه را بموافق معمول ولایت در بین خودشان تقسیم میکنند و میدهند که هیچ ضرری بخود قاتل نمیرسد و این قاعده در کردستان و در لرستان و عربستانات نجلی متداول و معمول است.

کاوات - با کاف تازی و واو بر وزن

طاعات اسم غاریست در طرف جوانرود که دهنه همان غار بترکیب طاق ایوانی است خیلی بزرگ و یک نهر آب در میان آن روان است کسی نمیداند از کجا می آید و بکجا میرود و چیزهای بسیار از آنجا نقل می کنند از آنجمله مشهور است چهار نفر درویش در ملک هند آذوقه با خود برداشته اند و در میان غاری که در هندوستان است رفته اند بعد از ششماه ازینجا سر برون آورده اند. دیگر گویند شخصی

از اهالی جوانرود و آنصفحات بطرف مغرب زمین میرود در خانه مهمان میشود و تفصیل همان غار را بجهت صاحب خانه نقل مینماید شخص صاحب خانه مبلغی زیاد خرجی بهمان شخص میدهد و دعای نیز باو می سپارد که هر وقت رفتی این دعا را در آن غار بیند از بعد از مراجعت بهمان قرار دعا را در غار می اندازد. چون قدری میگذرد می بیند بقدر یک کرور زیاد تر زنبور از آن غار برون می آید و پرواز مینماید و متصل متعاقباً زنبور بهمین قرار میرود و محض تجربه یکی از آن زنبورها را میزند و بزمن می افتد وقتی ملاحظه میکند که یک پارچه طلا است بعد از زدن آن زنبور، دیگر زنبور برون نمی آید و الله اعلم بحقیقه الاحوال و مطلق غار را نیز میگویند.

کاینات - با کاف تازی بالف کشیده و

کسریای تحتانی و نون بالف کشیده و کسریای تحتانی و نون بالف کشیده و سکون تازی فوقانی هر شهرت و خبری را میگویند که در میان مردم تازه شیوع بکند و در عربی ماسوی اله را میگویند چنانچه حضرت رسالت را سید کاینات میگویند یعنی بزرگ ماسوای خدا.

کُت کُت (کوت کوت) - بضم هر دو

کاف تازی و سکون هر دو تازی فوقانی پاره پاره را گویند. قطعه قطعه باشد.

کُرت (کورت) - بضم کاف تازی و

سکون رای مهمل و تازی فوقانی بمعنی کوتاهست که بر بی آنرا قصیر خوانند بیشتر این لغت اهل سلیمانیه و ساوجبلاغ و مکرری استعمال میدارند و بفتح اول در فارسی نام میوه خاردار است که آنرا بر بی شوکه قطبیه گویند.

کرویت - بکسر کاف تازی و سکون رای مهمل و کسروا و ویبای معروف و سکون تازی فوقانی کبریت را گویند که گوگرد باشد غالباً چوبی را میگویند بقدر یکسوجب دراز است هر دوسر آن را گوگرد میگیرند و در وقت چراغ روشن کردن آنرا بآتش میزنند و چراغ را بدان روشن میکنند و این کبریت جوهریست چهارنوع میباشد سفید و سرخ و زرد و سیاه و بعضی گویند چشمه ایست روان چون منجمد گردد کبریت شود و بعضی گویند معدنی است و گوگرد احمر از جواهرات میباشد و معدن آن در وادی موران است و آن جزو اعظم اکسیر است چنانچه سیماب را ابوالارواح خوانند، آنرا ابولاجساد نامند. گرم و خشک است و منافع بسیار دارد.

کفت (کهفت) - بفتح کاف تازی بر وزن تفت یعنی افتاد و بکسر کاف کسوفت را گویند که ناخوشی ایست معروف و در فارسی بفتح اول یعنی شکفت و ترکانید و بکسر اول در فارسی بمعنی دوش و سردوش است که عبری کنتف باشد.

کلکیت (که لکیت) - بفتح کاف تازی و سکون لام مفخم و کسر کاف تازی ثانی و ویبای معروف و سکون تازی فوقانی چیزی است بترکیب کف دست آنرا از چوب می سازند از آهن هفت هشت دندانه مثل انگشت برای آن درست مینمایند و در او نصب می کنند و دسته نیز مثل گردن مرغ که ارتفاع بر لاشه اش داشته باشد بجهت آن میسازند و در آن محکم می کنند و آن مخصوص قالی است در وقت بافتن چون پودرا میان تار میکشند با دندانه های او میزنند

که جمیع بودهاروی هم بنشینند و صاف بشود. **کوت** - بضم کاف تازی و بو او مجهول و سکون تازی فوقانی کنده را گویند که بر پای مجرمان و گریز پایان نهند و در فارسی سرین و کفل آدمی را گویند و بزبان هندی قلعه را خوانند و بفتح کاف و سکون واو یعنی افتاد.

کویت - بضم کاف تازی و بو او مجهول و کسر لام مفخم و ویبای معروف و سکون تازی فوقانی خانه محقر و کوچک را گویند عموماً و خانه صیادان را گویند که در صحرا و شکار گاه از چوب میسازند به ترکیب بوتهای درخت و در جلو آن دام میگذارند و خودشان در آن می نشینند تا صید ایشانرا نهبیند و بدامشان درافتد و آنرا بفارسی کومه خوانند.

کویت - بضم کاف تازی و بو او مجهول و ویبای مجهول و سکون تازی اسب کهر را گویند.

کیت (کییت) - بکسر کاف تازی و ویبای معروف و سکون تازی فوقانی استفهام است یعنی کیستی؟

فصل جیم تازی

کولنج - با کاف تازی بر وزن قولنج لفظاً و معنأً و آن بادبست بسبب آن شکم و پهلو درد کند و بیم هلاکت باشد و در فرس قدیم نیز باین معنی است و در فارسی نام نوائیست از موسیقی و لفظ قولنج معرب کولنج است.

کوماج - بضم کاف تازی و بو او مجهول و میم بالف کشیده و سکون جیم تازی دومعنی دارد. اول دری را میگویند که در پشت بام قرار میدهند که از آن در بر بام روند. دوم دودکشی است که بر روزن مسجدها درست می کنند تا

وسکون جیم فارسی کیک را گویند و آن معروف است که برادر حبشی شپش است گویند عمر کیک زیاده برینج روز نمی شود و در عربی آنرا برغوث خوانند و بترکی آنرا بره نامند و در فارسی بمعنی پراکنده و پشیمان باشد و جنسی از جامه ابریشمی هم هست و نام ولایتی است نزدیک سیستان و بمعنی کم و اندک و آهسته و کوچک هم آمده است.

فصل خای نقطه دار

کُوخ - بضم کاف تازی و بو او مجهول و سکون خای نقطه دار خانه محقری باشد که آنرا باغبان از چوب ونی و علف در میان باغ سازد که شبها در آنجا باشد و پاسبانی از باغ بنماید و در فرس قدیم مطلق خانه را گویند که از چوب ونی و علف سازند و در فارسی خانه بیرون را گویند و گیاهی که از آن حصیر بافند و درخراسان خر بزه را گویند که آنک کنند و چرك کنج گوشهای چشم را هم میگویند و بمعنی کرم هم آمده است چنانچه گویند در فلان چیز کوخ افتاده یعنی کرم افتاده است.

فصل دال مهمل

کُرد (کورده) - بضم کاف تازی و سکون رای مهمل و دال مهمل مطلق اکراد را گویند عموماً و طایفه صحرائین کسم فهم را گویند خصوصاً زیرا چنان مشهور است که لفظ کرد مبدل کرت است که بمعنی کوتاه باشد و طوایف صحرائین چون در فهم و عقل قصور دارند مسمی باین اسم شده اند و بعضی گویند اکراد از نسل عمرو بن عامر است روایت کرده ابو عمر بن عبدالبر صاحب کتاب استیعاب در کتابی که تالیفش محض بیان انساب عرب و

هیچ برف و بساران از آن روزن بمیان مسجد نیاید زیرا روزن مسجد را خیلی در صفحات کردستان بزرگ میسازند غالباً بزرگی آنرا یکذرع طول و یکذرع عرض قرار میدهند و این روزن نیز در وسط بام مسجد درست مینمایند بسبب آنکه متداول چنین است در وسط مسجد آتش گاهی درست میکنند و در وقت زمستان در آنجا آتش زیادی میسوزانند و مردم در دور آن جمع میشوند و در فارسی نانی است مشهور و نانی را نیز گویند که بر روی اخگر و ذغال بپزند و کلیچه خیمه را نیز گفته اند و آن نخته باشد میان سوراخ که برستون محکم کنند.

فصل جیم فارسی

کُج (کوج) - بضم کاف تازی و سکون جیم فارسی شخص جولاغ را گویند که دستش یا پایش بسبب مرضی از کار افتاده باشد و بکسر اول دختر را گویند غالباً این لفظ دهات حوالی و حواشی سنندج استعمال میدارند و بضم اول در فارسی بمعنی فلوس ماهی باشد.

کُوچ - بضم کاف تازی و بو او مجهول و سکون جیم فارسی از منزل و مقامی بمنزل و مقامی دیگر نقل و تحویل کردن و روانه شدن را گویند و در فرس قدیم نیز باین معنی آمده است و بمعنی کوچ و خانه و عیال هم هست که زن و فرزندان و اهل و عیال باشد و پیاده و راه زن و دزد و او باش را نیز گفته اند و بمعنی لوج و احوال هم هست و تمام طایفه ایست از صحرا نشینان و جغد را هم گفته اند و آن پرنده ایست به نحوست مشهور و پیوسته در ویرانها آشیان کند و نام ولایتی است مابین بنگاله و ختا.

کُیچ - بکسر کاف تازی و ویبای مجهول

که بر قلاده سگ بندند و آنرا بعربی ساچور خوانند و در فارسی دست افزار نقب کتان و گلکاران و سنگ تراشان باشد که بدان زمین کنند. **گند (که نند)** - بفتح کاف تازی بوزن چند گودی و پستیهای را میگویند که در صحراها باشد و بترکی دهکده را خوانند که قریه باشد و در فارسی بمعنی شکر است که معرب آن قند است و بمعنی جراحت و ریش هم بنظر آمده و بمعنی گریز هم آمده که از گریختن باشد.

فصل رای مهمل

گُر (کوز) - بضم کاف تازی و سکون رای مهمل پسر را گویند که در مقابل دختر است که بعربی آنرا ابن خوانند و بترکی اغلان نامند و در فارسی نام دو رودخانه است یکی در گرجستان و دیگری در فارس و بر آن رودخانه امیر عضدالدوله دیلمی پلی بسته است و بمعنی برنج هم بنظر آمده است که عربان از خوانند و در عربی حوض آبی را گویند که هر یک از طول و عرض عمق آن سه و پنج در سه و پنج و نیم باشد و بفتح اول در کردی دو معنی دارد: اول خورا گویند که بعربی حمار باشد و بترکی ایشک خوانند. دویم کسیرا گویند که گوش او چیزی نشود که بعربی آنرا اصم خوانند تفاوتی درین دو معنی دارد اینست در معنی اول رای مهمل آن مخفف است و در معنی ثانی رای مهمل آن مشدد و مفخم است بهر صورت در فارس قدیم نیز باین معنی اخیر آمده است که اصم باشد و در فارسی بمعنی زور و قوت و تاب و توان و مراد و مقصود است و بکسر اول و رای مهمل مفخم در کردی مرغی را گویند که بجهت پیدا کردن جوجه چند تخمی را

عجم نموده بدین عبارت فرموده: **إِنَّ الْأَكَرَادَ مِنْ نَسْلِ عَمْرٍ وَ مَزِيْقِيّاً وَ أَنْهَمِمْ وَ قَعُوا إِلَى أَرْضِ الْعَجَمِ فَتَنَسَلُوا بِهَا وَ كَثُرَ وَ لِدَهُمْ فَسَمُوا الْكُرْدَ وَ بَعْضَى شَعْرًا دَرِ بِنِخْصُوصِ نِظْمًا بِيَانٍ مُطَلَبٍ نَمُودَه أَنْدَ وَ مِنْ جَمَلَه عَمْرِبِنَ عَبْدِ الْبَرِّ بَرِشْتَه نِظْمَ دَر آورده **عمر که ما الا کراد ابناء فارس و لکنه کردین عمر و ابن عامر و عمرو بهمین جهت نیز مشهور بمزقیاً** شده که وی از پادشاهان یمن بوده و هر روزه دو دست لباس فاخر متسوج بذهب پوشیده و چون غروب شده هر دو دست لباس خودش را پاره پاره کرده و دور انداخته زیرا هم اگر اه داشته که روز دیگر آنها را برتن خود بپوشاند و هم عار خود دانسته که کسی دیگر لباس او را بتن کند و جمیع عمرش بدین منوال رفتار نموده بدین سبب بساین اسم مشهور شده که لغت مزقیاً از مزق است و مزق بمعنی پاره کردن است و این هم بقرار تفصیل مذکور لباسهای خود را پاره کرده و در فارسی قطعه زمینی را گویند که کنارهای آن را بلند کرده باشند و در میان آن سبزی بکارند یا زراعت دیگر کنند و زمین زراعت کرده را نیز گویند عموماً و کشت و زراعت شالی و برنج و سبزی خوردنی و مانند آنرا خصوصاً و بمعنی آب گیر و آب انبار و تالاب هم هست و چوپان و گوسفند چران را نیز گفته اند و بکسر کاف تازی کبوتر و مرغی را میگویند که جوجه نباشند و بوقت تخم کردن رسیده باشند.**

گُند (که نند) - بفتح کاف تازی و لام مفخم و سکون نون و دال مهمل قلاده کردن تازی را گویند و در فارس قدیم چوبی را گویند

بزیر او بگذارند و بر روی آنها بخوابند.
کار - با کاف تازی بالف کشیده و سکون
 رای مهمل بر وزن خار بزغاله را گویند و در
 فارسی بمعنی صنعت و هنر و پیشه باشد و بمعنی
 کشت و زراعت هم آمده است و امر بزراعت
 کردن هم هست یعنی بکار و زراعت کن و
 جنگ و جدال را نیز گویند و بمعنی سخن هم
 گفته اند و در کردی نیز بمعنی شغل و عمل هم
 استعمال میدارند.

کارگر (کاره کاره) - با کاف تازی بالف
 کشیده و فتح رای مهمل و کاف تازی ثانی و
 سکون رای مهمل مطلق کنیز را گویند که در
 میان خانه خدمت کند.

کاوژ - با کاف تازی بالف کشیده و
 بضم او و سکون رای مهمل مفخم بره یکساله
 را گویند که نه بره باشد و نه گوسفند ظاهراً
 باصطلاح عوام فارس آنرا تغلی خوانند.

کپور (که پر) - بفتح کاف تازی و سکون
 بای فارسی و رای مهمل آفتاب گردانست که
 در میان باغ بجهت سایه ازنی و چوب و غلف
 درست می کنند و در زیر آن می نشینند و در
 چهار گوشه آن چهارستون دارد در حقیقت
 دیوارش همان چهارستون است و شبها هم در
 بالای آن میخوابند.

گنر (کو تر) - بضم کاف تازی و سکون
 تازی فوقانی و رای مهمل دو معنی دارد: اول
 لکت زبان را گویند. دویم مطلق ندامت را
 گویند عموماً و ندامتی را گویند که در قمار بر
 قمار باز روی میدهد خصوصاً.

گرسر (که رسره) - بفتح کاف تازی
 و سکون رای مهمل و فتح سین مهمل و سکون

رای مهمل ثانی مرغیست خیلی بزرگ و
 رنگ آن خاکستری است و بعضی از انواع
 آن سرخ و سفید هم میشود از آن جهت باین
 اسم موسوم شده است که صدای آن مثل صدای
 خراست زیرا کرسر بمعنی آواز خراست که
 کرخر باشد و سر بارای مفخم آواز خراست و طریق
 شکار کردنش نیز چنین است که شخص صیاد
 خری را با خود میرود و خرا را پیش روی خود
 می اندازد و خود از عقب خرا آهسته آهسته
 میرود و همان مرغ چون خرا می بیند خوشحال
 میشود و پیش می آید چون به نزدیک میرسد
 شخص صیاد با تفنگ او را میزند و میکشد و
 گوشت او خوردنی است.

گُرگُر (کوژ کوژ) - بضم هرد و کاف
 تازی و سکون هردو رای مهمل مرغیست در
 بزرگی بقدر یک کبک و گوشت آن خورده
 میشود و ترکی آنرا با قرقره گویند.

کَشک و سَور (که شک و سور) - بفتح
 کاف تازی و سکون شین معجم و کاف تازی
 ثانی و بو او ربط و ضم سین مهمل و بو او معروف
 و سکون رای مهمل دستمالهای الوان را گویند
 که اگراد به ترکیب عمامه بردور سر پیچند.

کَلشیر (که له شیر) - بفتح کاف تازی
 و لام مفخم و بکسر شین معجم و بیای مجهول و
 سکون رای مهمل خروس را گویند و آن معروف
 است بعربی دیک خوانند.

کَمتار (که متار) - بفتح کاف تازی و
 سکون میم و تازی فوقانی بالف کشیده و سکون
 رای مهمل، جانوریست وحشی در بزرگی و
 رنگش بترکیب خسر الاغ است مشهور است
 چون بسوراخ خود میرود صیاد میخواهد آن

مجهول و سکون رای مهمل کور را گویند که
بعربی اعمی باشد.

فصل زای معجم

کوز (کوز) - بضم کاف و سکون زای
معجم کس را گویند که موضع جماع زنان باشد
که در عربی فرج خوانند.

کاربز - با کاف تازی بالف کشیده و
کسر رای مهمل و بیای مجهول و سکون زای
معجم کهریز را گویند و آن معروف است. جوی
آبی باشد که در زیر زمین بکنند تا آب از آن
روان شود بعربی آنرا قنات خوانند.

کمز (که میز) - بفتح کاف تازی و
کسر میم و بیای مجهول و سکون زای معجم اسم
دهی است از نیم فرسخی شهر سنج.

کوز - بضم کاف تازی و بواو مجهول
و سکون زای معجم دو معنی دارد: اول بمعنی
کومار است که گذشت که او به ایلات باشد.
دویم زمینی را گویند که ایلات از چوب و نی
در دوران حصاری میکشند و آنرا جای بره
قرار میدهند.

فصل زای فارسی

کز (که ژ) - با کاف تازی بوزن دژ
کوه را گویند که بعربی آنرا جبل خوانند و
بترکی آنرا داغ نامند اغلب این لفظ اهالی
اورامان و دهات کردستان مستعمل میدارند و
در فارسی بمعنی کجست که نقیض راست باشد
و قسمی از ابریشم فرومایه و کم قیمت بود که
بعربی قز گویند و بضم اول در فارسی بیخ درخت
باشد.

کاویر - با کاف تازی بالف کشیده و
کسروا و بیای مجهول و سکون زای فارسی

را بگیرد بمیان سوراخ او میرود کعب پای او
یا پاشنه پای او را با تیغ سوراخ مینماید هیچ
حرف نمیزند و ریسمانی قوی در سوراخ پای
او میکشد و بزور همان حیوان را از سوراخ خود
بیرون می آورد گویند هفت فرج دارد و هر مردی
یا هر زنی فرج او را پیش خود بردارد پیش
چشم مردم خیلی شیرین و محبوب القلوب میشود.
کوتر - بضم کاف تازی و بواو مجهول
و کسر تازی فوقانی و سکون رای مهمل کبوتر را
گویند که بعربی آنرا حمام خوانند و بترکی
گویرچن با کاف فارسی نامند و در فرس قدیم
بفتح اول و ثالث نیز با این معنی آمده و گاهی بضم
اول بهمین معنی هم میخوانند.

کویر (کویر) - با واو بوزن
و معنی کفگیر است و آن معروف است که چیز است
از مس بترکیب کف دست درست می کنند و
سوراخ سوراخ است و دسته نیز بجهت آن قرار
میدهند که پلاو و چلاو و امثال آنها را بدان
از دیک بمیان دوری میریزند و بدان روغن بر
روی پلاو می کشند و بفارسی آنرا کفلیز بوزن
دهلیز هم خوانند و در کردی بمعنی کبک گیر نیز
آمده که شخصی باشد صید کبک کند.

کومار - با کاف تازی بوزن طومار
او به ایل و طایفه را گویند و آن قاعده ایلات
است که هر چند خانواری در یک جا چادر میزنند
چون ممکن نخواهد شد که همه در یکجا جمع
شوند ناچار متفرق میشوند سی خانه چهل خانه
بفتاوت در یکجا چادر میزنند آن را کومار
خوانند و کومه نیز میگویند.

کویر - بضم کاف تازی و بواو پای

آنچه شتر و گاو گوسفند و امثال آنها خورده باشند و باز از معده بدهن آورند و بخایند و فرو برند آن را بعرابی جره گویند و بفارسی نشخار خوانند.

گرژ - بکسر کاف تازی و سکون رای مهمل و زای فارسی، تاییده و پریچ و مجعد را گریند از بند و ریسمان و ابریشم و موی و امثال آنها و گاهی در فارسی آن را کرس بضم کاف و سین مهمل خوانند.

کولوژ (کولوژ) - بضم کاف و بو او مجهول و سکون لام مقخم و بفتح و او ثانی و سکون زای فارسی چوبی را گویند که بدان نان از تنور بیرون می آورند.

فصل سین مهمل

کس (که س) - بفتح کاف، تازی و سکون سین مهمل قوم و خویش را گویند و بکسر کاف تازی صدائی است که بدان گوسفند را راه می برند و یا دور می نمایند و بفتح اول در فارسی مردم را گویند زیرا کسی را مردمی و ناکسی را نامردمی خوانند و عقلا و دانشمندان نیز گفته اند.

کاس - با کاف تازی بر وزن طاس شخصی را گویند که سرش از ضربی گنج شده باشد و در فارسی بمعنی کوس است که نقاره بزرگ باشد و بمعنی خوک تر آمده که جفت خوک ماده باشد و در عربی کاسه و پیاله را خوانند.

کراس - بکسر کاف تازی و رای مهمل بالف کشیده و سکون سین مهمل پیراهن را گویند که بعرابی آن را قمیص خوانند و با ضم اول در فارسی پرنده باشد سیاه و سفید که

بر کنار آب نشینند و دم جنبانند.

کلیوس (که لپوس) - بفتح کاف تازی و سکون لام مقخم و ضم برای فارسی و بو او مجهول و سکون سین مهمل دو معنی دارد: اول کوهه زین اسب را گویند و آن بلندی پیش زین اسب است که در فارسی آن را قرپوس خوانند. دویم تخته پوستی را گویند که درویشان در تکیها بزیر می اندازند و بر او می نشینند و گاهی آن را نیز بدوش میگیرند و اکثر آن را از پوست سیاه بز مرغز درست می کنند.

کوس - بضم کاف تازی و بو او مجهول و سکون سین مهمل دو معنی دارد: اول پشته و بلندبهارا گویند که در صحراها هست که بعرابی آن را تل خوانند. دویم بمعنی غصه و غم زیادی باشد که از حد طاقت و حوصله بیرون بود و در فارسی با او معروف بر وزن طوس بمعنی فرو کوفتن باشد که عربان صدمه گویند و دو کس را نیز گویند که دوش بردوش یا پهلوی بر پهلوی زنند و نقاره بزرگ را نیز خوانند و آن را هم بسبب فرو کوفتن باین نام خوانده اند و بمعنی صف و قطار و جرگه هم آمده است و نام قصبه ایست از مازندران که بکوسان اشتها دارد و نوعی از بازی باشد و آن فی الجملة شباهتی بیازی شطرنج دارد زیرا مهرهای آن را نیز در دو جانب دو صف می چینند و چون کوس بمعنی صف آمده آنرا باین اعتبار بهمین اسم میخوانند و گوشه جامه و گلیم و پلاس را نیز گویند که از گوشهای دیگر درازتر باشد و بمعنی ایما و اشاره هم آمده است و بهندی بمعنی کرده است که ثلث فرسخ باشد.

کولوس (کولهوس) - بضم کاف

تازی و بواو مجهول و بفتح لام مفخم و واو و سکون سین مهمل دومعنی دارد: اول گندمی را گویند که در وقت پایز پاشیده باشند و سبز بشود که در سال دیگر در فصل تابستان آنرا درو نمایند. آن سبزی فصل پایز را کولوس خوانند. دویم اطفالی را گویند که زنی دوشوهر کرده باشد و آن اطفال از شوهر اول بهمرسانیده باشد آن اطفال بالنسبه بشوهر ثانی کولوس می نامند.

گیس - بکسر کاف تازی و بیای معروف و سکون سین مهمل ورم گوشت دندانرا گویند که از شدت درد بهم برسد و در فارسی چین و شکنج را خوانند و در عربی توبره و خریطه را نامند.

فصل شین معجم

کش - بکسر کاف تازی و سکون شین معجم افضی است که بدان مرغ خانگی را برانند و دور کنند و در فرس قدیم نیز با بمعنی آمده است که امر بردور کردن مرغ خانگی باشد و در فارسی مرکب است از کاف خطاب و شین ضمیر بمعنی که او را گفت و او را که گفت و امر بر برخزانیدن شاه شطرنج است وقتی که در خانه مهره حریف نشسته باشد و بمعنی کشته هم هست و آن خطی باشد که بجهت باطل بر نوشته کشد و بفتح اول نیز در فارسی نام شهر است از ماوراءالنهر نزدیک به بخشب و مشهور بشهر سبز گویند حکیم عطا که بمقتع اشتهار دارد مدت ده ماه هر شب ماهی از چاه سیاه که در نواحی آن شهر است بیرون می آورد که چهار فرسخ در چهار فرسخ پرتو می انداخت و ستاره زحل را هم میگویند و سینه را نیز گویند که

عربی صدر خوانند و هر گوشه و بیغوله را گویند و بمعنی بغل و تهی گاه هم آمده است و دست در بغل کردن و از روی ادب دستها بر تهی گاه نهادن را نیز نامند و بمعنی خوش و نیک هم باشد چنانچه گویند کشر رفتار و کشر گفتار است یعنی خوش رفتار و خوش گفتار است و زخم و ریشی را نیز گویند که بردست و پای شتر بهم رسد و از آن پیوسته زرداب برون می آید از بیم آن شتران صحیح را داغ کنند که مبادا بر آنها سرایت کند و آنرا عربی غره خوانند بضم غین نقطه دار و امر بکشیدن هم هست یعنی بکش و اسم فاعل هم آمده است که کشنده باشد همچو جفاکش یعنی جفا کشنده و کنایه از خورنده هم هست همچو پیاله کش یعنی شراب خور.

کالیوش - با کاف تازی با لف کشیده و سکون لام مفخم و ضم یای تحتانی و بواو معروف و سکون شین معجم کله جوش را گویند و آن آشی است که از ماست یا از دوغ کشک درست می کنند و آن چنان باشد که پیاز را در میان روغن سرخ میکنند و کشمش و مغز گردکان و فلفل در میان آن میریزند و بعضی هم قدری قاورمه میریزند و ماست یا دوغ کشک را نیز داخل آن میکنند که دو سه جوشی داده فرود آورند و بخورند و آنرا بفارسی کالجوش و کالیوس یا سین مهمل نیز میگویند.

گلش (کوله ش) - بضم کاف تازی و فتح لام مفخم و سکون شین معجم ساقه گندم و جو خشک را گویند که اغلب آنرا در میان بالان میریزند و میدوزند.

کلاش - بکسر کاف تازی و لام مفخم

بالتف کشیده و سکون شین معجم دومعنی دارد: اول گیوه را گویند که اکراد آنرا پامی کنند. دویم لفظی است در وقت دیدن کژدم که عقرب باشد اورا میگویند که عقرب تند نرود و بایستد و من جانب الله بعد از گفتن این لفظ کژدم می - ایستد و آهسته راه میروود و بفارسی آن را عنكبوت خوانند.

كُوْش (کهوش) - بفتح کاف تازی و سکون واو و شین معجم کفش را گویند و آن معروف است و معرب آن کوث است با ثای مثله.

فصل فا

كَيْف - بکسر کاف تازی و بیای مجهول و سکون فاء، کوه را گویند که بربی جبل خوانند و بترکی داغ نامند.

كَيْكَيْف (که یکیف) - بفتح کاف تازی و سکون یای تحمّانی و کسر کاف تازی ثانی و سکون فا درختیست به ترکیب درخت ون و ثمری ندارد و اغلب قاشق و کاسه چوبی و میانه قلیان از آن میسازند غیر ازین بکار نمی - آید مگر بکار سوزانیدن.

فصل قاف

كُوْلُ رُق (که و له رهق) - بفتح کاف تازی و سکون واو و بفتح لام مفخم و رای مهمل و سکون قاف نیمته پوستینی را گویند که شیره فروش و روغن فروش ها بلدوش میکنند و از بسکه شیره و روغن برو میچکد و آفتاب میزند خشک میشود و بهمین جهت است جسد میرزا محمد رضای وزیر کردستان باین اسم مسمی است که همیشه از آن پوستینها تن کرده و شیره فروشی و روغن فروشی کرده. **سبجانك تعز**

من تشأ بقدر تك و تذلل من تشأ بقدر تك.

فصل کاف تازی

كَالِك (کالهك) - باکاف تازی بالف کشیده و فتح لام مفخم و سکون کاف تازی خریره رسیده بزرگ را گویند که در عربی آنرا بطیخ خوانند و بترکی قاون نامند و در فارسی نقیض اینمعنی را گرفته، زیرا کالك خریره نارسیده کوچک را گویند که بربی خصف باشد و کسدوی استادان حجام را نیز گفته اند که بآن حجامت کنند.

كَبْرِك - بکسر کاف تازی و تایی فوقانی و سکون کاف تازی گربه را گویند که بربی آنرا سنور خوانند و بزبان انگلیس آنرا پس نامند و بضم کاف تازی و فتح تایی فوقانی چوبی است که اغلب اکراد آنرا بدست گیرند و سره گردی دارد و باصطلاح عوام فرس آنرا چوماغ خوانند.

كُجَك (کوجک) - بضم کاف تازی و کسر جیم فارسی و سکون کاف تازی آخر سنگ را گویند که بربی آنرا حجر خوانند و بترکی داش نامند و در فارسی مخفف کوجک باشد.

كَشَك (که شک) - بفتح کاف تازی بروزن مشک دوغ خشک شده باشد و آمعروف است که بترکی قروت خوانند و در فارسی نیز باینمعنی آمده و نان خورشیه هم هست که آن را از ماست می پزند و بعضی گویند طعامی باشد معروف که آنرا از آرد گندم و جو و شیر گوسفند درست می کنند و بفارسی کشک را که بمعنی دوغ خشک شده باشد بینوینک نیز می گویند و بربی اقسطه خوانند.

كَشَكْكَ (که شککهك) - بفتح کاف تازی

وسکون شین معجم و فتح کاف تازی ثانی و سکون کاف تازی ثالث آشی است که از گندم نیم کوبیده درست میکنند و طریقی درست کردنش این است که در اول شب دوسه کله پای گوسفند را در میان دیک گلی خیلی بزرگ میگذارند و قدری آب میریزند که بجوش می آید بعد از آن بقدر معیاری که دارند گندم نیم کوبیده داخل آن مینمایند و در میان تنور خیلی بزرگش میگذارند تا صبح باجوب بزرگی پی در پی آنرا بهم میزنند که خوب حل شود گویا این آش بدل آش حلیم است.

کَلْک (که لَه ک) - بفتح کاف تازی و لام مفخم و سکون کاف ثانی دومعنی دارد: اول چوب و نی و علفی بود که برهم بندند و مشکی چند را پرباد کرده بر آن نصب کنند و بر آن نشسته از آبهای عمیق بگذرند و در فرس قدیم نیز با اینمعنی آمده. دویم بمعنی چاپ و حيله است که از شخص بظهور رسد و در فارسی نشتر فساد را گویند و بمعنی منقل و آتش دان گلی و سفالی نیز آمده و نام موضعی هم هست از مضافات دامغان که در آنجا گندم خوب حاصل میشود و انجمن و مجمع مردم را نیز گویند و بمعنی درد سر هم آمده است و تصغیر کل هم باشد که کچل است و شوم و نامبارک را نیز گویند و خربزه نارسیده و غوزه پنبه که هنوز نشکفته باشد و گاو میش نرینه جوان را هم میگویند و بکسر کاف تازی و سکون لام مخفف و کاف تازی آخر در کردی انگشت را گویند عموماً و در فرس قدیم انگشت کوچک را گویند که مختصر باشد خصوصاً و بزبان اهل کرماج و بانه و سقز و سلیمانی و ساوجبلاغ و مکسری و

کردستانات آنطرف دم اسب را گویند که بر بی ذنب باشد و اگر فی المثل کسی در میان انجماعت انگشت را کلک بخواند او را ریشخندهای زیاد مینمایند و در فارسی هر نی میان خالی را گویند عموماً و نی قلم کتابت کردن را گویند خصوصاً و هر چهار دندان تیز سباع را هم میگویند که بر بی ناب خوانند و بضم کاف تازی و سکون لام مفخم در کردی موسی درشت و بیفایده را گویند که زنها باشانه یا بادست از پشم میگیرند و در فارسی درد شکم را گویند کلز رک بضم کاف تازی و فتح لام مفخم و کسر زای معجم و سکون رای مهمل و کاف تازی سنگدان مرغ را گویند پوست اندرونی او را خشک کرده بسایند و با شراب بیاشامند درد معده را نافع است خاصه پوست سنگدان خروس هکذا فی کتاب التحفه و آنرا بفارسی قانصه خوانند و بعضی گویند عربی است و بجای کاف تازی آخر کاف فارسی نیز خوانده میشود.

کَنْشَک (که نیشک) - بفتح کاف تازی و کسر نون و سکون شین معجم و کاف تازی آخر دختر را گویند که در عربی بنت باشد و در ترکی قز و بکسر اول بروزن سرشک در فارسی تیز زدن اعضا را گویند بسبب دردی و ناخوشی.

کَوَک - بضم کاف تازی و بواو مجهول و سکون کاف تازی اخیر هر حیوانات و انسان صاحب دماغ را گویند یا بجهت فریبه یا بسبب دولت و عزت و خوشی.

کَوچَک (که وچک) - بفتح کاف تازی و سکون واو و کسر جیم فارسی و سکون کاف تازی آخر چمچه را گویند و آن معروف است که بدان دوغ و آش و امثال آنها میخورند و

در عربی ظاهر آن را قاشق خوانند.

کوپرشک (45 و ریشک) - بفتح کاف تازی وسکون واو و کسررای مهمل وسکون شین معجم و کاف تازی آخر خرگوش را گویند و آن معروف است که بترکی آن را دوشان خوانند گویند ششماه ماده و شش ماه نر است و در مذهب اهل تسنن گوشت آن حلال است و بمذهب اثنی عشری گوشت او حرام است.

فصل کاف فارسی

کُرک (که رک) - بفتح کاف تازی بر وزن برگ دومعنی دارد: اول مرغ خانگی را گویند که بعربی دجساج باشد. دویم بمعنی چغندر است ولی در هر دو معنی بیشتر اهل اورامان و محل ژاورود کردستان آن را استعمال میدارند اتفاقاً اهل شهر سنندج بمعنی اول آن را میگویند و بمعنی دویم هیچ نشنیده‌ام که در سنندج آنرا بخوانند و در فرس قدیم بمعنی اول که مرغ خانگی و ماسکیان باشد آمده و غالباً اغلب زبان اهل اورامان فرس قدیم است و کبک را نیز گفته‌اند و بفارسی سرطان و خرچنگک را گویند و بمعنی مردم چشم‌هم بنظر آمده است و شاخ درخت را هم میگویند و مخفف کرگدن هم هست و آن جانور است معروف در هندوستان شبیه بگامیش و بر سر بینی شاخی دارد گویند اگر زهره آن را خشک ساخته بخور کنند باد بسیاری بی اختیار از مردم جدا شود و میگویند بچه آن در شکم مادر پنج سال میماند و بعد از یکسال سر برمی آورد و علف میخورد و چرا میکند بهمین طریق تا چهار سال بعد از آن برون می‌آید و می‌گریزد و حکمت در این آن است که زبان مادر او درشت است و بچه در نهایت

نزاکت تاب لیسیدن مسادر ندارد و پوستش پاره میشود و فیل را شکار مینماید و هر وقت فوت و مردن او نزدیک شود فیلی در پشت او و یا بر سر شاخ او میماند و فراموش میکند تا آن فیلی بگردد و کرم در آن افتد و کرمان سربجان او میگذارند و شروع در خوردن او کنند که بدان جراحت بعیرد و بکسررای مهمل مشدد در کردی دومعنی دارد: اول هر جرم و اختلافی را گویند که طعامت و نان و امثال آن به عمل بیاید و دلیل پیدا شدن آن زیاد ماندن آنها است و بیشتر در نان بهم میرسد چون نان را بگرمی بروی هم میگذارند و مدتی میماند آن جرم را پیدا میکند که در اغلب جاها رنگش کبود و بد طعم میشود. دویم نمدی را میگویند که چوپان و شبانان بدوش میگیرند.

گورنک - بکسر کاف تازی و سکون رای مهمل و کسرنون و سکون کاف فارسی گرچک را گویند که از آن روغن چراغ بعمل می‌آید و آتمعروف است.

کُرک (کیژینگ) - بکسر کاف تازی و زای فارسی و سکون کاف فارسی بافته‌ایست از بند درست میکنند و الاغ‌دارها باد را بر پشت مال و الاغ‌بدان تنگ می‌کشند و محکم مینمایند. **کُلیاک (کولیاک)** - بضم کاف تازی و سکون لام مخم و یای تجتانی بالف کشیده و سکون کاف فارسی پخته شدن گوشت و امثال آنرا گویند با آتش.

کُوک (که و ک) - بفتح کاف تازی و ضم واو و سکون کاف فارسی کبود را گویند که بعربی آنرا ازرق خوانند و بترکی کویک نامند. **کُوانک (کوانک)** - بضم کاف

نازی و وا معدوله بالف کشیده و کسز نون و سکون کاف فارسی آتش دان و اجاق کوچکی را گویند که بجهت دیک بر روی وی گذاشتن ترتیب دهند و آنرا بر عربی کانون خوانند.

کُورک (که وه رگت) - بفتح کاف نازی و وا و سکون رای مهمل و کاف فارسی دومعنی دارد: اول تره و سبزی را گویند که در طعم شبیه به پیاز است و آنرا باصطلاح عوام فرس کبر و گنبدنا خوانند، دوم بمعنی غار است که در کوهها دیده میشود و بضم کاف نازی و -وا و مجهول و کسر رای مهمل سیاهی را گویند که بواسطه سردی هوا در گندم بعمل می آید و بواسطه آن نان همان گندم سیاه رنگ میشود.

فصل لام

کل (که ل) - بفتح کاف نازی و سکون لام مخفف دومعنی دارد: اول تیغه و گردنه کوه را گویند. دوم ظرفی را میگویند جزئی از آن شکسته باشد و بفارسی کچل را گویند و بسکون لام مفخم نرینه جمیع حیوانات را گویند عموماً و نرینه گوسفند کوهی را گویند خصوصاً و در فرس قدیم نیز بمعنی نرینه جمیع حیوانات آمده و بضم کاف نازی و سکون لام مخفف نقیض برش دار و تیز است یعنی کم برش و بالام مفخم بمعنی کوتاه و ناقص است و در فرس قدیم نیز باینمعنی اخیر آمده و در فارسی خمیده پشت و کوزه و منحنی را گویند و بکسر کاف نازی و لام مفخم خرمن آتشی را گویند که در آن کاسه و کوزه و خمیره و سایر ظروفات گلین خام درو نهند که تا پخته شود و بسکون لام مخفف بمعنی کج است که نقیض راست باشد و اغلب در بمعنی

برای طریق و راه استعمال میدارند در وقتی که راه را کج کنی و از جاده بیرون روی.

کال - با کاف نازی بالف کشیده و سکون لام مفخم نقیض پخته را گویند که خام باشد و در فرس قدیم نیز باینمعنی آمده که خام و نارسیده باشد و در فارسی بمعنی خم و خمیده و کج باشد و جا و مقام و جایگاه نیز بود و زمین شکافته و آب کنده را نیز گفته اند و بمعنی ژولیده و درهم هم آمده و بمعنی کندنا و کدو هم هست و نوعی از کل را نیز خوانند و بمعنی هزیمت و گریز هم آمده زیرا که کسی گریخت گویند کالید.

کاول - با کاف نازی بالف کشیده و وا و بروزن کابل خراب و ویران را گویند و در فارسی سفرچی را گویند و گندنای کوهی را هم گفته اند.

کچل (که چهل) - بفتح کاف نازی و جیم فارسی و سکون لام مفخم شخصی را گویند که سرا و موی نداشته باشد و در فرس قدیم نیز باینمعنی آمده و در عربی آن را اقرع خوانند و در فارسی کل نامند و کچل در فارسی چندمعنی دارد آدمی و حیواناتی را گویند که پایهای او کجواج باشد یعنی راست و درست نباشد و جانوریست که مشک آبرا پاره کند که آن را کچک نیز خوانند.

گر کول (که ز کول) - بفتح کاف نازی و سکون رای مهمل و ضم کاف نازی ثانی و واو و مجهول و سکون لام مفخم دومعنی دارد: اول شخص بیخود و احمق و بیفهم را گویند. دوم علفی است صحرائی خاردار که بجهت خوراک گاو و گوسفند و امثال آنها می آورند.

کَمکول (که مکول) - بفتح کاف

میان پوست خود جدا نشده باشد و هنوز آن را نکوبیده باشند.

کومل (که مه ل) - بضم کاف تازی و بواو مجهول وفتح میم و سکون لام مفخم خرمن کوچکی را گویند که از پول و امثال آن سازند چنانچه صد تومان را درسه چهارجا خرمن بنمایند و یا یکمن برنج یا غیر برنج را در بین چند کس بخواهند تقسیم کنند آنرا بچند خرمن میسازند و قرعه می اندازند.

گیل (که یل) - بفتح کاف تازی بوزن میل دو معنی دارد: اول پرشدن هر چیز را گویند از هر چیز باشد مثلاً دل از غصه و چشم از اشک و کاسه از آب و هکذا. دویم خانه را گویند که باغبان در میان باغ از چوب و نی و علف و امثال آن ترتیب دهند بجهت نشستن خود و آنرا بفارسی کوخ خوانند و بکسر کاف تازی و بیای مجهول و سکون لام مخفف سنگهای را گویند که بر مزار نصب کنند یکی در پائین قبر و یکی در بالای قبر و این قاعده درین صفحات خیلی متداول است و قبر بی این دو سنگ نمی شود و برای مردان يك سنگی را نیز در پهلوئی قبر نصب میکنند که باین واسطه با قبر زن تفاوتی داشته باشد و بفارسی بمعنی خمیده و کج شده باشد.

گیسل (کیسه ل) - بکسر کاف تازی و بیای معروف و فتح سین مهمل و سکون لام مفخم. سنگ پشت را گویند و آن جانور است معروف که بفارسی آن را لاک پشت و کاسه پشت نیز گویند.

فصل میم

کام - با کاف تازی بوزن نام یعنی کدام همانا مخفف اوست و در فارسی دهان را

تازی و سکون میم بوزن کشکول پوست سبز گردوی تازه را می گویند که وقتیکه از درخت آن را می چینند و آن پوست را از گرد کان جدا می سازند و گرد کان تازه رسیده که هنوز در دست مغز نکرده باشد نیز میگویند و این نوع گرد کان را گاهی ترشی مینمایند خیلی خوش طعم و خوش مزه میشود.

کول - بضم کاف تازی و بواو مجهول و سکون لام مفخم سه معنی دارد: اول بمعنی دوش است که بر بی کتف خوانند و در فرس قدیم نیز باین معنی آمده. دویم بزی بی شاخ را گویند. سیوم اسم قریه ایست از قراء کردستان که در محل سارال اتفاق افتاده و بفتح کاف و سکون واو مطلق پوستین را گویند و در فرس قدیم نیز بمعنی پوستینی که آنرا از پوست گوسفند دوزند و درزهای آنرا تسمه دوزی کنند آمده و در فارسی بفتح واو بوزن کچل گلیم و پلاس کهنه و اسب کمراه و مهمیز خور و کندرو را گویند و نام قصبه هم هست از ولایت فارس و بضم کاف و اول مجهول تالاب و استخر و آبگیر بود و جغد را نیز گفته اند که برنده منحوس باشد و بترکی نیز باین معنی آمده و بزبان هندی امر بر گشودن است یعنی بگشا.

کو تل (کو ته ل) - بضم کاف تازی و بواو مجهول و فتح تای فوقانی و سکون لام مفخم دو معنی دارد: اول اسبی را گویند که لباس سیاه بر آن پوشند و عماری کنند جلو جنازه و تابوت مرده اندازند و اغلب در این ولایت قاعده این است که دم همان اسب را می برند و لباس و کلاه همان شخص مرده را بر او می پوشانند. دویم گندمی را گویند که از

گویند و سقف دهان را نیز خوانند و بمعنی مراد و مقصود هم آمده است.

کلام (که لام) - با لام مخفف بروزن کتام خرمن کماه و گیاه را گویند که بر روی هم دسته دسته نهند بجهت آذوقه زمستانی حیوانات و بر عری هر دو کلمه را گویند که ترکیب شده باشد در عربی. مثل قام زید و در فارسی مثل زید ایستاد.

کگرم (که له رم) - بفتح کاف تازی و لام مخفف و سکوی رای مهمل و میم کلم را گویند که رستنی است ساق دارد سرش بدستار ملایان و عمامه زهد فروشان ماند و از برگ آن دوله که طعمی است مشهور می سازند و اغلب در میان آشپزهاش میریزند.

کلوم (کو لوم) - بضم کاف تازی و لام مخفف و بو او مجهول و سکون میم پشت بندی است که برای بستن دراز چوب تعبیه مینمایند و کلیدی نیز از چوب برای آن درست می کنند.

کوم - بضم کاف تازی و بو او مجهول و سکون میم شخص کوز و منحنی و قامت خمیده را گویند و در فارسی گیاهی باشد خوشبویی که آنرا ادخر گویند و بعضی گویند گیاهی است که در زمین شیار کرده پیدا شود و بیخ و ریشه آن همچو نی باشد و در عربی گله و رمة شتران را گویند.

کیم - بکسر کاف تازی و بیای مجهول و سکون میم یعنی کیستم گویا مخفف اوست و بیای معروف بروزن و معنی ریم است که چرک و جراحت باشد.

فصل نون

کافرمان (کافه رمان) - با کاف تازی بروزن نافرمان تیغ دلاکان را گویند که بدان سر تراشند که بر عری آن را موسا خوانند.

کاکلموشان (کاکله موشان) - با کاف تازی بالف کشیده و سکون کاف تازی ثانی و فتح لام مخفف و ضم میم و بو او معروف و شین معجم بالف کشیده و سکون نون عنکبوت را گویند که در سقف خانها پرده می تند و گاهی بهمان پرده عنکبوت میگویند و آنرا بفارسی کارتته و کارتن گویند اگر پای عنکبوت بر کسی بندند که در شب تب کند تب او قطع شود.

کتین (که تن) - بفتح کاف تازی و سکون تایی فوقانی و نون کار بدی را گویند که یکی در باره دیگری بعمل بیآورد.

کلین (کولین) - بضم کاف تازی و بکسر لام مخفف و بیای مجهول و سکون نون لانه و آشیانه مرغ خانگی را گویند که شب در آنجا قرار گیرند و آنرا بفارسی کابوک خوانند.

کناروچن (کوناروچن) - بضم کاف تازی و نون بالف کشیده و ضم رای مهمل و بو او مجهول و کسر جیم فارسی و سکون نون روزن خانه را گویند و آن معروف است سوراخی باشد یا بجهت برون رفتن دود یا بجهت روشنی بر سقف خانه قرار میدهند.

گندلان (که نده لان) - با کاف تازی و نون و دال مهمل و لام مخفف بروزن نردبان گودالی و شکافی را گویند که در زمین پیدا میشود و این شکاف و گودال غالباً در صحراها بعمل می آید.

گننین (که نین) - با کاف تازی و نون

بروزن زمین خندیدن را گویند.

کَوْن - بضم کاف تازی و بواو مجهول و سکون نون کهنه را گویند که نقیض تازه باشد و بواو معروف در فارسی معروف است که سرین و نشستنگاه باشد.

گَوَان (که وان) - بروزن کمان لفظاً و معنأ.

گَوَپَان - با کاف تازی بروزن چوپان پالان را گویند و آن معروف است که عبری آن را جهاز خوانند چه از قاطر و خر و یابو باشد یا از شتر و امثال آن.

کَوَلَان - بضم کاف تازی و بواو مجهول و لام مفخم بالف کشیده و سکون نون کوچک و رهگذار میان شهر را گویند که بفارسی آنرا برزن خوانند.

فصل واو

کَو (که و) - بفتح کاف تازی و سکون واو کبک را گویند و آن پرنده ایست معروف و در فارسی مردم زیرک و عاقل را گویند.

کَاو کَاو (کاو کاو) - با هردو کاف تازی بالف کشیده و فتح واو اول و سکون واو ثانی سوزش دهن آدمی را گویند در وقتیکه چیز تندی را طعم بنماید و بچشد چون فلفل و امثال آن.

کَپُو (که پو) - بفتح کاف تازی و ضم بای فارسی و بواو معروف شخص بی دندان را گویند که هیچ دندان در دهن او نباشد.

کَپِیُو - بکسر کاف تازی و تاء فوقانی و بای مجهول و سکون واو کتاب را گویند.

کُرُو (کوزوو) - بضم کاف تازی و رای مهمل مفخم و بواو معروف لفظیست که

بتکراز آن خر و کره خر را صدا می نمایند.

کَلُو (کولو) - بضم کاف تازی و لام مفخم و بواو مجهول کلوخ را گویند و آن معروف است گل خشک و لختهای دیوار افتاده باشد و آنرا بترکی کسک خوانند و در فارسی کلاتر بازار و ریش سفید و رئیس محله را گویند و نان بزرگ روغنی را نیز گویند.

کَلَاو (کولاو) - بضم کاف تازی و لام مفخم بالف کشیده و سکون واو کلاه را گویند و آن معروف است.

کَنُو (که نو) - بفتح کاف تازی و ضم نون و بواو معروف انباریست که بجهت گندم و آرد در میان خانها از گل می سازند بلندی آن بقدر دو ذرع یا بیشتر میشود و عرض و پهنی آن قریب بیک ذرع میشود و دهن آن در بالا بقدر دهن خمره میباشد و در پائین نیز سوراخی دارد هرچه بخواهند میان آن بریزند از آن دهن بالا میریزند و هرچه بخواهند بیرون بیارند از سوراخ پائین بیرون می آرند و در فارسی بنک را گویند که عبری ورق الخیال باشد.

کَو کَو - بضم هردو کاف تازی و با هردو واو معروف طعامی است که از تخم مرغ و روغن درست میکنند و پیاز و سایر سبزیها داخل آن مینمایند.

فصل ها

کَارْدِ پِلَه (کارده پله) - با کاف تازی بالف کشیده و سکون رای مهمل و فتح دال مهمل و بای فارسی و لام مخفف و اخفایها ابابیل را گویند و آن طایریست معروف که من جانب اله مامور بانهدام و قلع و قمع اصحاب

فیل شدند و این حیوان اصلاً بعلت کوتاهی پایشان بر روی زمین نمی‌نشینند و رزق و قوت یومیه آنها نیز از هوا میرسد.

کاردوژه (کاردوژه) - باکاف تازی

بالف کشیده و سکون رای مهمل و ضم دال مهمل و بواو مجهول و فتح زای فارسی و سکون‌ها مغز گردوی تازه نارسیده را گویند.

کاکله - با هر دو کاف تازی برون

باطله مغز گردوی خشک را گویند و در فارسی نام مبارزیست ایرانی از فرزندان تور.

کاکیله - باکاف تازی بالف کشیده و

کسر کاف تازی ثانی و بیای معروف و فتح لام مفخم استخوانهای این طرف و آن طرف دهن را گویند که باصطلاح فرس آن را آرواره خوانند.

کاله - باکاف تازی و لام مفخم برون

لاله دو معنی دارد اول پای افزایی را گویند که از چرم گاو درست میکنند که آن چرم خام باشد و دباغی نشده باشد و این نوع پای افزا را اغلب در زمستان در میان برف، راهرو می‌پوشد دویم بمعنی خام است که نقیض پخته باشد و در فارسی بمعنی کالاتست که اسباب و متاع باشد و گلوله پنبه حلاجی کرده و پنبه که بجهت رشتن فنیله کرده باشند نیز گویند و هر کدویرا هم می‌گویند عموماً و کدوئی که شراب در آن کنند خصوصاً و بمعنی خربزه نارسیده کوچک هم آمده و زمینی را نیز گویند که بجهت زراعت کردن آراسته و مهیا ساخته باشند.

کالك مارانه (کاله که مارانه) - باکاف

تازی بالف کشیده و فتح لام مفخم و کاف تازی ثانی و میم بالف کشیده و رای مهمل بالف

کشیده و فتح نون و سکون‌ها رستنی باشد شبیه بدستبوی که بعضی آن را حنظل خوانند و بفارسی خربزه تلخ و کبست نامند گویند اگر حنظل را بمقدار پشت ناخنی سوراخ کنند و پر از روغن زنبق سازند و سوراخ آن را باخمیر محکم بگیرند و بر بالای آتش نهند تا جوشی چند بزند و بعد بردارند و بر موی سفید مانند سیاه کند و این خصایست آزموده.

کامه - باکاف تازی برون خسامه این

کلمه سوال است یعنی کدام است و در فارسی کام و مراد و خواهش و مطلب و مقصد باشد و مرجان‌ها نیز گویند و شیر و دوغ درهم جوشانیده را هم خوانند و نان خورشی نیز هست مشهور که بیشتر مردم اصفهان سازند و خوردند و برای دوشابی راهم گفته اند و لجام اسب را نیز خوانند.

کایه - باکاف تازی برون مایه مطلق

لعب و بازی و شوخی را گویند.

کباده (که بباده) - بفتح کاف تازی

و پای ابجد مشدد بالف کشیده و فتح دال مهمل و سکون‌ها کمائی را گویند که از آهن سازند و حلقهای زیاد بر او آویزند و پهلو آنها در کشتیخانه آنرا میگردانند که رنگ و بی آنها بواسطه آن نرم شود و در فارسی کمان نرم بسیار سست را گویند.

کچله (کوچه‌له) - بضم کاف تازی و

فتح جیم فارسی و لام مفخم و سکون‌ها کاسه چویی کوچک را گویند.

کچوله (کوچوله) - بضم کاف تازی

و جیم فارسی و بواو معروف و فتح لام مفخم و اخفای‌ها داروئیست سمیت دارد آن را معجون می‌سازند و بهره بدهند او را می‌کشد و سگ

تا آنرا بخورد فوراً میمیرد.

گره (که رزه) - بفتح کاف تازی و تشدید رای مهمل برون بیره شیر حیوان نو زائیده است که آنرا میان ظرفی از مس می کنند و در میان تنورش میگذارند تا دوسه جوش میزند و سخت میشود آنرا اگر با شیرینی بخورند خیلی خوش طعم و با مزه میشود.

گرواوه (که ره و اوه) - بفتح کاف تازی و رای مهمل و واو بالف کشیده و فتح لام مفخم و سکون ها، پرنده ایست که آنرا بفارسی و ترکی بلد چین خوانند و بمری کرا نامند.

گوژیاوه (گو ژیاوه) - بضم کاف تازی و سکون زای فارسی و یای تحتانی بالف کشیده و فتح واو و سکون ها، یعنی خاموش شد.

گسمه (که سمه) - بفتح کاف برون تسمه نانی است بزرگ که از روغن سازند و با ساج درست می کنند و به تنور نیز درست مینمایند و بفارسی مویی چند که زنان از سر زلف ببرند و پیچ و خم داده بر رخسار گذارند و بعضی گویند زلف عملی است و آنرا از یال اسب درست کنند و بر روی خود گذارند و بعضی گویند که کسمه آنموی سیاه است که در این زمان زنان عراقی در پیش سربندند و نان کلیچه را هم گفته اند.

گشه - بکسر کاف، تازی و فتح شین معجم و سکون ها امر است بر راندن و دور کردن ماکیان که مرغ خانگی باشد.

گشتیله (که شتیله) - بفتح کاف تازی و سکون شین معجم و کسرتای فوقانی و بیای مجهول و فتح لام مفخم و سکون ها قاشق و چمچه

بزرگی را گویند که بدان از ديسك آش برون بیارند.

گله (کوله) - بضم کاف تازی و فتح لام مشدد و اخفای ها ملخ را گویند که بمری جراد باشد و با لام مخفف یعنی تیز نیست و نمی برد و بضم اول و لام مشدد مسوی سر و موی کاکل را گویند که در یکجا جمع کرده گره زده باشند و بند پارا نیز گویند که کعب باشد.

گلاره (که لاره) - بفتح کاف تازی و لام مخفف بالف کشیده و فتح رای مهمل و اخفای ها چیز است بتر کب سبد از سر کین گاو درست می کنند که خا کرو به و خا کستر خانه را با آن بریزند.

گلاوه (که لاوه) - بفتح کاف تازی و واو برون کلافه خانه را گویند که خراب شده باشد و آثار جزئی از دیوارهایش باقی باشد و در فارسی بمعنی کلافه است که ریسمان خام بر چرخه پیچیده باشد و بمعنی سراسیمه و سرگشته هم آمده و غوك و وزغ را نیز گویند.

گلکه (که لکه) - بفتح کاف تازی برون فلکه دو معنی دارد: اول پاره و ریزه کوزه و سبوی شکسته باشد که بفارسی آن را سفال خوانند. دویم پهلو را گویند که بمری آنرا جنب نامند و گاهی بمعنی کمر گاه نیز استعمال میدارند.

گلکوانه (کولکه و انه) - بضم کاف تازی و سکون لام مخفف و فتح کاف تازی ثانی و واو بالف کشیده و فتح نون و سکون ها انگشتی را گویند که آنرا نگین نیز خوانند.

گلمه (که لمه) - بفتح کاف تازی و لام مفخم و میم و اخفای ها چوبی باشد که در

زیر آن غلطکها نصب کنند و بر گردن گاو بندند و بر بالای غله که از کاه جدا نشده باشد بگردانند تا غله از کاه جدا شود و آن را بفارسی چون بفتح جیم و او خوانند.

کلمیره (کولیره) - بضم کاف تازی و کسر لام مخفف و بیای مجهول و فتح رای مهمل و اخفای ها کرده را گویند که بعربی آن راریغف خوانند.

کوناوجه (کوناوجه) - بضم کاف تازی و نون بالف کشیده و فتح و او و جیم تازی و اخفای ها روزن خانه را گویند که بجهت روشنی میگذارند و قرار میدهند.

گنده (گونده) - بضم کاف تازی و سکون نون و فتح دال مهمل و سکون ها مشکلی را گویند که سقایان بدان آب کشند و در فارسی کنده قصابان و هرچوب کنده بزرگ را گویند عموماً و چوبی که بر پای مجرمان و گناهکاران گذارند خصوصاً و پسر امرود قوی جنبه هم هست و غول بیابان را نیز گفته اند.

گور گوره - بضم هردو کاف تازی و بهردو و او مجهول و سکون رای مهمل اول و فتح رای مهمل ثانی و اخفای ها مرغ گوشت ربا را گویند که بفارسی آن را غلیواج خوانند و زغن نیز گویند و در فرس قدیم هم باین معنی است و فرس عوام آن را موش گیر گویند مشهور است شش ماه نروشش ماه ماده میباشد و بعضی گویند یکسال نرویکسال ماده است و بعربی آن را حداء بکسر حای بی نقطه خوانند. گویند اگر زهره او را خشک کنند و با آب حل سازند چون کسی را ماریا عقرب گزیده باشد اگر زخم در طرف راست باشد سه میل از آن بچشم

چپ و اگر در طرف چپ باشد بطرف راست کشد البته خلاصی یا بدان شاله.

کوزله (کوزه له) - بضم کاف تازی و بو او معروف و فتح زای معجم و لام مخم و اخفای - ها گیاهی است که در میان جویهای آب میرود و خیلی طعمش تند است و خوردنی هم هست بیشتر زنان آن را میخورند خالی از مزه نیست. **کوسه** - با کاف تازی بروزن بسوسه شخصی را گویند که بر چانه و زرخ زیاده بر چند موی نباشد و معرب آن کوسج است و آن معروف است.

کوکله - بضم کاف تازی و بو او معروف و فتح کاف تازی ثانی و اخفای ها دو معنی دارد: اول صدا و آواز خروس را گویند. دوم سرفه را گویند که از گلو بر آید نه مطلق سرفه بلکه سرفه که از شدت درد سینه گرفته باشد و بی صدا بر آید و اغلب این نوع سرفه را سیاه سرفه گویند و کشته هم هست و در فارسی بمعنی جغد باشد و آن پرنده ایست معروف و بترکی برادر رضاعی را گویند یعنی دو طفل که با هم شیر خورده باشند و قرص نان کوچک را هم میگویند.

کوله (کوله) - بفتح کاف تازی و سکون و او و فتح لام مخم و اخفای ها چهار معنی دارد: اول تپه و پشته را گویند که در صحراها میباشد و زمین آن سیاه رنگ و ریگ دار باشد و بهیچ قسم گیاه و علف در آن نروید. دوم جانوریست از شپش کوچکتر که آدم را مثل غریب گز می گزد و بسواسطه گزیدن او کسالتی بر شخص روی میدهد. سیوم اسم دهکده ایست از دهات کردستان و اهل آنجا

اغلب سیدصحبیح‌النسب میباشند. چهارم نوعی است از مهرهای ریزه که رنگ آنها کبود است و زنان آن را برشته میکشند و بدست و پامیکنند و بضم کاف تازی و بواو مجهول دومعنی دارد: اول خمیرنانی را گویند که در تنورافزاده و در میان آتش پخته شده باشد و آنرا بفارسی کنجل برون بلبل خوانند. دویم بچه سگ را گویند که شش هفت روزه از مادر زائیده باشد.

کوله (کوله که) - بضم کاف تازی و بواو معروف و فتح لام مخفف و کاف تازی ثانی و اخفای‌ها کدو را گویند که در عربی آن را قرع خوانند و بواو مجهول و لام مخفف مطلق ستون را گویند که بربری آن را عماد نامند. **گوینه** - بضم کاف تازی و بکسر واو و بیای مجهول و فتح نون و اخفای‌ها یعنی کجا و چه جا.

فصل بیای تحتانی

کاخلی - با کاف تازی بالف کشیده و سکون خای نقطه دار و کسر لام مخفف و بیای معروف گلیست زرد رنگ که آنرا خشک مینمایند و در وقت نسان پختن میان آبش میریزند و بر روی گرده و نان مانند تارنگ نان را زرد کند و بجای کاف تازی قاف نیز میگویند و بفارسی آنرا کفشه خوانند و کافیشه و کاجیره هم نامند و همین گل تخم سفید رنگی دارد که از آن روغن گیرند و با گل او گاهی جامه را هم رنگ میکنند و بربری دانه آن را احریز خوانند و گل آن را معصفر گویند.

کاشی - با کاف تازی برون ناشی کاسهای را گویند که بر روی آن رنگ کبودی میماند و می‌پزند و بفارسی نوعی از خشت را

گویند که نقاشی کنند و آبگینه سازند بر روی آن بمانند و بپزند چنانکه شبیه بچینی شود و منسوب بکاشان را نیز گویند.

کافی - با کاف تازی بالف کشیده و کسرتون و بیای معروف چشمه آب را گویند مطلقاً.

کاوی - با کاف تازی بالف کشیده و سکون واو و کسر لام مخفف و بیای معروف مطلق حیز و جنده و قحبه را گویند عموماً و اسم طایفه ایست از قحبه‌ها که اصل ایشان از شهر کابل آمده و ایسن منسوب است بکابل که با بواو مبدل شده مذهب ایشان معلوم نیست چه مذهبی است زنهاشان در حضور شوهر و برادر و پدر برای مردم اجنبی و بیگانه میرقصند و وقت خواب هم در پهلوی بیگانگان میخوانند و اگر هر کدام غیر این نوع حرکت کنند او را بری و عاق نمایند و گویند ازین سلسله نیست و کنایه از شخص هرزه و بی ادب و بد زبان هم هست.

کرتشی (کرتشی) - بفتح کاف تازی و سکون رای مهمل و بفتح تایی فوقانی و کسر شین معجم و بیای معروف، خاریست ساق دار و ساق آن قریب یکدفعه دراز میشود و در انتهای ساقه اش سری دارد بترکیب سر گرز که بیشتر در گردی و مدوری شبیه بنارنج و دستنبوی و لیمو است و در بزرگی هم بقدر آنها است و این سرهمه اش خسار است و مغزی دارد بقدر يك دانه مازوج خوردنی است و رنگ خار او اغلب کبود است و حکمتی درین خار هست که از جمله تعجبات است و آن اینست اوقاتیکه در صحراها میروید و سبز میشود و بسا انتهای

بزرگی میرسد قریب سه چهارسیر بیشتر یا کمتر که بر روی بخارش در وسط تابستان در برابر آفتاب که جگر سنگ را آب می کند میگذارند و بواسطه خار او تابش آفتاب اثری در آن نمی کند و روغن او آب نمی شود سهل است آنرا که بر میدارند خیلی سرد و برودت دارد بنوعی که می بنداری در میان یخ و برفش گذاشته اند گویا آنرا بر عری اذخر خوانند چنین بنظر آمد واله اعلم. چون کتاب لغات عربی حاضر نبود تخمیناً نوشته شد.

گفتنی (که فته ئی) - بفتح کاف تازی و سکون فا و فتح تای فوقانی و بکسر همزه و اشباع یای معروف ناخوشی مطبقه را گویندو بعضی بجای یای تحتانی ها می نویسند و شکل همزه بر ها می کشند چون نوشتن آنرا بیای تحتانی صحیح دانستم از آنجهت در فصل یا نوشتم.

گنجی (کونجی) - بضم کاف تازی و سکون نون و کسر جیم تازی و بیای معروف کنجد را گویند و آن معروف است که بیشتر آنرا روغن میگیرند و بکار برند درد سینه را نافع است.

گوچی - بضم کاف تازی و بو او معروف و کسر جیم تازی و بیای معروف کوچه را گویند که برزن و گذرگاه مردم باشد.

گوئی - بضم کاف تازی و بو او مجهول و کسر لام مفخم و بیای معروف شخصی را گویند که در همه کارها ناشی و بی سرشته و کم سلیقه باشد.

گیلای - بکسر کاف تازی و بیای مجهول و لام مفخم با الف کشیده و سکون یای

تحتانی یعنی تخم و شیار کرد و باشید.

باب کاف فارسی

فصل الف

گا - با کاف فارسی بروزن ماگاورا گویند که بر عری آنرا بقر خوانند و بتر کی سغرنامند. **گایما** - با کاف فارسی با الف کشیده و سکون یای تحتانی و یای تحتانی ثانی با الف کشیده یعنی گائیده شد.

گرا (گهرا) - بفتح کاف فارسی و رای مهمل با الف کشیده بروزن چسرا تخم ملخ را گویند که میگذارد. خودش میمیرد و بعد از مدتی از قدرت الهی همان تخم جان می یابد و می برد و تخم مرغ را نیز گویند که در شکم مرغ باشد.

گریا - بکسر کاف فارسی و سکون رای مهمل مفخم و یای تحتانی با الف کشیده یعنی شعله گرفت و بسکون رای مهمل مخفف یعنی گریست و گریه کرد.

گلا (گهلا) - بفتح کاف فارسی بروزن بلا بر گئمو و درخت و مطلق بر گئ نباتات را گویند.

گوروا - بضم کاف فارسی و بو او مجهول و سکون رای مهمل و او با الف کشیده جوراب را گویند که از ریسمان و بند میبافند و پاکند.

گیریا - بکسر کاف تازی و بیای معروف و سکون رای مهمل و یای تحتانی با الف کشیده یعنی گرفته شد.

فصل بای فارسی

گپ (گهپ) - بفتح کاف فارسی و سکون بای فارسی شوخی و صحبت و بازی کردن

را گویند و در فارسی بمعنی سخن باشد و سخنان دروغ و گزاف را نیز گویند و بمعنی گنده و سطبر و بزرگ هم آمده است و بضم اول در کردی اینطرف و آنطرف دهن را گویند که باصطلاح عوام فرس آنرا لب خوانند.

گَرُپ - بکسر کاف فارسی و سکون رای مهمل و بای فارسی صدای را گویند که در وقت آتش زدن باروت شنیده میشود.

فصل تای فوقانی

گَرت - بکسر کاف فارسی و سکون تای فوقانی لفظیست که به تکرار آن بزغالہ راصدا می نمایند.

گَی اَگریت (گَی ٬٬ گَری٬٬) - بفتح کاف فارسی و سکون یای تحنانی و فتح الف و سکون کاف فارسی ثانی و کسر رای مهمل و بیای مجهول و سکون تای فوقانی دو معنی دارد: اول لکنی را گویند که در حرف زدن در زبان شخص بهم برسد یعنی زبان او در حرف زدن درست گردش نمیکند. دویم اسبی را گویند که در دیدن چیزی رم بکند و پیش نرود و هرچه رکاب باو بزند پس تر برود نه بیشتر.

فصل جیم تازی

گُوج (گُورج) - بضم کاف فارسی و سکون رای مهمل و جیم تازی چست و چابک را گویند و در فارسی نام ولایتی است که آنرا گرستان میگویند.

گُنَج (گُونج) - بضم کاف فارسی و سکون نون و جیم تازی گنگه را گویند که تموشه آب باشد و آن لوله میباشد که بجهت راه آب از سفال سازند و در زیر زمین بهم وصل

کنند و در فارسی بمعنی گنجایش است که از گنجیدن و در آوردن و راست آمدن چیزی در چیزی باشد و حصه و قسمتی را نیز گویند که در میان جمعی از مردم کنند و بهر کس قسمتی رسانند.

گُوج (گُوج) - بفتح کاف فارسی بروزن موج شخص احمق و دیوانه را گویند.

گَیج - بکسر کاف فارسی و بیای مجهول و سکون جیم تازی سرگشته و متحیر و حیران و پریشان را گویند در فارسی نیز بهمین معانی آمده.

فصل دال مهمل

گُرد (گُورد) - بضم کاف فارسی و سکون رای مهمل و دال مهمل چوبی است که آنرا سراسر با بند یا ریمان می پیچند و جمیع تارهای گلیم را در ابتدای بافیدن در آن می کشند که بواسطه همان چوب تارها از هم جدا بشوند و بافتن گلیم آسان شود درازی همان چوب باید بقدر عرض و پهنی گلیم باشد و بی این چوب بافتن گلیم میسر نمی شود و در فارسی بمعنی شجاع و دلیر و پهلوان است.

گُند (گُوند) - بضم کاف فارسی و سکون نون و دال مهمل خایه انسان و حیوانات دیگر باشد که بمریی آن را خصیه خوانند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده. گویند اگر خایه بز کوهی را که خصیه الابل خوانند خشک کنند و بخورد مار گزیده دهند نجات یابد و این لغت را بی دال مهمل نیز استعمال میدارند که گن بروزن بن باشد.

فصل رای مهمل

گَر (گَر) - بفتح کاف فارسی و سکون رای مهمل مفخم دو معنی دارد: اول عیش و

عشرتی را گویند که چند شب پیش از عروسی در خانه داماد بعمل می‌آورند و این قاعده در اینصفحات متداول است که هفت هشت شب پیش از ایام عروسی در خانه داماد جمعی از رفقا و خویش و قوم داماد جمع میشوند و از اول شب تا طلوع صبح بعشرت کردن و شوخی و بازی نمودن مشغول میشوند و قرارشان هم در شب است نه در روز. دویم شلتاق و نوحاسایی را گویند که مردم در معاملات بعمل بیاورند و بضم اول چستی و چالاکی را گویند و در فارسی نام رودخانه ایست در سرحد ملک غزان.

گَزُر (گمیزه ر) - بکسر کاف فارسی و فتح زای معجم و سکون رای مهمل زردک را گویند و معرب آن جزر است و بترکی هویج خوانند و در فرس قدیم نیز باین معنی آمده است و در فارسی خواب را گویند زیرا خواب نامه و کتاب تعبیر خواب را گزرنامه گویند.

گَزْرَه جَار - بکسر کاف فارسی و سکون زای معجم و فتح رای مهمل و اخفایها و جیم تازی بالف کشیده و سکون رای مهمل هر صحرائی را گویند عموماً که گزره داشته باشد و آن را بچینند و دسته دسته بگذارند تا خشک شود بعد بخانه بیاورند و گزره هم علف و گیاهی است در کوه و صحراها بعمل می‌آید و اسب و سایر حیوانات بخوردن آن زود فرجه میشود و اسم کوه و گردنه ایست در طرف محل گاو رود که در چهار فرسخی شهر سندج است خصوصاً و ازینجهت همان جایگاه مسمی باین اسم شده.

گویند خان احمدخان کرد که داماد شاه شاه عباس بوده، با شاه ویردی خان لرکمال

رفاقت را داشته اند شبی در مجلس عیش و عشرت در حالت مستی در اصفهان شاه ویردی خان لر این شعر میخواند: بده ساقی اگر صاف است اگر دُرُد. بیاد ترگس خان احمد کرد. خان احمدخان در جواب او میخواند: بده ساقی اگر خالی اگر پر. بطاق ابروی شاه ویردی لر. و بهمین جهت نگران و رنجشی از هم پیدا می کنند شاه ویردی خان بعد از چندی جمعیتی خیلی زیاد با خود از لرستان بر میدارد و بخیال جنگ با خان احمدخان رو بکردستان می آید.

خان احمدخان که ازین فقره آگاه میشود بعلت بی قشونسی در قلعه حسن آباد که يك فرسخی سندج است حصار میگردد و شاه ویردی خان در نزدیکی قلعه چادر و خیمه میزند مدتی توقف میکند درین بین توقف اولشکریان خان احمدخان از کنار و گوشه جمع میشوند و بمیان قلعه میروند تا شبی خان احمدخان نظر بجلا دت و شجاعتی که داشته حکم میکند لشکریان او جیمماً نعل اسبها را برعکس بسزنند. بعد از اجرای این حکم در قلعه را می گشایند و خود با جمیع لشکری که داشته رو ب لرستان میرود بدو شبانه و روز بلرستان میرسد و شبیخون بر لرستان و خانه و عیال شاه ویردی خان میزند. گویند قریب صدبار سر بریده و پستان و دست و پای بریده با خود برداشت و مراجعت نمود و حکم نمود آب رودخانه گاورود را بدان گردنه و صحرای آنجا به بندند که محل گسریز و عبور از آنجا مشکل و دشوار باشد.

بهر صورت بساز شبانه بر میگردد و بمیان قلعه می آید صبح میفرستد پیش شاه ویردی خان که از در صلح در آئیم و این صدبار سر و پستان

دست و پای بریده را نیز بجهت او میفرستند که اینهم سیورسات قشونش باشد. چون قشون او سرها را می بینند و کسان و خویشان خودشان را می شناسند که همه سر بریده اند، فرار اختیار مینمایند و خان احمدخان با جمعیتی که داشته ایشان را تعاقب می کند تا بگردنهمز بورمیرسند و جمیع فراریها درمیان آب و گل گیرمیکخورند و از عقب خان احمدخان میرسد. از آن همه جمعیت قریب صد نفر بیرون میروند باقی را بقتل میرسانند و از هر طرف از کشته پشتهها می افتد چون بسته گزره و گیاه و علف مردم همان جا را باین اسم مسمی می کنند.

گور (گه‌ور) - بسا واو بروزن گیر لفظاً و معنأ و بضم واو و سکون رای مهمل مفخم تویله خروگاو و گوسفند و امثال آنها را گویند. **گپور** - بکسر کاف فارسی و بیای مجهول و سکون رای مهمل مفخم شخصی را گویند که پاهایش یا دستهایش کج باشد آن را چفت نیز گویند و چوب و تخته را نیز گویند که کج شده باشد.

فصل زای معجم

گز - بکسر کاف فارسی و سکون زای معجم حرص و شوقی را گویند که قمار بازها در قمار بکار برند و مصر بر قمار گردند و بهیچوجه منع پذیر نمی شوند و در فارسی بمعنی دندان است که بعرابی سن خوانند و بترکی دیش نامند و بفتح اول ذرع را گویند و آن پیمانانه باشد از چوب یا از آهن که بدان جامه و پلاس و امثال آن پیمانند و در فرس قدیم نیز باین معنی است و در فارسی گزیده را گویند و امر بگزیدن هم هست یعنی بگز و درختی هم هست که بیشتر در

کنارهای آب رودخانه روید و آنرا بعرابی طرفاً خوانند و بارش که ثمره اطراف باشد امراض چشم و زهر رتیلارا نافع است و نوعی از تیر پیکان هم هست که دوسر آن باریک و میان آن گنده میباشد.

گاز - با کاف فارسی بالف کشیده بر وزن راز لب یا دست یا عضو دیگر را بدندان گرفتن و خائیدن را گویند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی است و در فارسی بمعنی دندان باشد و آلتی که بدان طلا و نقره و مس و غیر آنها بیرند نیز گفته اند و بمعنی مراض هم آمده و شمع بری که بدان سر شمع گیرند هم هست و علف اسب را نیز خوانند و بمعنی اخذ و جرهم گویند و غار و مغاره کوه را نیز گفته اند و جائی و سوراخی را نیز گویند که در کوه یا در زمین صحرا بکنند تا در وقت ضرورت آدمی یا گوسفند در آنجا رود و بمعنی صومعه هم آمده که در سر کوه ساخته باشند.

گوز گز (گزه گز) - بکسر هر دو کاف فارسی و فتح زای معجم اول و سکون زای معجم ثانی دو معنی دارد: اول آمدن و شد زیاد و بی فایده را گویند که کسی در خانه دیگری بعمل بیاورد و عله غائیه در نظر نداشته باشد. دوم صدای زنبور را گویند خصوصاً و هر صدای را گویند که بصدای زنبور شباهت داشته باشد عموماً.

گمپز - بکسر کاف فارسی و میم و بیای مجهول و سکون زای معجم پیشاب را گویند که شاش باشد و بعرابی آنرا بول خوانند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده.

گواز - بضم کاف فارسی و واو بالف کشیده و سکون زای معجم اسم دهی است از

دهات کردستان که در محل بلنگان است در آنجا چشمه آبی است هر کسی اعضایش خشک شده باشد و باد در بدن او کارگر شود بمیسان آب آن چشمه برود و یا قدری از آن آب بیارند بر خود مالد و بنوشد شفا یابد انشاءالله ایفقره در کردستانات مجرب است و بارها به تجربه رسیده.

مهمل رسن را گویند و آن معروف است. طنابی است از بند می سازند نه از ریمان.

گیلاس - بکسر کاف فارسی و بیای مجهول و لام مفخم بالف کشیده و سکون سین مهمل پیاله را گویند که بدان شراب و عرق خوردند و در فارسی میوه معروف است. در کردی نیز بهمین معنی آمده.

گویز - بضم کاف فارسی و کسر واو و بیای مجهول و سکون زای معجم گردورا گویند که بفارسی آنرا گردکان نیز خوانند و آن معروف است.

فصل کاف

گمیز گمیز (گمیزه گمیز) - بکسر هردو کاف فارسی و با هردو یای معروف و فتح زای معجم اول و سکون زای معجم ثانی صدا و آواز مگس و زنبور را گویند خصوصاً و هر صدای که با آواز آنها شباهت داشته باشد عموماً.

فصل کاف تازی

گمیز گمیز (گمیزه گمیز) - بکسر هردو کاف فارسی و فتح زای فارسی اول و سکون زای فارسی ثانی صدای وزیدن باد را گویند.

گمیز گمیز - بکسر کاف فارسی و بیای مجهول و سکون سین مهمل و کاف فارسی آخر بزغالها را گویند که بعضی آن را جدی خوانند.

فصل زای فارسی

گمیز گمیز (گمیزه گمیز) - بکسر هردو کاف فارسی و فتح زای فارسی اول و سکون زای فارسی ثانی صدای وزیدن باد را گویند.

فصل سین مهمل

گمیز گمیز (گمیزه گمیز) - بکسر کاف فارسی و بیای مجهول و سکون سین مهمل و کاف فارسی آخر جارب

را گویند که بترکی آن را سپر که خوانند و آن معروف است چوبی است که دسته بندند و بدان خاکروبه و غبارخانه را می مانند.

گَنگَنگ (گوله ننگ) - بضم کاف فارسی و فتح لام و سکون نون و کاف فارسی آخر مطلق آویز را گویند عموماً و آویز کلاه رومیها را خصوصاً.

گَمبَگ (گه نیگ) - بفتح کاف فارسی و کسر نون و بیای معروف و سکون کاف فارسی آخر، هر چیز گنبدیده را گویند که بفارسی آن را گندا بروزن عمداً خوانند و کنایه از شخص بیکاره و بیفایده هم هست.

فصل لام

گَل (گله) - بفتح کاف فارسی و سکون لام مخفف جمعیت کبوتر و سایر پرندوها را گویند در صحراها یا در وقت پریدن که با تفاق می پرند و با لام مخفف اینطرف و آنطرف ران را گویند که ران بعربی فخذ باشد و بضم اول و سکون لام مخفف مرض و علتی است که بعربی آن را جزام خوانند و با لام مخفف بمعنی اخگر آتش است که در فرس قدیم نیز باین معنی آمده و بکسر اول درد چشم را گویند که بشدت اذیت و آزار کند که بعربی آن را رمد خوانند و در فارسی بضم اول معروف است که بعربی ورد گویند و رنگ سرخ را نیز گویند و بطریق کنایه افاده بمعنی دولت هم می کند چنانکه میگویند از گل شما اینهارا می شنویم یعنی از دولت تو و بکسر اول خالك با آب آمیخته را گویند.

گَمال - با کاف فارسی بروزن حال دو معنی دارد: اول ارزن را گویند که یکی از حبوبات است و آن معروف است که بفارسی

آن را گاوردس میگویند و در فرس قدیم کال نیز بهمین معنی آمده. دویم بمعنی قال میباشد که مرادف قیل است بهتر ترکیب که در فارسی قیل و قال میگویند در کردی گرو و گال خوانند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده و بفارسی بمعنی دور باشد که در مقابل نزدیکست و غوزه و غلاف پنبه را نیز گفته اند و بمعنی شغال هم آمده و آن جانور است مانند روباه لیکن از روباه کوچکتر است و بمعنی غلطیدن هم هست و فریب دادن را نیز گویند نوعی از عنکبوت میباشد که بعربی رتیل خوانند و خروس را هم گفته اند و سرگینی را نیز گویند که از زیر دنبه گوسفند از پشم آویخته و خشک شده باشد.

گَمال گَمال (گاله گمال) - با هر دو کاف فارسی بالف کشیده و فتح لام مخفف اول و سکون لام مخفف ثانی بمعنی قیل و قال است.

گَمَدول (گه ده ول) - بفتح کاف فارسی و دال مهمل و کسرو او و سکون لام مخفف شخصی را گویند که بجهت افتادن و ضرب خوردن شدید پرده شکم او پاره شود و اغلب روده های شکمش میان پوست خایه او بیفتند.

گَرول (گه رول) - بفتح کاف فارسی و ضم رای مهمل و بسوا و مجهول و سکون لام مخفف جوششی است معروف که بفارسی آن را گرخوانند و بعربی جرب میگویند و کنایه از شخص بیکاره و تنبل هم هست.

گَرگَر - بکسر هر دو کاف فارسی و سکون زای معجم و لام مخفف نوعی است از انواع ثمر مازوج و شخص کوتاه قد و طفل زیادی ادب را نیز بطریق کنایه میگویند.

گَمال (گه مال) - با کاف فارسی بر

وزن جمال سگ نر جنگی بسیار دعواکن را

گویند که اغلب اکثراد این نوع سگ را برای پاس خانه و گله و رمه نگه میدارند.

گَمْدَل (گه ندهل) - بفتح کاف فارسی وسکون نون و فتح دال مهمل وسکون لام مقخم کنایه از شخص لباس چرکن و بیکاره است.

گَوَل - بضم کاف فارسی و بواو مجهول بروزن غول آب گیر و تالاب را گویند که در آن آب جمع شود و بمعنی گردوی باغ هم هست و در فارسی بمعنی ابله و نادان باشد و بمعنی مکر و فریب هم هست و آب گیر را نیز گویند که اندک آب در آن ایستاده باشد و بمعنی جغد هم هست و آن پرنده ایست منحوس.

گَمَل - بکسر کاف فارسی و بیای مجهول وسکون لام مخفف ابله و احمق و گیج و پریشان و پراکنده خاطر را گویند.

گِیچَل (گیچهل) - بکسر کاف فارسی و بیای مجهول و فتح جیم فارسی وسکون لام مقخم ناحساب و دغل و شرو شور را گویند.

گِیسکَل (گیسکهل) - بکسر کاف فارسی و بیای مجهول وسکون سین مهمل و فتح کاف تازی وسکون لام مقخم شخص کوچک قد و کوتاه قامت را گویند.

فصل میم

گَم (گوم) - بضم کاف فارسی بروزن فم امر است از گمشدن یعنی گم شو.

گام - باکاف فارسی بروزن نام یعنی گائیدم و در فارسی مسافت مابین پایهارا گویند در وقت راه رفتن و بمعنی قدم نیز بنظر آمده که از پاشنه باشد تا سر انگشتان و بمعنی لجام اسب هم آمده و دهکده را نیز گویند و بهندی هم ده

را گویند.

گَرام - باکاف فارسی و رای مهمل بر وزن بسادام چوبی را گویند که سرش را آهن میگیرند و برزگرها در وقت شخم بریدن و تخم پاشیدن گاو را بدان میروانند.

گَم گَم (گومه گوم) - بضم هر دو کاف فارسی و فتح میم اول وسکون میم ثانی صدای کبوتر ترا گویند در وقتیکه جفت ماده اش از او دور مینمایند.

گَمِیم (گه نیم) - بفتح کاف فارسی و کسرنون وسکون میم گندم را گویند همانا مخفف اوست.

گَوَم - بضم کاف فارسی و بواو مجهول وسکون میم جائی را گویند که در میان رودخانه یا دریا که گودالی باشد و همیشه آب آن گیج بخورد و در خود بگردد و آن را بفارسی گرداب خوانند.

فصل فون

گَن (گون) - بضم کاف فارسی بروزن بن مخفف گند است که بمعنی خنایه باشد و بر بی آن را خصیه خوانند و در فرس قدیم نیز باین معنی آمده و بفتح اول مخفف گند است که بوی بد باشد.

گَمَن - باکاف فارسی بسر وزن نمان مطلق جماع کردن را گویند چه حلال چه حرام و بفارسی بمعنی سزاوار و لایق باشد و پادشاه و سلاطین ظالم را نیز گویند و بمعنی پیوستن هم آمده و افاده معنی جمع میکند و قتیکه در آخر کلمه در آید که آخر آن کلمه ها باشد همچو ایستادگان و نشستگان و خوابیدگان.

گَمَران - باکاف فارسی بروزن باران

اسم گردنه ایست در دوازده فرسخی قصبه سنندج که نزدیک بمریوان است و خیلی گردنه مطولی است و درخت مازوج و درخت ون در آن گردنه زیاد است.

گازن - با کاف فارسی بالف کشیده و کسرزای معجم و سکون نون چیزی است از آهن و فولاد درست می کنند و مختص کفش دوزان است بدان چرم می برند و دسته مدور نیز از چوب برای آن میسازند.

گاوآن - با کاف فارسی بروزن تاوان چوپان و راعی گله گاو را گویند خصوصاً و شبان و چوپان را نیز خوانند عموماً.

گاو آسن - با سین مهمل بروزن گاو آهن لفظاً و معنأ و آن معروف است آهنی باشد که بر سر قلبه نصب کنند و زمین را بدان شیار نمایند.

گوتن - بکسر کاف فارسی و سکون رای مهمل و کسرتای فوقانی و سکون نون گرفتن را گویند.

گوان (گوان) - بضم کاف فارسی و او بالف کشیده و سکون نون پستان گوسفند و گاو و امثال آن را گویند که بترکی آن را امجک خوانند.

گوچان - بضم کاف فارسی و بو او مجهول و جیم فارسی بالف کشیده و سکون نون چوگان را گویند و آن معروف است.

گیان - بکسر کاف فارسی و یای تحتانی بالف کشیده و سکون نون جان را گویند که باعث حیات جمیع ذوی الارواح است.

گیرفان - بکسر کاف فارسی و یای معروف و سکون رای مهمل و فا بالف کشیده و

سکون نون حییب را گویند و آن چیزی است بترکیب کیسه میدوزند و در پهلوی ارجحالی می آویزند که شخص اسباب در او میگذارد.

فصل واو

گزو (گهزو) - بفتح کاف فارسی و ضم زای معجم و بو او مجهول گزانگبین را گویند که بر بی آن را من خوانند و آن چیزی است شیرین که از آسمان می بارد و بر درخت مازوج می افتد و روز اول بجهت قوم موسی نازل شد.

گلاو - بکسر کاف فارسی و لام مفخم بالف کشیده و سکون واو گل آبی را گویند که بجهت رفع نجاست نجس العین درست می کنند و هر چیز که نجس العین باشد هفت دفعه در آن می کشند که ظاهر شود و نجاست آن برود.

فصل ها

گادانه - با کاف فارسی بالف کشیده و دال مهمل بالف کشیده و فتح نون و اخفای ها گاودانه را گویند و آن حبه ایست میکارند بجهت خوردن گاو که در بزرگی بقدر دانه عدس است او را با آب نم مینمایند و بگاو میدهند بخورد و آدمی نیز آن را میخورد.

گاره - با کاف فارسی بروزن خاره صدای مرغ خانگی را گویند در وقتیکه نزدیک به تخم گذاشتن میشود.

گالته - با کاف فارسی بالف کشیده و سکون لام مفخم و فتح تالی فوقانی و اخفای ها شوخی و صحبت را می گویند که یکی بادیگری بعمل بیآورد.

گده (گوده) - بضم کاف فارسی و فتح دال مهمل و اخفای ها گلوله پنبه حلاجی کرده را گویند.

گُورَه (گُورَزَه) - بضم کاف فارسی و فتح رای مهمل مشدد و اخفای ها لاف و گزاف و شات و شوت را گویند و بکسر کاف فارسی دومعنی دارد: اول شخصی را گویند که صدای او در حرف زدن کمتر بر آید و اگر بخواهد بلند حرف بزند نتواند. دویم شعله و بر افروختن آتش را گویند.

گِرَگَه - بکسر کاف فارسی و سکون رای مهمل و فتح کاف تازی و اخفای ها خر بزه کوچک نارسیده را گویند که طعم آن میل بترشی باشد و هر خر بزه که طعم او شیرین نباشد بطریق کنایه خوانند.

گِوَمَه - بکسر کاف فارسی و سکون رای مهمل و فتح میم و اخفای ها صدای توپ و امثال آن را گویند و صدایی که از خراب شدن خانه و دیوار شنیده میشود آن را نیز خوانند.

گِرَوزَه - بکسر کاف فارسی و سکون رای مهمل و فتح زای معجم و اخفای ها سنگ درنده جنگی را گویند و بزبان اهل در اویش بیگانه را میگویند چنانچه وقتی که مشغول شرب بنگک میشوند بیگانه و خارجی آنجا میرود میگویند گرزَه آمد خیطش کن. یعنی بیگانه آمد پنهانش کن، خیط نیز بهمین زبان بمعنی پنهان است و بضم اول اسمی است از اسماء سنگها که بیشتر اکراد سنگ خسودشان را باین اسم موسوم می کنند و در فارسی گرز باشد که عربان آنرا عمود خوانند.

گَزَارَه (گَه زَارَه) - با کاف فارسی بروزن شراره زبان کشیدن و قیل و قال نمودن زندهای فاحشه را گویند در دعوا و جنگی که

میان خودشان اتفاق می افتد.

گِجَزَرَه - بکسر کاف فارسی و سکون زای معجم و فتح رای مهمل و اخفای ها گیاه و علفی است در صحراها سبز میشود آن را میدرونند بجهت آذوقه زمستانی همه حیوانات که بواسطه خوردن آن حیوانات زود فربه میشوند و در فارسی گیاهی است که آنرا سرزیره خوانند گویا همین گیاه است که بحیوانات میدهند.

گَشَه (گَه شَه) - بفتح کاف فارسی و شین معجم و اخفای ها شاخ مو را گویند که هر ساله از نو میروید و بلند میشود زیرا مو که رز باشد هر ساله قاعده این است اکثر شاخهای او را می چینند و در سال تازه شاخ برون می آورد آن را گشه خوانند.

گَفَه (گَه فَه) - با کاف فارسی بروزن خفه صدای سگ را گویند.

گَفَارَه - با کاف فارسی و فا بروزن نقاره خسرو شیدن سگ را گویند که در شبهه خارج و بیگانه را می بیند و میخورد و بشد و بطرف آن بیگانه می آید.

گَلَه (گَوَلَه) - بضم کاف فارسی و فتح لام مشدد و اخفای ها گلوله سرب را گویند که بمیان تفنگ و توپ می اندازند و رو بدشمن سر میدهند و در فارسی آسمان گیری باشد و آن پارچه ایست که بر سقف خانها مانند سایبان بندند و موی جمع شده را نیز گویند.

گَلَالَه سوره (گَوَلَالَه سوره) - بضم کاف فارسی و لام مفخم بالف کشیده و فتح لام مفخم ثانی و اخفای ها و ضم سین مهمل و بو او معروف و فتح رای مهمل و اخفای ها، لاله را گویند که بر بی شقایق خوانند و آن بر چند

نوع است: لاله داغدار و لاله نعمان و لاله کوهی و لاله صحرائی و لاله شقایق و لاله دل سوخته و لاله دلسوز و لاله خطائی و لاله خود روی و بعضی بدین گونه آورده‌اند: لاله سرخ و لاله زرد و لاله سفید و لاله آل و لاله دو روی و لاله نعمان.

گلیچه - بکسر کاف فارسی و سکون لام مفخم و فتح بای فارسی و سکون‌ها، صدای باروت را گویند در وقت آتش زدن.

گُل چاویشه (گول چاویشه) - بضم کاف فارسی و سکون لام مفخم و جیم فارسی بالف کشیده و کسرو او و بیای مجهول و فتح شین معجم و اخفای‌ها، رستی باشد که آنرا بفارسی با بونه خوانند و قراض نیز گویند و بمری آن را اقحوان خوانند.

گُل خورگه (گله خورگه) - بکسر کاف فارسی و فتح لام مفخم و ضم خای نقطه دار و بواو معدوله و سکون رای مهمل و فتح کاف تازی و اخفای‌ها کرمی باشد در میان خاک نم‌دار بعمل می‌آید و خوراکش بجزازگسل و خاک چیزی دیگر نیست و بکار ماهی گرفتن می‌آید گیاهی هست آنرا زهر ماهی گویند می‌آرند و می‌کوبند تا حل شود. بعد از آن همان گیاه را بدان کسرم می‌پیچند و میان آبش می‌اندازند ماهی آنرا میخورد و می‌میرد.

گُلوله (گولوله) - بضم کاف فارسی و لام مفخم و بواو مجهول و بفتح لام مفخم ثانی و اخفای‌ها غلوه را گویند که گرده ریسمان و غیره باشد و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده.

گُلیمینه (گولیمینه) - بضم کاف فارسی

و بکسر لام مفخم و بیای مجهول و فتح نون و اخفای‌ها سوداخ تور را گویند که بفارسی آن را برین بکسر بای معجم خوانند و بکسر کاف فارسی دو معنی دارد: اول حبه ایست که آنرا گاو دانه خوانند و بمری حبه البقر نامند. دویم کاسه گلی را گویند که خیلی بزرگ باشد.

گَمه (گمه) - بفتح کاف فارسی و میم و اخفای‌ها شوخی و صحبت را گویند و بضم کاف فارسی صدای کبوتر را گویند و اسم قریه ایست از قراء کردستان که در محل اسفند آباد واقع است و در فارسی نوعی از ماهی باشد که معرب آن جمه است.

گَمه (گمه) - با کاف فارسی بوزن چنه جانور است ریزه که اغلب در پوست گوسفند جا دارد و اگر آدم را بگزد جزئی اذیت و آزاری دارد و همیشه بر بدن گوسفند و شتر و گاو و خر و سگک و امثال آنها چسبیده مانند شپش خون خورد و بمری آن را قرا گویند اگر خون او را در شراب داخل کنند و خورند در دم مستی آورد و در فارسی با کاف تازی باین معنی آمده.

گَمدینه (گومدینه) - بضم کاف فارسی و سکون نون و کسردال مهمل و بیای مجهول و فتح نون ثانی و اخفای‌ها آشی است که از بلغور می‌سازند آنرا آنقدر می‌جوشانند تا سخت شود بعد از آن روغن و ماست بر بالای آن میریزند و میخورند و گاهی از برنج نیز این آش را درست می‌کنند.

گوره (گوره) - بفتح کاف فارسی و سکون او و فتح رای مهمل و اخفای‌ها، هر چیز بزرگ را گویند و در فارسی نام قبیله ایست

در مملک هندوستان.

متکای کوچکی را گویند که میسازند و شبها در بالای متکای بزرگ میگذرانند و سر بر آن نهند.

گوپچکه - بضم کاف فارسی و کسر واو و بیای مجهول و سکون جیم فارسی و فتح کاف تازی و اخفای ها گوش را گویند که بربی آنرا اذن خوانند و بترکی قلاغ نامند.

گیمپه - بکسر کاف فارسی و بیای معروف و فتح بای فارسی و سکون ها پوست شکنه گوسفند را گویند که دوزند و از برنج و مصالح پر کنند و پزند و بفارسی آنرا گندک برون فلك خوانند.

گیجنه (گیجه نه) - بکسر کاف فارسی و بیای مجهول و فتح جیم تازی و نون و اخفای ها پاشنه در را گویند و چوبی را نیز گویند که پاشنه در بر آن گردد و بفارسی آنرا کواده با کاف تازی برون فاده خوانند.

گیز گیزه - بکسر هر دو کاف فارسی و با هر دو یای معروف و سکون زای معجم اول و فتح زای معجم آخر و اخفای ها باد بر را گویند و آن چوبی باشد مخروطی و میخی کوچک بر سر آن نصب کنند و اطفال ریسمانی بر آن پیچند و ازدست رها کنند تا در زمین گردان شود و در آنوقت که بزیمین می افتد صدائی هم مینماید و بفارسی آن را گردا گویند با کاف فارسی بر وزن فردا و گردنا و لاتونیز گویند.

گمبلاخه - بکسر کاف فارسی و بیای معروف و لام مخفف بالف کشیده و فتح خای نقطه دار و سکون ها رستنی باشد صحرائی و کوهی که بیخ دارد بترکیب پیاز برگ آنرا

گوز که (گوزره که) - بضم کاف فارسی و بواو مجهول و فتح رای مهمل و کاف تازی و اخفای ها گوساله را گویند که بربی آن را عجل خوانند و در ترکی بز او نامند.

گوزه - با کاف فارسی برون پوزه کوزه را گویند که با کاف تازی خوانده میشود تفاوت در میان کردی و فارسی بکاف است در کردی کاف فارسی است و در فارسی کاف تازی است و با کاف فارسی در زبان فارسی غلاف و غوزه خشخاش و پنبه و پیله ابریشم و امثال آن را گویند.

گوز اوله - بضم کاف فارسی و بواو مجهول و زای معجم بالف کشیده و سکون واو و فتح لام مفخم و اخفای ها آبله را گویند که بردست و پا بسبب کار کردن و راه رفتن بهمرسد که آن را بفارسی شوغ خوانند و باصطلاح عوام فرس تا ول گویند.

گوزله (گوزله ه) - بضم کاف فارسی و بواو مجهول و فتح زای معجم و لام مفخم و اخفای ها کوزه کوچکی را گویند که بدان آب خورند.

گوژالکه - بضم کاف فارسی و بواو معروف و زای فارسی بالف کشیده و سکون لام مفخم و فتح کاف تازی و اخفای ها خاک و گرد و غبار و خس و خاشاکی را گویند که در بالای فرش خانه بهم میرسد و هر صبح آنرا با جاروب پاک مینمایند و میمالند.

گوژ گیره - بضم کاف فارسی و بواو مجهول و سکون زای فارسی و کسر کاف فارسی ثانی و بیای معروف و فتح رای مهمل و سکون ها

بر میداری چیزی در آن میان هست بترکیب
خیارولی از خیار کسوچکتر و همه اش دانه دانه
است و برهم چسبیده اند دانه های آن بقدر خود
بزرگی دارد. رنگش زرد هم میشود و قرمز هم
میشود آن را بالای آتش می پزند و بمیان آب
نمک می اندازند و میخورند. خیلی خوش طعم
است. باصطلاح عوام فرس آن را شور بلال
خوانند.

گوجی - بضم کاف فارسی و بو او
معروف و کسر جیم تازی و بیای معروف بند
گریبان پیرهن را گویند.

گورانی - بضم کاف فارسی و بو او
معروف و رای مهمل بالف کشیده و کسرون و
بیای معروف اسم طایفه ایست از طوایف
کردستان که زبان ایشان مخالفت جزئی با
زبان اهل سندج دارد و بیشتر مشایخ سندج
باین زبان تکلم می کنند و اشعار کردی جمیعاً
باین زبان است و انصافاً شعرای این زبان
خیلی شیرین کلام و خوش مضمون هستند چنانچه
یکی از آنها ملا عبدالرحیم تاجوزی متخلص
بمعدومی است که یکی از عرفای این عهد است
و از جمله مریدین شیخ عثمان است.

گوشتنوری (گوشته نوری) - بضم
کاف فارسی و بو او مجهول و سکون شین معجم
و فتح تاج فوقانی و ضم نون و بو او معروف و
کسر رای مهمل و بیای معروف خمرة میباشد
دراز قد که اغلب آتش حلیم و کله پا در میان آن
پزند.

باب لام

فصل الف

لا - یا لام بروزن ما کلمه ایست که منع

می آورند و گاهی آتش از آن می پزند و گاهی
خورشت نیز از آن درست مینمایند ناخوشی
سده را خیلی نافع است روانی می آورد.

گمیلانه - بکسر کاف فارسی و بیای
مجهول و لام مفخم بالف کشیده و فتح نون و
اخفای ها نوعی است از انواع گندم رنگش
مایل سرخی است و با آب بعمل می آید باران
لازم ندارد و خیلی تاب سردی هوا را دارد
یعنی تا هوا سردتر باشد بهتر بعمل می آید
اغلب در کوهستانها آن را می باشند که سبز شود.

فصل بیای تحتانی

گی (گهی) - بفتح کاف فارسی بر
وزن می بیخود ایستادن اسب را گویند در
وقت دویدن و راه رفتن و در فارسی پرنده ایست
که بر آن ابلق میباشد و بر تیر نصب کنند.

گای - با کاف فارسی بر وزن رای یعنی
اورا گائید.

گاوانی - با کاف فارسی و واو بروزن
سامانی پرنده ایست سیاه و خوش آواز که
خانه های سفید ریزه دارد و مرغ ملخ خوار نوعی
از آن است و بفارسی آنرا سار خوانند.

گغنی (گه غنی) - بفتح کاف فارسی
و سکون غین نقطه داز بر وزن سختی دغل و
ناحسابی را میگویند که قمار بازها در قمار
بعمل می آورند و نارو بحریف خود میزنند.

گنیم شامی (گه نم شامی) - بفتح کاف
فارسی و کسرون و سکون میسم و شین معجم
بالف کشیده و کسر میم ثسانی و بیای معروف
گندم شام را گویند و آن چیزی است که بعد از
سبز شدن پوستها دارد و بر سرش نیز تارهای
زیاد بود مثل تار ابریشم چون پوستهای آن

از ایستادن کند یعنی برو افاده معنی گمشو و دور شو مینماید و در فارسی بمعنی لاف و گزاف و هرزه گوئی و پرگوئی باشد و در عربی بمعنی نه است که نفیض آری باشد و بمعنی نفی هم هست همچو لا اله الا الله و در کردی بمعنی طرف نیز آمده چنانچه میگویند: بیره لام یعنی بیایم و بطرف من بیا.

لا بَلا (لا به لا) - با هر دو لام مخفف بروزن جابجا راهی را گویند که در کمر کوه واقع شده باشد و گذشتن و رفتن از آن راه صعب و دشوار باشد و مطلق کمر کوه را نیز گویند و گاهی عوض بای معجم و اوهم خوانده میشود.

لا دَما (لاده سا) - با لام مخفف بالف کشیده و فتح دال مهمل و کاف فارسی بالف کشیده ده را گویند که بعربی آن را قریه خوانند و بترکی کند نامند.

لَنگِی دا - بکسر لام مخفف و سکون نون و کسر کاف فارسی و بیای معروف و دال مهمل بالف کشیده یعنی دو انید چه اسب و چه امثال آن.

لُوا (لوا) - بضم لام مخفف و واو بالف کشیده یعنی رفت غالباً این لغت را اهل اورامان و محل زاورود کردستان استعمال میدارند اتفاقاً اهل سندج آن را میگویند.

لَمُو دُوا (لهی نه و دووا) - بفتح لام مخفف و سکون بای تحتانی و فتح نون و سکون واو و ضم دال مهمل و واو بالف کشیده یعنی بعد از آن و پس از آن.

فصل بای فارسی

لَب (لهپ) - بفتح لام مخفف و سکون

بای فارسی، انگشتان و کف دست را گویند تا موج دست عموماً و کف دست را خوانند خصوصاً و بکسر لام لب را گویند که بعربی آن را شفه خوانند و بترکی دواغ نامند و بفتح اول در فارسی لقمه کلان و نکتة بزرگ را گویند.

فصل تای فوقانی

لَت (لهت) - بفتح لام مخفف و سکون تای فوقانی بمعنی پاره و لخت باشد چنانچه گویند لت لت یعنی پاره پاره و بفرس قدیم نیز بهمین معنی آمده و در فارسی بمعنی زدن و گرفتن و کتک و شلاق باشد و بمعنی گرز هم آمده است که بعربی عمود گویند و کتان را هم میگویند و آن قماشى باشد معروف که پوشند و تسوپ درست پارچه ابریشمی و غیره را نیز گویند همچو يك لت مخمل یعنی یکتوپ مخمل و دولت زربفت یعنی دو تسوپ زربفت و شکم را نیز گفته اند که عربان بطن خوانند و نام رودخانه هم هست از ملک دیلمان که بت رود شهرت دارد.

لات - با لام مخفف بـروزن سات کم چیز و برهنه و عربان را گویند که در فارسی این نوع اشخاص را لاج خوانند.

لوت - بضم لام مخفف و یواو معروف و سکون تای فوقانی دو معنی دارد: اول بینی و دماغ را گویند که بعربی آن را انف خوانند و بترکی برن نامند. دویم بمعنی لات است که برهنه و عربان باشد و بسیار با هم مترادفاً گفته میشود و در فرس قدیم نیز بهمین معنی است و در فارسی اقسام طعامهای لذیذ و طعام درنان تنک بیچیده باشد و تکه و لقمه بزرگ را نیز گویند و پسر امرود ناهموار درشت را هم گفته اند.

لام مخفف و سکون هر دو نون و فتح دال مهمل
اول و سکون دال مهمل ثانی آهسته آهسته زیر
لب از خشم باخود حرف زدن را گویند که
بفارسی آن را دندیدن خوانند.

فصل رای مهمل

گُر (له ر) - بفتح لام مخفف و سکون رای
مهمل مشدد لاغر و ضعیف را گویند و در فرس
قدیم نیز با نیم معنی آمده و در فارسی جوی باشد
اعم از آنکه سیلاب آن را کنده باشد یا آدمی
و بمعنی بغل و بیخ بغل هم گفته اند و بضم لام
طایفه ایست مشهور که در مقابل کرد آن را گاهی
استعمال میدارند و لی آنها خیلی بی فهم و عقل
میباشند و در فارسی نیز بهمین معنی است.

لار - با لام مخفف و سکون کسار کج را
گویند که نقیض راست باشد.

لُچَر (له چهر) - بفتح لام مخفف و جیم
فارسی و سکون رای مهمل، شخص بخیل و
خسیس را گویند که بخل و خست او زیاده از
حد باشد.

لُگَر (له گهر) - بفتح لام مخفف و سکون

مگر بمعنی با میباشد که در عربی مع خوانند.

لُرُگَر (له ره له ر) - بفتح هر دو لام مخفف
و رای مهمل اول و سکون رای مهمل ثانی
حرکت کردن و جنبیدن شاخ درخت و امثال آن
را گویند و هر چیز که حرکت کند مطلقاً و بسکون
رای مهمل اول در فارسی یکیست از نامهای
خدایتعالی جل جلاله.

لوزنگر (لوزه نگره) - بضم لام مخفف
و سکون زوزنگر هر چیز درشت و بدتر کیب و
سطب و محکم و ناهموار را گویند.

لوت و پوت - بضم لام و بای فارسی
این لغت از تسوابع است بداحمی و چهره و
روی ترش کردن و لندند و دندند نمودن را
گویند و در فارسی آنرا نیز از تسوابع نوشته اند
بمعنی اقسام خوردنیها و طعامها و مأکولات و
مشروبات باشد.

فصل جیم تازی

لُنج (له نج) - بفتح لام مخفف و سکون
گنج، لجاجت و شق نقیض را گویند و در فارسی
آنرا لج خوانند و بمعنی عشو و نازی هست
که خوب رویان یا در نشستن یا در رفتن بعمل
می آورند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده و
در فارسی بمعنی بیرون کشیدن و بیرون بردن
چیزیست از جای بجائی و بضم اول در فارسی
لب را گویند که عربی شفه باشد.

لینج - بکسر لام مخفف و بیای معروف
و سکون نون و جیم تازی هر چیز لعاب دار را
گویند.

فصل جیم فارسی

لِج - بکسر لام مخفف و سکون جیم فارسی
لب را گویند که عربی آنرا شفه خوانند و ترکی
دواغ نامند و بفتح اول در فارسی بمعنی رخسار
و روی و عارض باشد.

لوج - بضم لام مخفف و سکون کوچ کیس
و چین لباس و غیره را گویند و در فارسی چشمی
را گویند که کج نگاه کند که عربی احوال باشد
و بمعنی برهنه و عریان هم آمده و در کردی بمعنی
فرصت و اتفاق نیز آمده چنانچه میگوبند
عجب لوجی شد یعنی عجب فرصتی شد.

فصل دال مهمل

لُندُند (لونده لوند) - بضم هر دو

فصل زای معجم

لُرز (لهرز) - بفتح لام مخفف وسکون

رای مهمل وزای معجم، مطلق رعشه و حرکت کردن اعضا را گویند عموماً و ناخوشی را گویند که بواسطه آن جمیع موهای بدن راست میشود و از شدت سردی همه اعضای بنی آدم بحرکت می آید خصوصاً، که آن را عبری قشعریه خوانند.

فصل سین مهمل

لاس - با لام مخفف بروزن ناس سرگین

گاو را گویند.

لوس - بضم لام مخفف و بواو معروف

بروزن کوس صاف و ساده را گویند مطلقاً و بواو مجهول تیرهای باریک را گویند که بجهت حمل و نقل تیر بزرگ یا سنگ بزرگ می - آورند و جمعی جمع میشوند با طنابهای زیاد این تیرهای کوچک را بدان تیر بزرگ یا سنگ بزرگ می بندند و سر تیرهای کوچک ازین طرف و آنطرف زیاد میشود و کسانی که جمع شده اند آن سرهارا بدوش میگیرند و بر میدارند تا بجایی که مقصودشان است و در فارسی که بر وزن کوس باشد تملق و فروتنی و چرب زبانی و مردم را بزبان خوش فریفتن و بازی دادن را گویند و غشی را نیز گویند که داخل کافور کنند و آنرا معشوش سازند و دهان کج و کوچ دهان را نیز گویند و لجن و گلی که پای از آن بدشواری توان بر آورد نیز باشد.

فصل شین معجم

لش (لهش) - بفتح لام مخفف وسکون

شین معجم قوت و قدرت بدن آدمی را گویند و

مخفف لاشه هم هست که تن آدمی و حیوانات باشد.

لاش - با لام مخفف بروزن ماش لاشه

حیوانات را گویند.

لاکیش - با لام مخفف بـالف کشیده

و کسراف تازی و بیای مجهول وسکون شین کناره قالی و گلیم و نمند و امثال آن را گویند.

لوش - با لام مخفف بروزن موش

بنفس فروکشیدن هر چیز را گویند و در فارسی گل سیاه و تیره که درین حسوضها و تالابها بهمرسد و کسی را نیز گویند که دهنش کج باشد و شخصیرا که بعلت جذام گرفتار باشد و بمعنی پاره و دریده هم آمده است و بیهوش و بی خبر را نیز گفته اند.

لواش (لهواش) - بفتح لام مخفف بر

وزن یواش نان تک و نازک و نرم را گویند.

فصل فا

لیف - بکسر لام مخفف و بیای مجهول

وسکون فا لحاف را گویند که بترکی آن را یرغان خوانند و در فارسی چیزی باشد که از پوست خرما سازند بجهت کفش و موزه ساگری و چیزهای دیگر پاک کردن و آنرا از موی دم اسب نیز سازند.

فصل قاف

لق (لهق) - بفتح لام مخفف بروزن بق

دومعنی دارد: اول شاخ درخت را گویند که عبری آنرا غصن خوانند. دویم بمعنی متحرک باشد مثلاً دندانی که حرکت کند آن را لق گویند و در فارسی بمعنی بیموی و صاف باشد و تخم مرغ گندیده و ضایع شده را نیز گویند و بمعنی فریب و بازی دادن هم هست

لاق - بالام مخفف بروزن ساق لفظاً معناً
که از کعب پا باشد تازانو.

لوق - بضم لام مخفف بروزن بوق راه
رفتن اسب و گوسفند و انسان و گرگ و امثال
آنها را گویند بطریقی که نه آرام باشد و نه
بغار و دویدن باشد که بعربی آنرا هروله
خوانند.

لولاق - بضم لام مخفف و بواو معروف و
لام مخفف ثانی بـالف کشیده و سکون. قاف
استخوان بزرگ ساق پا را گویند از کعب پا
باشد تا زانو.

لیق - بکسر لام مخفف و بیای مجهول و
سکون قاف، پارچه و کاغذ و لباسی را گویند که
بسیار دست خورده باشد و بعلت دست خوردن
زیاد کیس و پرچین شده باشد.

فصل کاف تازی

لك - بکسر لام مخفف و سکون کاف تازی
برآمده گی و گرهی را گویند که در اعضای
آدمی و گوشت حیوانات بهمرسد و آنرا
بعربی غده گویند و در فرس قدیم بضم اول نیز
به همین معنی است و بفارسی جانور کی است
پرنده که گوشت لذیذی دارد و آنرا خرچال
گویند که با شاهین و باز شکار آن کنند ترکان
آنرا تو قدری گویند و بفتح لام در کردی نام
طایفه باشد از صحرائینها و در فارسی صد
هزار را گویند یعنی عدد هر چیز که بصد هزار
رسید آنرا لك خوانند و بمعنی احمق و ابله و
نادان هم هست و سخنان بیهوده و هرزه و هندیان
را نیز گویند و جامه و لته کهنه پاره پاره شده و
رخت و لباسی که مردم روستا پوشند خواه نو
باشد و خواه کهنه هم میگویند و بی موی و ساده

وصاف را نیز خوانند.

لاک - با لام مخفف بروزن خالك لاشه
حیوان را گویند و در فارسی بمعنی تغار و کاسه
چوبین باشد و لاک پشته و کاسه پشت را نیز گویند
و نام رنگی است مشهور که در هندوستان
بهمرسد و بدان چیزها رنگت کنند و آن شبنمی
باشد که بر شاخهای درخت کنار و درختهای
دیگر نشیند و منجمد گردد و آنرا بگیرند و بگویند
و بپزند از آن رنگت سرخی حاصل شود که
مصوران و نقاشان هم کار کنند و غازه زنان را
نیز از آن سازند و سر پاکت و کاغذ را نیز بدان
چسب کنند و مهر نمایند و نخاله آن مانند صمغ
باشد و بدان کارد و شمشیر و خنجر و امثال آنرا
دسته قایم و محکم کنند.

لُچک (لوچک) - بروزن کچک پارچه
باشد مربع که زنان هر دو گوشه آنرا بر بالای
هم اندازند بعنوانی که مثلث شود بر سر بندند
و در فرس قدیم نیز به همین معنی آمده و بفارسی
آنرا چارقد خوانند.

لُرک (لهُرک) - بفتح لام مخفف و بکسر
رای مهمل مشدد و سکون کاف تازی حیوانی
را گویند که خیلی لاغر و ضعیف شده باشد.

لیک - بکسر لام مخفف بروزن نیک آب
دهن را گویند که از دهن میریزد و در فارسی
خرچال را گویند و آن پرنده ایست که بچرخ و
شاهین شکار کنند و خورند و پیمانها را نیز
گویند که بدان غله و خرما و غیر آن پیمانند و
مخفف لیکن هم هست.

فصل کاف فارسی

لَمگ - بکسر لام مخفف و سکون نون و
کاف فارسی پای را گویند از سرانگشتان تا بیخ

ران و دوانیدن اسب را نیز گویند.

لیمرگ - بکسر لام مخفف و بیای معروف و سکون رای مهمل و کاف فارسی برآمده گی و گرهی را گویند که بجهت خوردن طعام ثقیل و مخالف بیخود، غفلتاً شبها از اعضای آدمی بیرون می آید و آنرا بر بی نبات اللیل خوانند.

فصل لام

لیل - بکسر لام مخفف و بیای مجهول و سکون لام مخم آب گل آلود و تیره را گویند.

فصل میم

لم (له) - بفتح لام مخفف و سکون میم شکم را گویند که آنرا بر بی بطن خوانند و بکسر لام خاک و ریگی را میگویند که در میان رودخانه و جوب آب باشد.

فصل نون

لان - بالام بروزن جان سودا خ خرگوش را گویند خصوصاً و کتام شیر و پلنگ و امثال آن را خوانند عموماً و در فارسی بمعنی بی حقیقی و بیوفائی باشد و امر بر جنبانیدن و افشانیدن هم هست یعنی بجنبان و ویفشان و بمعنی مفاک و گودال هم آمده است.

لاچن - با لام مخفف بالف کشیده و کسر جیم فارسی و سکون نون امر است بر رفتن و نهی است بر ماندن یعنی بروند و نمانند.

لیچن - بکسر لام مخفف و جیم فارسی و سکون نون کسی را گویند که لبش دراز و بزرگ باشد.

لیکن - بکسر لام مخفف و بیای معروف و کسر کاف تازی و سکون نون شخصی را گویند که آب دهنش همیشه بر پیراهن و لباسش بچکد.

فصل واو

لؤ - بضم لام مخفف و بیواو مجهول نوعی از علف است که شباهتی بکما دارد و اگر اسب آن را بخورد چشمش کور میشود خوراک گاو و گوسفند و امثال آنها است.

لاچو - با لام مخفف بالف کشیده و ضم جیم فارسی و بیواو مجهول یعنی بسرو و اینجا نمان.

لافاو - با لام مخفف بالف کشیده و فا بالف کشیده و سکون واو سیلاب را گویند که در کوه و صحرا روان میشود. آن را سیل نیز میگویند.

لغاو (لهغاو) - بفتح لام مخفف و غین نقطه دار بالف کشیده و سکون واو دهنه اسب را گویند و بفرس قدیم آن را لغام خوانند و بفارسی لگام گویند. و بر بی لجام نامند.

لؤلواو (لهولواو) - بفتح لام مخفف و سکون واو و لام مخفف ثانی بالف کشیده و سکون واو، گیاهی باشد که بر درخت پیچد و گاه باشد که درخت را خشک کند و بفارسی آن را پیچه و لبلاب و عشقه خوانند و بر بی حل-المساکین نامند.

لیلاو - بکسر لام مخفف و بیای مجهول و لام مخم بالف کشیده و سکون واو، آب گل آلوده و تیره را گویند.

فصل ها

لاره - با لام مخفف بروزن بساره یعنی کج است که نقیض راست باشد و زور آوردن تازی بر خرگوش را نیز گویند که نزدیک شده باشد باو برسد و اینطرف و آنطرف بدواند.

لاوه - با لام بروزن ناوه یعنی بردارو

آنطرف بیز.

آشی را گویند که از عدس میزند و آن را با صلاح فرس عدسی میگویند. در اصل لم بمعنی شکم است و زربنه یعنی صاحب زر و ازینجهت این آش را باین اسم موسوم کرده اند که خیلی منفعت بجهت شکم دارد، یعنی شکم را زری می کنند و آنرا با عسل و روغن میخورند.

لورَه - بضم لام مخفف و بواو مجهول و فتح رای مهمل و سکون ها صدای زن فرزند مرده را گویند خصوصاً و هر صدایی که حزن بیاورد و آهسته آهسته باشد عموماً و بواو معروف صدای سگ را گویند و در فارسی زمین سیلاب کننده را گویند.

لوسکه - بضم لام مخفف و بواو معروف و سکون سین و فتح کاف تازی و اخفای ها، ساده و صاف را گویند و پسر خوشگل را نیز خوانند.

لوقه - بضم لام مخفف و بواو مجهول و فتح قاف و سکون ها راه رفتنی را گویند که نه دویدن باشد و نه آهسته راه رفتن، بلکه مذید بین بین ذالك باشد که عبری آن راهرو له خوانند.

لوكه - بضم لام مخفف و بواو مجهول و فتح کاف تازی و اخفای ها پنبه را گویند.

لیمنه (لهینه) - بفتح لام مخفف و سکون یای تحتانی و فتح نون و اخفای ها یعنی در آنجا.

لیوه - بکسر لام مخفف و بیای مجهول و فتح واو و اخفای ها شخص سفیه و بی عقل و کم شعور را گویند.

فصل یای تحتانی

لای - بالام مخفف بالف کشیده و سکون یای تحتانی بمعنی طرف است چنانچه میگوئی

لاوانه - با لام مخفف بالف کشیده و واو بالف کشیده و فتح نون و اخفای ها چوبی را گویند که بر یکطرف درسراسر میزند و با میخ آنرا بدر میگویند که تا آن یکتا در دیگر درست جفت شود و درست بهم متصل گردند.

لجرمه (له به رمه) - بفتح لام مخفف و بای معجم و سکون رای مهمل و فتح میم و اخفای ها یعنی در حفظ من است و در حفظ دارم.

لرفه - بکسر لام مخفف و سکون رای مهمل و فتح فا و اخفای ها شعله و شوق و پاکتی را میگویند که از لباس سفید مشاهده میشود.

لقه (لهقه) - بفتح لام مخفف و قاف و سکون ها، لگدرا گویند که در مقابل مشت باشد.

لگره (له گره) - بفتح لام مخفف و سکون کاف فارسی و فتح رای مهمل و سکون ها یعنی درینجا که عبری هنا خوانند و بترکی برده گویند.

لله (لهله) - بفتح هـ ردو لام مخفف و اخفای ها دو معنی دارد: اول شخصی را گویند که بجهت تربیت اطفال آنرا ننگه میدارند و همیشه مشغول تربیت کردن طفل میشود. دویم نشانی را میگویند که بر چوب میکنند بجهت اینکه حساب گم نشود چنانچه شخصی پیش بقال میخواست جنس بیاورد و چوبی را می آورند و با چقو آنرا هر روز نشان مینمایند هر نشانی را مبالغی که در میان خودشان معهود میشود قرار میدهند.

لهم زربنه (له مزه زربنه) - بفتح لام مخفف و سکون میم و فتح زای معجم و کسر رای مهمل و بیای معروف و فتح نون و اخفای ها

لای او، یعنی طرف او و پیش او، در فارسی بمعنی گفتن است می‌لاید یعنی می‌گوید و ناله کننده و هرزه گوینده را نیز گویند و گل تیره و سیاه را نیز خوانند که در ته حوضها و جویها نشیند و درد شراب و امثال آن را گویند و تای کاغذ و جامه و ریسمان را هم میگویند همچو يك لای کاغذ و يك لای جامه و يك لای ریسمان و عبری طاق خوانند و بمعنی دیده کوه هم آمده که فاصله مابین دو کوه باشد و نوعی از بافته ابریشمی نیز باشد که در چین و گجرات می - بافند.

لاسانی - با لام مخفف بalf کشیده و سین مهمل بalf کشیده و کسر همزه با یای تحتانی تقلید را گویند که شخصی مقلد دیگری باشد.

لنگری (له نگه ری) - بفتح لام مخفف و سکون نون و فتح کاف فارسی و کسر رای مهمل و بیای معروف دوری مسین خیلی بزرگ را گویند.

لوراسی - بضم لام مخفف و بواو مجهول و رای مهمل بalf کشیده و کسر سین مهمل و بیای معروف نوعی از هندوانه میباشد که دراز است نه مدور.

لوشای - بضم لام مخفف و بواو معروف و شین معجم بalf کشیده و سکون یای تحتانی یعنی بنفش فروکشید.

باب میم فصل الف

ما - با میم بروزن جا ماده را گویند که در مقابل نر باشد.

مال آوا - با میم بalf کشیده و سکون

لام مخفف و بمد الف و واو بalf کشیده یعنی خانه آباد زیرا مال خانه را گویند که عبری بیت و دار باشد و آوا یعنی آباد و ترکیب شده است در وقت دعای خیر میگویند یعنی خدا خانه ات آباد کند.

ماما - با هر دو میم بalf کشیده مادر پدر و مادر مادر را گویند بقرینه مقام تفاوت میشود که عبری جده گویند.

مانگا - با میم بalf کشیده و سکون نون و کاف فارسی بalf کشیده ماده گاو را گویند.

فصل بای فارسی

ماپ (ماپی) - با میم بalf کشیده و کسر بای فارسی اسم قحبه بود خیلی مشهور و حالا بطریق کنایه هر زنی را گویند که همیشه مشغول جنگ و دعوا و معرکه و قحجگی باشد.

فصل تای فوقانی

مزگت - بکسر میم و سکون زای معجم و کسر کاف فارسی و سکون تای فوقانی مسجد را گویند که بفارسی خانه خدا و عبری بیت الله خوانند و در فرس قدیم نیز با این معنی آمده.

میکت (می کوت) - بکسر میم و بیای مجهول و ضم کاف تازی و سکون تای فوقانی تخماق را گویند و آن معروف است. چیزی است از چوب درست میکنند بترکیب سراسب و دسته ای برای او قرار میدهند گاهی برنج را بدان میکوبند و گاهی میخ را بدان بزمین فرو می برند و هکذا بکارهای بسیار می آید.

فصل جیم فارسی

مچ - بکسر میم و سکون جیم فارسی جانوریست ریزه که اغلب در پوست گوسفند جادارد و اگر آدم را بگزد جزئی اذیت و آزاری

دارد و همیشه بر بدن گوسفند و شتر و گاو و امثال آنها چسبند و مانند شپش خون خورد و بهر بی آن را قراد خوانند.

ماچ - با میم بalf کشیده و سکون جیم فارسی بوسه را گویند که بهر بی قبله خوانند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده.

ماچ و موج - با هر دو میم برون فاج و قوچ بمعنی بوس و لوس باشد یعنی بوسید و لیسید چنانچه از عشق کسی مطلوب خود را می بوسد و می لیسد و یا گربه کند بچه خود را و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده.

موج - بضم میم و واو معروف و سکون جیم فارسی دو معنی دارد: اول بند گاه دست را گویند. دویم بمعنی بوسیدن است که خیلی از عشق و شوق باشد که هم بیوسد و هم بلیسد.

فصل حای بی نقطه

موزح (مهزرح) - بفتح میم و سکون زای معجم و فتح رای مهمل و سکون حای بی نقطه، چوبی باشد مخروطی و دسته باریک بر سر آن نصب کنند و اطفال ریسمانی در سوراخ یک تخته کوچکی برون کشند و آن ریسمان را بر آن دسته بیچند و یک طفل تخته را گیرد و یکی دیگر سر ریسمان را. هر دو از طرف خود دست را می کشند که همان چوب مخروطی بر زمین افتد صدای خیلی بزرگی مینماید و مدتی چرخ زند.

فصل حای نقطه دار

موخ - بضم میم برون شوخ مغز استخوان گوسفند را گویند خصوصاً و مغز هر چیز را خوانند عموماً.

فصل دال مهمل

مد (مهده) - بفتح هر دو میم و سکون دال مهمل محمد (ص) را گویند همانا مخفف اوست. چنانچه در میان اکراد مشهور است و شیوخ دارد که روزی حضرت صدیقه طاهره فاطمه علیها السلام، از جناب حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سؤال میفرماید که آیا زبانی غیر از زبان عرب در دنیا هست؟ فرمودند آری بسیار است از آن جمله زبان کردی هم هست.

حضرت فاطمه متحیر ماند که آیا زبان کردی چیست؟ درین اثنا دق الباب شد حضرت صدیقه برخواست که بدانند کیست دیدند عربیست بر در ایستاده و میگوید. میمکه مد له ماله یعنی ای عمه محمد (ص) در خانه است؟ متحیرانه برگشت خدمت جناب رسول عرض کرد که شخصی بر در ایستاده و میگوید میمکه مد له ماله حضرت فرمودند آیا فاطمه آن است زبان کردی که این شخص تکلم بدان کرده و آن جبرئیل است برو در جواب او بگو بلّی له ماله. بهر صورت میمکه هم [در] زبان کردی خوراهر پدر را گویند که عمه باشد چنانچه در جای خود ذکر خواهد [شد] انشا الله تعالی.

مورد (مهوره) - بفتح میم و سکون واو و فتح رای مهمل و سکون دال مهمل سوهان را گویند و آن معروف است.

فصل رای مهمل

مر - بکسر میم و سکون رای مهمل مرغ خانگی را گویند که ما کیان باشد.

مورور (مورور) - بضم میم و رای مهمل و واو مجهول و سکون رای مهمل ثانی گیاهی است تلخ که در میان گندم حاصل میشود

وهر گندمی آن گیاهرا داشته باشد. نانش سیاه و تلخ میشود و در فارسی آنرا تلخک خوانند.

هژمور - بکسر میم و سکون زای فارسی و ضم میم ثانی و واو مجهول و سکون رای مهمل، کسی را گویند که چشمش تنگ و کوچک باشد و همیشه آب از او بیاید.

مورمور (موره مور) - بضم هردو میم و بهردو واو مجهول و فتح رای مهمل اول و سکون رای مهمل ثانی، در زیر لب آهسته آهسته با خود حرف زدن باشد و یا خواندن اشعار مرثیه را گویند از غصه و غم که آهسته آهسته باشد و بفارسی آنرا دندنه و دندیدن خوانند.

فصل زای معجم

میژ - بکسر میم و بیای مجهول و سکون زای معجم شاش را گویند که بر بی بول خوانند و در فرس قدیم نیز باین معنی آمده است و در فارسی بمعنی میهمان است یعنی شخصی که بضيافت کسی رود و اسباب میهمانی را هم گفته اند و کرسی را نیز گویند که بر بالای آن طعام خورند و مخفف تمیز هم هست.

فصل زای فارسی

مویژ (مهویژ) - بفتح میم و بکسر واو و بیای معروف و سکون زای فارسی مویژ را گویند که انگور خشک شده باشد و بر بی آنرا زیب خوانند.

فصل سین مهمل

مس (مهس) - بفتح میم و سکون سین مهمل مست را گویند که مخفف اوست و در فارسی پای بندی را گویند که کسی را از آن خلاص و نجات مشکل و دشوار باشد و بعضی گویند

بندی باشد که بر پای مجرمان و گناهکاران نهند و بمعنی مهتر و بزرگه هم هست و در عربی دست مالیدن و دست زدن باشد بر چیزی و بمعنی دیوانگی هم بنظر آمده است.

ماس - با میم بیروزن طماس مخفف ماست میباشد که از شیر درست می کنند و مخفف آماس هم هست که ورم باشد و در فارسی باین معنی هم آمده و بزبان هندی ماه را گویند که عربان قمر خوانند و الماس را نیز گفته اند و آن جوهریست معروف و بعضی گفته اند بمعنی الماس عربی است.

مَرس (مهرهس) - بفتح میم و رای مهمل و سکون سین مهمل طنابی باشد [که] از ریسمان یا ابریشم میسازند و در روز شکار آن را بحلقه فلاده تازی می بندند و سوار یا پیاده آنرا بردست میگیرند تا بخرگوش میرسند و تازی را ویل می کنند و در عربی بمعنی طناب و ریسمان باشد که با معنی کردی قریب است و کارزار کردن مرد را هم میگویند در نهایت شدت.

فصل شین معجم

ماش - با میم بیروزن لاش غله ایست بترکیب عدس. خوردنش خیلی لذیذ است.

ماوش - با میم بالف کشیده و ضم واو و سکون شین چوب دو شاخه را گویند که بدان چوب کج و هر چیز که کج باشد راست کنند.

مقاش (مهقاش) - بفتح میم و قاف بالف کشیده و سکون شین معجم آلتی باشد از آهن که زرگران و مسکران طلا و مس تفته و آتش را بدان گیرند که بفارسی آنرا انبر خوانند و بر بی کلوب نامند.

میش - بکسر میسم و بیای مجهول

وسکون شین معجم مگس را گویند و بفارسی
گوسفند خوانند.

فصل فا

مارف - با میم بالف کشیده و کسر رای
مهمل و سکون فا معروف را گویند که اسم
شخص باشد.

فصل قاف

مَرَقِ مَرَق (مَرَقه مَرَق) - بکسر هر دو
میم و سکون هر دو رای مهمل و فتح قاف اول و
سکون قاف ثانی صدائی را گویند که شخص
از خشم و قهر درر گلو کند و هیچ حرف نگوید.

مَطْرَقِ (مَه طَرَه ق) - بفتح میم و سکون
طای مؤلف و فتح رای مهمل و سکون قاف
چوب خیلی بزرگ را گویند که درویشان
بدست گیرند و بعبارت خودشان من تشاء خوانند.
یا چوبی است که قیبه و طاب العلمی که در
مدرسه می نشینند بدست گیرند و این لغت مختص
چوب دستی این دو طایفه اند.

مَفْرَقِ (مَه فَرَه ق) - بفتح میم و سکون
فا و فتح رای مهمل و سکون قاف دوسه نوع از
فلزات است که داخل هم مینمایند و جوش میزنند
و بکار برند که این نوع غیر از نوع هفت جوش
است که هفت فلزات را با هم ترکیب کنند و
جوش زنند.

فصل کاف تازی

مارمزوك (مارموزوك) - با میم
بالف کشیده و سکون رای مهمل و ضم میم ثانی
و زای معجم و بواو معروف و سکون کاف تازی
سوسمار را گویند و آن جانور است که سوچک
بترکیب مار اغلب رنگ آنها خاکی است و

دست و پا دارند و خیلی حرکت سریع می کنند
و بسیار فقیر و بی اذیت هستند.

مَجَک (مَه جَه ک) - بفتح میم و جیم
فارسی و سکون کاف تازی مَسُوج دست را
گویند که بندگاه دست باشد.

مِرِشَک (مِرِشَک) - بکسر میم و رای
مهمل و سکون شین معجم و کاف تازی مرغ
خانگی را گویند که ماکیان باشد.

مَشَک - بکسر میم و سکون شین معجم و
کاف تازی موش را گویند که بعضی آن را فاره
خوانند و بترکیب سیچقان نامند و در فارسی
معروف است گویند ناف آهوی خطائست و
عربان مسک باسین مهمل خوانند و بفتح میم
چه در کردی و چه در فارسی پوست گوسفندی
باشد که درست کنده باشند خواه دباغی شده
باشد یا نه و در آن ماست و آب کنند تا بزنند
دوغ شود.

مَلِیچَک (مَه لِیچَک) - بفتح میم و کسر
لام و بیای معروف و کسر جیم فارسی و سکون
کاف تازی گنجشک را گویند ظاهراً بعضی آن
را صعوه خوانند.

مَوچَک - بضم میم و بواو معروف و
کسر جیم فارسی و سکون رای مهمل و کاف
تازی لرز و رعشه بدن را گویند که از شدت
سردی هوا یا ناخوشی بدن بآدم عارض شود
بنوعی که جمیع موهای بدن راست بشود و
بعضی آن را قشعیره خوانند.

مِیمِک - بکسر میم و بیای معروف و
کسر میم ثانی و سکون کاف تازی خواهر پدر
را گویند که بعضی آن را عمه خوانند.

فصل کاف تازی

ماژنگ - با میم بalf کشیده و کسرزای معجم و سکون کاف فارسی مازوج را گویند و آن ثمر درختی است که چهارده ثمر قیمتی میگیرد. یکی از آن ثمرها مازوج است بجهت دباغی و رنگ کردن لباسها بهتر از او چیزی نیست درمحل خسروش که بانه و مریوان و آنصفحات است یکمن ششهازروفت هزار است. بعد از آنکه او را بفرنگستان میبرند قیمتش یکمن هفت تومان و هشت تومان میشود و سائر ثمرهای آن درخت نیز قیمتی است ولی نه باین قیمت. مرغوبترین آنها مازوج است. گز انگبین نیز بر این درخت میبارد بلسوط هم ازین درخت است.

مانگ - با میم بalf کشیده و سکون نون و کاف فارسی ماه را گویند که قمر است و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده و بمعنی آفتاب هم بنظر آمده است و بمعنی اول اصبح است و بکسرنون در کردی نخستگی را میگویند که از راه رفتن بر شخص وارد شود و یا از برداشتن و حمل و نقل نمودن چیزی سنگین عارض گردد.

میتک (میتک) - بکسر میم و تای فوقانی و سکون کاف فارسی بته و بیخ درختهای بریده یا غیر درخت که در صحراها دیده میشود.

مت و مورنگ (مت و مورینگ) - بکسر میم و ضم تای فوقانی و بسواو رابطه و ضم میم و بسواو معروف و کسر رای مهمل و سکون کاف فارسی مهره ریزه و اسبابهای خورده زنانه را گویند.

مژنگ (مهژنگ) - بفتح میم و سکون زای فارسی و کاف فارسی مغز سر آدمی و

حیوانات و جمیع ذی روح را گویند.

مورنگ (مورینگ) - بضم میم و بسواو معروف و کسرزای مهمل و سکون کاف فارسی مهره را گویند بگردن و دست و پا کنند زنها.

فصل لام

مل (مهل) - بفتح میم و سکون لام مخفف پرنده را گویند مطلقاً از هر جنس باشد و بکسر میم گردن را گویند که گردن آدمی باشد یا حیوانات دیگر مطلقاً و در فارسی موی باشد مطلقاً اعم از موی سر موی ریش و اعضای دیگر از انسان و حیوان.

مال - با میم برون حال خانه را گویند که بر بی آنرا دارو بیت خوانند و در اصطلاح فرس اسب سواری را گویند.

ماول - با میم بalf کشیده و ضم واو و سکون لام مخفم مجال و فرصت را گویند چنانچه میگویند ماول بده یعنی مجال بده.

منال - بکسر میم و نون بalf کشیده و سکون لام مخفم بچه را گویند که بر بی آنرا طفل خوانند و بترکی اشاغ نامند.

منگل (مهنگل) - با کاف فارسی برون منقل که آتش دان باشد و بفارسی آنرا کانون خوانند.

میوژل (میوه ژیل) - بکسر میم و بیای مجهول و کسرزای فارسی و سکون لام مخفم شاخه مو خشک شده را گویند که در ولایت فارس آنرا میسوزانند و زغال میسازند و بجهت آتش قلیان نگه میدارند.

فصل میم

مام - با میم برون نام بلغت اکراد

کرمج و صفحات کردستان عمو را گویند که برادر پدر باشد و بفارسی مادر را گویند که بربری والده وام باشد.

مَعْلُوم (مه‌لوم) - بفتح میم و سکون عین بی نقطه و ضم لام مخفف و بواو معروف و سکون میم معلم جهودان را گویند که بفارسی آن را همیشه خوانند.

فصل نون

مان - با میم بروزن جان زیستن را گویند که زندگی باشد و افاده لفظ جمع را نیز میکنند چنانچه میگویند کردمان یعنی کردیم و باین معنی در آخر کلمه واقع میشود منفرداً آن را استعمال نمیدارند و در فارسی بمعنی خانه باشد که عربان بیت خوانند و اسباب و ضروریات خانه را نیز گویند وهم بمعنی ما آمده که متکلم مع الغیر است درین صورت با معنی کردی آن نزدیکی دارد و بلغت هندی بمعنی حرمت و عزت و قبول و مقبول باشد.

مائین - با میم بalf کشیده و کسر لام مفخم و بیای معروف و سکون نون مالیدن را گویند.

ماهیران - با میم بalf کشیده و کسر میم ثانی و بیای معروف و رای مهمل بalf کشیده و سکون نون، دوائی است با اعتقاد اهل کردستان سمیت دارد و هر که آن را بخورد میمیرد و پیش اهل حکمت نوعی از عروق الصفرا است و آن دوائی باشد زرد رنگ بسبزی مایل باریک و گره‌دار میشود گرم و خشک است. یرقان را نافع است و آن را بربری بقلة الخطاطیف خوانند چون بچه پرستوک در آشیان نابینا شود ما در وی شاخی از

ما میران آورده در آشیانه نهد چشم بچه اش بیجا گردد.

مایین (مایین) - با میم بalf کشیده و بشباع یای تحتانی و سکون نون مادبان را گویند.

میشن (میشن) - بکسر میم و شین معجم و سکون نون کسی را گویند که همیشه در بیداری صدای نفس دماغش بیاید.

مینگن (مینگن) - بکسر میم و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون نون ثانی کسی را میگویند که حرف زدنش اغلب در دماغ باشد.

میلان (مه‌یلان) - بفتح میم و سکون یای تحتانی و لام مفخم بalf کشیده و سکون نون؛ کلمه نفی است یعنی مگذار و نگذار.

فصل واو

مانگه‌شو (مانگه‌شو) - با میم بalf کشیده و سکون نون و فتح کاف فارسی و اخفای‌ها و فتح شین و سکون واو، ماهتاب شب را گویند.

مچو (مه‌چو) - بفتح میم و ضم جیم فارسی و بواو مجهول، نفی است بر رفتن یعنی مرو.

مرو (مه‌رو) - بفتح میم و ضم رای مهمل و بواو مجهول یعنی مرو تفاوتی که با فارسی دارد در ضم رای مهمل است که در فارسی بفتح رای مهمل است.

مکو (مه‌کو) - بفتح میم و ضم کاف تازی و بواو مجهول دو معنی دارد: اول دست افراز و تختۀ را گویند که جولاهگان نیهای کوچک را در میان آن نصب کنند و جامه را

بدان بافند و آن نی‌ها را ماشوره میگویند و در فرس قدیم نیز بهمین معنی آمده و ماکو و مکوک نیز میخوانند. دویم جـائی است که دزد و قطاع‌الطریق اسبابی که دزدیده‌اند در آنجا پنهان کنند و آن چنان باشد که در شب چیزی را میدزدند چون روز میشود بخانه خود نرسیده‌اند همان مسروقی را در کوهی یا در صحرائی پنهان مینمایند و خودشان از دور می‌نشینند و مراقبت از آن می‌کنند اگر چنانچه کسی اتفاقاً از آن راه بیاید و آن اسبابها را ببیند اگر دانستند زور و قوت بر آن شخص دارند می‌آیند و مانع از بردن اسباب مسروقی میشوند و الا از آن دور که هستند میگریزند.

ملو (مه‌لو) - بفتح میم و ضم لام مفخم و بواو مجهول دسته‌دستهای گیاه و کماه را گویند که در صحرا می‌چینند و می‌بندند تا خشک شود. بعد از خشک شدن آنها را بخانه بکشند.

میو - بکسر میم برون دیو، تاک انگور را گویند که درخت انگور باشد و در فارسی بمعنی موی باشد که عربان شعر خوانند.

هیاو - بکسر میم و یای تحتانی بالف کشیده و سکون و او، صدای گربه را گویند یعنی صدائی که از گربه می‌آید و شنیده میشود جماعت اکراد آنصدا را باین لفظ ترجمه کرده‌اند و الله اعلم.

فصل‌ها

ماده - با میم برون ساده لته و کهنه چند باشد که بر مثال گرد بالشی در هم دوزند و خمیر نان را بر بالای آن گسترانیده بر تنور زنند و بفارسی آن را رفیده خوانند و کابوک نیز گویند و در فارسی نقیض نراست که بعربی مؤنث باشد.

ماره - با میم برون چاره عقد را گویند که نکاح باشد و آن چند عبارت است در وقتی که زنی را بمردی میخوانند عقد به بندند قاضی و مجتهد تعلیم و کیل زن و مرد مینمایند و با اجرای آن زن بجهت مرد حلال میشود و با رای مهمل مشدد تخم مرغی را گویند که در آشیان و لانه ماکیان میگذازند که ماکیان آنرا می‌بینند و براو می‌نشینند تخم دیگر میگذارند.

مافه - با میم بالف کشیده و فتح فا برون نافه زنبیل مانند می‌باشد که از چوب ترنازک می‌بافند و کبک را در آن نهند و از جائی بجائی برند و آنرا خیلی دراز قد درست می‌کنند که بسیار کبک در آن بگنجد و بفارسی چوبی را گویند که دریس در خانه نهند تا در وا نشود.

مافته (مافته) - با میم بالف کشیده و فتح فا و تای فوقانی و اخفای‌ها، ناخوشی است که بر گوسفند عارض میشود که فوراً او را میکشد و آنهم از خوردن گیاهی است خاردار و تلخ، تا همان گیاه را میخورد میمرد و بعضی همان گیاه را مافته میگویند.

ماگه - با میم بالف کشیده و فتح کاف فارسی و اخفای‌ها استفهام است یعنی مانده و باقی است؟

ماله - با میم بالف کشیده و فتح لام مفخم و اخفای‌ها چهار معنی دارد: اول تخته را گویند که بر زیگران بر زمین شیار کرده بکشند تا کلوخهای آنرا نرم کند و زمین را هموار سازد. دویم بمعنی افزای و تخته دسته‌داریست که گل کاران بدان کاه گل و آهک و گچ بردیوار مالند و آنرا از آهن نیز میسازند درین دومعنی در فرس قدیم و جدید هم آمده. سیم بمعنی تخته

نازکی است که کوزه گران کوزه را بدان صاف کنند. چهارم سواد و سیاهی میباشد که بر روی زن در وقت آبستنی پیدا میشود و نشانه آبستنی زن است.

ماوه - بامیم بر وزن یاوه، میدان و مجال و فرصتی را میگویند که شخص بمدعی خود میدهد تا فرار کند.

مته (مه ته) - بفتح میم و تای فوقانی و سکون ها آلتی باشد از پولاد و آهن که نجاران تخته را بدان سوراخ کنند و در فرس قدیم بهمین معنی آمده و بفارسی آن را ماهر گسوند و آن مختص نجاران نیست گاهی باشد که حکاکان جواهر را نیز بدان سوراخ کنند و آنرا بهربی مقب خوانند و در فارسی کرمی را گویند که گندم را خراب و نابود کند و بهربی آن را سوس خوانند.

مجله (میجه لله) - بکسر میم و فتح جیم تازی و لام مشدد و سکون ها کساغذی را گویند که بنویسند و جمعی مهر آن را بکنند تا پیش هر کسی برای هر مطلبی بپرند معتبر باشد و آن را باصطلاح استشهاد نامچه میخوانند.

مهرخه - بکسر میم و سکون رای مهمل و فتح خسای نقطه دار و اخفای ها نفسی را گویند که باصدا در هنگام خواب یا در وقت دویدن از بینی برمی آید و آن را بفارسی سونانک خوانند.

مروچه (مور وچه) - بضم میم و رای مهمل و بو او مجهول و فتح جیم فارسی و اخفای ها، مور را گویند و آن معروف است که از جمله حشرات الارض باشد و مورچه تصغیر آن است.

مژگه (مه ژگه) - بفتح میم و سکون زای فارسی و فتح کاف فارسی و اخفای ها مغز گردگان را گویند.

میشه - بکسر میم و فتح شین معجم و اخفای ها نفسی را گویند که با صدای آرام چه در خواب و چه در بیداری از بینی آدم برمی آید و ناخوشی هم هست که عارض اسب و قاطر میشود علی - الاتصال نفس میزند و آخر الامر کشنده است.

مشته (موشته) - بضم میم و سکون شین معجم و فتح تای فوقانی و اخفای ها چوبی باشد مدور و درازی آن بقدر یک وجب است که گیوه کشان در وقت ساختن گیوه، گیوه را بدان کویند و نیز آلتی باشد از برنج و فولاد که استاد کفش دوز چرم را بدان کویند.

مشکوله (مه شکوله) - بفتح میم و سکون شین معجم و ضم کاف تازی و بو او مجهول و فتح لام مخم و اخفای ها مشک و خیک کوچک باشد که ماست و دوغ و یا روغن در آن کنند.

مشکه کوره - بکسر میم و سکون شین معجم و فتح کاف تازی و اخفای ها و ضم کاف تازی ثانی و بو او مجهول و فتح رای مهمل و اخفای ها، نوعی باشد از موش بغایت گنده و بدبوی و کر به منظر و روزها بیرون نیاید و آن را بفارسی کورموش خوانند.

مشگه گیره - بکسر میم و سکون شین معجم و فتح کاف تازی و اخفای ها و کسر کاف فارسی و بیای معسروف و فتح رای مهمل و سکون ها پرنده ایست که آنرا مرغ گوشت ربا و موش گیر و کور کوره و غلیواج و غلیواژ گویند و زغن نیز گویند.

مکه (مه که) - بفتح میم و کاف تازی

واخفای‌ها، یعنی مکن که نفی بر کردن باشد.
مُکله (مهله) - بفتح میم و لام مخفف و
 اخفای‌ها، شنا کردن را گویند که در آب باشد.
مُمکه (مه‌مکه) - بفتح میم و سکون میم
 ثانی و فتح کاف تازی و سکون‌ها دو معنی دارد:
 اول پستان را گویند. دویم کلمه نفی است یعنی
 کارم نداشته باش.

مِیخه (مه‌یخه) - بفتح میم و سکون
 یای تحتانی و فتح خای نقطه‌دار و اخفای‌ها
 یعنی اورا مینداز. کلمه نفی از انداختن است.
مِیخکه (میخکه که) - بکسر میم و بیای
 مجهول و فتح خای نقطه‌دار و کاف تازی و
 اخفای‌ها، مسمارک را گویند و آن چیزی است
 که بر پای آدمی و پرندها بر آید که گوشت
 خیلی سختی است بترکیب گره و اگر در پای باز
 و باشه بر آید آن را میکشد و چاره ندارد.

مِیزره (میزره ره) - بکسر میم و بیای
 مجهول و فتح زای معجم و رای مهمل و سکون‌ها -
 دستار و منديل ملاو شیخ و صوفی و سادات و
 امثال آن را گویند که بر سر بندند و در فرس قدیم
 بی‌ها نیز باین معنی آمده.

مِیکه (مه‌یکه) - بفتح میم و سکون
 یای تحتانی و فتح کاف تازی و اخفای‌ها، یعنی
 کارش نداشته باش.

مِیکوژه (مه‌یکوژه) - بفتح میم و سکون
 یای تحتانی و ضم کاف تازی و فتح زای فارسی
 و اخفای‌ها، یعنی او را مکش که نفی بر کشتن
 است.

مِیمکه - بکسر میم و بیای معروف و
 سکون میم ثانی و فتح کاف تازی و اخفای‌ها
 خطاب است یعنی ای عمه زیرا در کردی‌ها

حرف خطاب است و میمک خواهر پدر را گویند.

فصل یای تحتانی

فازی - با زای معجم بر وزن ماضی دو
 معنی دارد: اول پشت را گویند. دویم یعنی
 میگذاری و در هر دو معنی زبان اورامی است
 کمتر اهل سندج آن را استعمال میدارند.

هاسی - با میم بالف کشیده و کسر سین
 مهمل و بیای معروف بر وزن عاصی، دو معنی
 دارد: اول ماهی را گویند که بهر بی آن را
 حوت خوانند و بترکیب بالغ نامند. دویم یعنی
 ورم کرد و آماس آورد و در فارسی بی پروا و
 بیباک را گویند.

همزگی - بکسر میم و سکون زای معجم
 و کسر کاف فارسی و بیای معروف، مسجد را
 گویند که خانه خدا باشد و بهر بی بیت الله.

هسی (مه‌سی) - بفتح میم و بکسر سین
 مهمل و بیای مجهول آهنی است که سرش را
 بترکیب کف دست پهن میسازند و دسته باریک
 بجهت آن درست می‌کنند و بدان خمیر را بهم
 میزنند و نان هم از تنور بدان می‌کنند و برون
 می‌آرند. بترکیب آن را ارسن خوانند.

هوسائی - بضم میم و بو او معروف و
 سین مهمل بالف کشیده و بکسر همزه که بر یای
 تحتانی واقع شده، یهودی را گویند که بردین
 هوسی علی نبینا و علیه السلام باشند و این کلمه
 یای نسبت دارد کسی را گویند که منسوب
 به موسی باشد.

میشسی (میشسه‌سی) - بکسر میم و بیای
 مجهول و فتح شین معجم و کسر سین مهمل و
 بیای معروف. مرغیست آبی و کبود رنگ و
 با شاهین آن را شکار کنند که ترکان آن را

وقد اذق خوانند و بفارسی خرجال نامند و بعضی هم آنرا سرخاب و میش مرغ هم گفته اند.

باب نون فصل الف

فا - با نون پروزن جانسای آسیاب را گویند و آن معروف است و بفارسی بمعنی آب است که بحرایی ماه باشد و بترکی سو و به معنی نای و نی هم آمده و حلقوم را نیز گفته اند و بمعنی محل و مکان هم آمده همچو تیزنا، یعنی محل تیزی و درازنا یعنی درازی. منفرداً باین معنی مستعمل نمی شود باید در آخر کلمها باشد.

فَیْرِیا - (نه بریا) - بفتح نون و کسر بای معجم و سکون رای مهمل مشدد و یسای تحتانی بالف کشیده، یعنی بریده نشد و برای مهمل مخفف یعنی برده نشد.

نُخْرِیا (نه خریا) - بفتح نون و کسر خای نقطه دار و سکون رای مهمل و یای تحتانی بالف کشیده، یعنی انداخته نشد.

نُدْرِیا (نه دریا) - بفتح نون و کسر دال مهمل و سکون رای مهمل مفخم، یعنی پاره نشد. نُدوریا (نه دوریا) - بفتح نون و ضم دال مهمل و یو او معروف و سکون رای مهمل و یای تحتانی بالف کشیده، یعنی دوخته نشد.

فصل تای فوقانی

فَاوِیْت - بانون بالف کشیده و کسر واو و بیای مجهول و سکون تای فوقانی، یعنی نمی شود.

فَایِیت (فاییت) - بانون بالف کشیده و باشباع بای تحتانی و سکون تاسی فوقانی یعنی نمی آید.

فُرَوِیت (نه رویّت) - بفتح نون و سکون

رای مهمل و کسر واو و بیای مجهول و سکون تای فوقانی یعنی نرود.

فُیْت (نه یت) - بفتح نون و سکون بای تحتانی و تای فوقانی یعنی نیاید.

فصل جیم فارسی

نُج (نچه نج) - بکسر هردو نون و فتح جیم فارسی اول و سکون جیم فارسی ثانی ناله نالی را گویند که بیماران آهسته آهسته زیر لب کنند.

فصل رای مهمل

فَاکَلُو کَار (نا کولو کار) - با نون بالف کشیده و ضم کاف تازی و لام مفخم و یو او مجهول و کاف تازی ثانی بالف کشیده و سکون رای مهمل هر چیز بد ترکیب و ناهموار و بد هیئت و بد خلقت را گویند.

نُخْشَر (نوخه شهر) - بضم نون و فتح خای نقطه دار و شین معجم و سکون رای مهمل نخود پیه را گویند و آن معروف است.

نُورَنُور (نوره نور) - بضم هردو نون و یو او معروف و فتح رای مهمل اول و سکون رای مهمل ثانی صدا و آواز سنگ را گویند در وقتی که آنرا بزنند.

فَیْمِر - بکسر نون و بیای مجهول و سکون رای مهمل، نر را گویند و آن معروف است که نقیض ماده باشد. یعنی آنرا مذکر خوانند.

فصل زای معجم

نُوزَنُوز (نوزه نوز) - بضم هردو نون و یو او معروف و بفتح زای معجم اول و سکون زای معجم ثانی صدا و آواز گربه را گویند در وقتی که کسی او را بزند.

فصل زای فارسی

نویژ - بضم نون و بکسر واو و یای مجهول و سکون زای فارسی نماز را گویند و آن معروف است که در لغت بمعنی بندگی و اطاعت و سجود و پرستش و خدمتکاری و فرمان برداری باشد و در اصطلاح طاعت را گویند که بعربی صلوة باشد.

فصل سین مهمل

ناراس - با نون بـالف کشیده و رای مهمل بـالف کشیده و سکون سین مهمل شخص شرور و خلاف حرکت را گویند که مردم از دست او بستوه بیایند.

ناشتاس - با نون بـالف کشیده و سکون شین معجم و تـای فوقانی بـالف کشیده و سکون سین مهمل یعنی نهار نکرده و چیزی نخورده زیرا ناشتا بمعنی چیز نخوردن و گرسنگی است و سین در کردی گاهی بجای ضمیر واقع میشود.

ناوراس - با نون بـالف کشیده و سکون واو و رای مهمل بـالف کشیده و سکون سین مهمل وسط هر چیز را گویند که بعربی آنرا بـجوجه خوانند.

نگبیس (نه گه بیس) - بفتح نون و کاف فارسی و کسر بای معجم و یای معروف و سکون سین مهمل، هر چیزی را گویند که در پیش چشم مردم افتاده باشد و کسی او را بهیچوجه دوست نداشته باشد.

نگریس (نه گریس) - بفتح نون و سکون کاف فارسی و کسر رای مهمل و یای معروف و سکون سین مهمل شخص حسود و بخیل را گویند که حسد و بغلش بنوعی باشد که اگر دیگری چیزی بکسی بدهد و بیخشد او مهموم

و مهموم شود و برو دشوار آید و گاهی شخصی را گویند [که] در معاملات سخت باشد.

فصل کاف تازی

نـاؤك - با نون بـالف کشیده و بضم واو و سکون کاف تازی، ناف را گویند و آن معروف است که سوراخ وسط شکم باشد و بفارسی نوعی از تیر باشد و آن تیری است که کوچک و بعضی گویند آلتی است چوبین و میان خالی که تیر ناوک را در آن گذاشته میندازند.

نقـرچك (نوقورچك) - بضم نون و کاف و سکون رای مهمل و کسر جیم فارسی و سکون کاف تازی گرفتن اعضا باشد با دوسر انگشت یا دوسر ناخن دست، چنانکه بدرد آید و آنرا بفارسی نشکنج گویند و بعربی قرض خوانند و بترکی چمدك و بتالشی چپر نامند.

نمـتـك - بکسر نون و سکون میم و کسر تـای فوقانی و سکون کاف تازی انـدك قطره آب و باران و امثال آنرا گویند.

نـوؤك - بضم نون و بـواو مجهول و سکون کاف تازی، نخود را گویند و آن معروف است و بـواو معروف سرقلم و سرکارد و خنجر و سنان و خار و امثال آنرا خوانند و در فرس قدیم نیز باین معنی آمده.

نـوؤك - بضم نون و بـواو مجهول و کسر تـای فوقانی و سکون کاف تازی اندوخته را میگویند که زنها در خانه شوهر به پنهانی می کنند.

نـوؤك نوؤك (نوگه نوؤك) - بضم هردو نون و بهره دو واو معروف و فتح کاف تازی اول و سکون کاف تازی ثانی، گریه کردن را گویند که اشک از چشم آدم نیاید و این لغت را اغلب

با نِسبه اطفال استعمال میدارند.

نِیسَک - بکسرنون و بیای معروف و سکون سین مهمل و کاف تازی اسم غله است که بعبی آنرا عدس خوانند و بترکی مرجمک نامند و در فارسی نِسک بفتح اول و ثانی خوانند لفظ کردی و فارسی درین لغت باهم مشابهت لفظی دارند و آنرا در فارسی بلس و بلسن نیز خوانند.

نی نوک (نِینوُک) - بکسرنون و بیای معروف و ضم نون ثانی و واو مجهول و سکون کاف تازی ناخن را گویند در فارسی آنرا شم نیز خوانند این لغت بیشتر اهل صفحات سندج استعمال میدارند.

فصل کاف فارسی

نَوُک (نه و گ) - بفتح نون و بضم واو و سکون کاف فارسی، نمدا را گویند و آن معروف است.

فصل لام

نَال - بانون برون سال نعل را گویند و آن معروف است و بفارسی نای میان خالی را گویند که عربان مضمار خوانند و قلم نویسنده گی و رگهای و ریشههای باریکی که ازمیان قلم بیرون می آید و بمعنی نی شکر هم بنظر آمده است و رودخانه کوچک و جوی بزرگ را نیز گویند و نام مرغکیست کوچک و بسیار خوش آواز و امر بنالیدن هم هست یعنی بنال.

ناهال - بانون بالف کشیده وها بالف کشیده و سکون لام آدم شرور و ناراست را گویند.

فصل میم

ناچم - بانون بالف کشیده و کسر جیم

فارسی و سکون میم یعنی نمیروم.

ناخِمْ (ناخه فم) - بانون بالف کشیده و فتح خای نقطه دار و کسرفا و سکون میم یعنی نمیخوایم.

نادَم (ناده م) - بانون بالف کشیده و فتح دال مهمل و سکون میم، یعنی نمیدهم.

نازوم - بانون بالف کشیده و ضم رای مهمل و واو مجهول و سکون میم، یعنی نمیروم.

نازانم - بانون بالف کشیده و زای معجم بالف کشیده و کسرنون و سکون میم، یعنی نمیدانم.

نایژم - بانون بالف کشیده و سکون یای تحتانی و کسر زای فارسی و سکون میم یعنی نمیگویم.

نایکم (نایکه م) - بانون بالف کشیده و سکون یای تحتانی و فتح کاف تازی و سکون میم، یعنی نمیکنم و بیای تحتانی نیز باین معنی استعمال میشود که ناکم باشد.

نایلم - بانون بالف کشیده و سکون یای تحتانی و کسر لام مفخم و سکون میم یعنی نمیگذارم.

نَتَلِم (نه تلیم) - بفتح نون و سکون تایی فوقانی و کسر لام مفخم و سکون میم، یعنی نمیگذارم.

فصل نون

نان شان (نانه شان) - بانون بالف کشیده و فتح نون اول و شین معجم بالف کشیده و سکون نون ثانی چیزی است که از چوب نازک تر بترکیب طبق سازند، اغلب دهات صفحات کردستان مثل مجمه بر روی آن نان خورند و در سندج چلاو را بدان صاف کنند و آب

لعاب اورا بگیرند.

نُون (نهون) - بفتح نون و واو و سکون نون ثانی گاو دو سال و سه سالی را گویند که هنوز کار باو نکرده باشند و شخم وزراعتی باو نشده باشد.

نَوَسِن (نهوسن) - بفتح نون و سکون واو و کسر سین مهمل و سکون نون ثانی، شخصی را گویند که خیلی تعجیل بجهت خوردن طعام بکند و خیلی طعام دوست و حریص بر طعام باشد.

نَوَكِن - بضم نون و واو معروف و بکسر کاف تازی و سکون نون آخر، شخصی را گویند که در گریستن اشک نریزد و عوض اشک ریختن آهسته آهسته صدا بکند.

فصل واو

نَبُو (نهبو) - بفتح نون و ضم باو و واو معروف یعنی نبود.

فصل ها

نَزْغَرَه (نزگره) - بکسر نون و سکون زای معجم و فتح کاف فارسی و رای مهمل و سکون ها، برجستن گلو باشد که آنرا بعبری فواق خوانند و بفارسی زغنگ برون پلنگ نامند و زغکک نیز گویند و غگه و گلیچه با کاف فارسی هم خوانند.

نَوْرَه - بضم نون و واو معروف و بفتح رای مهمل مفخم و اخفای ها، صدای سگ را گویند.

نَوِيلَه - بکسر نون و بیای مجهول و بفتح لام مفخم و اخفای ها چوبی باشد که بر گردن گاو زراعت کننده نهند و بفارسی آنرا جن خوانند.

فصل یای تحتانی

نَاجِی - بانون بالف کشیده و کسر جیم

فارسی و بیای معروف یعنی نمیروی.

نَاخَوِی - بانون بالف کشیده و ضم خای نقطه دار و واو معدوله و سکون یای تحتانی یعنی نمیخوری.

نَادِی (نادهی) - بانون بالف کشیده و فتح دال مهمل و سکون یای تحتانی یعنی نمیدهی.

نَارَوِی - بانون بالف کشیده و سکون رای مهمل و بضم واو و بیای معروف، یعنی نمیروی و اگر بیای مجهول باشد غایب است یعنی نمیروید.

نَهَاتِی (نههاتی) - بفتح نون و ها بالف کشیده و کسر تای فوقانی و یای تحتانی یعنی نیامدی.

باب واو

فصل الف

وا - با واو برون ما، بمعنی چنین است چنانکه میگویند و ازوی یعنی چنین رفت و واکم یعنی چنین میکنم و در فارسی بمعنی آش ماست و بمعنی باز هم هست چنانکه گویند و انگوئی یعنی بازنگوئی و واگفت یعنی باز گفت و بمعنی گشودن نیز آمده چنانچه گویند در را واکن یعنی در را بگشا و بمعنی دور هم بنظر آمده که نقیض نزدیک است.

وَشِیَا (وهشیا) - بفتح واو و سکون شین معجم و یای تحتانی بالف کشیده یعنی پاشیده شد.

وِیْثِیَا - بکسر واو و بیای مجهول و سکون زای فارسی و یای تحتانی بالف کشیده

یعنی گفته شد.

فصل تاي فوقانی

وات - با واو بalf کشیده و سکون تاي

فوقانی یعنی گفت.

وات ویت (وات و ویت) - بسا واو

بalf کشیده و ضم تاي فوقانی و کسر واو و بیای معروف و سکون تاي فوقانی ثانی شهرت و خبری را گویند که مردم به پنهانی با یکدیگر بگویند چه صدق باشد و چه کذب.

ویت ویت (ویت و ویت) - بکسر هردو

واو و یهدو یای معروف و فتح تاي فوقانی اول و سکون تاي فوقانی ثانی دو معنی دارد: اول صدای کبک را گویند در وقت خوردن دانه و چینه که راه می رود و چینه می کند و صدای مینماید. دویم بمعنی شهرت و خبری باشد که مردم به پنهانی با یکدیگر بگویند خواه صدق یا کذب.

فصل جیم فارسی

وَج (وهج) - بفتح واو و سکون جیم

فارسی شاخهای کوچک درخت را گویند که تازه بر آید.

وُرچ - بضم واو و سکون رای مهمل و

جیم فارسی خرس را گویند و آن جانور است معروف.

فصل حای بی نقطه

وَح (وهج) - بفتح واو و سکون حای

بی نقطه لفظیست که بدان گاو را می رانند و اغلب بوزیگرها در وقت شخم بریدن بدان کلمه متکلم میشوند و گاو را بدان می رانند.

وُرد - بضم واو و سکون رای مهمل و

دال مهمل هر چیز ریزه و خورد را گویند.

فصل رای مهمل

وُر - بضم واو و سکون رای مهمل مشدد

سخن گفتن بیهیمنی را گویند.

وُرُور (ورهور) - بضم هردو واو و

فتح رای مهمل مشدد اول و سکون رای مهمل مشدد ثانی امر است برنگفتن سخنهای بیهیمنی و بیهوده یعنی سخن بیهوده و بیهیمنی مگویی و با هردو رای مهمل مخفف امر است برنگفتن حرف یواش و بیخ گوش یعنی حرف یواش و بیخ گوش مگویی.

فصل سین مهمل

وُس - بضم واو و سکون سین مهمل امر

است برحرف نزدن یعنی حرف مزین که در عربی اسکت گویند. ولی این لفظ کسی میگوید که بر دیگری غالب شود و از روی قهر و غضب باو بگوید. بمعنی بس هم آمده که بعربی حسب باشد و در فرس قدیم نیز باین معنی آمده.

فصل شین معجم

وُش - بضم واو و سکون شین معجم گیاهی

است که از پوست آن ریسمان بتا بند که در فارسی آن را شن خوانند و بفتح واو دو معنی دارد: اول صدایی را گویند که بدان خرابیست در حقیقت نفسی از رفتن خراست. دویم بمعنی خوب و خوش باشد چنانکه گویند و شی یعنی خوشی و در فرس قدیم نیز باین معنی آمده و در فارسی بمعنی شبه و مانند است چنانچه گویند شاه و ش و ماه و ش یعنی مانند شاه و شبیه ماه.

فصل قاف

واق واق (واقه واق) - با هردو واو

بalf کشیده و فتح قاف اول و سکون قاف ثانی صدای غوک و وزاغ را گویند و در فرس قدیم

نیز بهمین معنی آمده و بمعنی خود وزغ و غوک نیز آمده و در کردی صدای روباه را نیز گفته اند.

وَنُتَقْ (وَدَه تَه ق) - بفتح واو و نون و تایی فوقانی و سکون قاف میوه ایست که بزرگی آن بقدر نخود است و مغز دار میباشد و برکی آنرا چنلاقوج خوانند و بریی حبه - الخضراء، نامند.

فصل کاف تازی

وَكْ (وَه ك) - بفتح واو و سکون کاف تازی مثل و شبیه و مانند را گویند و در فارسی وزغ را میگویند که بریی ضفدع خوانند و معرب آن وقی باشد.

وَأَزْوَكْ - با واو بalf کشیده و ضم رای مهمل و بواو مجهول و سکون کاف تازی مرغ خانگی یکساله را گویند که هنوز تخم نگذاشته باشد.

وَلَكْ - بضم واو و سکون لام مفخم و کاف تازی قلبه را گویند و آن معروف است که متصل است بدل و جگر آدمی و سایر حیوانات.

فصل کاف فارسی

وُزْنَكْ (وَوَزِينَكْ) - بضم واو و کسری زای فارسی و سکون نون و کاف فارسی زانو را گویند و بفارسی فراویز و سجاج جامه وزینت پوستین که از پوست سمور و غیر آن بردوردا من و گریبان آستین کنند و بنه وصله را نیز گویند که بر جامه دوزند.

فصل میم

وَام - با واو بروزن دام باصطلاح اهالی اورامان بادام را گویند و در فارسی بمعنی قرض و دین است.

فصل نون

وَأَزِيْرَان - با واو بalf کشیده و سکون زای معجم و کسری بای ابجد و بیای مجهول و رای مهمل بalf کشیده و سکون نون یعنی دست بردار.

وَوْنْ (وَدَه ن) - بفتح واو و نون و سکون نون آخر بلی است چو بین که در طرف اورامان واقع است و آنرا از چوب تَسَاكْ و انگور درست کرده اند وقتی کسی بر بالای آن میگذرد مثل گهواره که بجنابانی در جنبش است و حرکت میکند.

فصل واو

وَهَاو (وَه هَاو) - بفتح واو و های هوز بalf کشیده و سکون واو ندای بعید است و قتیکه بخوانند کسی را از دور صدا کنند این کلمه را با آواز بلند میگویند و مخفف اسم عبدالوهاب هم هست یعنی اکراد عوض اسم عبدالوهاب و هاو میخوانند.

فصل ها

وَأَبَكْه - با واو بalf کشیده بکسر بای معجم و فتح کاف تازی و سکون ها، یعنی چنین بکن.

وَأَتَه - با واو بalf کشیده و فتح تایی فوقانی و سکون ها مطلق خبر و شهرت را گویند و بمعنی چنین است نیز آمده.

وَأَزَه (وَأَزَّه) - با واو بalf کشیده و فتح رای مهمل مشدد و سکون ها صدای سنگ را گویند در وقت زدن او و شیری را نیز گویند که کسی بدیگری قرض میدهد بعد از دوسه روز پس میگیرد و آن چنین است وقتی که شیر حیوانات رو بکمی میشود و خانه شیر گوسفند

و حیواناتشان بقدر آن نمی شود که پنیر و ماست از او بسازند ناچار بخانه دیگر بقرض میدهند بعد از چند روزی پس میگیرند و با شیرهای دیگر که درین بین جمع کرده است بکار میبرد و ایقاعده درین صفحات متداول است.

واسه - با واو بالف کشیده و فتح سین مهمل و سکونها مخفف واسطه است و بمعنی چنین است نیز آمده.

واشه - با واو بالف کشیده و فتح سین معجم و سکونها بمعنی باشه است که قرقی باشد.

وره - بضم واو و فتح زای مهمل و سکونها دو معنی دارد: اول گرسنگی را گویند که بر شخص غالب شود و توانائی و قدرت نان خوردن بر شخص باقی نگذارد. دویم حرف آهسته زدن را گویند و برای مهمل مشدد پنبه را گویند و بفتح واو و رای مهمل مخفف یعنی بیا و این لغت باین معنی اصطلاح اهالی کرد کرماج است.

وراوه (وراوه) - بضم واو و رای مهمل مخفف بالف کشیده و فتح واو ثانی و سکونها، حرف زدنی را گویند که آدم در خواب باشد و بگوید.

ویئه - بکسروا و بیای مجهول و فتح نون و سکونها ظرفی است ملودر و مقعر از چوب نازک تر درست میکنند و ظروفات و اسباب خانه میان آن میگذارند.

فصل بیای تحتانی

وُتی - بضم واو و کسرتای فوقانی و بیای معروف، یعنی گفت.

وُری (وهری) - بفتح واو و کسرتای

مهمل مشدد و بیای معروف یعنی سنگ صدا نمود.

وُرنگی (وزه نگی) - بضم واو و فتح زای معجم و سکون نون و کسرتای فارسی و بیای معروف رکاب را گویند و آن معروف است.

وُشاندی (وه شاندی) - بفتح واو و شین معجم بالف کشیده و سکون نون و کسرتای مهمل و بیای معروف یعنی پاشید.

وُوی (وهوی) - بفتح واو اول و کسرتای واو ثانی و بیای معروف، عروس را گویند.

وه هاروی (بفتح واو و های هوز بالف کشیده و ضم رای مهمل و کسروا و بیای معروف یعنی چنین رفت.

باب ها

فصل الف

ها - با های هوز بروزن ما در کردی حرف تنبیه است یعنی بیدار باش و اشاره بقریب و نزدیک هم هست. درین معنی فرس قدیم است و در فارسی بمعنی اینک باشد که مصغر این است و طبعاً آنچه بر روی کسی زدند را نیز گویند و در عربی امر بگرفتن است یعنی بگیر و سفیدی روی مرغ را هم میگویند.

هاریا - با های هوز بالف کشیده و

سکون رای مهمل و بیای تحتانی بالف کشیده یعنی خورد شد و مدقوق گردید مثل خورد شدن گندم که با سنگ آسیامیشود و آرد بعمل می آید.

هاوسا - با های هوز بالف کشیده و سکون واو و سین مهمل بالف کشیده همسایه را گویند که عبری جیران باشد.

هرا (هرا) - با های هوز و رای مهمل مخفف بالف کشیده صدا و آوازی را

گسبند که از راه دور در میان چند نفر بر پا شود و آوازی را نیز میگویند که در عقب دزد بکنند و برای مهمل مشدد فرار را گویند. چنانچه گویند هر ای کرد یعنی فرار کرد و در فارسی هلیله را گویند و آن دوائیست معروف و گلوله‌های طلا و نقره را گویند که در زین و یراق اسب بکار برند اعم از لجام و سینه‌بند و غیره.

هَرْتِیا (هَهْرَه تِیا) - بفتح های هوز و رای مهمل و سکون تای فوقانی و یای تحتانی بالف کشیده یعنی خسته شد و این خسته شدن از کثرت دویدن باشد و بجای تای فوقانی کاف تازی نیز میگویند که هر کیا باشد.

بَلَاژِیا (به لَژِیا) - بفتح های هوز و لام مفخم بالف کشیده و سکون زای فارسی و یای تحتانی بالف کشیده یعنی خود را دراز کشید. **هَلَسا (هَه لَسا)** - بفتح های هوز و سکون لام مفخم و سین مهمل بالف کشیده یعنی برخواست. **هَل قِر چِیا (هَه لَقِر چِیا)** - بفتح های هوز و سکون لام مفخم و کسر قاف و سکون رای مهمل و کسر جیم فارسی و یای تحتانی بالف کشیده یعنی بهم فرورفت چنانچه گوشت بروی آتش می افتد و بهم میرود.

هَل گِرِیا (هَه لَگِرِیا) - بفتح های هوز و سکون لام مفخم و کسر کاف فارسی و سکون رای مهمل و یای تحتانی بالف کشیده یعنی بر افروخته شد.

هَل گِرِیا (هَه لَکِرِیا) - بفتح های هوز و سکون لام مفخم و کسر کاف تازی و سکون زای معجم و یای تحتانی بالف کشیده یعنی بهم رفت چنانکه موی بر سر آتش می افتد

و بهم میرود.

هَلوا (هَه لَوا) - با های هوز بروزن حلوا لفظاً و معنأ و آن معروف است که آن را از آرد و روغن و شیرینی درست میکنند.

هَوایِدا (هَه وایِدا) - بفتح های هوز و واو بالف کشیده و سکون یای تحتانی و دال مهمل بالف کشیده یعنی آن را دور انداخت.

هَوَسِیا (هَه و هَسِیا) - بفتح های هوز و واو و سکون سین مهمل و یای تحتانی بالف کشیده یعنی هوسش پراکنده شد و خود را گم کرد چنانچه شخصی فقیر بحضور حاکم و بزرگی میرسد خود را گم مینماید و نمیداند چه میگوید و چه می شنود.

فصل تای فوقانی

هات - با های هوز بروزن سات یعنی آمد و در عربی نیز باین معنی آمده.

هَوُرِدت - با های هوز بالف کشیده و ضم واو و سکون رای مهمل و کسر دال مهمل و سکون تای فوقانی یعنی آوردی.

هَلت (هَه لَت) - بفتح های هوز و لام مفخم و سکون تای فوقانی راه صعب و سخت و سنگلاخ را گویند.

هَلات (هَه لَات) - بفتح های هوز و لام مفخم بالف کشیده و سکون تای فوقانی یعنی فرار کرد و گریخت.

هَلامَت (هَه لَامَت) - با های هوز بر وزن علامت زکام را گویند و آن ناخوشی است معروف که آب دماغ آدمی بواسطه آن جاری میشود.

هَلَمَت (هَه لَمَت) - بفتح های هوز و سکون لام مفخم و فتح میم و سکون تای فوقانی

حمله را گویند و آن معروف است. جستن شیر است از خشم بجهت شکار یا رفتن شخصی است از قهر برای دیگری.

هَلَمَات (ههلمات) - بفتح های هوز و سکون لام مفخم و میم بالف کشیده و سکون تای فوقانی گلوله میباشد که از سنگ بقدر يك گردو درست می کنند و آن را صاف مینمایند که اطفال بدان گردگان بازی نمایند.

هَلِیت و پَلِیت (ههلیت و پهلیت) - بفتح های هوز و کسر لام مفخم و بیای معروف و سکون تای فوقانی و بسواو ربط و فتح بای فارسی و کسر لام مفخم ثانی و بیای معروف ثانی و سکون تای فوقانی آخر سخنان بی معز و لاطایل و مزخرف و بی معنی را گویند که از شخص بظهور میرسد.

فصل جیم تازی

هاروهاج - با هردو های هوز بالف کشیده و سکون رای مهمل و بسواو رابطه و سکون جیم تازی شخص بی ادب و هرزه گرد و خلاف رفتار و چل را گویند.

فصل دال مهمل

هرد (ههرد) - بفتح های هوز بر وزن سرد، کوه سخت و صعب و ناهموار را گویند بیشترین لغت را اهالی اورامان و آنصفحات استعمال میدارند.

هَرای کرد (ههرای کرد) - بفتح های هوز و رای مهمل مشدد بالف کشیده و سکون یای تحتانی و کسر کاف تازی و سکون رای مهمل و دال مهمل یعنی فرار کرد و گریخت و برای مهمل مخفف یعنی آواز نمود و داد و فریاد کرد.

هَلِیساند (ههلیساند) - بفتح های هوز و کسر لام مفخم و بیای معروف و سین مهمل بالف کشیده و سکون نون و دال مهمل یعنی او را بر خیزاند.

فصل رای مهمل

هَر (ههه) - با فتح های هوز و یوزن خرف لفظاً و معنأ و آن معروف است که بعربی حمار خوانند و بترکی ایشک نامند و افاده تاکید و معنی حکم نیز میکند چنانچه میگویند هر اروم یعنی حکماً میروم و هر واکم یعنی بییقین چنین میکنم و در فارسی کلمه ایست که افاده معنی عموم مینماید همچو هر جا و هر کس و مانند آن ودانه هم هست در میان گندم میروید خوردن آن ضرر دارد بنا بر این آن را از گندم جدا مینمایند و بلغت پهلوی بمعنی کنند باشد که فاعل است و در عربی بمعنی ناخوش و مکروه شمردن و خوب ندانستن باشد و برای مهمل مشدد بمعنی گسل است که بعربی طین خوانند.

هاز - با های هوز و یوزن خار مطلق دیوانه را گویند عموماً و سنگ دیوانه و هر کسی که از گزیدن آن سنگ دیوانه شود و بمیرد گویند خصوصاً و در فرس قدیم نیز بمعنی اولش آمده و در فارسی هر چیزی را گویند عموماً که از بی هم بتوالی یعنی پی در پی در آمده باشند و بز یروبالا و پهلوی هم در آرنند و مروارید و لعل و یاقوت و امثال آن را گویند که در یکسرشته کشیده باشند خصوصاً و گردن و مهرهای گردن حیوانات را نیز گفته اند و فضل انسان و حیوانات دیگر را نیز میگویند و بمعنی گوشت گندیده و بدبو هم بنظر آمده.

هاوار - با های هوز بالف کشیده و

واو باالف کشیده و سکون رای مهمل لفظیست که با آن داد و فریاد تظم و تشکی مینمایند.

هَنگور (ههنگور) - بفتح های هوز بروزن انگور لفظاً و معنأ و آن معروف است که برربی غنب خوانند.

هَوُر (ههور) - با های هوز و سکون واو بروزن جورا ابر را گویند که برربی سحاب باشد و بضم واو کاسه و کوزه گلین را گویند در وقت درست کردن و بضم های هوز و بواو مجهول ظرفی باشد از بند بافته که چیزها در آن کنند و آن را بفارسی تایچه خوانند و جوال نیز میگویند.

هَوَار (ههوار) - بفتح های هوز و واو بالف کشیده بروزن بهار جای را گویند که ایلات و احشام در فصل تابستان بعلت گرمی هوا از گرمسیرات بدانجا حمل و نقل کنند تا هوا بکلی سرد شود بعد از آن بگرمسیرات دوباره نقل نمایند و برربی آن را مصیف خوانند.

هَوَسار (ههوسار) - بفتح های هوز و سکون واو بروزن افسار لفظاً و معنأ و آن معروف است.

هَوَلّی کور (هَوَلّی کهر) - بضم های هوز و بواو مجهول بکسر لام مفخم و بیای معروف و فتح کاف تازی و سکون رای مهمل کره خر را گویند که هنوز پالان به پشت او ننهاده باشند و در فرس قدیم هوالی کره اسبی را گویند که هنوز زین به پشت او ننهاده باشند.

هَوَیر (ههویر) - بفتح های هوز و کسروا بروزن خمیر لفظاً و معنأ و آن معروف است که برربی عجین خوانند.

هَیسِر - بکسر های هوز و بیای مجهول

و کسر سین مهمل و سکون رای مهمل قاطر را گویند که استر باشد.

فصل زای معجم

هَاز - با های هوز بالف کشیده و سکون زای معجم علفی است کوهی که برگ آن پهن است بخامی خورده نمی شود زیرا اگر آنرا بخامی بسرزبان بزنی و بخوری مثل تیغ سرزبان را میبرد و آنرا می آرند اول در آب جوش ریخته پخته اش میکنند و زهرش میگیرند بعد از آن آش از او میسازند و از برگ آن دوله نیز میسازند.

فصل زای فارسی

هَاز - با های هوز بالف کشیده و سکون زای فارسی واله و سرگشته و حیران را گویند و در فرس قدیم نیز با این معنی آمده و در فارسی هر چیز زبون و زشت و بد را گویند و شخصی را نیز گویند که از حیرت بر یکجای فرو مانده و خاموش شده باشد.

هَاز و واژ - با های هوز بالف کشیده و سکون زای فارسی و بواو رابطه و واو بالف کشیده و سکون زای فارسی آخرین لغت از توابع است بمعنی ژوئیده و واله و سرگشته و حیران است.

فصل سین مهمل

هَس (ههس) - بفتح ها و سکون سین مهمل دو معنی دارد: اول هر چیز غلیظ را گویند از قبیل ماست و شیر و عسل و امثال آن. دویم مخفف هست است.

هَس (ههس) - بفتح های هوز و رای مهمل و سکون سین مهمل برکندها و تختهای برف را گویند که از کوه بجهت حرارت

آفتاب جدا شود و سراپایین بیاید که آن تختهای برف تا بدامن کسوه میرسد بیشتر از یک کسوه میشود و هر چیز در جلو آن واقع شود چه از درخت و چه از سنگ و چه از انسان و حیوانات از ریشه اش میکند بمثل پره کاهی آنرا بر میدارد و بفارسی آنرا بهمن خوانند و کنایه از صدمه و اقمه خیلی زیاد هم هست که بر شخص وارد شود.

هَراس (هه راس) - بفتح های هوز و رای مهمل بالف کشیده و سکون سین مهمل غصه و عاجزی و ترس و بیم را گویند و بفارسی نام درختیست خاردار و بمعنی ترس و بیم نیز آمده.

فصل شین معجم

هَش (هیش) - بکسرهای هوز و سکون شین معجم لفظیست که بدان سنگ را برسنگ دیگر چیره می کنند و بفتح اول در فارسی بمعنی رفتن باشد که نقیض آمدن است و بمعنی گل ولای هم آمده است.

هَوش (هه وش) - بفتح های هوز و سکون واو و شین معجم صحن و فضای خانه را گویند که حیاط باشد و در فارسی به معنی کرفر و خود نمائی باشد.

هیش - بکسرهای هوز و بیای مجهول و سکون شین معجم چوبی باشد که گاو آهن را بدان نصب سازند و زمین را بدان شیار کنند و آنرا بفارسی قلبه خوانند و خود همان آهن را نیز گویند که زمین را بسدان شیار کنند و در فارس قدیم نیز به همین معنی آمده.

فصل کاف تازی

هَلورک (هه لوریک) - بفتح های

هوز و ضم لام مخفف و بواو مجهول و کسر رای مهمل و سکون کاف تازی دو ریسمان را گویند که دوشکی را بر آن نصب نمایند و بر درخت یا امثال آن آویزند و اطفال را در آن خوابانیده بجنبانند تا بخواب رود و آن را بفارسی کازه خوانند و باصطلاح ارجوحه نیز میگویند.

فصل کاف فارسی

هَرگ (هه رگ) - بفتح های هوز و کسر رای مهمل و سکون کاف فارسی خاک یا آب آمیخته را گویند که بفارسی آنرا گسل خوانند و بعربی طین خوانند.

هَنگ (هه نگ) - بفتح های هوز بر وزن سنگ زبور عمل را گویند که بعربی آنرا نحل خوانند و در فارسی چند معنی دارد. ۱- تمکین و وقار باشد. ۲- قصد و اراده و آهنگ طرفی و جای ۳- غار و شکاف کسوه باشد. ۴- وزن و مقدار هر چیز. ۵- زور و قوت و قدرت را گویند. ۶- بمعنی بسیار و وافر و فراوان باشد. ۷- نگاه داشتن و غمخواری کردن. ۸- زیرک و عاقل و دانائی و هشپاری باشد. ۹- قوم و قبیله و لشکر و سپاه را گویند. ۱۰- ضرب و صدمه و آسیب و آزار باشد. ۱۱- دم آبی که خورند و بمعنی زکام و هوازده گی هم هست.

هَوَرنگ (هه ورینگ) - بفتح های هوز و سکون واو و کسر رای مهمل و سکون نون و کاف فارسی مقراضی است که پشم گوسفند را بدان میبرند.

فصل لام

هال - با های هوز بالف کشیده و سکون

وسکون لام مفخم وفتح الف وکسر سین مهمل
وسکون میم یعنی برمیخیزم.

هَورِشِم (هه وریشم) - بفتح های
هوز وسکون واو بروزن ابریشم لفظاً و معنأ و
آن معروف است.

فصل نون

هاوین - با های هوز وکسرواویای
معروف وسکون نون تابستان را گویند که
بعربی صیف خوانند.

هَرَجَن (هه رجن) - بفتح های هوز
بروزن ارجن لفظاً و معنأ و آن معروف است
که درخت بادام تلخ باشد.

هَسَان (هه سان) - باهای هوز بروزن
فسان لفظاً و معنأ و آن سنگی باشد که کارد و
شمشیر و تیغ و امثال آن بدان تیز کنند و آنرا
بفارسی سوهان نیز گویند.

هَلْ نَقَان (هه ل نقان) - بفتح های
هوز وسکون لام مفخم وفتح تای فوقانی و قاف
بالف کشیده و سکون نون برجستن و رقص
نمودنی را گویند که از کثرت عیش و طرب
باشد.

هَلْمَانَان (هه لمانان) - بفتح های
هوز وسکون لام مفخم و میم بالف کشیده و
تسای فوقانی بالف کشیده و سکون نون
باز نیست که اطفال با گردو می کنند
و بفارسی آنرا هیلوی بروزن بدخوی
خوانند.

هَلْوِ گَان (هه لوگان) - بفتح های
هوز وضم لام مخفف و بواو معروف و کاف
تازی بالف کشیده و سکون نون، نام باز نیست
مراطفال را و آن چنان باشد که دو چوب بیاورند

لام مفخم هر جای سخت را گویند از کمر
کوه عموماً و اسم کمر کوهی است که خیلی
سخت و صعب است و از آنجا سواری گذشتن
دشوار است و در طرف اورامان است و مشهور
بیهال دشه میباشد و دندانی را نیز گویند از
خوردن قوره و سایر ترشی ها سست شده و از
کار افتاده باشد و بمعنی قرار و آرام هم آمده
درین معنی فرس قدیم است و در فارسی فیل را
گویند و آن معروف است. از ادویه حاره است
و آن میله را نیز گویند که بجهت چوگان بازی
در دوسرمیدان از سنگ و گچ سازند.

هاومال - با های هوز بالف کشیده و
سکون واو و میم بالف کشیده و سکون لام مفخم
هم خانه و هم شان و هم کار را گویند.

هَسِیل (هه سیل) - بفتح های هوز و
کسر سین مهمل و بیای مجهول و سکون لام مفخم
آب گیر و تالاب و اصطخر را گویند.

هَنْگِل (هه نگل) - بفتح های هوز و
سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون لام
مفخم پهلوی هر چیز را گویند.

هَوَل (هه ول) - بفتح های هوز و
سکون واو و لام مفخم سعی و کوشش و تلاش
را گویند و بمعنی ترس و بیم نیز آمده و درین
معنی اخیر فرس قدیم است.

هَوَال (هه وال) - بفتح های هوز و
واو بالف کشیده و سکون لام مفخم شهرت و
خبر را گویند.

فصل میم

هام - با های هوز بروزن نام یعنی
هستم.
هَلْ آسَم (هه ل آسم) - بفتح های هوز

یکی بزرگ بمقدار سه وجب و دیگری کوچک بمقدار یک قبضه و هر دو سرچوب کوچک را تیز کنند و بر زمین گذارند و چوب بزرگ را بر سر آن زنند تا از زمین برخیزد فی الحال چوب بزرگ را بر آن زنند تا براه دور رود و شخصی در آن دور ایستاده است اگر آن را گرفت بازی از او ست و الا برداشته بیندازد و چوب درازی بعرض بر زمین گذاشته اند اگر آن شخص در اثنای انداختن بر آن چوب بزند بازی را برده باشد و الا فلا و این بازی را در خراسان کال چینه و لاوبازی و در جای دیگر پله چوب گویند و بفارسی دوداله خوانند و غوک چوب نیز گویند و باصطلاح فرس عوام الك دلك نیز خوانند.

هَمِيسَان (هه میسان) - بفتح های هوز و کسر میم و بیای معروف و سین مهمل بالف کشیده و سکون نون، یعنی دوباره که بعربی ایضاً خوانند.

هَنگَوِين (هه نگوین) - بفتح های هوز و سکون نون و کاف فارسی و بکسرو او و بیای مجهول و سکون نون، عمل را گویند و آن معروف است که از نحل بعمل آید.

هَيوان (هه یوان) - با های هوز بر وزن ایوان لفظاً و معنأً.

فصل واو

هَو (هه و) - بفتح های هوز و سکون واو، ندای قریب است و گاهی ندای بعید هم هست و از برای آگه‌ها نیدن و خبردار کردن نیز آمده و درین معنی فرس قدیم است و در فارسی زردآب و ریمی را گویند که از زخم و جراحت برمی آید و آب دزدیدن زخم و جراحت را نیز گفته اند و در کردی نیز باین معنی

آمده و بفتح واو دوزن باشند که یکشور داشته هریک مرد دیگری را هو گویند و در فارسی بناج خوانند و بعربی ضره نسامند و بزبانی های هوز در آخر هم بنظر آمده که هوه باشد.

هائو (هاتهو) - با های هوز بالف کشیده و فتح تای فوقانی و سکون واو، یعنی برگشت و دوباره آمد.

هارو - با های هوز بالف کشیده و بضم رای مهمل و بو او معروف آسمانه دهن را گویند و در فارسی نام زن اندروس است و آن زن جزیره داشت در میان دریا و شبها آتش افروختی تا اندروس بفروغ آتش شناکنان آمدی و پیش او رفتی. از قضا یکشب بادی تند میدو آتش را بکشت و اندروس در میان دریا گم شد و بمرد.

هائو - با های هوز بالف کشیده و ضم لام مفخم و بو او مجهول دیگ گلی کوچک را گویند که ازین طرف و از آن طرف دسته دارد و ریسمانی بدان دستهایش محکم کنند و آن دیک را ازدهات پرازماست میکنند و بشهرمی آورند و خالو را نیز میگویند که برادر مادر باشد.

هاوناو - با های هوز بالف کشیده و سکون واو و نون بالف کشیده و سکون واو آخر هم اسم را گویند که برکی آداس باشد.

هَناو (هه ناو) - بفتح های هوز و تای فوقانی بالف کشیده و سکون واو آفتاب را گویند که بعربی شمس خوانند و بیشتر کرد کرماج این لفظ را باین معنی استعمال میدارد.

هَتیو (هه تیو) - بفتح های هوز و کسرتای فوقانی و بیای معروف و سکون واو

یتیم را گویند و آن معروف است که طفل بی پدر باشد.

هشتالو (ههشتالو) - بفتح های هوز و سکون شین معجم پروزن شفتالو لفظاً و معنأ و آن میوه ایست معروف بغایت پر آب و شیرین میباشد.

هلو (ههلو) - بفتح های هوز و بضم لام مفخم و بو او معروف مرغیست بغایت بزرگ و تیز چنگک و با قوت که آنرا عقاب خوانند و بضم ها نوعی است از شفتالو که خیلی شیرین و بی جرم میباشد.

ههرو (ههرو) - بفتح های هوز و سکون میم و ضم رای مهمل و بو او مجهول امر و در ا گویند و آن میوه باشد معروف که عربان کمثرا خوانند.

هنگاو (ههنگاو) - بفتح های هوز و سکون نون و کاف فارسی بالف کشیده و سکون واو، مسافت مابین پایها را گویند در وقت راه رفتن و بفارسی آنرا گام خوانند.

فصل ها

هاره - با های هوز پروزن چاره دست آس را گویند و آن معروف است و بمعنی دیوانه هم آمده یعنی این انسان یا این حیوان دیوانه است.

هاریه - با های هوز پروزن جاریه جانوریست که اغلب بردخت سبب مثال عنکبوت می بندد آنچه برگ همان درخت است می خورد و اصلائمراورا باقی نمیگذارد و آنرا باصطلاح عوام فرس لیسه میخوانند.

هاله - با های هوز و لام مفخم پروزن لاله، انگور ترش نارسیده را گویند که آن را

باصطلاح قوره خوانند و در فارسی خرمن ماه را گویند و آن حلقه و دایره ایست که شبها از بخار بدور ماه بهم میرسد چنانکه مساه مرکز آن میگردد و میگویند هر وقت این خرمن بدور ماه بیفتد علامت باران است.

هراکه (ههراکه) - بفتح های هوز و رای مهمل بالف کشیده و فتح کاف تازی و اخفای ها یعنی فرار کن و بدو و بگریز.

هرایسه (ههرایسه) - بفتح های هوز و سکون رای مهمل و کسراف و بیای معروف و فتح سین مهمل و اخفای ها یعنی همین حالا چنانچه میگویند هرایسه تیم یعنی همین حالا می آیم.

هرشه (ههرشه) - بفتح های هوز و رای مهمل و شین معجم و اخفای ها تهدید و تخویف و ترسانیدن کسی را گویند زبانا و بسکون رای مهمل در فارسی عشقه را گویند و آن گیاهی است که بردخت پیچد.

هزله (ههزله) - بفتح های هوز و سکون رای مهمل و فتح لام مخفف و اخفای ها جانوریست خیلی کوچک که بقدر زنبور صلی میشود و کوژ پشت است و پاهای بسیار دارد و چون دست بجهت او می برند خود را گلوله میکند بنوعی که کسی نمیداند این جانور است و ذی روح است یا جانور نیست.

هرمله (ههرمله) - بفتح های هوز و سکون رای مهمل و فتح میم و لام مفخم و اخفای ها گل خطمی را گویند و آن گلکلیست معروف و باین معنی بجای رای مهمل لام مفخم نیز میگویند و اسم قاتل حضرت علی اصغر هم بوده.

هَزْبِيه كَيْفِيَلَه (هَهْزِيِيَه كَيْفِيَلَه) -
 بفتح های هوز وسكون زای معجم وكسر بای
 ابجد وفتح یای تحناتی و اخفای ها وكسر كاف
 تازی و بیای مجهول وكسرفا و بیای معروف و
 فتح لام مخفف و اخفای ها نسام رستی است
 دوائی و آن باغی و صحرائی دارد. باغی را
 مرزَه گویند و آن سبزی است که با طعام
 میخورند و صحرائی را بهربی ستر خوانند.
 گرم و خشک است بفارسی آن را اوشه خوانند
 و برکی آن را ککلیک اوتی نامند و اله اعلم.
 هَسَارَه (هَه سَارَه) - بفتح های هوز
 و سین مهمل بالف کشیده و فتح رای مهمل و
 اخفای ها ستاره را گویند که بهربی آن را کوکب
 و نجم خوانند.
 هَسَوْنَه زَرِيْنَه (هَه سَوْنَه زَرِيْنَه) -
 بفتح های هوز و بضم سین مهمل و بواو معروف
 و فتح نون و اخفای ها و فتح زای معجم وكسر
 رای مهمل و بیای معروف و فتح نون و اخفای ها
 قوس و قزح را گویند که بفارسی آن را ترسه
 خوانند و نوسه بر وزن بوسه نیز میگویند و در
 اصطلاح کمان رستم و کمان بهمنش نیز میگویند
 و این لغت بجای هسونه هساره نیز میخوانند
 که هساره زرينه باشد.
 هَهْگَبَه (هَه گَبَه) - بفتح های هوز و
 سکون كاف فارسی و فتح بای معجم و اخفای ها
 خرچین کوچک را گویند.
 هَهْلَ پَرَه (هَهْلَ پَرَه) - بفتح های هوز
 و سکون لام مخفف و فتح بای فارسی و رای
 مهمل و اخفای ها یعنی برجه و رقص کن.
 هَهْلَ تَرَه (هَهْلَ تَرَه) - بفتح های هوز
 و سکون لام مخفف و کسرتای فوقانی و فتح رای

مهمل و اخفای ها یعنی گم شو و دور شو.
 هَهْلَسَه (هَه لَسَه) - بفتح های هوز و
 سکون لام مخفف و فتح سین مهمل و اخفای ها
 یعنی برخیز و پاشو که بهربی قم میگویند و برکی
 درخوانند.
 هَهْلَكَه (هَه يَلَكَه) - بكسرهای هوز و
 سکون لام مخفف و فتح كاف تازی و اخفای ها
 تخم مرغ را گویند که در عربی بیضه خوانند
 و برکی یمرته نامند و بفتح های هوز یعنی
 پشت اینطرف کن و یا دامنها را بالا زن.
 هَهْلَمَلَه (هَه لَمَلَه) - بفتح های هوز و
 سکون لام مخفف و فتح میم و لام مخفف ثانی و
 اخفای ها گل خطمی را گویند و آن معروف است
 و بجای لام مخفف اول رای مهمل نیز گفته میشود.
 هَهْلُو چَه (هَه لُو چَه) - بفتح های هوز
 و ضم لام مخفف و بواو معروف و فتح جیم فارسی
 و اخفای ها آلوچه را گویند و آن میوه ایست
 معروف.
 هَهْلِيْسِيْنَه (هَه لِيْسِيْنَه) - بفتح های
 هوز و کسر لام مخفف و بیای معروف و کسر سین
 مهمل و بیای مجهول و فتح نون و اخفای ها یعنی
 اورا برخیز از لفظ امر است امر از برخیزانیدن
 است.
 هَهْمَه (هَه مَه) - بضم های هوز و فتح
 میم و اخفای ها خمیره گلین بزرگ را گویند.
 هَهْنَاسَه (هَه نَاسَه) - بفتح های هوز و
 نون بالف کشیده و فتح سین مهمل و اخفای ها
 نفس را گویند.
 هَهْنَجِيْنَه (هَه نَجِيْنَه) - بفتح های هوز
 و سکون نون و کسر جیم تازی و بیای معروف و
 فتح نون ثانی و اخفای ها، درخت و شاخه

بر خرمن گندم می بندند و بر او میگردانند بقدری که گندم از گاه جدا شود.

هیملانه - بکسرهای هوز و بیای مجهول و لام مفخم بالف کشیده و فتح نون و اخفای ها آشیانه مرغان را گویند عموماً و آن را بفارسی کابك خوانند.

فصل یای تحتانی

هاوردی - با های هوز بالف کشیده و ضم واو و سکون رای مهمل و کسر دال مهمل و بیای معروف، یعنی او را آورد.

هرکاری (ههزه کاری) - بفتح های هوز و رای مهمل و کاف تازی بالف کشیده و کسر رای مهمل ثانی و بیای معروف گل کاری را گویند که ساختن خانه و بیوتات باشد.

همزبگی (هه مزه به گی) - بفتح های هوز و سکون میم و فتح زای معجم و بای ابجد و کسر کاف فارسی و بیای معروف یکیست از جمله انواع اثمار درخت مازوج که چهارده ثمر میدهد یکی از آنها این است.

هننی (هه ننی) - بفتح های هوز و کسر نون مشدد و بیای معروف هندوانه را گویند. بزبان اهل حجاز آن را حب حب خوانند و بزبان عراق بغداد رکی نامند و در کردی بزبانی دال مهمل نیز استعمال میدارند که در بین نون و یا واقع میشود که هندی باشد.

هیری - بکسرهای هوز بروزن خیری کلمه ایست که کسی را بطریق ننگ و افتضاح بدان میرانند یعنی دور شود در فارسی بروزن و معنی خیر است و آن گلی باشد معروف که شبها بوی خوش کند.

درختها را گویند که در فصل تابستان می برند و قطع مینمایند و در کوه می اندازند تا خوب خشک شود در او اخر پایز آن را بخانه می کشند.

هننی گوئه (هه ننی گوئه) - بفتح های هوز و کسر نون مشدد و بیای معروف و ضم کاف تازی و بواو مجهول و فتح لام مفخم و اخفای ها هندوانه کوچک نارس را گویند.

هوه (هوه) - بفتح های هوز و واو و اخفای ها، دوزن را گویند که یکشور داشته باشند و هر یک مرد دیگری را هوه گویند و بی ها نیز استعمال میشود و بفارسی بنانج خوانند.

هوانه (هه وانه) - بفتح های هوز و واو بالف کشیده و فتح نون و اخفای ها، انبانه و همیان را گویند و آن معروف است پوستی باشد درست از گوسفند برمی آورند و جزئی دباغتی از آن بعمل می آورند.

هوچنه (هوچنه) - بضم های هوز و بواو مجهول و فتح جیم تازی و فتح نون و اخفای ها، بند زیر جامه و تنبان را گویند و آن معروف است.

هوشه - بضم های هوز و بواو مجهول و فتح شین معجم و اخفای ها خوشه انگور و غیره را گویند و بواو معروف خودنمایی و خودستانی و تعریف از خود کردن و تفرغر و تکبر را گویند.

هوئه - بضم های هوز و بواو معروف و فتح لام مفخم و اخفای ها جانور است کوچک که در میان باغچه پیدا میشود و بیخ گل و هر چیزی که در باغچه است میخورد و بتدریج آن را خشک مینماید و بسواو مجهول کسبیدن گندم را گویند با گاو و آن معروف است گاو را

باب یای تحتانی

فصل الف

واخفای‌ها بمعنی یعنی چه.

یاوَرَه (یاوه‌ره) - با یسای تحتانی

بالف کشیده و فتح و او و رای مهمل و اخفای‌ها پرده ایست از گوشت و پوست که بر دور بچه - دان زن می پیچد بعد از آنکه بچه بوجود می آید و متولد میشود همان پرده از دور بچه‌دان جدا میگردد و بیرون می آید. بعضی از اوقات تاخیری در بیرون آمدن آن پرده میشود یک روز تا دو روز بیرون نمی آید و بواسطه بیرون نیامدن آن زحمت و اذیت بزنی میرسد و بعضی وقت هیچ بیرون نمی آید و باعث هلاکت زن خواهد شد. **هكذا سمعت من النسوان**

القابات والله اعلم بحقیقة الاحوال.

یکانه (به گانه) - بفتح یای تحتانی و

کاف تازی بالف کشیده و فتح نون و اخفای‌ها خوک نر را گویند که جفت خوک ماده باشد که بفارسی آنرا کاس خوانند و گراز و وراز را نیز گویند.

یکاوه (به گاو) - بفتح یای تحتانی

و کاف تازی بالف کشیده و فتح و او و سکون‌ها آشی است بترکیب پلاو از بلغور بسازند از برنج هم میسازند.

یوژه - بضم یای تحتانی و

فتح زای فارسی و سکون‌ها چرمی را گویند که می‌بافند و بر حلقه‌های چوبی که بر گردن گاو است می‌بندند تا محکم شود و چوب و گاو آهن و سایر اسباب جفت بواسطه آن بهم نخورند و نیفتند و بعضی وقت عوض همان چرم خیک کهنه و امثال آن میسازند. **والله اعلم الحمد لله**

علی‌التمام هذا الكتاب.

یاَرَمَا (بارهما) - با یای تحتانی بالف

کشیده و فتح رای مهمل و میم بالف کشیده ساق خیار و خربزه و هندوانه و امثال آنها را گویند که در وقت سبزی در بساتین بر روی گرد و دراز میشود و ثمر میدهد.

یاوا - با یای تحتانی بالف کشیده و او

بالف کشیده یعنی رسید غالباً الهالی اورامان صفحات سندج این لفظ را با این معنی استعمال میدارند.

یووا - بضم یای تحتانی و بو او مجهول

و حای بی نقطه بالف کشیده کنایه از شخص شکمی است که بسیار طعام بخورد.

فصل سین مهمل

یاس - با یسای تحتانی بر وزن طاس

نومیدی را گویند و در عربی نیز بهمین معنی آمده و بمعنی هراس هم هست.

فصل شین معجم

یواش (به واش) - بفتح یای تحتانی

و واو، بالف کشیده و سکون شین معجم آهسته و آرام را گویند.

فصل واو

یاوا - با یسای تحتانی بالف کشیده و

سکون واو تب و حرارتی را گویند که از ناخوشی بر شخص عارض شود.

یارو - با یسای تحتانی بالف کشیده و

ضم رای مهمل و بو او مجهول کلمه ایست که در جای فلان استعمال میدارند.

فصل ها

یانچه - با یای تحتانی بالف کشیده و

کسر نون و بیای مجهول و فتح جیم فارسی

بسعی افسر و از روز طالع فرهاد تمام گشت لغاتی کسه هست از اکراد
بچاه حیرت و غم تا بحشر می ماندم نکسرد طالع شهزاده گسر مسرا امداد
حسب الامر قضا قدر نواب اشرف اعظم ارفع امجد والا معتمد الدولة العلیة العالیة
فرهاد میرزا روحی فداه، این بنده در گاه نصرالله کردستانی اقدام بکتابت این کتاب که
جامع بر جمیع لغات کردی است نموده.

شکر که این نامه بعنوان رسید پیشتر از مرگت پایان رسید
مخفی نماند که این اول کتاب و نسخه ایست که در فن لغات کردی میرزا علی اکبر
خلف مرحوم میرزا عبدالله منشی باشی کردستان حسب الامر آنداور با عدل و داد انشا نموده
و این بنده در گاه آنرا بر رشته تحریر در آورده. تحریر افی بیست و پنجم شهر ربیع الاول
سنه ۱۲۸۷.

پیوست

چون در حواشی متن نسخه لغاتی وجود داشت و مشخص نبود که از مؤلف کتابست یا وسیله‌ی کاتب اضافه شده، صلاح را در آن دانست که لغات مزبور را به ترتیب حروف تهجی به آخر کتاب بیفزاید.

آ

و به دیگری می گوید که بیا این چیز را به تو بدهم از قبیل پول و امثال آن، چون آن دیگری دست دراز می کند. این دستش را می کشانند و می گویند: نه‌هاو. یعنی خالی بود و به تو ریشخند کردم. دوم چون کسی دیگری را نشناسد و اسم او را نداند در عوض حرف ندا می گویند: نه‌هاوا یعنی ای شخص.

ایش (ئیش) - به کسراول و به یسای معروف و سکون شین معجم دومعنی دارد: اول لفظیست که زنان استعمال می دارند در وقتی که آدم بد صورتی را می بینند و یا طعام بدی را مشاهده می نمایند این لفظ را می گویند یعنی خلاف طبیعت من است و طبیعت من آنرا قبول نمی کند. دویم به معنی شغل و عمل و کار است و در نیمعنی اغلب عبارت کرد کرماج است.

ب

بارمته (بارومتته) - به ضم رای مهمله و سکون میم و فتح تای فوقانی یعنی گروکشی

آخله - به مد الف و سکون خای منقوطة و فتح لام مقخم و اخفای‌ها، دائره را گویند که در بعضی از شبها در دور ماه به عمل می آید و به عربی آنرا هاله خوانند. گویند هر وقت این دائره موجود شود، نشانه‌ی بارندگی است.

آویته - به معنی درهم کردن و مخلوط کردن است.

ا

اورام (ئه‌ورام) - در لغت اورامیها به معنی گرسنه است. اورامان یعنی گرسنگان چون به ضببق معیشت گرفتارند. از آن جهت اورامان گفته‌اند و در کتب قدیمه اورمان (ئه‌وره‌مان) بروزن قهرمان گفته‌اند.

أهاو (ئه‌هاو) - به فتح الف و ها به الف کشیده و سکون واو دومعنی دارد: اول لفظیست که ریشخند و استهزا ازو فهمیده می شود. چنانچه کسی دستش را دراز می کند

است که اهل این‌ده از اهل ده دیگر چیزی عوض مال مخصوص خودشان گسرو نگاه می‌دارند و همچنین اسبایی که گرو بگذارند و پول بگیرند او را با رتمه گویند.

بازگ - با بای موحد به الف کشیده و و کسر زای معجم و سکون کاف فارسی هر چیز سیاه و سفید را گویند که درهم باشد.

باوان - با بای موحد به الف کشیده و واو به الف کشیده و سکون نون، خانه‌ی پدر و مادر زن را گویند وقتی که در خانه‌ی شوهرش باشد.

بچک (به چک) - به فتح بای موحد و کسر جیم فارسی و سکون کاف تازی، فرق سر را گویند و آن معلوم است.

پرگ - به کسر بای موحد و سکون رای مهمل و کاف تازی دو معنی دارد: اول بیج خوردن روده و درد شکم را گویند که از امتلاء معده یا از سردی هوا عارض می‌شود. دوم چوب کوتاهیست که به دست می‌گیرند و در وقت ضرورت به جهت مدعی می‌اندازند و یا در وقت شکار به جهت صید می‌اندازند.

پزار - به کسر بای موحد و زای فارسی به الف کشیده و سکون رای مهمل پاک کردن زراعت و بوستان را گویند از گیاهان خودروی، تا اینکه همان گیاهها قوت از حاصل نگیرند و در فارسی آنها خنثار گویند.

پتار - به کسر بای موحد و کاف فارسی به الف کشیده و سکون رای مهمل، معبر رودخانه را گویند و آن چنان باشد که آب رودخانه زیاد باشد و راه عبور از هر طرف مشکل شود و کسانی که بلدیت دارند از یکطرف آن، معبری را مشخص نمایند که عابرین به سهولت از آنجا

عبور کنند و محل عبور کبک را نیز گویند.
بلك (به لک) - به فتح بای موحد و لام مفخم و سکون کاف تازی، سفید را گویند که از ناخوشی برص یا از سوختن بر بدن آدمی پیدا می‌شود و هر چیز سیاه و سفید را نیز گویند.

بلگه (به لگه) - به فتح بای موحد و سکون لام مفخم و فتح کاف فارسی و اخفای‌ها، نمونه‌ی پارچه از اموال مسروقه را گویند و آن چنان باشد که اموال و اسبایی از کسی به سرقت می‌رود. بعد از مدتی همان صاحب اموال يك پارچه از اموال مسروقه‌ی خود [را] در جایی پیدا کند و بدین واسطه جمیع اسباب را نیز پیدا نماید.

پلیسه - به کسر بای نقطه دار موحد و لام مفخم و به بای مجهول و فتح سین مهمل و اخفای‌ها، شعله و زبانه‌ی آتش را گویند و کنایه از شخصی هم هست که آتش تهرش تیز شود و از حالت طبیعی بیرون رود.

پن - به کسر بای موحد و سکون نون، بکارت دختر را گویند و در فارسی با ضم با، بیخ و یا پایان هر چیز را گویند و سوراخ مقعد را نیز گویند.

پ

پاپاله - با هر دو بای فارسی به الف کشیده و فتح لام مفخم و اخفای‌ها. اسم قریه‌ایست از قسراء کردستان که طایفه‌ای از سادات حسینی در آنجا صاحب ملک و متوطن می‌باشند و در محل سالار اتفاق افتاده.

پازناو - به بای فارسی به الف کشیده و سکون زای معجم و نون به الف کشیده و سکون

واو، چوبی است که در زیر سنگ آسیاب می -
گذارند. اگر بخواهند آرد درشت باشد، همان
چوب را بلند می نمایند و اگر بخواهند آرد
خوب ریزه شود، آن را می خوابانند.

پَالْدِمَه - به بای فارسی به الف کشیده و
سکون لام مفخم و کسردال مهمل و فتح میم و
اخفای های هوز، نوعی است از سنگ که برگ
آن قدری پهن تر می شود و اغلب در صحراها
می روید.

پاوه - بر وزن ساوه، قریه ایست از توابع
جوان رود که همدی آن قریه بساتین است و بیشتر
آن توت و انگور است.

پَنا (په تا) - به معنی ناخوشی ز کام
است.

پَتی (په تی) - به فتح بای فارسی و
کسرتا و مثنات فوقیه و به بای معروف برهنه و
خالی را گویند. چنانچه اگر با پا و سر و امثال
آنها استعمال دارند. به معنی برهنه است و اگر
با دست و کیسه و امثال اینها استعمال دارند،
به معنی خالی است.

پَرزَوَل - به کسربای فارسی و سکون
رای مهمل و ضم زای موحد و به واو مجهول و
سکون لام مفخم، ریزه ریزه نان و امثال آن را
گویند و کنایه از شخص بیکاره هم هست.

پَرشِنَگ (پوشیننگ) - به کسربای
فارسی و سکون رای مهمل و کسر شین معجم و
سکون نون و کاف فارسی، ریزه ریزه و
شراره ای را می گویند که از آتش در وقت باد
زدن و از آهن در وقت پتک زدن جدا و متفرق
می شود و در ترکی آنرا قور خوانند.

پَروار (په روار) - به فتح بای فارسی

و سکون رای مهمل و واو به الف کشیده و سکون
رای مهمل ثانی، گوسفندی را گویند که در
فصل زمستان او را بر آخور ببندند تا فربه
شود. ظاهراً در فرس قدیم نیز به این معنی آمده.
پَشکَوَل - به کسربای فارسی و سکون
شین معجم و ضم کاف تازی و به واو مجهول و
سکون لام مفخم، چوبی را گویند که در پس در
خانه نهند تا در وان شود و به فارسی آن را مافه
گویند.

پینه - به کسربای فارسی و فتح نون و
اخفای ها، تخته ی مدوری را گویند که در ملک
کردستان و بعضی جاهای دیگر نان با تیر بر او
پهن می نمایند که به جهت پخته کردن به کار آید.

پِيارَزَنگ (پیارزنگ) - به کسربای
فارسی و بای معروف به الف کشیده و سکون
رای مهمل و به کسربای معجم و سکون کاف
فارسی، گره بسته را گویند که زنان خیاطه و
اسباب خورده، در میان آن می گذارند و آن
معروف است.

پیت - به کسربای فارسی و به بای معروف
و سکون تای فوقانی، به معنی برکت است.
چنانچه می گویند این طعام پیت داشت، یعنی
برکت داشت و زیاد بود.

پیری - به کسربای فارسی و به بای
معروف و کسربای مهمل و به بای اخیر معروف،
پیشواز را گویند که استقبال کردن باشد.

پیزَوَل - به کسربای فارسی و به بای
مجهول و ضم زای معجم و به واو مجهول و
سکون کاف تازی جوش و جوشیدنی را گویند
که از کثرت حرارت بر بدن آدمی سرزند.

پیک - با بای مثنات تحتانی و بای

فارسی مقدم بر یا وسکون کاف تازی، پتک
آهنگران را گویند و آن معروف است به ترکی
آن را چکش خوانند.

پیوار - به کسر بای فارسی به بای تحتانی
مجهول و واو به الف کشیده وسکون رای مهمل،
به معنی پوشیده و پنهان است.

ت

تَپِی (ته پی) - به فتح تـای فوقانی و
به کسر بای فارسی و به بای معروف، یعنی فرو
رفت. چنانچه می گویند پشت بام فرورفت.

تَپِیَه - به کسر تـای فوقانی و سکون رای
مهمل و فتح بای فارسی و اخفای ها، صدای پا و
امثال آن را گویند.

تَرچَک (ته رچک) - به فتح تـای فوقانی
و سکون رای مهمل و کسر جیم فارسی و سکون
کاف تازی، نازک و ترو تازه را گویند. چنانچه
گویند خیار ترچک بگیر. یعنی خیار نازک بگیر
و این لغت در غیر خیار و امثال خیار استعمال
نمی شود.

تُور (تور و) - به ضم تـای فوقانی و رای
مهمل و به واو مجهول آدم سبک و رسوا و هرزه
گرد را گویند و هر چیز بی قدر و قیمت را گویند.

تَژَه (ته ژه) - به فتح تـای فوقانی و
زای فارسی و اخفای ها، چوب درازی را گویند
که خیلی بدتر کیب باشد و شخصی را نیز گویند
که دراز قد و بد هیئت باشد.

تَسَک (ته سک) - به فتح تـای مثنات
فوقیه و سکون سین مهمل و کاف تازی صد پهن
را گویند که کم عرض باشد.

تَقَل (ته قه ل) - به فتح تـای مثنات فوقانی

و قاف و سکون لام مفخم، بخیه را گویند و آن
چنان است که خیاطان در وقت رخت دوختن در
هر دفعه به قدر درازی سوزن کار می نمایند و
سوزن را بر آن می کشند و مرادف رقل هم
هست که ضعیف و لاغر باشد.

تَکَا - به کسر تـای فوقیه و کاف عربی و
و الف مقصوره، یعنی التماس و درخواست
باشد.

تَوَپَل (تو پهل) - به ضم تـای مثنات
فوقانی و به واو مجهول و فتح بـای فارسی و
سکون لام مفخم، گلوله برف را گویند که اطفال
درست می نمایند و به جهت یکدیگر می اندازند.

تَوَپِیَک - به ضم تـای مثنات فوقانی و
واو معروف و کسر بای فارسی و به بای معروف
و سکون کاف فارسی، مردار شده را گویند و
این لفظ را برای یهودا و خسر و اسب و سایر
حیوانات امثال آنها را استعمال می دارند.

تَوش - به ضم تـای فوقانی و به واو
معروف و سکون شین معجم دو معنی دارد: اول
کوه سخت و صعب را گویند و آدم بدخلق و
سخت خوی را نیز گویند. دوم به معنی دچار و
گرفتاری است.

تُوق (تهوق) - به فتح تـای فوقانی بر
وزن شوق، فرق و بالای سر را گویند و این لفظ
بی سر کمتر استعمال می دارند.

تَیْمَه - به کسر تـای فوقانی و به بای
معروف و فتح تـای فوقانی دویم و اخفای ها،
جیقه را گویند که از مروارید و جواهر می باشد
و زنها به جهت زینت بر سر خود می زنند.

تَیْمِثِر - از قراء کردستان [و] از بلوک
کلات ارزان [می باشد].

تیسک - به کسر تاء فوقانی و به پای معروف و سکون سین مهمل و کاف تازی، پشم و موی حیوانات و آدمی را گویند و خوشهای کوچک انگور را نیز گویند که به خوشه‌ی بزرگ چسبیده باشد.

تیمان (ته یمان) - به فتح تاء فوقانی بروزن یمان، دیوار حیاط و فضای خانه را گویند که از چوب و نهال درخت بلوط و امثال آن می‌سازند و این نوع دیوار در پانته‌ومریوان و اغلب بلوکات کردستان متداول می‌باشد. هم آسان‌تر و ارزان‌تر از دیوار گلی درست می‌شود و هم محکم‌تر. دزد نمی‌تواند دست‌درازی در چین دیسوار بکند ولی زود آتش می‌گیرد. چنانچه مکرر دیده شده اگر یک خانه آتش بگیرد، اغلب آن قریه آتش گرفته و بعضی اوقات فرصت نقل اسباب و اموال نیز نمی‌شود که تمام مایملک آن صاحب‌خانه آتش گرفته و غایب‌اگراد بعداوت یکدیگر آتش می‌زنند.

ج

جو ننگ - به ضم جیم تازی و به‌واو معروف و سکون نون و کاف فارسی دو معنی دارد: اول قهر کردن را گویند عموماً و قهر کردن و خشم نمودن اطفال را گویند خصوصاً. چنانچه طعمی به کودکی می‌دهند بخورد، یا به‌دلت کمی یا سیبهای دیگر از قهر می‌نماید و آنرا نمی‌خورد و این حرکت را جو ننگ می‌خوانند. دویم دست‌اسبی را گویند که در وقت راه رفتن در بعضی اوقات به‌هوا می‌گیرد و قدری با یک دست و دویا راه می‌رود و بعد آن را بر زمین می‌گذارد.

جیوان - به کسر جیم و یای مشاء تحتیه مجهول، بروزن دیوان، رخت خواب بسته را می‌گویند که با چادر شب بسته باشند.

چ

چیوک (چه یوک) - با فتح جیم فارسی و ضم باء فارسی و واو مجهول و کاف عربی مشتق است که به گشادی پنجه بر سر آدمی بزنند و به ترکی بام‌باچه گویند.

چریکه - به کسر جیم فارسی و رای مهمل مخفف و یای معروف و فتح کاف تازی و اخفای‌ها، آواز بلند را گویند.

چوبی - با ضم جیم فارسی و واو مجهول و کسر یای فارسی حلقه زدن زنانست که در وقت عروسی و عیش دست یکدیگر را گرفته می‌رقصند و هر که استادتر است در اول می‌ایستد که او را سرچوبی می‌گویند. که سرچوبی دستمالی به دست می‌گیرد و مردها هم این کار را می‌کنند و بعضی اوقات زن و مرد با یکدیگر دست‌هم گرفته چوبی می‌کنند و دایره‌وار حرکت می‌کنند و در او را مان در وقت رقص آن سرچوبی که مرد است خنجر به دست می‌گیرد.

چوزه - به ضم جیم فارسی و به‌واو معروف و فتح زای معجم و اخفای‌ها، شاخه‌ی نازک هر نوع رستنی و سیزه‌ها می‌گویند عموماً و شاخه‌ی نازک کما و بنا را گویند خصوصاً و بنا هم نوعی است از رستنی که خوردنی است و ترکیب کنگر است ولی این خار ندارد.

خ

خِر نو گه - به کسر خای نقطه‌دار و سکون رای مهمل و ضم نون و به‌واو معروف و فتح کاف تازی و اخفای‌ها، يك ثمری است از انواع درخت مازوج.

خَزوره (خه‌زوره) - به فتح خای نقطه‌دار و ضم زای معجم و به‌واو معروف و فتح رای مهمل و اخفای‌ها پدرزن را گویند.

خُوژه (خوژه) - به ضم خای نقطه‌دار و فتح زای فارسی و اخفای‌ها، رستنی است که برگ آن مانند برگ گنرگس است و سبز و خرم است و از بیخ آن سریش به عمل می‌آورند و درین ملک آشی ازو درست می‌نمایند که آن‌را آش خُوژه گویند.

خِشل - به کسر خای نقطه‌دار و سکون شین معجم و لام مفخم پیش سری و گردن بند و سائر اسباب و آلاتی را گویند که زنها به جهت زینت بر خود ترتیب دهند.

خوایِشت (خو و ایشت) - به ضم خای نقطه‌دار و واو معدوله به الف کشیده و به کسر یای مثناة تحتیه و سکون شین معجم و تازی فوقیه خواهش را گویند.

خویرائی - به ضم خای نقطه‌دار و به‌واو معدوله و به یای مجهول و رای مهمل به الف کشیده و به همزه و یای معروف آخر، مفت و رایگان گویند که دادن بی بدل و عوض باشد و آن معروف است.

خویرئی - به ضم خای نقطه‌دار و واو معدوله و به یای مجهول و به کسر رای مهمل و به یای کشیده، معروف، آدم‌هرزه گرد و هر جائی را گویند که بسیار بیخود گسردش نماید و

اینطرف و آنطرف بی‌شغل و بی‌کار بدو و برود و تازی را نیز می‌گویند که به کارشکار نیاید و صاحبش آن‌را ول نماید.

د

دالیت - با دال مهمل به الف کشیده و لام مفخم و به یای تحتانی و سکون تازی فوقانی، درخت انگور را گویند که خیلی از زمین بلند شده باشد و چوب بند به جهت شاخهای او بکنند که شاخهایش همه روی زمین بیفتند و این رسم در کردستان فراوان است.

دِرین - به کسر دال مهمل و رای مهمله و به یای مثناة تحتانی معروف و سکون نون، پاره کردن را گویند و به ترکی آن‌را یرتماق خوانند.

دَمَك (دمهك) - به کسر دال مهمل و فتح میم و سکون کاف تازی، تنبک را گویند و آن معروف است.

دَوَل - به ضم دال مهمل و به‌واو مجهول و سکون لام مفخم، دره‌ی کوه را گویند که وسط دو کوه باشد یا وسط کوهی باشد که از هر دو طرف بانندی داشته باشد.

دَوَلی دان - به ضم دال مهمل و به‌واو مجهول و کسر لام مفخم و به یای تحتانی و دال مهمل به الف کشیده و سکون نون، جایی را گویند که در بالای سنگ آسیاب درست می‌نمایند و گندم در آنجا می‌ریزند که از آنجا به بالای سنگ آسیاب می‌آید و کوبیده می‌شود.

ر

رُش بَلَك (رهش بهلهك) - به فتح رای مهمل و سکون شین معجم و فتح بای موحد و لام مفخم و سکون کاف تازی، رقص کردنی را

گویند که در عروسی زن و مرد دست همدیگر را گرفته و دایره وار حرکت کنند و رقص نمایند.

به این زن و مرد که داخل هم می شوند و رقص می نمایند، رش بلك گویند و رقص مخصوص چه از زن باشد و چه از مرد و چه از هر دو آن رقصیدن محض را چوبی می خوانند پس باید دانست که چوبی رقصیدن است و رش بلك داخل شدن زن و مرد با هم است در رقص.

رُوق (رهوق) - بروزن شوق به فتح رای مهمل هر چیز ستر و گنده را گویند عموماً و کلفتی و ستبری را گویند خصوصاً.

رُونج (رهونج) - به فتح رای مهمل و بهضم واو و سکون نون و جیم تازی قولنجی را گویند که از شدت سرما بر شخص وارد شود.
ریواس - علف ترش مزه ایست ساقی بلند دارد و برگ اوشیبه به برگ پنیرک است و در کوههای اورامان زیاد است و در فصل بهار به عمل می آید و اورا دلمه کنند و برای دفع کرم معده به غایت نافع است و گاهی فواق می آرد.

ز

زَيسان (زه یسان) - به فتح زای معجم بروزن نیشان بیماری و کسالتی را گویند که بعد از زائیدن برزن عارض می شود. تا عدهی چهل روز این حالت کسالت برزن باقی است و در اینمده نسبت این لفظ را بسر خود زن هم می دهند. مثلاً می گویند این زن زيسان می باشد. معلوم می شود که زن زائیده و هنوز مده چهل روز نگذشته.

س

سَمین - به کسر سین مهمل و ميم و به یای معروف و سکون نون، سوراخ کردن هر چیز را گویند.

سَوَّان - به ضم سین مهمل و به واو مجهول و لام مفخم به الف کشیده و سکون نون رستنی است خیلی بزرگ و برگ آن بقدریک صفحه کاغذ پهن می شود و خار ریزه هم دارد که از آن برگ ترشی میسازند گویا به فارسی آن را گلپر خوانند و به فتح سین و واو در فارسی نام کوهیست نزدیک به اردبیل و پیوسته مردم خداپرست و مرتاض پیش از اسلام و بعد از اسلام در آنجا ساکن بوده هستند و مغان آنجا را از جمله اماکن متبرکه می دانستند، چنانچه قسم بدان یاد می کردند و نوعی ازدوایی هم هست و آن را از جانب روم آورند و به لغت یونانی نام پیغمبر است از بنی اسرائیل و به معنی خانه هم هست و مطلق بلندی را نیز گویند.

سَيزان (سه یزان) - به فتح سین مهمل و سکون یای تحتانی و زای معجم به الف کشیده و سکون نون خانه را گویند که به خشت و آجر سرش پوشیده باشد نه با تیر و چوب و جایی را نیز گویند که از زمین به جهت گوسفند و سایر حیوانات می کنند که جای زمستانی آنها باشد.

ش

شاخ - با شین معجم به الف کشیده و سکون خای نقطه دار، کوهی را گویند بسیار سخت و صعب بود و غالباً مرادف داخ است. چنانچه می گویند: شاخ و داخ و به فارسی دوازده

معنی دارد که یکی از آنها به شاخه‌ی درخت و شاخ حیوانات می‌گویند. باقی معانی لازم به تحریر نداشت.

شکر و گه (شه کرو گه) - به فتح شین معجم و سکون کاف تازی و ضم رای مهمل و به واو مجهول و فتح کاف تازی و اخفای‌ها، دو معنی دارد: اول رستنی و گیاهی است سفید که در خوردن طعمش شیرین است. دوم حرکاتی را گویند که اغلب در میان زنها و بچه‌ها از روی شوق و شغف یا از راه قهر و غضب اتفاق می‌افتد و آن دست به هم زدن و برجستن است با صرف گفتن زیر لبی، بیشتر ازین بیان آن نمی‌شود.

شلمین گره (شه له مین گره) - به فتح شین معجم و لام مخفف و کسر میم و به یای معروف و سکون نون و فتح کاف تازی و رای مهمل و اخفای‌ها، چیزی است مدور و مثل خار از اطرافش تیغ دارد و در نصف پایزن جانب الله باد آن را به میان شهر می‌آورد و گویا در فارسی آن را زمستان خبر کن می‌گویند و از این جهت به این اسم موسوم شده که در وقت آمدن او مردم به فکر زمستان می‌افتند و شلمین که شلمعی است با گندم و برای آذوقه زمستان به کار می‌آید درست می‌نمایند.

شورّه‌یی - به ضم شین معجم و به واو و او مجهول و فتح رای مهمل و کسر بای موحده و به یای معروف بید مجنون را گویند و آن نوعی از بید معروف است.

ف

فیعق - به زبان کرماجی به معنی لاغر است

واسب میان لاغر و کم پهلو و باریک را گویند.

ق

قارّه - بروزن خارّه، آواز و صدای بزغاله و گوسفند را گویند که به ترکی آن را مله‌ماق گویند.

قارّه - به قاف با الف کشیده و فتح زای فارسی و اخفای‌ها، صدای زاغ و کلنگ و امثال آنها را گویند.

قِرْمه - به کسراف و سکون رای مهمل و فتح میم و اخفای‌ها، صدایی را گویند که چون چوبی شکسته می‌شود به گوش آدمی می‌رسد. **قُم قومه (قوم قومه)** - به ضم هر دو قاف و

به سکون میم اول و فتح میم ثانی و اخفای‌ها، نوعی از سوسمار است و آن خیلی از سوسمار بزرگتر می‌باشد و چهار پا و دست دارد. سرش به شبیه سر مار و پشتش پهن و دم باریک و نازکی دارد و به کلی در حرکت سریع است و آن را در فارسی بزجه گویند و در ترکی. باش باغلی خوانند.

ک

کاپوُل - با کاف تازی به الف کشیده و ضم بای فارسی و به واو مجهول و سکون لام مخفف فرق سر را گویند که به ترکی آن را تپه خوانند.

کاژ - با کاف تازی به الف کشیده و سکون زای فارسی پوست مار را گویند که اغلب به قرا مشهور در روز جمعه همان پوست را از خود دور می‌نماید و به فارسی لوج و جول را گویند.

کالیاز - با کاف تازی به الف کشیده و

جرم و اخلاط نان را گویند که به سبب زیاد ماندن به هم رسد و رنگ آن کبود و بدطعم می شود.

کَرَبُوه - به کسر کاف تازی و رای مهمل مفخم به یای معروف و فتح واو و اخفای ها آمده، برف را گویند که با باد باشد و وزیدن باد را مخصوصاً در شدت سرمای زمستان می گویند و مطلق سردی را نیز گویند.

کالالاش (کولالاش) - به ضم کاف تازی و هر دو لام به الف کشیده و سکون شین معجم، گیاهی است خوردنی که بیخ آن به بیخ کنگر می ماند و برگ آن به برگ شنگ، ولی قدری پهن تر می شود. لذیذ هم هست. در کوه های صعب و سخت به هم می رسد.

کلانه (که لانه) - به فتح کاف تازی و لام مخفف به الف کشیده و فتح نون و اخفای ها نانی است که در وقت پختن پیاز تر را قیمة می کنند و به میان آن می ریزند و بعد از آن در میان کره یا روغنش می گذارند و می خورند و به ضم کاف تازی آشیانه ای مرغ خانگی را گویند که شب در آن قرار می گیرند و آن را به فارسی کابوک خوانند و کلین نیز به این معنی است، چنانکه سابقاً گذشت و به کسر کاف و به لام مفخم مهره ی کبود را گویند که بر سر طفل برای دفع چشم بد می دوزند.

کلانوه - به کسر کاف تازی و لام مفخم به الف کشیده و سکون واو و فتح نون و اخفای ها، دو معنی دارد: اول کاکل کبوتر را گویند. دویم کلاهی است کوچک که از چرم می دوزند و بر سر قوش و شاهین می کنند در وقت شکار آن را بر می دارند.

کسر لام مخفف و یای نشأة تحتیه به الف کشیده و سکون رای مهمل چنبره خیابار خیلی بزرگ و رسیده را گویند.

کاوری - با کاف تازی به الف کشیده و سکون واو و کسر رای مهمل و به یای معروف، سیاهی بی را گویند که در بعضی اوقات پیش چشم آدمی را می گیرد و باعث آن کثرت صفر است.

کنوپر (کو توپر) - به ضم کاف تازی و تازی فوقانی و به واو معروف و به ضم بای فارسی و سکون رای مهمل، به معنی ناگهان است که غفلتاً باشد.

کتومت (کوت و موت) - به ضم کاف تازی و تازی فوقانی و به واو ردیف و ضم میم و سکون تازی فوقانی ثانی، به معنی مثل و شبیه است. در فرس قدیم نیز به این معنی آمده.

کرماج - نام طایفه ایست و بیشتر اهالی سلیمانیه و آن صفحات را کرماج گویند.

کرمول - به کسر کاف تازی و سکون رای مهمل و ضم میم و به واو مجهول و سکون لام مفخم، هر چیزی را گویند که گرم زده باشد و آنرا خورده باشد.

کره پو (که زره پو) - به فتح کساف تازی و رای مهمل مشدد و اخفای ها و ضم بای فارسی و واو معروف، ثمرنی را گویند که شباهت به پنجه دارد. گویند اگر در گوش برود آدمی را ناشنوا کند و به کلی اضمش می نماید و آنرا در میان ساروج می ریزند که ساروج به کار حوض و حمام بیاید.

کرؤل (که رؤل) - به فتح کاف تازی و رای مهمل مشدد و ضم واو و سکون لام مفخم،

کَلِیْه - به کسر کاف تازی و سکون لام مفخم و فتح بای فارسی و اخفای‌ها، شعله‌ی تند و تیز آتش را گویند که به عربی آنرا ضرام خوانند.

کُلُوک (کولوک) - به ضم کاف تازی و لام مفخم و به‌واو مجهول و سکون کاف تازی اخیر، سرین آدمی و حیوانات را گویند، که به کردی آنرا سمت هم می‌خوانند. چنانکه در جای خود ترقیم شد و در فارسی مرد شطاح و بی‌حیا را گویند.

کُلُول (کولول) - به ضم کاف تازی و به‌واو مجهول و سکون لام مفخم اخیر، شخص بدقدم و بدشامت را گویند و گاهی بر خر گوش نیز اطلاق می‌دارند، زیرا به تجربه رسیده هر کس به سفر برود و به خر گوش برسد، حمل بر بدشامت می‌کرده‌اند.

کَلِیل - به کسر کاف تازی و لام مفخم و بای مجهول و سکون لام مفخم اخیر کلید را گویند. همانا محرف اوست که به عربی مفتاح خوانند و به ترکی آنرا آچر نامند.

کَلِیلَه - به کسر کاف تازی و لام مفخم و بای مجهول و فتح لام مفخم ثانی و اخفای‌ها، گودالی را گویند که به بواسطه‌ی باد از برف پر شده باشد.

کَمَانِگَر (که مانگر) - طایفه‌ایست از طوایف قدیم کردستان که اکنون همه تخته‌قاپو شده‌اند و این لغت [را] اغلب باواو می‌خوانند کوان گر باشد.

کَمُولَه (که موله) - به فتح کاف تازی و ضم میم و به‌واو مجهول و فتح لام مفخم و اخفای‌ها، کاسه‌ی چوبی را گویند که در خانه‌اهل

دهات بسیار پیدا می‌شود که اغلب ماست و کسره و روغن را میان آن می‌ریزند و به شهر می‌آورند.

کَمِیلَه (که میله) - به فتح کاف تازی و کسر میم و به‌بای مجهول و فتح لام و اخفای‌ها، سرگین و گلی را گویند که بر پوست گوسفندان چسبیده و برداشتن آن اشکالی دارد.

کُور - به ضم کاف تازی و به‌واو معروف و سکون رای مهمل مفخم دومعنی دارد: اول خم شدن و خمیدن پنجه دست و پا را گویند که از صدمه عارض شده، مثلاً زناخوشی فالج و یا از سوختن. دویم مجمعی را گویند که چند نفر در آنجا جمع شده باشند و به انجام کاری اهتمام نمایند و یا مشورتی کنند و یا به شرب و شراب و اکل مشغول باشند.

کُورِشِکَه (که وریشکه) - به فتح کاف تازی و سکون واو و کسر رای مهمل و سکون شین معجم و فتح کاف تازی و اخفای‌ها، گندمی را گویند که از کثرت قوت در موسم سبزی می‌خوابد و گاهی بلند می‌شود و از این جهت به این اسم مسمی شده که در این خسوایدن و بلند شدن شباهت تامی به خر گوش دارد. زیرا خر گوش را در کردی کوریشک گویند.

کُوهِی - به ضم کاف تازی و به‌واو معروف و کسر میم و به‌بای تحتانی، کون را گویند که به عربی آنرا مقعد و دبر خوانند.

ک

کَادَمَه - با کاف فارسی به الف کشیده و سکون دال مهمل و فتح میم و اخفای‌ها، گیاهی است که به قدریک ذرع و نیم بلند می‌شود و

ساقش به سببری چهار انگشت باشد و برگش نیز قریب چهار انگشت پهن می شود و در صحراها می روید. محل ثیلاق و اسفند آباد کردستان و جمیع صفحات گروس بغیر از آن درخت و همیشه ندارند که به کار سوختن بیاید و در زمستان و تابستان اغلب آنرا به جای همیشه و زغال می سوزانند.

گاوونکی (گاوونکی) - به کاف فارسی با الف کشیده و ضم واو مجهول و سکون لام مفخم و کسر کاف نازی و بای مجهول، راه رفتن اطفال را گویند که هنوز نتوانند با پا راه ببرند. در نشستن با هر دو دست و هر دو پا راه می روند و به ترکی ایملک لفاق خوانند.

گرموئه - به کسر کاف فارسی و سکون رای مهمل و ضم میم و به واو مجهول و فتح لام و اخفای ها، پیچیدن بقچه و لباس و امثال آنها را گویند که خارج از قاعده و نظم باشد. یعنی آشفته و پریشان آنها را به هم پیچیده و بردارند.

گریک - به کسر کاف فارسی و به رای مهمل و به بای معروف و سکون کاف نازی قوت بدن را گویند که آنرا هیز با بای مجهول نیز خوانند.

گز نه (گه زنه) - به فتح کاف فارسی و سکون زای معجم و فتح نون و اشباع ها با همزه نوعی است از انگور که در ابتدای زمستان خوردن آن خیلی خوشمزه است.

گشت - به کسر کاف فارسی و سکون شین معجم و تای مشاء فوقانی، به معنی همه است که جمیع باشد.

گنده (گو فدهله) - به ضم کاف فارسی و سکون نون و فتح دال مهمل و لام مفخم و

اخفای هاء، دو معنی دارد: اول کوفته ایست یهودیها می بزند. دویم گلوله ی گل و امثال آن را گویند که به جهت بنایان درست می نمایند و می اندازند تا در دیوار به کار برند و کتایه از آدم کوتاه قد هم هست و گلوله برف را نیز گویند.

گواله (گو و آله) - به ضم کاف فارسی و واو مجهول با الف کشیده و فتح لام مفخم و اخفای ها، جوالی را گویند که بر پشت الاغ می اندازند و سرگین و خاکستر را به آن می کشند و در فرس قدیم بی حرف ها به این معنی آمده.

ل

لاسامه - با لام مخفف به الف کشیده و سین مهمله به الف کشیده و فتح میم و اخفای ها، باران تند و تیز را گویند که با باد بیاید و بسیار صدمه برساند.

لپه (له په) - به فتح لام مخفف و بای فارسی و اخفای ها، لبالب را گویند. چنانچه ظرفی پر از آب باشد و مملو باشد، این لفظ را براو اطلاق می دارند.

لپه رو (له په رو) - به فتح لام و بای فارسی و اخفای ها و ضم رای مهمل و واو، بر رو خوابیدن را گویند که به فارسی آنرا دمر خوانند.

لفه دوانه - به کسر لام و فتح فا و ضم دال مهمل و واو به الف کشیده و فتح نون و اخفای ها، دوپس را گویند که به به یک شکم زن آنها را بزند که به عربی آنرا توام خوانند.

لنکه (له نکه) - به فتح لام و سکون نون

و فتح کاف تازی و اخفای‌ها، پارچه‌ای می‌باشد
خط خط و آن را لجه‌هم گویند و اغلب اهالی
کرماج آن را قبا می‌سازند.

لُواسه (له‌واسه) - به فتح لام و واو به
الف کشیده و فتح سین و اخفای‌ها، کف دست
را گویند.

لِیته - به کسر لام مخفف و به بای معروف
و فتح نای مثناة فوقانی و اخفای‌ها، گل تیره‌را
گویند که آنرا در فارسی لای گویند.

لیخن - به کسر لام مخفف و به بای معروف
و به کسر خای منقبطه و سکون نون یعنی لیل
است که گذشت و آن آب گل آلوده و تیره را
گویند.

م

مُخَر (موخور) - به ضم میم و خای
منقوطه و سکون‌رای مهمل يك نوع نمری است
از درخت بن که بر آن درخت مثل کهربا
آویزان می‌شود و آنرا می‌آورند به نوعی
تربیت می‌دهند و خیلی صاحب چسب می‌شود
و مخصوص زنهاست که موی بالای فرج را بدان
پاك می‌نمایند. در حقیقت برجای واجبی و توره
آنرا استعمال می‌دارند و آن را کشمش کاولی
نیز می‌گویند.

مِرْحَك (مرخک) - به کسر میم و
سکون رای مهمل و فتح خای نقطه‌دار و سکون
کاف تازی، بندی است که زنها در وقت قالی
بافتن بر روی چوبهای کوتاه کوتاه می‌ببچند و
کلافه می‌نمایند و آن چوبها را آویزان می -
کنند، که در وقت قالی بافتن بدون اشکال و برهم
خوردگی آن بند را از آن چوبها واکند و در

قالی به کار برند.

مِریوان (مه‌ریوان) - بر وزن غریوان
یکی از بلوکات کردستان است و در کتب قدیمه
به اسم مهربان مشهور است و دریاچه‌ای دارد
مسمی به زره‌وار که آب آن شیرین است.

مِژ - به کسر میم یعنی مه و دمه است که
در عربی ضباب نامند.

مِلاشك - به کسر میم و لام مخفف به الف
کشیده و کسر شین معجم و سکون کاف تازی
مغز سرافقال هفت هشت روزه را می‌گویند،
که هنوز پوست و استخوان بالای آن محکم
نشده باشد. این لفظ مخصوص مغز اطفال است.

مَندومی (مه‌ندومی) - به فتح میم و
سکون نون و ضم دال مهمله، طایفه‌ایست از
طوایف کردستان که به شجاعت معروفند.

مو چیماری - به ضم میم و به واو مجهول
و سکون جیم فارسی و یای تحتانی به الف
کشیده و کسر رای مهمل و به بای معروف، نصیحت
و تعلیم را گویند که شخص در خصوص مطلبی
به دیگری بکنند.

مِیمان (مه‌یمان) - محرف مهمان
است که به عربی ضیف خوانند.

ن

ناوجی - بانون بر وزن ساوجی، به معنی
میانجی می‌باشد، که صلح کردن میان دو مدعی
باشد. گویا محرف اوست.

ناوژه - بانون به الف کشیده و سکون
واو و فتح زای فارسی و اخفای‌ها، دندانهای
پیشین اسب را گویند که حکماً در دو سال یاسه
سال که از عمرشان گذشت، آنها را می‌اندازند

ودوباره دندانهای تازه در جای آنها می آرند.
عوام فرس آنرا بیش می گویند.

فِسار - به کسر نون و سین مهمل به الف کشیده و سکون رای مهمل، موضعی را گویند از کوه یا غیر کوه که آفتاب در آنجا هرگز نتابد یا کمتر به آن تابد و در فارسی نیز به این معنی آمده.

فِسرَم - به کسر نون و سین مهمل و سکون رای مهمل و میم، جایی را گویند که هیچوقت آفتاب در آن نتابد و همیشه سایه باشد.

فِقّ - به کسر نون و سکون قاف، لفظ امر است. یعنی حرف مزّن که در عربی اسکت گویند.

فِنگَل - به کسر نون و کاف فارسی و سکون لام مفخم، اسم قریه ایست از قراء کردستان که در محل ژاورود اتفاق افتاده و در آن قریه مسجد عالی برپاست، گویند از عبدالله ابن عمر است و در آن مسجد کلام الله مجید موجود است که خیلی بزرگ و به خط کوفی است.

فَوْرَه (فوه رّه) - به فتح نون، و واو، و اخفای ها، اسم قریه ایست از قراء کردستان که در یک فرسخی شهر (سنندج) واقع شده.

فِیَه (فی یه) - به کسر نون و به یای معروف مفتوح و اخفای ها، یعنی نیست.

ه

هاژِه - با های هوز به الف کشیده و فتح زای فارسی و اخفای ها صدای آب و باد را گویند و آن معروف است.

هاوَلَه - با ها و واو برون آبله لفظاً و

معناً و آن دانه دانه زخمی است که بر روی اطفال پیدا می شود و گاهی در بعضی از اطفال جای آن بر صورت باقی می ماند و صاحب این را در عربی مجلد می گویند.

هَلَه گِلانه (هله گولانه) - به فتح های هوز و لام مخفف و اخفای ها و ضم کاف فارسی و لام مخفف ثانی به الف کشیده و فتح نون و اخفای های ثانی، جانوری است کوچک، پاهای زیاد دارد. وقتی که دست برای او می برند لوله می شود و به هم می پیچد و در اصطلاح عوام فرس آنرا خرخاکی گویند.

هوشخان (هه ویشخان) - به فتح های هوز و کسر واو و سکون شین معجم و خای نقطه دار به الف کشیده و سکون نون صندوقخانه را گویند و آن جایی است که اسباب و ما یحتاج خانه را در آنجا می گذارند.

ههچووی - به کسر های هوز و به یای تحتانی و به ضم جیم تازی و به کسر واو و به یای تحتانی کشیده، خواستگاری کردن زن را گویند که پیش از شیرین خوردن باشد. گویا لفظ مربوطش در فارسی نامزد کردن است.

ههین - به کسر های هوز و به یای معروف و سکون نون به معنی از می باشد که به عربی آنرا من خوانند و عن گویند.

و

وَتَه (وه ته) - به فتح واو و تای فوقانی و اخفای ها، به عربی آنرا خصیه گویند که احتیاج به بیان ندارد و معلوم است و به ضم واو اخبارات پنهانی را گویند که تازه در میان مردم شایع شده باشد.

وَجْه (وهچه) - به فتح وا و جیم فارسی و اخفای ها، نبیره و اولاد اولاد را گویند و به معنی وچ هم آمده که سابقاً گذشت.

وَلْمَه - بهضم واو و سکون لام مفخم و فتح میم و اخفای ها، گزشت زیادی ساق پا را گویند از انسان و ماهیچه‌ی دست و پا را گویند از حیوانات و همانا این لغت به معنی ماهیچه‌ی مطلق است.

هَرَوَا (ههروا) - با های هوز برون دروا، یعنی همچنین.

هَلَالَه بَرَم (هه لاله برم) - به فتح های هوز و لام مفخم به الف کشیده و فتح لام مفخم ثانی و اخفای ها و کسر بای معجم و رای مهمل و سکون میم، نوعی است از لاله داغدار که ساق آن بدقدر یک ذرع بلند می شود و گل آن سرازیر می شود و بدتر کیب کا کل برسراخه‌ی او گیاه چندی هست و برهراخه گل‌های متعدد می باشد که همه رو به زمین می باشند.

هَلَه كَوَك (هه له کوک) - به فتح های هوز و لام مفخم و اخفای ها و ضم کاف تازی و به واو مجهول و سکون کاف تازی ثانی، گیاهی است که در زیر برف می روید. وقتی که برف آب می شود و ابتدای حرّوت است، همان گیاه پیدا می شود. بیخ آن به بیاز کوچک می ماند. پرده‌ی سیاهی بر روی آن است. چون آن پرده را برمی دارند سفید است و برگ آن

به برگ شنگک می ماند. خیلی خوش طعم است. **هَوَز -** بهضم های هوز و به واو مجهول و سکون زای معجم او به ایل و طایفه را گویند و آن قاعده‌ی ایلات است که هر چند خانواری در یکجا جمع می شوند و چادر می زنند.

هَوَشَك (هوشهك) - جانوری است به قدر روباه و مثل پلنگک و یوز خال دارد. ولی بسیار حیوان بی آزاری است و بالای درخت می رود و پوست او قیمتی است و در اسلامبول و صفحات روس پوست او را يك تومان تا دو تومان می خرند و در کوه‌های اورامان و مریوان یافت می شود و چنان مشهور است وقتی که می میرد در عرض راه می افتد که پوست او را بردارند و دم بسیار کوتاهی دارد.

هَوَك - بهضم های هوز و به واو مجهول و سکون کاف تازی خوش حال و خوش دماغی را گویند.

هَيَمَز - با های هوز مکسور و به یای مجهول و سکون زای معجم قوت و زور بدن را گویند و آن را گسریك با کاف فارسی نیز خوانند.

هَيَمُور (هیپور) - به کسر های هوز و به یای مجهول و فتح واو و سکون رای مهمل برادر شوهر باشد مرزن را. هر زنی برادر شوهرش را هیور گوید.

بخشی از فرهنگ یا لغتنامه‌هایی که در رابطه با زبان کردی تاکنون نوشته شده است

- فرهنگ ارمنی - کردی
در دو فقره در سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۳ میلادی برابر ۱۳۰۹ و ۱۳۱۲ خورشیدی در ایروان به چاپ رسیده.
فرهنگ کردی - فرانسه
آ. ژا با ۱۸۷۹م - ۱۲۵۸ خورشیدی.
الهدیة الحمیدیة فی اللغة الكردیة
یوسف ضیاءالدین پاشا الخالسدی.
المقدسی، استانبول، ۱۸۹۳م - ۱۲۷۲ هـ ش.
نامهای پرندگان در لهجه‌های کردی
دکتر محمد کیوان پور مکری، ۱۳۲۶ هجری خورشیدی برابر ۲۵۵۹مادی، تهران.
فرهنگ خال، کردی
شیخ محمد خال ۳ جلد در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۴ و ۱۹۷۶م برابر ۱۳۳۹ و ۱۳۴۳ و ۱۳۵۵ هجری شمسی، بغداد.
فرهنگ کردی (مهاباد)
گیومو کوریانی، هه‌وایر (ارییل) ۱۹۶۱م
- ۱۳۴۰ هـ ش.
فرهنگ کردی
جگرخوین، ۱۹۶۲م - ۱۳۴۱ هـ ش.
فهره‌نگی هه‌لبه‌ست (فرهنگ شعر)
احمد رشوانی، ۱۹۶۸ میلادی - ۱۳۴۷ شمسی، بغداد.
قاموسی ناوه‌کان (فرهنگ نامها)
عبدالقادر برزنجی، سلیمانیه ۱۹۷۱م - ۱۳۵۰ خورشیدی.
فرهنگ زانیاری (علمی) کردی
عبدالقادر برزنجی، سلیمانیه ۱۹۷۱م - ۱۳۵۰ هـ ش.
فرهنگ کشت و کال (کشاورزی) کردی
معروف قره‌داغی، بغداد ۱۹۷۲م - ۱۳۵۱ هـ ش.
فرهنگ کردی کرمانجی جنوبی
عده‌ای از استادان، زیر نظر قنات کوردو، شورووی ۱۹۷۵م - ۱۳۵۴ خورشیدی.

قاموس (فرهنگ) کردی

عبدالرحمان ذبیحی، جلد اول، بغداد
۱۹۷۷م - ۱۳۵۶ ه. ش.

گویش کردی مهاباد

ایران کلباسی، ۱۳۶۲ هجری خورشیدی،
تهران.

فرهنگ کردی موسوم به ماد

صدیق صفی‌زاده (بوره‌کاهی) جلد اول
۱۳۶۳ ه. ش. جلد دوم ۱۳۶۹ در تهران چاپ
شده. بقیه مجلدات هنوز به چاپ نرسیده.

فهره نگی وشه دووانه کانی زمانانی کوردی

طه فیضی‌زاده، ۱۳۶۷ خورشیدی
انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، اورمیه.

فرهنگ کردی

جلادت بدرخان.

فرهنگ کردی موسوم به کردستان

گیومو کوریانی، خطی هنوز چاپ نشده.

فرهنگ ارمنی - کردی

در ۳۵۲ صفحه و ۲۳۰۰۰ لغت سال
۱۹۵۷م - ۱۳۳۶ ه. ش.

فرهنگ انگلیسی - کردی

ی. ب. سوهن ۱۹۱۳م - ۱۲۹۲ ه. ش.

فرهنگ انگلیسی - کردی و کردی - انگلیسی

شاگرفناح، رواندز ۱۹۳۴م - ۱۳۱۳
ه. ش.

فرهنگ انگلیسی - کردی

مرکز انتشاراتی علمی امریکا، ۱۹۶۳م -
۱۳۴۲ ه. ش.

فرهنگ ایتالیایی - کوردی

ماوریزو گارزونی، ۱۷۸۷م - ۱۱۶۶
ه. ش.

فرهنگ روسی - کردی

ف. نیکیتین، اورمیه ۱۹۱۶م - ۱۲۹۵
هجری شمسی.

فرهنگ روسی - کردی

ای. او. فاریزوف، مسکو ۱۹۵۷م -
۱۳۳۶ ه. ش.

فرهنگ روسی - کردی

ای. فاریزوف، مسکو ۱۹۶۰م - ۱۳۳۹
ه. ش.

فرهنگ روسی - کردی

ی. ای. کیدایتینی، کوردستان موکوریانی،
ف. ای. میتروخینه، مسکو ۱۹۷۷م - ۱۳۵۶
ه. ش.

فرهنگ نوپهار، عربی - کردی

احمدخانی، ۱۰۹۴ هجری قمری. در
سال ۱۸۹۳م - ۱۲۷۲ ه. ش به ضمیمه الهدیه
الحمیدیه فی اللغة الكردیه، تألیف یوسف
ضیاء‌الدین پاشا الخالیدی المقدسی در استانبول
به چاپ رسیده.

فرهنگ احمدی (عربی - کردی)

شیخ معروف نودهی ۱۷۹۵م که در سال
۱۹۳۶ برابر ۱۳۱۵ ه. ش در بغداد به چاپ رسیده.

قاموس (فرهنگ) اخترعربی - کردی

عبدالله زیور ۱۹۴۱م - ۱۳۲۰ ه. ش.
خطی موجود در کتابخانه کوردی زانیاری
کورد (انجمن علمی کرد) در بغداد.

فرهنگ عربی - کردی

گیومو کوریانی، هه‌ولیر (ارییل) ۱۹۵۰

- ۲- ۱۳۲۹ هـ ش. فرهنگ المرشد (عربی - کردی)
گیومو کوریانی ههولیر (ارییل ۱۹۵۰)
- ۲- ۱۳۲۹ هـ ش. فرهنگ رابره. عربی - کردی
گیومو کوریانی. ۴۵هولیر (ارییل) ۱۹۵۰
- ۲- ۱۳۲۹ هـ ش. فرهنگ عربی - کردی
عزالدین مصطفی رسول، بغداد ۱۹۵۵
- ۲- ۱۳۳۴ هـ ش. فرهنگ منظوم عربی کردی
ملاعبدالکریم مدرس، بغداد، ۱۹۸۰ م
- ۱۳۴۹ هـ ش. فرهنگ عربی - کردی
کمال جلال غریب، سلیمانیه ۱۹۷۴ م
- ۱۳۵۳ هـ ش. واژه‌نامه فارسی - کردی
دکتر محمدتقی ابراهیم‌پور، تهران.
- فرهنگ فارسی - کردی
شکرالله بابان، ۱۳۶۱ هجری شمسی، محل چاپ ندارد.
- فرهنگ کردی - آلمانی
آ. سوسین.
- فرهنگ کردی - انگلیسی
میجرسون، لندن ۱۹۱۹ م - ۱۲۹۸ هـ ش.
- فرهنگ کردی - انگلیسی
شاگرد فتح، رواندز ۱۹۳۴ م - ۱۳۱۳ هـ ش.
- فرهنگ کردی - انگلیسی - فرانسوی
جوئیس بلو. پاریس ۱۹۶۵ م - ۱۳۴۴ هـ ش.
- فرهنگ کردی - انگلیسی
توفیق وهبی و ادموندز، لندن ۱۹۶۶ م - ۱۳۴۵ هـ ش.
- فرهنگ کردی - انگلیسی
ایرنست مکاروس، میشیگان ۱۹۶۷ میلادی - ۱۳۴۶ هـ ش.
- فرهنگ کردی - ترکی
موسی عنتر ۱۹۶۷ م - ۱۳۴۶ هجری خورشیدی.
- فرهنگ کردی - روسی
پیوتر لیرخ، ۱۸۵۹ م - ۱۲۳۸ هـ خ.
- فرهنگ کردی - روسی
چرکزی بکو - مسکو ۱۹۵۷ م - ۱۳۳۶ هـ ش.
- فرهنگ کردی - روسی
ج. خ. باکایف، مسکو م - ۱۳۳۶ هـ خ.
- فرهنگ کردی کرمانجی - روسی
دکتر قنات کوردو، مسکو ۱۹۶۰ - ۱۳۳۹ هـ ش.
- فرهنگ آیدیومی (کردی - روسی)
دکتر مکسیمی خه‌مو، ایروان ۱۹۷۹ م - ۱۳۵۸ هـ ش.
- فرهنگ کردی سورانی - روسی
دکتر قنات کوردو، و دکتر زاری یوسف. مسکو ۱۹۸۳ م - ۱۳۶۲ هـ ش.
- فرهنگ کردی - روسی
آ. اوربیلی، دانشکده شرقشناس لنینگراد. ۱۳۳۹ م - ۱۹۶۰ هـ ش.

- دستور و فرهنگ کردی - عربی - فارسی
علاءالدین سجادی، بغداد ۱۹۶۱م - ۵ ش.
- فرهنگ کردی - فارسی - عربی
شیخ محمد مردوخ ۱۹۵۶ - ۱۳۳۵
۵ ش. تهران.
- فرهنگ لری
حمید ایزدپناه، ۱۳۶۳ خورشیدی، تهران.
- فرهنگ مهاباد (کردی - عربی)
گیومو کوریانی، هه‌ولیر (ارییل) ۱۹۶۱
۱۳۴۰ ۵ ش.
- فرهنگ کردی - فارسی
م. اورنگ، ۱۳۴۸ ۵ ش. تهران.
- فرهنگ کولکه زیرینه (کردی - فارسی - عربی - فرانسوی - انگلیسی)
گیومو کوریانی، هه‌ولیر (ارییل) ۱۹۵۵
۱۳۳۲ ۵ ش.

۱- منابع ابن وختش: له بوواری نه رهه‌نگی نووسی کوردیدا، دکتر هه‌وره حمافی حاجی‌مارف، بغداد ۱۹۸۸. مجله سروه شماره ۸، دکتر ابراهیم عزیز ابراهیم - عزیز ابراهیم. تقویم تطبیقی یکصد و چهل و یک ساله، حسام سرلختی، تهران.

- تألیف : «تاریخ تصوف در کُردستان»
- «چهار امام اهل سنت و جماعت»
- «جغرافیا و تاریخ بانه کُردستان»
- تصحیح : «حدیقه ناصریه و مرآت الظفر» در تاریخ و جغرافیای کُردستان
- «سیرالاکراد» در جغرافیا و تاریخ کُردستان
- عشایر و ایلات و طوایف کُرد
- «زبدة التواریخ سنندجی» در تاریخ کُردستان
- «تذهیب المرام» ترجمه تذهیب الکلام تفتازانی
- «شش اختر و حسن زرگر»
- «قصیده سماعیه» شوری دهرویش
- ترجمه : «جنبش ملی کُرد در ترکیه»

ایران



97896451821348

